

به ذره کنز لطف بو تراب کند به آسمنه رود و کار آفتاب کند



# هفتاد و سومین یار

سخنرانی روشمند ویژه ایام محرم





## سلسبیل واژه ها ۲۴ هفتادوسومین یار

کاری از:	معاونت تولید محتوای مؤسسه تخصصی خطابه امیربایان قم
ناظران کیفی:	حجج اسلام: مجتبی حجتی، محمدمهدی یاوری
مؤلفین:	حجج اسلام: مجتبی حجتی، ابراهیم ابراهیمی، ابوالفضل دهقانی محمد هادی امیری پور، سیدمحمد حسین مدنی رضوی، محمدعلی میرزایی
ناشر:	امیربایان
طراح جلد:	محمد مهدی ابراهیمی
نوبت چاپ:	چاپ اول
سال چاپ:	تابستان ۱۴۰۱
شمارگان:	۱۰۰۰ نسخه
چاپخانه:	زمرد

امتیاز حق تألیف این کتاب برای مؤسسه تخصصی خطابه امیربایان محفوظ است

 [www.amirebayan.ir](http://www.amirebayan.ir)  
سایت رسمی مؤسسه امیربایان

 [citaa.com/bayanbook](http://citaa.com/bayanbook)  
کتابخانه معرفی محصولات

 [www.bayanbook.ir](http://www.bayanbook.ir)  
خرید اینترنتی محصولات



مرکز پخش:

قم: خیابان مصلی (ساحلی)

کوچه ۴ فرعی ۱ پلاک ۴۴

مؤسسه تخصصی خطابه امیربایان

سامانه دریافت پیامک

۳۰۰۰۷۶۵۰۱۱۰۱۱۰

تلفن: ۰۹۱۹۵۴۱۴۷۸۲

«فهرست اجمالی»

۱۳	مقدمه
۲۰	جلسه اول: بوی پیراهن خونین کسی می آید
۴۴	جلسه دوم: حسین را جدی بگیر
۷۲	جلسه سوم: به چشم خدا بیا
۹۸	جلسه چهارم: نبرد برای آرامش
۱۲۴	جلسه پنجم: بی‌قراری برای امام
۱۵۴	جلسه ششم: قوی باش
۱۸۴	جلسه هفتم: جور دیگر باید دید
۲۱۶	جلسه هشتم: چشم انتظار حضور
۲۵۰	جلسه نهم: پیمانۀ پر
۲۸۴	جلسه دهم: سرش به نی نمیشد اگر
۳۱۹	کتاب‌نامه

## «فهرست تفصیلی»

۱۳

مقدمه

### جلسه اول: بوی پیراهن خونین کسی می آید

۲۰	توجه به ملکوت
۲۱	ملکوت محرم و عزاداری
۲۶	قواعد ملکوت حاکم بر ملک
۲۹	سرّ ازدیاد رزق
۳۱	مؤمن بن بست ندارد
۳۲	باب رحمت
۳۴	هفتاد و سومین یار

### «پی نوشت»

۳۸	۱. عزاداری سیدبجراالعلوم
۳۸	۲. گوشه‌ای از عنایات به زائر و عزادار
۳۹	۳. رابطه ملک و ملکوت
۴۰	۴. شفای کودک
۴۱	۵. تشرف آیت‌الله مرعشی به محضر سیدالشهدا <small>علیه السلام</small>

### جلسه دوم: حسین را جدی بگیر

۴۴	حیات جانها
۴۶	بیک حسین، منتظر ماست
۴۸	بی خیال نشو، جدی بگیر
۴۹	جدی بودن سیدالشهدا <small>علیه السلام</small>
۵۰	خدا جدی گرفته
۵۲	امتداد اعمال جدی است
۵۶	جدی گرفتن ملکوت، راه خلاصی از مشکلات
۵۷	جدیت در استغفار و روضه
۵۸	جدیت اولیا
۵۹	کربلا حاصل جدی نگرفتن

۶۰ حسین تو را جدی گرفته!

«پی‌نوشت»

۶۴ ۱. یاری کردی یاریات میکنند

۶۵ ۲. حضرت یونس علیه السلام

۶۵ ۳. علت ابتلای یعقوب نبی علیه السلام

۶۶ ۴. تحمل اذیت کودک

۶۷ ۵. جدی گرفتن اولیای الهی و شهدا

جلسه سوم: به چشم خدا بیا

۷۲ هم‌ردیف ملائکه ولی گمنام

۷۴ بنّایی که تحویلش گرفتند

۷۵ نگو کاره‌ای نیستم

۷۶ ۱) اصحاب حسین علیه السلام، یاران مهدی علیه السلام؛ معمولی ولی در اوج

۷۷ به چشم امام آمدند

۷۸ ۲) اربعینی باش

۷۸ تو در مرکز عالم هستی

۸۰ ۳) اثرش با اوست

۸۱ مخلصانه عمل کن

۸۳ زندگی و بچه‌هایت را به امام حسین علیه السلام گره بزن

۸۴ از چشم امام نیفتی

۸۷ اگر وصل شدی همه چیزش را به پایت میریزد

«پی‌نوشت»

۹۲ ۱) لبیک یا داعی الله

۹۲ ۲) کودکان قوی و مؤثر

۹۳ ۳) از ته چاه تا ملک مصر من حیث لایحتسب

۹۴ ۴) شهید کریمی

۹۴ ۵) دعای امام هادی علیه السلام برای مرد اصفهانی

۹۵ ۶) تأخیر در عملیات

۹۶ ۷) آرزوی شهید؛ زیارت امام رضا علیه السلام

جلسه چهارم: نبرد برای آرامش

- ۹۸ سعادت دنیا فقط در دستان خدا  
 ۱۰۰ چرا باور نمی‌کنیم؟  
 ۱۰۱ لذت طلب و رنج‌گریزیم  
 ۱۰۱ استفاده شیطان از لذت‌طلبی و رنج‌گریزی  
 ۱۰۳ کلاهی که سر کوفیان رفت؛ سم شیرین  
 ۱۰۵ لذت کم ممنوع!  
 ۱۰۷ اصل تربیتی مهم  
 ۱۰۸ دنیا دار سختی است  
 ۱۰۹ دین مانع سختی کشیدن بی‌جهت  
 ۱۰۹ صله‌رحم، طول عمر و رفع مشکلات  
 ۱۱۱ مشکل سبک زندگی غیردینی  
 ۱۱۱ لذتِ پست  
 ۱۱۲ به اسم زنان به کام دیگران  
 ۱۱۳ بی‌عدالتی  
 ۱۱۴ تمدن مبتنی بر خون  
 ۱۱۴ عدالت و رفاه با علی علیه السلام  
 ۱۱۵ رنج خودت را انتخاب کن  
 ۱۱۶ بزرگ‌ترین سرمایه

«بی‌نوشت»

- ۱۱۹ (۱) بینوکیو نباش  
 ۱۱۹ (۲) لذت پست  
 ۱۱۹ (۳) با زبان خیرخواهی  
 ۱۱۹ (۴) به نفع ثروتمندان، به ضرر عموم مردم  
 ۱۲۱ (۵) انتخاب بین رنج‌ها

جلسه پنجم: بی‌قراری برای امام

- ۱۲۵ جنگ تبوک  
 ۱۲۷ دسته اول؛ جدّ بن قیس‌ها  
 ۱۲۸ با امر خدا نمیشود بازی کرد

۱۳۰. عمر سعد هم توجیه میکند  
 وعده ما جهنم!  
 ۱۳۲. من و تو را توی یک قبر نمیگذارند  
 ۱۳۵. دسته دوم: دلباختگان؛ دغدغه‌مندان  
 ۱۳۷. بی‌قراری برای امام علیه السلام  
 ۱۳۸. وقتی تکلیف می‌رود، هستی؟  
 ۱۴۱. اصلاح جامعه فقط با دغدغه‌مندی  
 ۱۴۲. از تو حرکت، از خدا برکت  
 ۱۴۳. حسین، دغدغه‌مندترین است  
 ۱۴۵.

«پی‌نوشت»

۱۴۸. (۱) برخی عذابهای قیامت  
 ۱۵۰. (۲) توجیه‌گری کفر  
 ۱۵۰. (۳) انواع توجیه  
 ۱۵۱. (۴) مؤمن، کارمند کارتی نیست!  
 ۱۵۱. (۵) ماست‌مالی کردن ممنوع  
 ۱۵۲. (۶) دغدغه‌مندی ابراهیم هادی

- جلسه ششم: قوی باش  
 ۱۵۴. شرط همراهی با طالوت  
 ۱۵۷. شرط همراهی با ولی خدا  
 ۱۵۸. خوبیهای بد؛ بدهای خوب  
 ۱۵۹. اساس رشد انسان  
 ۱۶۰. مبارزه با نفس، راه گشایش در امور مادی و معنوی  
 ۱۶۳. لذت‌طلبی عاقلانه  
 ۱۶۵. بسترهای دائمی مبارزه  
 ۱۶۶. ۷-۱۴ سالگی  
 ۱۶۷. انگیزه مبارزه  
 ۱۷۰. راه میانبر  
 ۱۷۱. باید راه افتاد



	«پی‌نوشت»
۱۷۶	(۱) پنهان بودن کفر شیطان
۱۷۶	(۲) وزنه‌های به پا
۱۷۶	(۳) حسرت آخر عمر
۱۷۷	(۴) اسیر غذا شدن
۱۷۷	(۵) اهمیت غذا
۱۷۸	(۶) راه مبارزه
۱۷۹	(۷) یاد مرگ و قیامت
۱۸۰	(۸) ما رئیس دزدها نیستیم!

جلسه هفتم: جور دیگر باید دید

۱۸۴	خانواده عاشورایی
۱۸۷	مگر میشود بیتفاوت بود؟
۱۸۷	بال پرواز یا غل و زنجیر پا
۱۸۸	چرا خانواده غیرانتخابی است؟
۱۸۹	چشم‌ها را باید شست
۱۹۰	نقطه ضعف را پیدا کن
۱۹۱	آزمونی برای رشد نه نمره
۱۹۲	اولیای الهی در آزمایش خانواده
۱۹۳	عارف و اصل، مرحوم سید هاشم حداد
۱۹۶	دور زدن ممنوع!
۱۹۷	حربه‌های شیطان (ناشکری)
۲۰۰	حربه‌های شیطان (مقایسه)
۲۰۱	شناخت همدیگر
۲۰۲	اول: حکم‌های کلی خانمها
۲۰۲	دوم: اقتدار مرد، محبوبیت زن
۲۰۴	عشق یعنی حسین

	«پی‌نوشت»
۲۰۸	(۱) خانواده شهیدان تلخابی
۲۰۹	(۲) خانواده جهنمی
۲۰۹	(۳) همسر علامه طباطبائی <small>رحمته‌الله</small>

۲۱۱	(۴) مرحوم کاشف الغطا
۲۱۱	(۵) ازدواج آسان
۲۱۳	(۶) ناشکری
۲۱۳	(۷) شیخ خرقانی و سلوک در خانه
۲۱۴	(۸) دزدان راه

جلسه هشتم: چشم‌انتظار حضور

۲۱۶	گناه نابخشودنی
۲۱۹	حساسیت مسائل اجتماعی
۲۲۰	آب جاری باش
۲۲۱	کارخانه آدم سازی
۲۲۲	زیر کدام پرچم
۲۲۵	اگر به دیگران رسیدی به تو می‌رسند
۲۲۸	راه‌حل بسیاری مشکلات
۲۳۰	کودکان بزرگ
۲۳۲	عاقل‌های اهل مبارزه با هوا
۲۳۴	جهانی بودن شرط یاری حسین
۲۳۵	دغدغه اصلی اباعبدالله <small>علیه السلام</small>
	«پی‌نوشت»
۲۳۹	(۱) نکاتی از آیه صدر بحث
۲۴۰	(۲) ربیع بن خثیم
۲۴۱	(۳) آیت‌الله بهجت و انقلاب
۲۴۳	(۴) رفع هم مؤمن
۲۴۴	(۵) موااسات
۲۴۶	(۶) دغدغه‌مند درد و رنج دردمندان
۲۴۷	(۷) حاج قاسم

جلسه نهم: پیمان‌ه پر

۲۵۰	مقام تسلیم
۲۵۳	اشهد لک بالتسلیم
۲۵۵	معدن العلم
۲۶۰	امام ناصح

۲۶۸	ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند
۲۷۱	اظهار درد
۲۷۳	وفا

	«پی‌نوشت»
۲۷۶	(۱) گامهای پشت سر
۲۷۷	(۲) علم امام <small>علیه‌السلام</small>
۲۷۸	(۳) حاج هادی ابهری
۲۷۹	(۴) امتحانی سخت
۲۸۰	(۵) وفای شهدا
۲۸۱	(۶) وفای امام <small>علیه‌السلام</small>

جلسه دهم: سرش به نی نمیشد اگر

۲۸۴	لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ
۲۸۵	بنی اسرائیل
۲۸۶	مرحله اول
۲۸۸	مرحله دوم
۲۹۲	مرحله سوم
۲۹۳	هفتاد و سومین یار، یک نفر یا همه امت؟
۲۹۴	حسین به کوفه رسید، بعدش چه؟
۲۹۶	مدیریت ولایی مبتنی بر کرامت
۲۹۷	انقلاب با کرامت مردم پیروز شد نه با کرامت اولیا!
۲۹۹	با کسی عهد اخوت نبسته
۳۰۰	تبدیل نبرد برده به باخته
۳۰۱	اربعین و ظهور این‌گونه است
۳۰۲	حاج قاسم
۳۰۴	احساس مسئولیت امام
۳۰۴	شهید عباسعلی فتاحی
	«پی‌نوشت»
۳۰۹	(۱) آقا نجفی قوجانی
۳۱۰	(۲) تهمت به موسی <small>علیه‌السلام</small>

۳۱۲

۳۱۴

۳۱۵

۳۱۷

۳۱۸

۳۱۹

(۳) جنگ رسانه‌ای فرعون

(۴) بلاهای فرعونیان

(۵) راز غربت اهل بیت علیهم‌السلام

(۶) سخت‌ترین کار انبیا

(۷) قدرت اولیای الهی

کتاب‌نامه

## مقدمه

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>

ولایت و عشق سیدالشهدا علیه السلام شجره طیبه‌ای است که از تربت بهشتی کربلا سر برآورده و تا ملکوت عالم شاخ و برگ گسترانده است. قلوب عشاق، هر آن از ثمرات حیات بخشش بهره می‌برند و جان‌هایشان از طراوت و شیرینی آن سرمست می‌شود.

شاخ و برگ این شجره طیبه در سراسر عالم بر سر محبین حسین علیه السلام سایه افکنده و خنکای نسیم آن زندگی‌هایشان را می‌نوازد. عطر دل‌انگیزش مجالس حسینی را معطر می‌کند و شیرینی ثمرش، روضه‌هایش را شیرین و دل‌نشین می‌کند. هر چند آتش عشق سیدالشهدا علیه السلام قلوب مؤمنین را الی الابد سوزانده و اشک‌هایشان را در همه سال جاری ساخته و گونه‌هایشان را زخم نموده است اما در وقت محرم، شور دیگری در عالم برپاست. چنان آشوب در ذرات عالم می‌افتد گویا بی‌نفسی صورت، محشر کبرایی برپا شده است. محرم که می‌شود از عرش الهی بوی پیراهن خونین کسی می‌آید و در ملکوت عالم، قدسیان سر به زانوی غم می‌گذارند. محرم که می‌شود ز ملک تا ملکوت عالم به هم می‌ریزد. آخر حسین دارد به کربلا می‌رسد و اعوذ بالله من الكرب و البلائیش شنیده می‌شود. زمان آن رسیده که محمل زینب در این سرزمین بار اندازد و پای دختر حسین به خاک کربلا برسد. رباب، کام

علی اصغرش را به آب این سرزمین باز می‌کند و عباس، عمود خیمه‌اش را جلوی خیمه‌های حرم بر پا می‌دارد؛ و از عرش الهی مادری ندا می‌دهد بنی ... و دل عالمی به هم می‌ریزد.

محرم فصل پراکنده شدن عطر این شجره طیبه در تمام عالم است. محرم که می‌شود آتش عشق حسین علیه السلام در قلوب مؤمنین برافروخته‌تر می‌شود. آتشی که هیچ‌گاه خاموش شدنی نیست و مؤمن را به این عشق و ارادت می‌شناسند.

«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»

محرم و صفر به عنوان اصلی‌ترین ایامی که عزای سیدالشهدا علیه السلام در آن اقامه می‌شود کانونی برای ابراز ارادت مردم به وجود مبارک حضرت علیه السلام در قالب جلسات سخنرانی و عزاداری است. این جلسات فرصتی استثنایی برای مبلغین دینی است تا با انتقال معارف ناب اهل بیت علیهم السلام به عزاداران حسینی، رشد دهنده شور آن‌ها و زمینه‌ساز تداوم مکتب آل الله علیهم السلام باشند.

کربلا حادثه بسیار عظیمی است که چهره‌های مختلفی دارد؛ رشادت و شجاعت امام حسین و اصحابش؛ و پستی و جنایت یزید و بارانش. چهره دیگر کربلا، دست حق خدای متعال و کارگردانی او نسبت به این حادثه عظیم است؛ یزیدیان حادثه‌ای را رقم زدند تا نور امام حسین را خاموش کنند ولی خداوند با همان حادثه چنان آتش محبت امام حسین را در دل‌ها برافروخت که موجب هدایت همه بشریت تا آخرالزمان شد.

این چهره همان چهره ملکوتی است که مادیین عالم در محاسبات خود نمی‌توانند آن را لحاظ کنند و به همین خاطر دچار خطای محاسباتی شده و به اشتباه می‌روند. به تعبیر دقیق مقام معظم رهبری:

«ایمان به غیب معنایش این است که ماورای این عالم ملک، ملکوت و عالم معنایی هست. این عالم معنا، متعلق به بعد از مرگ نیست؛ متعلق به همین الآن من و شماست و باید به آن معتقد بود. بدبختی بشر آن وقتی است که همه حقیقت

را در مشاهدات و محسوسات خودش محدود و محصور کند؛ مثل مادّیین و بسیاری از غیرمادّیینِ غافل. اگر ما معتقد به غیب نباشیم، یا درک درستی از آن نداشته باشیم، نتیجه این می‌شود که محاسبات مادّی می‌کنیم، به معادلات و مبادلات مخلوق انسان، صددرصد دل می‌بندیم و اتکا می‌کنیم؛ همین‌هایی که می‌بینید صدی هشتاد یا صدی پنجاهش، غلط درمی‌آید.<sup>۱</sup>

وقتی به سیره انبیا نگاه می‌کنیم مهم‌ترین روزه امید که موجب حرکت و استقامت انبیا می‌شد توجه به همین عالم ملکوت یا وجهه ملکوتی عالم بود؛ همان ملکوتی که در تعبیر قرآن این‌گونه از آن نام برده شده است: *بیده ملکوت السموات و الارض*. دست خدای متعال را در اداره عالم هستی دیدن، مهم‌ترین عاملی است که به انسان در رسیدن به هدف‌های متعالی و پذیرفتن مسؤولیت‌های سنگین امید می‌دهد تا بتواند به عنوان یار هفتاد و سوم امام حسین علیه السلام در کاروان حسینی برای ظهور نقش‌آفرینی کند.

در حقیقت و ملکوت عالم، کربلا همچنان جاری و زنده است و کاروان سیدالشهدا علیه السلام در حال حرکت به سمت کربلاست. ندای «هل من ناصر» اباعبدالله علیه السلام به گوش می‌رسد و هنوز هم می‌توان خود را به کربلا رساند و در صف یاران حسین علیه السلام قرار گرفت و «هفتاد و سومین یار» اباعبدالله علیه السلام شد. کیست که خودش را به این کاروان برساند و سعادتمند شود؟ کیست که دست خودش را در دست حسین گذارد و بالا رود؟ خوشا به حال کسانی که در این شب‌ها دست در دست حسین می‌گذارند و بهره‌شان از محرم، حسینی شدن است. در این شب‌ها به لطف خود سیدالشهدا علیه السلام می‌خواهیم خود را به کاروان ملکوتی حضرت برسانیم و موانع احتمالی این هم‌قدمی را برطرف کنیم تا ان‌شاءالله «هفتاد و سومین یار» اباعبدالله علیه السلام شویم و هم‌رکاب کاروان کربلا باشیم.

۱. بیانات در دیدار فرماندهان سپاه ۱۳۶۹/۶/۲۹.

در این سخنرانی قصد داریم با مخاطب درباره همراهی و هم‌رکابی با سیدالشهدا علیه السلام گفتگو کنیم. سعی می‌کنیم قدم به قدم با کاروان ملکوتی حضرت پیش رفته و کاری کنیم که به عنایت الهی از اصحاب آخرالزمانی سیدالشهدا علیه السلام و در کاروان او همراهش باشیم.

برای طی این مسیر ابتدا به تبیین این نکته می‌پردازیم که در ملکوت عالم حرکت سیدالشهدا علیه السلام ادامه دارد و می‌توان به این کاروان ملحق شد. سپس به این بحث می‌پردازیم که با این مسئله نباید به صورت شعری و شعاری برخورد کرد. مسئله را باید جدی گرفت که جدی نگرفتن امور مهم، بلای جان ما شده و غفلت از اثر اعمال، کارها دستمان داده است.

در قدم بعدی خواهیم گفت هر کسی هر جای عالم که هست می‌تواند نقش خود را پیدا کند. اگر آنجایی که هستیم را مرکز عالم گرفتیم و خالصانه برای امامان بهترین را انجام دادیم، عالم گرد سر ما می‌چرخد و در همه عالم اثر می‌گذاریم.

در گام بعدی در مورد راحت‌طلبی مذموم بحثی را مطرح می‌کنیم و بیان می‌کنیم که این راحت‌طلبی ممکن است مانع راهمان شود. ممکن است به گمان فرار از رنج همراهی با امام علیه السلام و رسیدن به دنیایی بهتر، از همراهی با امامان باز بمانیم؛ و تأکید می‌کنیم سعادت دنیای بشر هم در گروهی همراهی با ولی خداست.

در گام بعدی، تلاش می‌کنیم خطی بکشیم بر توجیه‌گری و بهانه‌تراشی در مسیر یاری امام علیه السلام چراکه باید دغدغه‌مندانه در این راه گام نهیم تا عنایات خاص الهی نازل شده و دستگیر ما باشد.

بعد از این چند گام به برخی از نقش‌ها و مسئولیت‌هایمان می‌پردازیم. نقش‌ها و تکالیفی که لازمه همراهی با امام شهید علیه السلام و امام منتظر علیه السلام هستند.



ابتدا به مهم‌ترین مسئولیت خود نسبت به خود یعنی مبارزه با هوای نفس می‌پردازیم و می‌گوییم اگر کسی اینجا کمیتش لنگ باشد در همراهی با امامش دچار مشکل خواهد شد و خدای ناکرده دستش از دست ولی خدا جدا می‌شود.

در مرحله بعدی به این بحث می‌پردازیم که نسبت به خانواده مسئولیم و باید نسبت به آنان نقش‌آفرینی درستی داشته باشیم. خانواده بستر مبارزه با هوای نفس است و اعضای خانواده باید برای هم بال پرواز باشند و همه با هم بهشتی شوند. در قدم بعدی هم به این نکته می‌پردازیم که از مهم‌ترین نقش‌های ما در کاروان حسینی، مسئولیت‌مان نسبت به جامعه است. برای این که کار به قتلگاه نرسد باید عموم جامعه زیر پرچم ولی خدا حرکت کنند و من و شما نمی‌توانیم و نباید نسبت به این مسئله بی‌تفاوت باشیم. یار حسین علیه السلام، حبیب‌وار و مسلم‌گونه دنبال زمینه‌سازی فرج آل الله علیهم السلام است. خودش را فدا می‌کند که کار به کربلا نرسد؛ پس هم و غمّش مصروف همراهی جامعه است.

در گام بعدی می‌خواهیم به مهم‌ترین نقش و مسئولیت‌مان در کاروان حسینی بپردازیم و آن هم نیست جز مسئولیت‌مان نسبت به خود امام علیه السلام.

مطلب پایانی هم که این است که همه جامعه باید وظیفه خود را انجام دهند و مسئولیت خود را در این را ایفا کنند و همه باید یار هفتاد و سوم شوند.

نکته مهمی را که باید در اینجا گوشزد نماییم این است که رویکرد گروه تولید در این سخنرانی، ایجاد امید در جامعه بوده است و برای رسیدن به این مهم، در این سخنرانی به مهم‌ترین عامل امید و ناامیدی و نیز مهم‌ترین اثر امید پرداخته‌ایم.

مهم‌ترین عامل ناامیدی در هرکاری القای حس ناتوانی است و مهم‌ترین عامل احساس ناتوانی، تکیه کردن بر خود و توانایی خود است؛ به عبارت دیگر، وقتی انسان فقط به قدرت و توانایی و امکانات مادی خودش تکیه کند هنگامی که احساس کند قدرت انجام آن کار را ندارد دچار ناامیدی می‌شود. در حالی که مهم‌ترین عامل قدرت در این عالم، قدرت مطلق هستی یعنی خداوند متعال است

و کسانی که در محاسبات خودشان فقط عوامل مادی را لحاظ می‌کنند و عامل اصلی یعنی قدرت خداوند را نادیده می‌گیرند همیشه دچار خطای محاسباتی خواهند شد. اگر کسی به قدرت بی‌نهایت خدای متعال تکیه داد هرگز و در هیچ حالتی ناامید نخواهد شد زیرا برای خدا بن‌بست معنایی ندارد. مهم‌ترین اثر این امید، برکت و زمینه‌سازی برای ظهور و نقش‌آفرینی در کاروانی است که در حال حرکت به سمت حکومت عدل جهانی است.

مجموعه حاضر به سفارش «اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی» و با همکاری گروه تولید محتوای موسسه تخصصی خطابه امیربیان تألیف شده است. در اینجا از تمام پژوهشگران عزیزی که ما را در تولید این مجموعه گران‌سنگ یاری کردند، صمیمانه قدردانی می‌کنیم؛ حجج‌اسلام: مجتبی‌حجتی، ابراهیم ابراهیمی، ابوالفضل دهقانی، محمدهادی امیری‌پور، سیدمحمدحسین مدنی رضوی و محمدعلی میرزایی.

واحد راهبری محتوای تبلیغی

اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی

جلسہ اول:

بوی پیراھن خونین کسے مے آید

## جلسه اول: بوی پیراهن خونین کسے مے آید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ \* وَالْفَجْرِ \* وَلِیَالِ عَشْرِ \* وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ

### توجه به ملکوت

خداوند متعال در قرآن کریم به برخی از زمان‌ها و مکان‌ها قسم یاد کرده است که نشان از عظمت آن‌ها دارد. از جمله، در ابتدای سوره مبارکه فجر - که به سوره سیدالشهدا ع معروف است - به فجر، به شب‌های ده‌گانه و به شفع و وتر قسم یاد می‌کند. فارغ از تفسیر این آیات و این نکته که برخی روایات این آیات را بر وجود انوار مقدس رسول اکرم ص و اهل بیت پاکش تطبیق کرده‌اند، ایام و لیالی یک ظاهر دارند و یک باطن؛ یک صورت ملکی دارند و یک حقیقت ملکوتی. قرآن کریم در سوره مبارکه یاسین می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»<sup>۱</sup>، طبق این آیه هر چیزی ملکوتی دارد و البته ملکوت همه چیز به دستان قدرت الهی است. علامه طباطبایی ر به تبعیت از استادشان علامه سید علی قاضی معتقد است سوره مبارکه یاسین به دلیل وجود این آیه و آیه قبل آن - که متصل و مرتبط با هم هستند - قلب قرآن نامیده شده است. این نشانه اهمیت فوق‌العاده بحث ملکوت است که آن آیه و سوره‌ای که بحث ملکوت و سلطنت حقیقی عالم را مطرح می‌کند، می‌شود قلب قرآن کریم.

۱. فجر، ۱ تا ۳.

۲. یس، ۸۳.

با این مقدمه، شرافت و عظمت زمان‌ها و مکان‌ها مربوط به حقیقت ملکوتی آن‌هاست نه صورت ظاهری و اسم و رسم آن‌ها؛ مثلاً درباره ملکوت ماه شریف رجب در روایت آمده است که اول این ماه از آسمان هفتم ندا داده می‌شود: «این الرَّجَبِیون؟»<sup>۱</sup> و شب قدر حقیقتی دارد که «تنزل الملائکة والروح فیها»<sup>۲</sup>؛ یعنی در باطن و ملکوت عالم اتفاقاتی می‌افتد مثل نزول ملائکه الهی بر قلب ولی خدا و امضای مقدرات به دست امام عصر علیه السلام. اگر ما هم مثل اولیاء چشم باطن بین داشتیم هبوط و نزول ملائکه را در این شب می‌دیدیم و اگر گوش شنوا داشتیم این ندهای عرشی را می‌شنیدیم.

عظمت این ایام و لیالی به این اتفاقات است که در عالم ملکوت رخ می‌دهد؛ اتفاق‌هایی حقیقی نه امور قراردادی و اعتباری مثل امور مادی بشری. مثلاً بگویند فلان روز مسابقه فوتبال است بعد بگویند به خاطر شرایط آب و هوایی این مسابقه را به تأخیر می‌اندازیم. زمان‌ها و مکان‌هایی که عظمتشان ریشه در ملکوت عالم دارد دارای آثار حقیقی هستند که باید در همان زمان و مکان از آن‌ها بهره برد؛ نمی‌شود به خاطر کرونا ماه رمضان را به تأخیر بیندازیم و با ماه صفر جابه‌جا کنیم.<sup>۳</sup>

### ملکوت محرم و عزاداری

طبق همین قاعده تمام ایام خاصی که به آن‌ها سفارش شده است خصوصاً ایامی مثل ولادت و شهادت اهل بیت علیهم السلام باطن و ملکوتی دارند که بعضاً سماوات و من فی السموات را متأثر می‌کنند؛ چراکه در این عالم اتفاقی مهم‌تر از ورود و خروج نور امام معصوم علیه السلام به این عالم نداریم.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۷۹.

۲. قدر، ۴.

۳. مذمت نسیء و جابه‌جایی ماه‌ها: إِنَّمَا النَّسِئُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُصَلُّ بِهِ الدِّينَ كَفْرًا وَيَجْلُوهُ عَامًا وَيُخَرِّمُونَهُ عَامًا لِيَأْطُوا عِدَّةَ مَا

خَرَّرَ اللَّهُ فَيَجْلُوا مَا خَرَّرَ اللَّهُ زَيْنَ لَهْرُسُوهُ أَعْمَالُهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (نوبه، ۳۷).

یکی از نزدیکان مرحوم شیخ جعفر مجتهدی می‌فرماید:

روزی در یکی از باغ‌های اطراف مشهد به خدمت ایشان شرفیاب شدم. آن روز حال بکاء شدیدی داشتند و لحظه‌ای از گریستن باز نمی‌ماندند. گریه‌های بی‌اختیار ایشان را بارها دیده بودم و برای من چندان تازگی نداشت ولی چیزی که فکر مرا به سختی به خود مشغول می‌کرد استمرار این حالت گریه در آن روز بود. در آن حالت استثنایی، نمی‌توانستم علت گریه‌های پی‌درپی را از ایشان سؤال کنم و آن ولی خدا را از حال خود منصرف سازم. ساعتی به همین منوال گذشت بی آن که حرفی در میان ما رد و بدل شود. همین که ایشان برای چند لحظه‌ای از گریستن باز ماندند، فرصت را غنیمت شمرده، پرسیدم: علت این گریه‌های مستمر و بی‌اختیار شما چیست؟ فرمودند: آقا جان! روز عجیبی است! امروز در و دیوار گریه می‌کند! آسمان گریه می‌کند! زمین گریه می‌کند! این درختان باغ گریه می‌کنند! از آسمان و زمین غم می‌بارد! آیا اگر شما این صحنه‌ها را می‌دیدید ساکت می‌نشستید؟! من بی‌اختیار گریه می‌کنم و علت آن را به درستی نمی‌دانم، و بعد از چند لحظه‌ای درنگ گفتند: امروز شاید روز شهادت یکی از ائمه اطهار علیهم‌السلام باشد، قرائن از این امر حکایت دارد! ساعتی گذشت و یکی از روحانیون به دیدن آقای مجتهدی آمد، از ایشان پرسیدم: آیا امروز، روز شهادت است؟ گفتند: به روایتی امروز، روز شهادت حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام است! هنگامی که آقای مجتهدی این سخن را شنیدند، به سختی منقلب شدند و در حالی که به شدت می‌گریستند گفتند: قربان مظلومی‌شان بروم، این گریه‌های بی‌اختیار که بی‌جهت نیست! آقا امام محمد باقر علیه‌السلام در کودکی در کربلا حضور داشتند و روز عاشورا صحنه‌های شهادت را یکی پس از دیگری به چشم خود دیده‌اند، و تا آخر عمر برای مظلومیت جدشان حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام گریه کرده‌اند، این گریه‌های امروز اثر همان گریه‌هاست و مسلماً امروز، روز شهادت آن بزرگوار است نه روز دیگر.

طبق همین قاعده می‌بینیم برخی از وقایع در عزای سیدالشهدا علیه‌السلام هر ساله تکرار می‌شوند و اختصاصی به عاشورای ۶۱ ه.ق ندارند؛ مثل خون شدن تربت ناب کربلا در روز عاشورا که افراد مختلفی آن را مکرر نقل کرده‌اند یا خون گریه کردن

عالم بر سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا، از مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله نقل شده که در یکی از روزهای عاشورا به همراه آیت الله وجدانی فخر در قبرستان حاج شیخ (قبرستان نو) بودند در حالی که بسیار اشک آلود و غمناک بودند فرمودند: آقای وجدانی آیا می دانید امروز چه روزی است؟ امروز روز بسیار بزرگی است که بر اهل بیت علیهم السلام بسیار سخت گذشت و امروز همه هستی عزا دار هستند و بر امام گریه می کنند و حتی جمادات هم بر امام حسین علیه السلام خون گریه می کنند. در حالی که این سخنان را بیان می کردند سنگ کوچکی را از زمین بلند کرده و آن را دو نیم کردند که ناگاه از وسط آن قطرات خون جاری شد!<sup>۱</sup> یا جاری شدن خون از برخی درختان در روز عاشورا، مثل درخت روستای زرآباد قزوین که هر ساله سحر عاشورا از آن خون جاری می شود و تفاوتی ندارد عاشورا در وسط زمستان و هنگام بارش برف باشد یا وسط تابستان، هر سال سحرگاه دهم محرم خونی شبیه صمغ از آن جاری می شود و آیت الله مرعشی نجفی فتوا به پاک بودن این خون داده اند.

اینها جلوه هایی از ملکوت عالم است که نشان می دهد در این ایام خاص باطن عالم دچار تغییر و آشوب می شود. چشمان ما از دیدن ملکوت این محرمها و مجالس عزا نابینا است اما هیچ بعید نیست علت این حزن و آشوب همان باشد که در روایت نقل شده: هر ساله شب اول محرم ملائکه الهی پیراهن مبارک سیدالشهدا علیه السلام را در عرش الهی آویزان می کنند در حالی که در اثر ضربات شمشیر پاره پاره و از خون عزیز زهرا رنگین است. ما و شیعیانمان با چشم دل این پیراهن را می بینیم و اشکمان جاری می شود.<sup>۲</sup>

۱. محمد محمدی ری شهری، دانشنامه امام حسین علیه السلام، ج ۷، ص ۴۲۱ پاورقی.

۲. وقیل للصادق علیه السلام: سیدی جعلت فداک، إن المیت یجلسون له بالنیاحه بعد موته أوقته، وأراک تجلسون أنت وشیعتک من

أول الشهر بالمأتم والعزاء علی الحسنین علیهم السلام؛ فقال علیه السلام: «یا هذا إذا هلل هلال محرم نثرت الملائكة ثوب الحسنین علیهم السلام وهو محرق من ضرب السیوف، وملطخ بالدماء، فزاد نحن وشیعتنا بالبصره لا بالبصر، فتفجر دموعنا». علی بن الحسن الهاشمی الخطیب،

محتشم کاشانی به زیبایی و با معرفت گوشه‌هایی از این جنبه‌های ملکوتی محرم را به نظم درآورده که مورد تأیید و عنایت اهل بیت علیهم‌السلام قرار گرفته:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب

کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است<sup>۱</sup>

از ویژگی‌های سفره پربرکت عزای سیدالشهدا علیه‌السلام این است که در همه زمان‌ها

و مکان‌ها گسترده است. هر جا اسم و یاد حضرت آورده شود، هر کجا مجلس

عزای حسین علیه‌السلام برگزار شود نگاه ملکوتی حضرت شامل آن جلسه است و برکات

الهی آنجا نازل می‌شود؛ برکاتی بس عجیب و شگفت.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام... لَيَنْظُرُ إِلَى زُورِهِ...» «ارباب بی کفن ما از

عرش الهی به زوارش نگاه می‌کند. ما که توفیق زیارتش را نداریم چه؟ «وَأِنَّهُ

لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ»؛ و به همه کسانی که برای او گریه می‌کنند نگاه رحمت

می‌کند. این روایت می‌تواند شامل حال همه ما باشد، تک‌تک من و شما مخاطب

۱. شعر جناب محتشم طولانی و بسیار پرمعناست؛ سخنران گرامی می‌تواند به حسب اقتضای جلسه برخی ابیات دیگر

این شعر را نیز با مراجعه به دیوان ایشان بخواند.



این روایت هستیم. خود شما، خودت را مخاطب این روایت بدان و تصور کن. آن وقت حالمان طور دیگری می شود. خود عزیز زهرا با نگاه لطف و عنایتش به گریه کنانش نگاه می کند. بعد چه؟ الله اکبر، فدای لطف و کرمات حسین جان «فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ»<sup>۱</sup>؛ برای گناهان آن ها استغفار می کند. «خدایا این ها را به من حسین ببخش.» هر چقدر من روسیاه خودم را در طول سال آلوده کرده ام، ابی عبدالله علیه السلام دستم را گرفته و آورده در جلسه عزای خودش و برایم استغفار می کند. نمی دانم شاید بفرماید: «خدایا این ها را به گلوی پاره اصغرم ببخش. به رقیه سیلی خورده ام ببخش.» نمی دانم شاید بفرماید: «خدایا این ها را به تشنگی هایم و به زخم های تنم ببخش.» خدایا من جنایت کردم، خدایا من روح خودم را تکه تکه و آلوده کرده ام حالا حسین تو برای من طلب بخشش می کنی. حسین جان تو چقدر به ما لطف می کنی! بعد می فرماید: «وَيَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ» از امیرالمؤمنین علیه السلام می خواهند شما هم برای این ها استغفار کن. «... وَإِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَحَاطَبَةُ» دوباره امام صادق علیه السلام می فرماید: سیدالشهدا برای همه گناهان و خطاهای این ها استغفار می کند.<sup>۱</sup> برای تک تک لحظاتی که دل مهدی فاطمه را خون کردم، حسین علیه السلام نزد خدا شفیع می شود.

عجب سفره ای در عالم گسترده شده! عجب گنج ذی قیمتی است این محرم ها و روضه ها! چه در گران بهایی است این اشک ها و ناله ها! در جای دیگری می فرماید: «مَا بَكَى أَحَدٌ رَحْمَةً لَنَا وَلِمَا لَقِينَا إِلَّا رَحِمَهُ اللَّهُ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ الدَّمْعُ مِنْ عَيْنِهِ؛ فَإِذَا سَأَلَتْ دُمُوعُهُ عَلَى خَدِّهِ فَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنْ دُمُوعِهِ سَقَطَتْ فِي جَهَنَّمَ لَأَطْفَأَتْ حَرَّهَا حَتَّى لَا يُوجَدَ لَهَا حَرٌّ»<sup>۲</sup>؛ احدی به خاطر ترحم به ما و به جهت مصائبی که بر ما وارد شده گریه نمی کند مگر آن که قبل از آمدن اشک از چشمش حق تعالی او را رحمت

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۰۳.

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۰۲.

خواهد نمود و وقتی اشکها بر گونه‌هایش جاری گشت، در صورتی که یک قطره از آن‌ها در جهنم بیفتد حرارت و آتش آن را خاموش و آرام می‌کند طوری که دیگر برای آن حرارتی پیدا نمی‌شود.<sup>۱</sup>  
حقیقتاً باید گفت:

ای سایه‌ات فتاده به روی سرم حسین

معنای واقعی اصول الکرّم حسین

یک یاحسین گفتم و دیدم غمی نماند تسکین

دردهای دل مضطربم حسین

یادم نمی‌رود که همه عزتم تویی

من پای سفره تو شدم محترم حسین

لطفی که کرده‌ای تو به من مادرم نکرد

ای مهربان‌تر از پدر و مادرم حسین<sup>۲</sup>

### قواعد ملکوت حاکم بر ملک

این‌ها گوشه‌ای از ملکوت این ایام و جلوه‌هایی از حقیقت عزای ابا عبدالله علیه السلام است.<sup>۳</sup> از همین جهت مجالس خانگی روضه را نباید دست کم گرفت. روضه‌های

۱. در ادامه همین روایت است: «وَإِنَّ الْمَوْحَ لَأَنَا قَلْبُهُ لِيَفْرَحَ بِنُورِنَا عِنْدَ مَوْتِهِ فَرَحَةً لَا تَرَالُ نَبَاكَ الْفَرَحُ فِي قَلْبِهِ حَتَّى يَرِدَ عَلَيْنَا

لِحَوْصٍ وَإِنَّ الْكُوْتَرِ لِيَفْرَحُ بِمُحِبِّبِنَا إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ»؛ کسی که به خاطر ما قلبش دردناک شود در هنگام مرگش، آن هنگام که ما را مشاهده می‌کند سرور و نشاطی برایش پیدا شود که پیوسته این سرور در او بوده تا در کنار حوض کوثر بر ما وارد گردد؛ و حوض کوثر هنگامی که محب ما اهل بیت بر او وارد شود شاد و مسرور می‌شود.

۲. حسین صیامی.

۳. در مورد مکان هم همین است؛ یعنی هر مکانی هم ملکوتی دارد که شرافتش به آن است. مثلاً روایت است که هر جایی مسجدی ساخته می‌شود خون یکی از اولیای الهی و شیعیان اهل بیت علیهم السلام آنجا ریخته شده است چنانچه در جریان ساخت مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام نیز حضرت ولی عصر علیه السلام به این مطلب اشاره فرمودند.

خانگی ملائکه را به منازل ما نازل و شیاطین را دور می کنند. خانه‌هایی که بعضاً با گناه و بداخلاقی‌ها محل رفت و آمد شیاطین شده‌اند با روضه سیدالشهدا علیه السلام نورانی می شوند. فرموده‌اند: «**تَوَرُّوا بِوُتُوکُمْ تَبْلَاوَةَ الْقُرْآنِ**»<sup>۱</sup> اینجا هم باید بگوییم: **تَوَرُّوا بِوُتُوکُمْ بَعْزَاءَ الْحَسَنِ علیه السلام**.

اینجا نکته دقیق و قابل تأملی وجود دارد: همان طور که عالم مادی قواعد و قوانینی دارد، عالم ملکوت و باطن این عالم هم قواعد و قوانین دقیق و منظم مخصوص خود را دارد و این قواعد ملکوتی بر قوانین عالم ملکی حاکم است؛ یعنی آنچه در این عالم مادی اتفاق می افتد با این که تابع قواعد و قوانین مادی همین جاست اما تحت تدبیر و سلطه قوانین عالم ملکوت است.<sup>۲</sup> (۳)

ما انسان‌ها در این عالم به یک سری اسباب و وسایل و قوانین مادی خو گرفته‌ایم؛ مثلاً با آتش می سوزانیم، با دارو درمان می کنیم، با کار پول درمی آوریم و حوائجمان را برطرف می کنیم و مثل آن. تکرار این قوانین مادی و ندیدن قوانین ملکوت، سبب می شود گمان کنیم همه چیز همین دنیاست و همه امور با اراده من و در نتیجه فعالیت من انجام می شود و هر چه هست همین قوانین و قواعد مادی است که همیشه با آن‌ها سر و کار داشته‌ام؛ اما حقیقت این است که اصل قدرت و تدبیر واقعی امور دست کس دیگری و پس پرده غیب است. حال این ملکوت و این قوانین اصلی عالم که قوانین ملکوتی است کی روشن می شود؟ وقتی که مالک ملکوت آسمان‌ها و زمین به اراده خودش و با حکمت خودش خلاف مسیر همیشگی عمل می کند؛ مثلاً قاعده و قانون عالم مادی این است که آتش باید بدن آدمیزاد را بسوزاند اما قاعده عالم ملکوت می گوید این آتش برای ابراهیم خلیل

۱. کلینی، الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۶۱۰.

۲. خود کلمه ملکوت صیغه مبالغه از مُلک است؛ یعنی شدت سلطنت و ملک؛ یعنی تدبیر و اداره و قدرت حقیقی عالم

ﷺ «بَرَدًا وَسَلَامًا»<sup>۱</sup> گردد. همه اشیاء تحت تدبیر و اراده او هستند. خاصیت ملکی زمین سختی و سفتی است اما پای ملکوت که به میان می‌آید سست و روان شده و قارون و همه دارایی‌اش را درون خود فرو می‌برد. خاصیت ملکی آب روانی و حرکت است اما به اراده خدای متعال برای موسی و یارانش به یک‌باره مثل سدی محکم متوقف می‌شود. ملکوت همه عالم دست اوست.

رودها از خود نه طغیان می‌کنند

آنچه می‌گوییم ما، آن می‌کنند

ما، به دریا حکم طوفان می‌دهیم

ما، به سیل و موج فرمان می‌دهیم

سوزن ما دوخت، هر جا هر چه دوخت

ز آتش ما سوخت، هر شمعی که سوخت<sup>۲</sup> (۴)

گاهی طبق قواعد پزشکی، بیماری باید بمیرد؛ درمانی برایش نیست؛ ولی وقتی پای عالم ملکوت به میان می‌آید یک توسل به علی‌اصغر ﷺ یا ابی‌عبدالله ﷺ همه را مبهور می‌کند.

صد مرده زنده می‌شود از ذکر یا حسین ارباب ما معلم عیسی‌بن‌مریم است عالم ملکوت قواعد بسیار دقیقی دارد که در بسیاری از آیات و روایات به آن‌ها اشاره شده است. آشنایی با این قواعد و عمل طبق آن‌ها آرامش را بر زندگی انسان حاکم می‌کند و او را در عبور راحت‌تر از گذرگاه سخت دنیا یاری می‌رساند. شناخت و توجه به این قوانین ملکوتی، فوق‌العاده راهگشاست. البته آشنایی و عمل طبق این قواعد ملکوتی به معنای کنار زدن و بی‌تفاوتی به قوانین مادی نیست بلکه قوانین مادی هم متأثر از قوانین ملکوت هستند؛ اما آنچه مهم است و الآن مدنظر ماست توجه به این ساز و کارهای حقیقی، مؤثر و البته ناپیدای عالم و غافل نشدن از آن‌هاست.

۱. انبیاء، ۶۹.

۲. پروین اعتصامی.

لرزم شناخت این قواعد از این جهت است که بسیاری از توفیقات و موفقیت‌های ما در این عالم ناشی از توجه به این قواعد و برعکس، بسیاری از گرفتاری‌ها و مشکلاتمان ناشی از بی‌توجهی به آن‌ها است.

### سرّ ازدیاد رزق

در این عالم طبق قواعد مادی وقتی مشکلات اقتصادی زندگی زیاد می‌شود باید چگونه امور مالی را مدیریت کنیم؟ کمتر هزینه کنیم یا بیشتر؟ قاعدتاً وقتی کم می‌آوریم باید کمتر خرج کنیم. در این شرایط اگر کسی بگوید آقا داری به من قرض بدهی؟ می‌گوئیم: شرمنده خودم هم دستم تنگ شده. طبق قواعد ملکی و دنیایی این کاملاً درست است ولی قاعده ملکوتی می‌فرماید: وقتی دستت تنگ شد، کم آوردی، تحت فشار و گرفتار هستی، برای نجات از این گرفتاری مالی اتفاق کن! از مالت کم کن تا مالت زیاد شود! به دیگران بده! مالت نه تنها کم نمی‌شود بلکه زیاد هم می‌شود! «اسْتَزَلُّوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ»<sup>۱</sup>؛ با صدقه دادن جلب رزق و روزی کنید.

یکی از پسران امام صادق علیه السلام به نام محمد، گاهی از مخارج زندگی‌اش چیزی زیاد می‌آورد. امام فرمود: چقدر از مخارج زندگی‌ات زیاد آمده؟ عرض کرد: چهل دینار. فرمود: آن را در راه خدا صدقه بده. گفت: غیر از این پولی ندارم. اگر آن را صدقه بدهم چیزی برایم باقی نمی‌ماند. فرمود: برو آن را صدقه بده. خداوند عوضش را می‌دهد. آیا نمی‌دانی که هر چیزی کلیدی دارد و کلید رزق و روزی صدقه است؟ «مِفْتَاحُ الرِّزْقِ الصَّدَقَةُ». محمد نصیحت پدر را پذیرفت و آن چهل دینار اضافی را بخشید. از این واقعه ده روز بیشتر نگذشت که چهار هزار دینار برای امام آوردند. امام علیه السلام به محمد فرمود: پسر جانم، ما برای خدا چهل دینار دادیم، خداوند به جای آن، چهار هزار دینار (صد برابر) عنایت فرمود.<sup>۲</sup>

۱. کلینی، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۳.

۲. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِمُحَمَّدِ بْنِ يَسَائِقَ كَرَفَضَلَّ مَعَكَ مِنْ نَيْكَ التَّقْوَةَ قَالَ أَرْتَمُونَ دِينَارًا قَالَ انْخُرْ فَصَدَّقْ بِهَا قَالَ إِنَّهُ لَوَ تَبَقَّ مَعِيَ

البته عکس این قانون ملکوتی هم جاری است؛ یعنی گاهی بی توجهی به فقرا و محرومین باعث گرفتاری و تنگی رزق و روزی می‌شود. به ناگاه انسان می‌بیند در زندگی‌اش مشکلات اقتصادی زیاد شد، هر روز یک گرفتاری؛ دائم می‌دود ولی مشکلش کمتر که نه، بیشتر می‌شود. به همه چیز فکر می‌کند و همه تدبیری می‌کند الا این که توجه کند کار از جای دیگری اشکال پیدا کرده است و کلید قفل مشکلش جای دیگری است.

یکی از فرزندان شیخ رجبعلی خیاط نقل می‌کند:

روزی مرحوم مرشد چلویی معروف، خدمت جناب شیخ رسید و از کسادی بازارش گله کرد و گفت: داداش! این چه وضعی است که ما گرفتار آن شدیم؟ زمانی وضع ما خیلی خوب بود روزی سه چهار دیگ چلو می‌فروختیم و مشتری‌ها فراوان بودند، اما یک‌باره اوضاع زیر و رو شده، مشتری‌ها یکی‌یکی پس رفتند، کارها از سکه افتاده و اکنون روزی یک دیگ هم مصرف نمی‌شود. شیخ تأملی کرد و فرمود: «تقصیر خودت است که مشتری‌ها را رد می‌کنی!» مرشد گفت: من کسی را رد نکردم، حتی از بچه‌ها هم پذیرایی می‌کنم و نصف کباب به آن‌ها می‌دهم. شیخ فرمود: «آن سید چه کسی بود که سه روز غذای نسیه خورده بود؛ بار آخر او را هل دادی و از در مغازه بیرون کردی؟» مرشد سراسیمه از نزد شیخ بیرون آمد و شتابان در پی آن سید راه افتاد. او را یافت و از او پوزش خواست و پس از آن تابلویی بر در مغازه‌اش نصب کرد و روی آن نوشت: «نسیه داده می‌شود، حتی به شما، وجه دستی به اندازه وسعمان پرداخت می‌شود!»

چقدر از این نکات و قوانین دقیق در این عالم حاکم است و ما کمتر توجه داریم! گاهی خدای ناکرده یک مال شبهه‌ناک یا حرام در زندگی انسان چنان گرفتاری ایجاد می‌کند که سال‌ها درگیر آن است و روز و شب انسان سیاه می‌شود. پای

---

عَبْرَهَا قَالَ صَدَّقَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يُخْلِفُهَا أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مِفْتَاحًا وَمِفْتَاحَ الرِّزْقِ الصَّدَقَةُ فَتَصَدَّقْ بِهَا فَتَعْمَلْ فَمَا لَيْتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَشْرَةَ أَيَّامٍ حَتَّى جَاءَهُ مِنْ مَوْضِعٍ أَنْ تَعَةَ آلَافٍ دِينَارٍ فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَعْطَيْتَنَا لِلَّهِ أَنْ تَعِينَ دِينَارًا فَأَعْطَانَا اللَّهُ أَنْ تَعَةَ آلَافٍ

شیاطین را به زندگی انسان باز می کند و اصلاً هم متوجه نیست که علت گرفتاری چه بوده! گاهی یک بی احترامی به ولی خدا یا به پدر و مادر، انسان را بیچاره می کند. آه یک مظلوم توفیقاتی از انسان سلب می کند که نگو و نپرس. گاهی هم کاملاً برعکس، رفع گرفتاری از یک مؤمن یا رسیدگی به یک بچه یتیم و دست بر سر او کشیدن گرفتاری های عظیمی را برطرف می کند. شما به مستأجرت رحم می کنی، گرفتاری اش را می بینی و با او کنار می آیی، خدای متعال هم می گوید: او به بنده من عطاوت کرد و سخت گیری نکرد. ای ملائکه، فلان مریضی را از او دور کنید، فلان اخلاق رذیله اش را برطرف کنید، فلان باب روزی را برای او بگشایید!

### مؤمن بن بست ندارد

از مهم ترین اثرات توجه و اعتقاد به ملکوت عالم این است که انسان هیچ گاه دچار ناامیدی نمی شود. هیچ گاه درمانده نشده و به بن بست نمی رسد. مگر می شود کسی توجه کند که خدایی که سلطنت و زمام آسمان ها و زمین در دستان اوست ﴿يَبْدِئُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> حواسش به او هست و هوایش را دارد، و ناامید بشود؟ مگر می شود انسان دست غیب خداوند را ببیند، ملکوت را ببیند، بداند که همه امور به دست اوست، و احساس تنهایی و درماندگی کند؟ خدای متعال که این عالم را به حال خود رها نکرده است. او ربّ است. امور عالم دست اوست. خودش از پس پرده غیب ولیّ مؤمنین است. مؤمن می داند که خداوند هوای او را دارد و اگر تکلیفش را انجام دهد، خداوند او را در بن بست های زندگی رها نمی کند. همه چیز در این قواعد مادی خلاصه نمی شود. همان خدایی که آتش را بر ابراهیم سرد کرد، همان خدایی که موسی را از دست فرعونیان نجات داد، همان خدایی که یوسف را از قعر چاه و ذلت زندان، عزیز مصر کرد، همان خدا هوای مؤمن را دارد و به موقع دست او را می گیرد. توجه به ملکوت به انسان امید می دهد؛ هم در امور مادی و معیشت دنیوی اش و هم در امور معنوی و اخروی اش.

## باب رحمت

مشخص است که راه سعادت ما در امور اخروی، ریاضت و مراقبه و مبارزه با نفس و وسوسه شیطان است؛ اما مگر این‌ها کار ساده‌ای است؟ مگر به راحتی می‌شود با رذایل اخلاقی مبارزه کرد؟ مگر می‌شود مقابل وسوسه‌های شیطان ایستاد؟ او از آدم نبی تا به الآن برای گمراهی انسان‌ها تلاش کرده، به تعداد انسان‌ها تجربه کسب کرده، ما را بهتر از پدر و مادرمان می‌شناسد. آن قدر حربه و حیلۀ دارد که مانع سعادت و بهشتی شدنمان شود. تازه خود نفس اماره ما، خود این هوا و هوس و خواهش‌های پست نفسانی ما هم هست. امروز می‌خواهی خشم را کنترل کنی دچار نگاه حرام می‌شوی؛ فردا می‌خواهی نگاهت را کنترل کنی گرفتار زبان می‌شوی؛ این را درست می‌کنی حسد می‌آید؛ حسد را درست کنی عجب می‌آید؛ عجب را درست کنی ریا می‌آید؛ سال‌ها می‌خواهی کسب اخلاص کنی یک‌باره می‌بینی غضب آمد و روز از نو! خیلی کار مشکل است. انسان اگر بخواهد به خودش و به قواعد ملکی عالم نگاه کند ناامید می‌شود. مثل ما مثل آن کودکی است که بخواهد به تنهایی از سرزمینی به سرزمین دیگری برود. چگونه می‌تواند؟ مگر می‌شود؟ این همه دشت و کوه و صحرا و رود و دریا را چگونه طی کند؟ راه را چگونه پیدا کند؟ توان سفر را از کجا پیدا کند؟ دزدان راه را چه کند؟ اما اگر دستش را در دست پدر صاحب مقام و مکنش بگذارد و با او همراه شود، به سادگی او را سوار هواپیمای خود می‌کند و در کوتاه زمانی به مقصد می‌رساند. من و شما نیز با آن همه مانع و دزد راه، جز اتصال به سیدالشهدا علیه السلام چه می‌توانیم بکنیم؟ غیر از این که متصل به کاروان ملکوتی ابی‌عبدالله شویم چه راهی داریم؟ به تعبیر علامه طباطبائی رحمته الله علیه:

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت

از سمک تا به سُه‌پایش کشش لیلا برد

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه

ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خسی بی سرو پایم که به سیل افتادم



او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد  
خس و خاشاک کجا می‌تواند به دل دریا برسد جز از طریق اتصال به سیل و  
رودخانه خروشان که به دریا می‌رود؟ این صحبت علامه طباطبایی آن عارف  
حکیم بی‌نظیر است. او بعد از عمری ریاضت و معرفت می‌فرماید هر که به مقامی  
رسید خودش نرفت، کشش و جذبۀ ملکوتی بود که او را برد.

سیدالشهدا راه میانبر سلوک است. به یک‌باره ردایل را شست‌وشو می‌کند. او باب  
رحمت و اسعۀ خداوند است. او سید اهل شهود است: «سیدالشهداء». پدر و راهبر  
همه کسانی که می‌خواهند بندگی خدا کنند: «اباعبدالله». علامه قاضی رحمته  
سرسلسله بسیاری از عرفای قرن اخیر فرمود: «من هر چه دارم از زیارت سیدالشهدا  
علیه السلام و قرآن دارم.» «محال است انسان به جز از راه سیدالشهدا علیه السلام به مقام توحید  
برسد. سریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و پیشکار  
این فضیلت هم حضرت قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام است.»

گویا همان‌گونه که اباعبدالله علیه السلام همه چیزش را به پای خدای متعال ریخته، او  
هم همه چیز را به پای حسینش ریخته است. همه ملک و ملکوت را در اختیارش  
قرار داده است. هر کسی هر چه در این عالم از او بخواهد عطا می‌کند. هر کسی  
متصل شد به دستگاه او، سعادت‌مند شد؛ چه در امور دنیایی و چه در امور معنوی. (۵)  
آیت‌الله نجابت شیرازی از شاگردان مرحوم قاضی نقل می‌کند:

آیت‌الله قاضی همیشه نماز مغرب و عشاء را در حرمین شریفین امام حسین علیه السلام و  
حضرت ابوالفضل علیه السلام به‌جا می‌آورد. یک‌بار که به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام  
می‌رسد با خود می‌اندیشد که تا به حال در مدت چهل سال هیچ چیز از عالم معنا  
برایم ظهور نکرده، هر چه دارم به عنایت خدا و به برکت ثبات قدم است.

در راه، سید ترک‌زبانی که دیوانه می‌نمود، به طرف مرحوم قاضی می‌دود و می‌گوید:  
سید علی، سید علی، امروز مرجع اولیا در تمام دنیا حضرت ابوالفضل علیه السلام هستند  
اما قاضی که متحیرانه قدم در وادی حایر قدسی حسینی علیه السلام می‌گذاشت، متوجه  
نمی‌شود که آن سید چه می‌گوید! به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌رود، اذن دخول

و زیارت و نماز زیارت می‌خواند و می‌خواهد که مشغول نماز مغرب شود. تکبیره الاحرام را که می‌گوید، می‌بیند که وضع در اطراف حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام به طور کلی عوض می‌شود، آن‌گونه که نه چشمی تا به حال دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است. قرائت را کمی نگه می‌دارد تا وضع تخفیف یابد و بعد دوباره نماز را ادامه می‌دهد، مستحبات را کم می‌کند و نماز را سریع‌تر از همیشه به پایان می‌رساند. به حرم امام حسین علیه السلام نمی‌رود و به دنبال جایی خلوت به خانه رفته و برای این‌که با اهل منزل برخورد نکند به پشت‌بام می‌رود. آنجا دراز می‌کشد و دوباره آن حال می‌آید و بیشتر می‌ماند تا اهل منزل سینی چایی را می‌آورند و آن حال از بین می‌رود. سپس نماز عشاء را می‌خواند و دوباره آن وضع برمی‌گردد؛ چیزی که تا به حال حتی به اقرار خود یک ذره‌اش را هم ندیده است و حالا که دیده، نه می‌تواند در بدن بماند و نه می‌تواند بیرون بیاید. دوباره که شام را می‌آورند، آن حال قطع می‌شود و نیمه شب دوباره برمی‌گردد و مدت بیشتری طول می‌کشد. آری بالاخره درهای آسمان برایش گشوده می‌شود و او را غرق در تحیر می‌نماید. آیت‌الله العظمی قاضی رحمته الله پس از این ماجرا می‌فرماید: آنچه را می‌خواستیم تماماً به دست آوردم.

### هفتاد و سومین یار

حقیقتاً خدای متعال به واسطه سیدالشهدا درهایی از ملکوت را به روی بشر باز کرده است که نظیر ندارد. در این شب‌ها به صورت ویژه می‌توان از این باب الله الواسعه به ملکوت رسید. اگر در شب اول ماه رمضان درهای جهنم بسته می‌شود و راه رسیدن به ملکوت هموارتر می‌شود، مدعی می‌شویم در شب اول محرم هم درهای ملکوت به روی ما باز می‌شود؛ جاده و اسب مهیاست بیا تا برویم. در حقیقت و ملکوت عالم، کربلا همچنان جاری و زنده است و کاروان سیدالشهدا علیه السلام در حال حرکت به سمت کربلاست. ندای «هل من ناصر» اباعبدالله علیه السلام از ملکوت به گوش می‌رسد. هنوز هم می‌توان خود را به کربلا رساند و در صف یاران حسین علیه السلام قرار گرفت و «هفتاد و سومین یار» اباعبدالله علیه السلام شد. کیست که خودش را

به این کاروان برساند و سعادت‌مند شود؟ کیست که دست خودش را در دست حسین گذارد و بالا رود؟ خوشا به حال کسانی که در این شب‌ها دست در دست حسین می‌گذارند و بهره‌شان از محرم، حسینی شدن است. در این شب‌ها به لطف خود سیدالشهدا علیه السلام می‌خواهیم خود را به کاروان ملکوتی حضرت برسانیم و موانع احتمالی این همقدمی را برطرف کنیم تا ان شاءالله «هفتاد و سومین یار» اباعبدالله علیه السلام شویم و در این کاروان نقش‌آفرین باشیم.

در این ایام، از ملکوت عالم ذکر یا حسین شنیده می‌شود.

عالم محرم است سلام‌علی‌الحسین

این ذکر عالم است سلام‌علی‌الحسین

هم ذکر فاطمه است سلام‌علی‌الغریب

هم ذکر خاتم است سلام‌علی‌الحسین

بر زخم‌های پیکر آقای تشنگان

این ذکر مرهم است سلام‌علی‌الحسین

هر کس ز بهترین دم عالم سؤال کرد

گویید این دم است سلام‌علی‌الحسین

واجب شده است در همه جا شعر محتشم

باز این چه ماتم است سلام‌علی‌الحسین

هر کس شده است محرم حق هر کسی که هست

مدیون این دم است سلام‌علی‌الحسین

وقتی خدا نوشته به عرشش غم تو پس

این اسم اعظم است سلام‌علی‌الحسین



جانباز شهید حاج حسن دخانچی ۱۳ ساله بود که رفت جبهه. در عملیات بدر از گردن قطع نخاع شد. هفده سال روی تخت همواره خندان بود. بالای سرش این بیت چشم‌نوازی می‌کرد:

چرا پای کوبم چرا دست یازم  
مرا خواجه بی دست و پا می‌پسندد  
همسرش می‌گوید:

سال قبل از شهادتش خواهرش می‌خواست به زیارت عتبات عالیات مشرف شود. آقای دخانچی به ایشان گفتند: من حاجتی دارم سر قبر مسلم بن عقیل که می‌روید از حضرت مسلم بخواهید حاجت مرا برآورده کند. ما تعجب کردیم و گفتیم: هر کس کربلا می‌رود کنار مرقد امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل العباس می‌رود تا حاجت بگیرد اما چرا ایشان گفت سر قبر حضرت مسلم؟ بعد هم که به ایشان اصرار کردم و سؤال کردم جواب نداد. تا این‌که شهادت او هم‌زمان با شهادت حضرت مسلم ابن عقیل شد و من متوجه قضیه شدم.

در لحظات آخر، حسین دچار خونریزی و مشکلات تنفسی شدید شد، ایست قلبی کرد و بدنش شروع کرد به لرزیدن. از حرکت لب وی متوجه شدم که حسین چیزی می‌گوید. نزدیک شدم دیدم می‌گوید: جایم را در بهشت می‌بینم.<sup>۱</sup>

اگر شهدای ما به عنایت سفیر حسین جناب مسلم علیه السلام به ملکوت راه پیدا می‌کردند و پرده‌ها از جلوی چشمانشان کنار می‌رفت، خود جناب مسلم آن ساعات آخر چه دیده است؟

۱. طوبی معتمد لاری، شکسته‌بالان عاشق.

بعد از آن که نبرد نمایانی کرد او را اسیر کردند. حضرت مسلم رضی الله عنه فرمود: «اسْفُونِي شَرِبَةً مِنْ مَاءٍ»<sup>۱</sup> چقدر این جمله آشناست! آی بمیرم برای مظلومیت حسین! بمیرم برای لب‌های تشنه‌ات حسین!

فرمود: به من مقداری آب دهید. آب آوردند. ظرف آب را گرفت؛ «فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَشْرِبَ امْتَلَأَ الْقَدَحَ دَمًا» خواست آب بنوشد از دندان‌های شکسته خون جاری شد و آب خونین شد. «فَلَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَشْرِبَ مِنْ كَثَرَةِ الدَّمِ وَسَقَطَتِ ثَنَائِيَاهُ فِي الْقَدَحِ، فَامْتَنَعَ مِنْ شَرَبِ الْمَاءِ.» آخر نتوانست آب بخورد. «فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۲</sup> شروع کرد به گریه کردن.

نمی‌دانم آن لحظه چه دید و به سفیر حسین، به عزیز حسین چه از ملکوت کربلا نشان دادند که شروع کرد گریه کردن. فرمود: «وَلَكِنِّي أَبْكِي لِأَهْلِ الْمُقْبِلِينَ، إِنِّي أَبْكِي لِلْحُسَيْنِ رضی الله عنه وَالْأَهْلِ الْحُسَيْنِيِّ رضی الله عنه.»<sup>۳</sup> برای خودم گریه نمی‌کنم؛ برای اهل حسین گریه می‌کنم. نمی‌دانم شاید صحنه‌های کربلا را نشانش دادند، لب تشنگی اصغر را، تلظی کردن اصغر را، تیر سه شعبه را. شاید گودال قتلگاه را دیده بود، تشنگی حسین را. نمی‌دانم شاید هم رقیه را دیده بود که به سر بابایش خیره می‌شود. دختر علی را دیده بود که در کوچه‌های کوفه به بند کشیده شده. زینب را دیده که دارد با سر حسینش صحبت می‌کند که ای عزیز برادرم، اگر با من صحبت نمی‌کنی با این دخترت صحبت کن ...

## والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب رضی الله عنهم، ج ۴، ص ۹۴.

۲. فارس حسون کریم، تسلیة المجالس و زینة المجالس (مقتل الحسین رضی الله عنه)، ج ۲، ص ۱۹۶.

۳. فتال نیشابوری، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۱۷۶.

## «بے نوشت»

### ۱. عزاداری سیدبحرالعلوم

بی‌جهت نیست که می‌بینیم اولیای الهی در ماه محرم بی‌قرار هستند و از خواب و خوراک می‌افتند و همه وجود خودشان را وقف عزای سیدالشهدا علیه السلام می‌کنند.

می‌گویند: سید بحرالعلوم که از علمای بزرگ نجف بود، برای زیارت به کربلا آمده بود. ایشان در مسیر حرم، به تماشای هیئت عزاداری طویریح می‌ایستد. ناگهان مردم می‌بینند سید بحرالعلوم عبا و عمامه را به کناری گذارده و به داخل جمعیت رفته و یا حسین یا حسین می‌کند. طلبه‌ها می‌روند آقا را از داخل جمعیت نجات دهند تا زیر دست و پا له نشود اما ایشان اجازه نمی‌دهند. بعد از عزاداری می‌بینند سید در آستانه غش کردن است، علت این حرکت را می‌پرسند. سید می‌گوید: «همین که مشغول تماشای هیئت بودم، حضرت مهدی علیه السلام را دیدم که با پای برهنه و سر بدون عمامه، در میان عزاداران به سر و سینه می‌زند، من شرم کردم که تماشاچی باشم.»

### ۲. گوشه‌ای از عنایات به زائر و عزادار

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت فاطمه علیه السلام نزد زوار قبر فرزندش حسین علیه السلام حاضر شده و برای گناهان ایشان طلب آمرزش می‌نماید.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَحَّحَتْ لِيُزُورَ قَبْرَ ابْنِهَا الْحُسَيْنِ علیه السلام فَتَسْتَغْفِرُ لَهُمْ ذُنُوبَهُمْ.»<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند به ملائکه مقرب خود دستور می‌دهد قطرات اشک گریه‌کنان بر عزیز زهرا را بگیرند و به ملائکه نگهبان بهشت تحویل دهند.

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۱۸.

«[أَلَا] إِنَّ اللَّهَ لَيَأْمُرُ الْمَلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ أَنْ يَتَلَفَّؤُوا دُمُوعَهُمُ الْمَصْبُوبَةَ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَرْثَانِ فِي الْجَنَّةِ، فَيَمْرُجُونَهَا بِمَاءِ الْحَيَّوَانِ، فَيَرِيذُ فِي عُدُوتَيْهَا وَطَيْبِيهَا أَلْفَ صِعْفِهَا.»<sup>۱</sup>

ملائکه الهی در این جلسات حاضر می شوند و اشک چشم گریه کنندگان بر حسین علیه السلام را برمی گیرند. این اشکها برات نجات از آتش و مایه سعادت ابدی ما می شود.

جنازه شهید شفیعی را بعد از ۱۶ سال سالم از زیر خاک درآوردند. یکی از عوامل سالم بودن بدن ایشان این بود که هر وقت زیارت عاشورا خوانده می شد، ایشان با دست اشکهایش را می گرفت و بر بدنش می مالید.<sup>۲</sup>

### ۳. رابطه ملک و ملکوت

مثال های متعددی را برای تبیین این مفهوم می توان ذکر کرد که هر کدام از جهتی مقرب و از جهتی مبعّد هستند. به عنوان نمونه شیرهای لمسی آب که در جاهایی مثل برخی حرمها نصب است را دیده اید. وقتی از شیر آب جاری می شود که دستتان را به آن بزنید. تصور کنید یک کودک دو سه ساله که دستش به شیر آب نمی رسد می خواهد از این شیر آب بردارد. پدرش هم از روی محبت و حفظ شخصیت و کرامت کودک لیوانی به او می دهد و می گوید: زیر شیر آب بگیر. بعد خودش دستش را به شیر می زند و آب جاری می شود. مقداری که آب می ریزد پدر می گوید: خب بس است، همین را بخور، دستش را برمی دارد و آب قطع می شود. این کودک متوجه نمی شود جاری شدن و قطع شدن آب به خاطر دست پدر و با خواست اوست و فقط این حرکت که لیوانش را زیر شیر آب می برد و آب جاری می شود برایش جالب و جذاب جلوه می کند. مقداری آب می خورد و دوباره دستش را زیر شیر می برد و فکر می کند که آب جاری می شود، پدر هم باز لطف می کند و دستش را به شیر می زند و آب جاری می شود و این مسئله چند بار تکرار می شود؛ اما یکبار هم که پدر به نتیجه می رسد دیگر نباید به او آب دهد، دستش را از شیر برمی دارد

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام، ص ۳۶۹.

۲. به نقل از حاج حسین کاجی.

و او هرچه لیوان زیر شیر می‌گیرد از آب خیری نمی‌شود. این مثال هرچند مثال کاملی نیست ولی شاید تا حدودی بتواند رابطه ملک و ملکوت را با هم تبیین کند. در خود همین مثال می‌توان به جای شیر آب لمسی شیر آبی را تصور کرد که باز و بسته کردنش دست پدر است ولی کودک فکر می‌کند اوست که با بردن لیوانش آب را جاری می‌سازد در حالی که فلکه شیر در دست پدر و دور از چشم کودک است.

#### ۴. شفای کودک

پدر شهید همت تعریف می‌کند:

«می‌خواستم برم کربلا زیارت امام حسین علیه السلام. همسر سه ماهه حامله بود. التماس و اصرار که منو هم ببر، مشکلی پیش نمی‌آید. هر جوری بود راضیم کرد. با خودم بردمش. اما سختی سفر به شدت مریضش کرد. وقتی رسیدیم کربلا، اول بردمش دکتر. دکتر گفت: احتمالاً جنین مرده. اگر هم هنوز زنده باشه، امیدی نیست. چون علائم حیات نداره. وقتی برگشتیم مسافرخونه، خانم گفت: من این داروها رو نمی‌خورم! بریم حرم. هر جوری که می‌توانی منو برسون به ضریح آقا. زیر بغل‌هاش رو گرفتیم و بردمش کنار ضریح. تنه‌هاش گذاشتم و رفتم به گوشه‌ای واسه زیارت.

با حال عجیبی شروع کرد به زیارت. بعد هم خودش بلند شد و رفت تا دم در حرم. صبح که برای نماز بیدارش کردم. با خوشحالی بلند شد و گفت: چه خواب شیرینی بود. الآن دیگه مریضی ندارم. بعد هم گفت: توی خواب خانمی رو دیدم که نقاب به صورتش بود، یه بچه زیبا رو گذاشت توی آغوشم.

بردمش پیش همون پزشک. ۲۰ دقیقه‌ای معاینه کرد. آخرش هم با تعجب گفت: یعنی چه؟ موضوع چیه؟ دیروز این بچه مرده بود. ولی امروز کاملاً زنده و سالمه! اونو کجا بردیدی؟ کی این خانم رو معالجه کرده؟ باورکردنی نیست، امکان نداره! خانم که جریان رو براش تعریف کرد، ساکت شد و رفت توی فکر. وقتی بچه به دنیا اومد، اسمش رو گذاشتیم محمد ابراهیم.»<sup>۱</sup>

۱. حسین کاجی، خط عاشقی، ج ۱، ص ۷.



برخی از بزرگان توصیه فرموده‌اند: چنانچه برای کودکانتان مشکل و حادثه خاصی اتفاق افتاد بلافاصله روضه حضرت علی اصغر علیه السلام یا حضرت رقیه علیها السلام بخوانید.

تا خدا فیض تو را قسمت دنیا کرده      لطف دستان تو را باب مداوا کرده  
هر کجا حرف شفا هست در این آبادی      پر قنداقه تو کار خودش را کرده

#### ۵. تشرف آیت‌الله مرعشی به محضر سیدالشهدا علیه السلام

سید جلیل القدر و عالم بزرگوار حضرت آیت‌الله حاج سید اسماعیل هاشمی طالقنجه‌ای از علمای فعلی اصفهان نقل فرمود از عالم نبیل حضرت آیت‌الله العظمی حاج سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی که فرموده بودند:

من در دوران جوانی و اوایل طلبگی بسیار کم‌هوش و کندذهن بودم و دیر درس را یاد می‌گرفتم و زود فراموش می‌کردم و دوم هم وسواس داشتم پشت سر هر کسی نماز نمی‌خواندم و سوم هم شخصی بود که هر وقت مرا می‌دید که کم‌هوش و کندذهن هستم می‌گفت: «تو که نمی‌توانی درس بخوانی برو کار کن» و با حرف‌هایش مرا آزار می‌داد و گوشه و طعنه زیاد می‌زد. این سه مسئله، عجیب مرا ناراحت می‌کرد و این سه چیز باعث رنجش خاطر من بود.

یک روز تصمیم گرفتم که بیایم کربلا و حلّ این مشکلات را از آقا ابی عبدالله الحسین علیه السلام بخوام. آمدم کربلا، و یک راست رفتم خدمت کلیددار وقت آن زمان حرم آقا سیدالشهدا علیه السلام و گفتم: شما پدر و جدم را می‌شناسی که از علماء بوده‌اند. یک حاجتی از تو دارم و آن این‌که امشب با حضرت خلوت کنم و حوائج من را از آقا حضرت سیدالشهدا علیه السلام ابا عبدالله الحسین علیه السلام بگیرم.

کلیددار قبول کرد و من شب در حرم رفتم و خدام حرم درهای حرم و صحن را بستند. وقتی که به حرم وارد شدم و خود را با حضرت تنها دیدم، با خود فکر کردم که حضرت به چه کسی بیشتر علاقه دارد؟ در کتاب‌ها دیده بودم که حضرت سیدالشهدا علیه السلام به آقا حضرت علی اکبر خلیلی علاقه‌مند بوده لهذا آمدم مابین قبر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و حضرت علی اکبر علیه السلام نشستم و مشغول توسل و دعا و تضرع و نماز شدم. ناگهان دیدم

مرحوم پدرم در حرم نشسته و قرآن می‌خواند. رفتم خدمت مرحوم ابوی سلام کردم و احوال‌پرسی نمودم و حاجت خود را بیان کردم. مرحوم ابوی فرمود: «هرچه می‌خواهی از آقا بگیر» و اشاره به قبر حضرت سیدالشهدا علیه السلام نمود.

نگاه کردم دیدم حضرت سیدالشهدا علیه السلام روی ضریح مقدس نشسته، آمدم نزد ضریح و به آقا عرض حاجت نمودم و توسل و گریه زیادی کردم. حضرت میوه‌ای (اسم آن میوه را مؤلف فراموش کرده) را از بالای ضریح برای من انداخت. من آن را خوردم، یک وقت دیدم کسی نیست و صبح شده و صدای اذان از گلدسته‌های حرم بلند است. درب حرم باز شد. مردم جهت نماز جماعت در حرم جمع شدند. یکی از علماء امام جماعت ایستاد مردم هم ایستادند و من هم ایستادم و اقتداء نمودم. بعد از نماز از حرم بیرون آمدم. در راه آن شخص که همیشه به من زخم‌زبان می‌زد و می‌گفت برو کار کن! را دیدم. تا به من رسید بعد از سلام و مصافحه گفت: «دیشب در فکر بودم که اگر شما درس بخوانی بهتر است.» بعد آمدم حجره کتاب را برداشتم دیدم هرچه می‌خوانم در ذهنم ضبط می‌شود. متوجه شدم که آقا حضرت سید الشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام تمام حوائجهم را عنایت فرموده است.

این تشرف به طریق دیگری هم با جزئیات بیشتر نقل شده که خطبای محترم می‌توانند به آن مراجعه کنند.

جلسہ دوم:  
حسین واجدی بگیر

## جلسه دوم: حسین را جدی بگیر

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ  
بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»<sup>۱</sup>

### حیات جان‌ها

خدای متعال در قرآن کریم مستقیماً مؤمنین را خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: ای مؤمنین، دعوت خداوند و رسولش را اجابت کنید که این دعوت باعث زنده شدن شما می‌شود. تعبیر، بسیار قابل توجه است. با نگاه ملکوتی، حقیقتاً بسیاری از زندگی‌های ما، مردگی است. زندگی‌های پر از فشار و اضطراب و بد اخلاقی و ترس و آلودگی؛ اما خداوند مهربان، بهترین دوستانش را برای ما فرستاده تا ما را زنده کند. اصلاً فلسفه این عزاداری‌ها همین زنده شدن‌هاست.

فردی خدمت آیت‌الله خوانساری می‌رسد و عرض می‌کند: برادری دارم. گناهی نیست که برادرم انجام نداده باشد و خلافی نیست که نکرده باشد ... همه از دست او عاصی شده‌ایم. می‌خواهم او را خدمت شما بیاورم، نصیحتی به او بفرمایید ان‌شاءالله که تأثیرگذار باشد. آیت‌الله خوانساری فرمودند: با این اوصاف نصیحت من هم کارساز نیست. تنها یک راه را می‌شناسم، اگر در مسیر این راه قرار گرفت و تأثیری در او داشت نزد من بیاوریدش تا من نصیحتش کنم و اگر این راه جواب نداد ره‌ایش کنید، اصلاح نمی‌شود. فرمود: او را به کربلا ببرید، اگر در حرم امام حسین علیه السلام گریه کرد، در درون او هنوز نوری وجود دارد و قابل اصلاح و نصیحت‌پذیر است و گرنه که هیچ.

این عالم وارسته می‌داند زیارت سیدالشهدا علیه السلام و اشک بر سیدالشهدا زنده‌کننده است. آب حیات جان‌هاست. اگر دلی زمینه هدایت داشته باشد این اکسیر، زنگارهایش را پاک می‌کند و مس وجودش را کیمیا می‌کند و گرنه کسی که اینجا متأثر نشد، چندان امیدی به بازگشتش نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند اگر خیر کسی را بخواهد در قلب او محبت حسین علیه السلام را می‌گذارد و این‌گونه سعادت‌مندش می‌کند؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَحُبَّ زِيَارَتِهِ وَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ السُّوءَ قَدَفَ فِي قَلْبِهِ بُغْضَ الْحُسَيْنِ وَبُغْضَ زِيَارَتِهِ.»<sup>۱</sup>

این فرد تعریف می‌کند که ما این برادرمان را با هزار ترفند و بهانه که بیا و مراقب ما باش و ... به کربلا بردیم. بین راه که هیچ حسی نداشت. اصلاً این چیزها را قبول نداشت. وقتی نزدیک صحن و حرم حضرت شدیم سرش را پایین انداخت و وقتی وارد حرم امام حسین علیه السلام شدیم، ضجه می‌زد. وقتی برگشتیم داستان را برای آیت‌الله خوانساری تعریف کردیم. ایشان فرمودند: معلوم است که هنوز نوری در او هست. حالا بیاوریدش تا چند کلامی او را نصیحت کنم. به ایشان عرض کردیم: آقا کار تمام شد. در همان حرم وقتی این حال به او دست داده بود به او گفتم: برادر من، حالا که تو با این دستگاه قهر نیستی، همین جا توبه کن و راحت را عوض کن.<sup>۲</sup>

این فرد از همین باب رحمه الله الواسعه عاقبت‌به‌خیر می‌شود و بعدها به فیض شهادت می‌رسد.

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۴۲.

۲. به نقل از حجت الاسلام عالی.

### بیک حین، منتظر ماست

حقیقت و ملکوت این روضه‌ها و عزاداری‌ها زنده کردن بشریت است. هدایتگری سیدالشهدا علیه السلام همچنان در عالم جاری است. کربلا نه فقط روز دهم محرم ۶۱ هجری بلکه چشمه آب حیاتی است که تا قیامت جاری و زنده‌کننده جان‌هاست. در ملکوت عالم، حسین کشتی نجات گرفتاران گرداب گناه و چراغ راه سالکان راه حق است. اباعبدالله هنوز با خون قلبش، عباد الله را از جهالت و ضلالت نجات می‌دهد. هنوز هم کاروان حسین در مسیر ظهور، با خنجره بریده اصغر دعوت به نصرت حق سر می‌دهد و با دستان بریده عباس دستگیر مشتاقان این مسیر است. آن‌که ما را بر صراط حق هدایت می‌کند

چهارده قرن است بر دل‌ها حکومت می‌کند

کیست او؟ فرزند زهرا! شاه عاشورائیان!

یک نگاه او به یک عالم کفایت می‌کند

کاروان حسین علیه السلام هنوز هم در حال حرکت است و حسین علیه السلام هر سال در مسیر کربلا برای نصرت حق و ظهور فرزندش یارگیری می‌کند. خوشا به حال کسانی که به این کاروان می‌پیوندند! خوشا به حال کسانی که دست در دست حسین می‌گذارند! خوشا به حال آنان که یار هفتاد و سوم حسین علیه السلام می‌شوند!

بیک حسین علیه السلام فقط برای زهیر و حبیب و عبدالله بن حر جعفری نمی‌رود، او در خانه قلب تک‌تک من و شما را هم زده و می‌زند. تک‌تک ما برایش مهم هستیم. اباعبدالله علیه السلام خودش به دنبال من و شما آمده است.

درست است که در کربلا نبودیم ولی معتقدیم حقیقت کربلا جاری است و می‌توانیم به عنایت خود سیدالشهدا در کارزار کربلا نقش آفرین باشیم.<sup>۱</sup> باید خود را مهیا کنیم برای یاری حضرت؛ برای این‌که هفتاد و سومین یار حسین علیه السلام باشیم.

۱. «این‌که گفتند کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا به معنای این است که زمان می‌گذرد، اما حوادث جاری در زندگی بشر، حقایق آفرینش دست‌نخورده است. در هر دوره‌ای انسان‌ها نقشی دارند که اگر آن نقش را به درستی، در لحظه مناسب، در زمان خود ایفا کنند، همه چیز به سامان خواهد رسید، ملت‌ها رشد خواهند کرد، انسانیت گسترده خواهد

امثال شهید مدافع حرم محمود رضا بیضایی<sup>۱</sup> چقدر خوب متوجه این حقیقت ملکوتی شدند. ایشان در سپاه اسم مستعار خودش را «حسین نصرتی» گذاشته بود. می‌گفت: «این اسم را گذاشتم تا یادم نرود که هنوز ندای هل من ناصر حسین عَلَيْهِ السَّلَام بلند است و نیاز به لیبیک و نصرت ما دارد.»

بیست‌وهشت روز قبل از شهادتش در سوریه روی تخته کلاس نوشته بود: «اذا كان المنادي زينب عَلَيْهَا السَّلَام فأهلاً بالشهادة»؛ اگر دعوت‌کننده زینب عَلَيْهَا السَّلَام باشد، سلام بر شهادت!

باورش شده بود که هنوز جریان کربلا و دفاع از حرم حسینی ادامه دارد. باورش شده بود که می‌توان جزء یاران سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَام قرار گرفت و نقش آفرینی کرد. در نامه‌ای به خامش نوشته بود:

«تاریخ دوباره تکرار شده و این بار ابناء ابوسفیان و آل سفیان بار دیگر آل الله را محاصره کرده‌اند؛ هم مرقد مطهر خانم زینب کبری و هم مرقد مطهر دردانه اهل بیت، رقیه عَلَيْهَا السَّلَام؛ ولی این بار تن به اسارت آل الله نخواهیم داد چراکه به قول امام عَلَيْهِ السَّلَام مردم ما از مردم زمان رسول الله بهترند.»

واضح‌تر بگویم؛ نبرد شام، مطلع تحقق وعده آخرالزمانی ظهور است و من و تو دقیقاً در نقطه‌ای ایستاده‌ایم که با لطف خداوند و ائمه اطهار نقشی بر گردنمان نهاده شده است که باید با هم به سرانجام برسانیم تا بار دیگر شاهد مظلومیت و غربت فرزندان زهرای مرضیه عَلَيْهَا السَّلَام نباشیم؛ اگر بدانی چقدر صبر در این زمان حساس در حفظ و صیانت از حریم آل الله قیمت دارد، لحظه‌به‌لحظه آن را قدر می‌شماری.

---

شد.» بیانات رهبر حکیم انقلاب در مراسم دانش‌آموختگی دانشگاه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام ۱۳۸۸/۱/۲۶.

۱. متولد ۱۸ آذرماه سال ۱۳۶۰ و اهل تبریز.

مسئولیت سنگینی بر دوشمان گذاشته شده است و اگر نتوانیم از پس آن برآییم، باید شرمنده و خجل به حضور خداوند و نبی و ولی‌اش برسیم چراکه مقصریم. کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا و به قول سید مرتضی آوینی این یعنی «همه ما شب انتخابی خواهیم داشت که به صف عاشورائیان پیوندیم و یا از معرکه جهاد بگریزیم و در خون ولی خدا شریک باشیم.» (۱)

### بی‌خیال نشو، جدی بگیر

عاشقان ابی‌عبدالله، مراقب باشیم! خدای ناکرده با این کلام سطحی برخورد نکنیم! از کنار این حرف که باید یار حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ باشیم و به کربلا برسیم راحت عبور نکنیم. شیطان القا نکند که «این حرف‌ها، برای افراد خاص است. این بحث‌ها برای بالای منبر و روضه و شب شعر خوب است! آمدیم اینجا یکی دو ساعتی عزاداری کنیم، اشکی بریزیم و دوباره برگردیم سر زندگی و بدبختی‌مان» متأسفانه زبان حال برخی از ما بعد از شنیدن این معارف این می‌شود که «باشه، حالا ببینم چی میشه...» این یعنی سبک دیدن کار و سرسری گرفتن مسئله؛ یعنی بحث را «جدی» نگرفتیم.

متأسفانه این نگاه حتی در بین نخبگان و متدینین ما هم وجود دارد. حتی اگر این حرف‌ها به زبان کسی هم جاری نشود اما در عمل بسیاری از ما این مطلب عیان و واضح است. عملکرد بسیاری از ما مسجدی‌ها و هیئت‌ها در مواجهه با مفاهیم عالی و والای دینی نشان می‌دهد که «جدی نگرفته‌ایم» و «بی‌خیال هستیم». ما بسیاری از واقعیات این عالم را جدی نگرفته‌ایم. نوع مواجهه ما با مفهوم ملکوت و مفهوم مرگ چگونه است؟ چه کسی می‌تواند ادعا کند که مرگ را جدی گرفته؟ حساب و کتاب قیامت را چه؟ باور جدی به «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ\* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>۱</sup> را چگونه؟ چقدر جدی گرفته‌ایم؟ اگر جامعه ما و بلکه متدینین ما این مفاهیم را جدی گرفته بودند، نباید این همه گناه و حق‌الناس اتفاق می‌افتاد. الآن هیچ یک از ما نماز قضای نخوانده بر گردن نداریم؟ هیچ یک



حق الناس بر گردن نداریم؟ هیچ یک خویشاوند و دوست و همسایه‌ای که باید از او طلب حلالیت کنیم نداریم؟ همه وصیت‌نامه‌هایمان آماده است؟ همه اهل نافله و استغفاریم؟ خوشا به حال آنان که این‌گونه‌اند ولی متأسفانه حال عموم افراد این‌گونه نیست، حتی متدینین و هیئتی‌ها و مسجدی‌ها.

### جدی بودن سیدالشهدا علیه السلام

ببینید خود اهل بیت علیهم السلام چقدر جدی گرفتند.

در روایات است هنگامی که امام حسین علیه السلام عزم میدان کرد و کهنه پیراهنی را طلب فرمود، ابتدا برای حضرت لباس تنگ و کوتاهی آوردند ولی امام علیه السلام آن را نپوشید و فرمود: «هَذَا لِبَاسُ أَهْلِ الذَّمَّةِ»؛ این لباس اهل ذمه (کفار اهل کتاب) است. لباس بلندتری آوردند و امام علیه السلام آن را پوشید؛ سپس با بانوان حرم خداحافظی کرد.<sup>۱</sup>

حسین جان، در این شرایط حساس که همه یارانت شهید شده‌اند، در این لحظات آخر مگر جای این حرف‌هاست؟! بی خیال شو! ولی نه، حسین ذره‌ای در آداب الهی کوتاه نمی‌آید و سست نمی‌شود. کاملاً جدی است!<sup>۲</sup> دعای کمیل علی را ببینید! چقدر جدی گرفته و چقدر جدی استغفار و گریه می‌کند. کسی ذره‌ای احساس نمی‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام حساب و کتاب را شوخی گرفته باشد، بی تفاوت و بی خیال باشد، بگوید خب حالا یک کاری می‌کنیم. نه، باور و اعتقادش تمام و کمال است. دعای عرفه سیدالشهدا علیه السلام را ببینید! حضرت طوری به درگاه خدا استغاثه می‌کند گویا در آستانه سقوط در جهنم است! البته قطعاً صحیح همان است که امام معصوم علیه السلام عمل می‌کند و اگر اختلافی بین عمل من و امام هست

۱. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَشْرُونِي بِرَبِّ لَا يَزَعُبُ فِئِدَ الْبَيْتِ غَيْرِ تَبَائِي لَا أُجْرَدُ فَإِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ فَأَوْقُوهُ بِتَبَائِي فَإِنِّي أَنْ يَلْبَسَهُ وَقَالَ هَذَا لِبَاسُ أَهْلِ

الذَّمَّةِ فَوَأْوُوهُ بَيْتِي وَ أَوْسَعْ مِنْهُ دُونَ السَّرَاوِيلِ وَفَوْقَ الثُّبَانِ فَلَيْسَهُ. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۰۹.

۲. از مصادیق دیگر این جدیت، امر سیدالشهدا علیه السلام به اصحابشان در پرداخت حق الناس و مشروط کردن همراهی خود

اشکال از من است. اگر امام می‌فرماید حساب و کتاب سخت است و گریه می‌کند، قطعاً سخت است و من بیشتر باید گریه کنم ولی چه کنیم که جدی نگرفته‌ایم. البته توجه دارید اهل بیت (علیهم‌السلام) همان اندازه که خوف را جدی گرفته‌اند رحمت الهی را هم جدی گرفته‌اند. وقتی موضوع رحمت الهی است چنان سخن می‌گویند که شیطان هم طمع می‌کند و وقتی از خوف و عذاب سخن می‌گویند گویی پیامبر هم باشی نباید خود را ایمن بدانی؛ این یعنی هر چه خدا فرموده را باید جدی گرفت.<sup>۱</sup>

**خدا جدی گرفته**

واقعیت این است که خدای متعال خودش خیلی کار را جدی گرفته است! او اصلاً شوخی ندارد. یونس نبی (علیه‌السلام)، پیغمبر و ولی خداست و جبرئیل بر او نازل می‌شود اما به محض ترک اولی گرفتار می‌شود. قومش را ترک می‌کند. کدام قوم؟ قومی که برای هدایتشان سال‌ها تلاش کرده و خون دل خورده و جز لجاجت از آن‌ها ندیده تا حدی که منتظر نزول عذاب الهی است. قرار است عذاب بر سرشان نازل شود، او هم با ناراحتی و غضب قومش را ترک می‌کند؛ اما همین پیامبر انتخاب شده معصوم طرف گفتگو با جبرئیل به خاطر ترک کردن قومش بدون اذن الهی، گرفتار

۱ امام سجاد (علیه‌السلام) در دعای ۱۶ صحیفه تعبیر عجیبی دارد. حضرت می‌فرماید: «يَا إِلَهِي لَوْ كَيْفَ إِلَيْكَ حَتَّى تَسْفُطَ أَسْفَارَ عَيْتِي، وَاتَّخَبْتُ حَتَّى يَنْقَطِعَ صَوْتِي، وَفُتِّ أَلِكْ حَتَّى تَنْتَشِرَ قَدَمَائِي، وَرَكَعْتُ لَكَ حَتَّى يَنْخَلِعَ طَبْئِي، وَسَجَدْتُ لَكَ حَتَّى يَنْفَعًا حَدَقَتَائِي، وَأَكَلْتُ تُرَابَ الْأَرْضِ طَوْلَ عُثْرِي، وَشَرِبْتُ مَاءَ الرَّعْدِ آخِرَ دَهْرِي، وَذَكَرْتُكَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ حَتَّى بَكَتْ لِسَانِي، فَوَلَّوْا رُفْعَ طَرْفِي إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ اسْتِخْيَاءً مِنْكَ مَا اسْتَوْجَبْتُ بِذَلِكَ مَعِيَ سَيِّئَةً وَاحِدَةً مِنْ سَيِّئَاتِي.»

ای خدای من، اگر به درگاهت گریه کنم تا جایی که پلک‌های دو چشمم روی هم افتد و چنان به شدت ناله زنم تا صدایم قطع شود و چندان به پیشگاهت بایستم که پایم ورم کند و آن مقدار برایت رکوع کنم که استخوان‌های پشتم از جا کنده‌شده و زدوده گردد و به اندازه‌ای سجده کنم که چشم‌هایم از کاسه درآید و در طول عمرم خاک زمین را بخورم و تا پایان حیاتم آب آلوده به خاکستر بنوشم و در اثنا این اوضاع و احوال، چندان ذکر تو گویم که زبانم از کار بماند، آن‌گاه از روی شرمساری از تو، چشم به آفاق آسمان باز نکنم، با این همه سزوار محو یک گناه از تمام گناهانم نیستم.

می‌شود. فکر می‌کند الآن که قرار است بر این قوم لجوج عذاب نازل شود پس برود. منتظر اذن الهی نشد. چرا؟ «فَطَلَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» گمان کرد خدای متعال بر او سخت نمی‌گیرد. به تعبیر ما خدا جدی نمی‌گیرد. نه. خدا شوخی ندارد! به محض ترک اولی، گرفتار می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید اگر استغفار نکرده بود تا قیامت در شکم ماهی گرفتار بود: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ \* لَلِثَّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»<sup>۱</sup>؛ و اگر او از تسبیح‌کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند.

اگر کسی در ادای نقش خود در درگاه الهی کوتاهی کند خدای متعال خیلی جدی با او برخورد می‌کند حتی اگر پیغمبرش باشد. (۲)  
در روایت است که گرفتاری و عذاب شدیدی که قوم بنی‌اسرائیل بیش از ۲۰۰ سال دچار آن بودند (فرزندانشان را می‌کشتند و زنانشان را به کنیزی می‌بردند) ریشه در یک مسئله داشت: استبعاد و انکاری که جده اعلاى آنها یعنی جناب ساره مادر حضرت اسحاق داشت.<sup>۲</sup> (۳)

۱. صافات، ۱۴۳ و ۱۴۴.

۲. عن فضل بن أبي قرة قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول أوحى الله إلى إبراهيم أنه سيولد لك، فقال لسارة، فقالت: «أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنَهَا سَتَلِدُ وَيُعَذِّبُ أَوْلَادَهَا أَرْبَعَةَ عَشْرَ سَنَةً بِرِدِّهَا الْكَلَامَ عَلَيَّ، قَالَ: فَمَا طَالَ عَلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابَ - ضَجُّوا وَيَكْوَأُ إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى وَهَارُونَ أَنْ يَخْلُصَهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ لِحُطِّ عَنُورِ سَبْعِينَ وَمِائَةَ سَنَةٍ، قَالَ: وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: هَكَذَا أَتَتْهُ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرِحَ اللَّهُ عَنَّا، فَأَمَّا إِذَا لَمْ تَكُونُوا - فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَى مَنْتَهَاهُ. البرهان، ج ۲، ص ۲۲۹. الصافي، ج ۱، ص ۸۰۲. تفسير العياشي، ج ۲، ص ۱۵۴.

در تفسیر عیاشی از فضل بن ابی قره روایت آمده که گفت: من از امام صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: خدای تعالی وحی کرد به ابراهیم که به زودی فرزندی برایت متولد می‌شود، ابراهیم عليه السلام جریان را به ساره گفت، ساره اظهار تعجب کرد که آیا من فرزند می‌آورم با این که پیری عجوزم؟ خدای تعالی مجدداً به آن جناب وحی کرد که آری، ساره به زودی فرزند خواهد آورد و اولادش به خاطر همین که ساره کلام مرا رد کرد چهارصد سال معذب خواهند شد. امام عليه السلام فرمود: و چون عذاب بنی‌اسرائیل طول کشید، صدا به ضجه و گریه بلند نموده، چهل شبانه‌روز گریستند، خدای

## امتداد اعمال جدی است

عزیزان من، ما از دست کم گرفتن و جدی نگرفتن برخی دستورات دینی خیلی ضرر کرده‌ایم. چرا گاهی غفلت داریم و جدی نمی‌گیریم؟ چون به امتداد و اثر اعمالمان در دنیا و آخرت توجه نداریم. توجه نمی‌کنیم که همه گرفتاری‌های ما در همین زندگی دنیا ناشی از عدم توجه به اوامر الهی و جدی نگرفتن آن‌هاست؛ «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»<sup>۱</sup> امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ چقدر زیبا و دقیق فرمودند:

«تَوَقَّأَ الذُّؤُوبَ فَمَا مِنْ بَلِيَّةٍ وَلَا نَقْصِ رِزْقٍ إِلَّا بَدَنَ حَتَّىٰ الْخَدَشِ وَالتَّكْبَةِ وَ الْمُصِيبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»<sup>۲</sup>

از گناه پرهیز کنید؛ زیرا هیچ بلا و کمبود رزقی نیست مگر به دلیل گناه؛ حتی خراشی که بر بدن وارد می‌شود و پایی که به مانعی برخورد می‌کند و مصیبتی که پیش می‌آید.

قبلاً عرض کردیم در عالم مادی، قوانین ملکوت حاکم است و دستورات دین مبتنی بر این قوانین تخلف‌ناپذیر است. ما با بی‌توجهی به دستورات دین برای خودمان گرفتاری ایجاد می‌کنیم. به هر اندازه که این قوانین را جدی نگیریم گرفتاری‌مان بیشتر می‌شود.

تعالی به موسی و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وحی فرستاد که آنان را از شر فرعون نجات خواهد داد، پس آن‌گاه صد و هفتاد سال شکنجه را از آنان برداشت. راوی می‌گوید امام عَلَيْهِ السَّلَامُ سپس فرمود: شما نیز چنین خواهید بود اگر دعا بکنید و وضه و گریه داشته باشید خدای تعالی فرج ما را می‌رساند و اما اگر نکنید بلا به منتها درجه‌اش می‌رسد. ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۴۹.

۱. شوری، ۳۰.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۰، ص ۳۶۲.

یکی از دستداران مرحوم شیخ رجبعلی خیاط تعریف می‌کند: «فرزند دو ساله‌ام در منزل ادرار کرده بود و مادرش ایشان را شدید زده بود. خانم پس از یک ساعت تب کرد، تب شدیدی که به پزشک مراجعه کردیم و در شرایط اقتصادی آن روز شصت تومان پول نسخه و دارو شد. ولی تب قطع نشد بلکه شدیدتر شد. مجدد به پزشک مراجعه کرده و چهل تومان هزینه درمان شد که در آن روزگار برایم سنگین بود. شب هنگام جناب شیخ را در ماشین سوار کردم تا به جلسه برویم همسرم نیز در ماشین بود. شیخ که سوار شد، اشاره به خانم کردم و گفتم: مادر بچه‌هاست تب کرده، دکتر هم بردیم ولی تب او قطع نمی‌شود. شیخ نگاهی کرد و خطاب به همسرم فرمود: بچه را آن‌طور نمی‌زنند، استغفار کن، از بچه دلجویی کن و چیزی برایش بخر، خوب می‌شود. چنین کردیم تب او قطع شد.»<sup>۱</sup>

گاهی یک فریاد بر سر کودک و بی‌توجهی در قبال تربیت فرزند سال‌ها انسان را عقب می‌اندازد؛ سال‌ها بی‌توفیقی می‌آورد. استاد اخلاق و عارف بزرگوار مرحوم آیت‌الله سعادت پرور فرموده بودند: از زحمات همسران تشکر کنید هر چند غذایی که پخته‌اند شور یا بد شده است. وقتی از غذا ابراز رضایت می‌کنید همسران خوشحال می‌شود و این باعث رشد و پیشرفت معنوی شما می‌شود. بنده یک‌بار در جوانی در خانه با خانواده بداخلاقی کردم در عالم معنا به من گفتند: بیست سال ناله‌های تو بی‌اثر شد.

کار خیلی جدی است. حساب و کتاب دارد. گاهی برخی خانم‌ها دنبال یک سری ذکرها و ختم‌ها هستند که مثلاً به فلان مقام معنوی برسند یا فلان مشکل مادی زندگی‌شان حل شود غافل از این که همین صبر بر تربیت فرزند، صبر بر سختی‌های خانه‌داری و فرزندآوری و زندگی، همین حوصله به خرج دادن‌ها می‌تواند حلال مشکلات و کلید گشایش‌های مادی و معنوی باشد. زمانی حضرت امام علیه السلام به یکی از نوه‌هایشان که از اذیت و شیطنت‌های فرزندش گلایه می‌کرد، فرموده بودند:

---

۱. کیمیای محبت، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

«من حاضرم ثوابی که تو از تحمل شیطنتِ حسین می‌بری، با ثواب تمام عبادات خود عوض کنم.»<sup>۱</sup> خانم‌ها توجه کنید که راه ملکوتی شدن شما چگونه است.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «إِذَا حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ كَانَتْ بِمَنْزِلَةِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُجَاهِدِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ چون زنی باردار شود مقام روزه‌دار و شب‌زنده‌دار و مجاهد با جان و مالش را در راه خدا دارد، «فَإِذَا وَضَعَتْ كَانَتْ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا تَدْرِي مَا هُوَ لِعَظَمِهِ»؛ و چون وضع حمل کند اجری دارد که کسی عظمت آن را نداند، «فَإِذَا أَرْضَعَتْ كَانَتْ لَهَا بِكُلِّ مِصْبَةٍ كَعَدَلِ عَتِقٍ مُحْرَّرٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ»؛ و چون طفل را شیر دهد برای هر بار مکیدن فرزند، ثواب آزاد کردن یک بنده از اولاد اسماعیل را دارد، «فَإِذَا فَرَعَتْ مِنْ رَضَاعِهِ ضَرَبَ مَلَكٌ عَلَى جَنَبَيْهَا [جَنَبَيْهَا] وَقَالَ اسْتَأْنَفِ [اسْتَأْنَفِي] الْعَمَلُ فَقَدْ غُفِرَ لَكَ»<sup>۲</sup>؛ و چون از شیر دادن فارغ شود فرشته‌ای بر پهلویش زند و گوید کار خود را از سر گیر که آمرزیده شدی. (۴)

ما اگر به اثر اعمالمان خوب فکر کنیم؛ اگر به حساسیت کار و ملکوت عالم توجه کنیم؛ اگر توجه کنیم که کوچک‌ترین کارهای ما حتی افکار ما هم در دنیا و آخرتمان اثر دارد، دقیق‌تر و جدی‌تر عمل می‌کنیم.

شهید احمدعلی نیری یک بسیجی مخلص و عارف است که به عالم ملکوت وصل شده و تا ۱۹ سالگی که شهید می‌شود جلوه‌ها و خاطراتی بس عجیب از خود به جا می‌گذارد.<sup>۳</sup> یکی از دوستان ایشان تعریف می‌کند:

۱. ستوده، پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲. شیخ صدوق، الأملی، ص ۴۱۱.

۳. آیت‌الله حق شناس بعد از شهادت ایشان فرمودند: «این شهید را دیشب در عالم رؤیا دیدم. پرسیدم: چه خبر؟ به من

فرمود: تمام مطالبی که می‌گویند حق است از شب اول قبر و ... اما من را بی حساب و کتاب بردند.» سپس مکئی

کردند و فرمودند: «رفقا، آیه الله العظمی بروجردی حساب و کتاب داشتند اما من نمی‌دانم این جوان چه کرد به اینجا

رسید!» عارفانه؛ خاطرات شهید نیری، ص ۱۰.

روزی ایشان به من گفت: شما دو تا حاجت از خدا طلب کردی. یکی از این حاجت‌ها را خدا برای این عاشورا روا خواهد کرد به شرط مراقبه. من آن سال حال خوبی داشتم. خیلی مراقبت کردم تا گناهی از من سر نزنند. دو، سه روز بعد از عاشورا احمد آقا مرا در مسجد امین‌الدوله دید و طبق آن اخلاقی که داشت دستم را فشار داد و به من گفت: بارک‌الله وظیفه‌ات را خوب انجام دادی. خداوند یکی از حاجت‌هایت را به تو می‌دهد. چند روز بعد حاجت اول من روا شد. گذشت تا ایام اربعین. ایشان مجدداً به من گفت: خداوند می‌خواهد حاجت دوم را به شما بدهد منتهی در اربعین و به شرط مراقبه. بعد اربعین به خدمت احمد آقا رسیدم. از ایشان درباره خودم سؤال کردم. گفت: متأسفانه وضعیت خوب نیست. خدا آن حاجت را فعلاً به شما نمی‌دهد. بعد با اشاره به مجلس غیبت گفت: نتوانستی آن مراقبه‌ای که باید داشته باشی. من یادم آمد در روز اربعین یک اشتباه از من سر زد و آن هم این بود که شخصی شروع کرد به غیبت کردن و من آنجا وظیفه داشتم جلوی این حرکت زشت را بگیرم اما به دلیل ملاحظه‌ای که داشتم چیزی نگفتم و ایستادم و حتی یک مقداری هم خندیدم. خیلی سریع به خودم آمدم و متوجه اشتباهم شدم.<sup>۱</sup> ببینید گاهی یک گناه برای انسان چقدر گرفتاری ایجاد می‌کند! گاهی حتی توجه نداریم که کسی به گردن ما حق دارد، فراموش کرده‌ایم، حتی گمان کرده‌ایم که از دست ما راضی است ولی حقیقتاً راضی نشده، همین امر مایه مشکلات مادی و معنوی است.

نقل می‌کنند در زمان شیخ رجبعلی خیاط حکم اعدام چند نفر از جمله جوانی صادر شده بود. بستگان او نزد شیخ می‌روند و با التماس چاره‌ای می‌جویند. شیخ می‌گوید: «گرفتار مادرش است.» نزد مادر وی رفتند، مادر گفت: هر چه دعا می‌کنم بی‌نتیجه است. گفتند: جناب شیخ فرموده: «شما از او دلگیر هستید.» گفت: درست است پسرم تازه ازدواج کرده بود، روزی پس از صرف غذا سفره را جمع کردم و ظرف‌ها

۱. «عارفانه»: خاطرات شهید احمدعلی نیری، ص ۵۰، از قول دکتر محسن نوری.

را در سینی گذاشتم و به عروسم دادم تا به آشپزخانه ببرد. پسر سینی را از دست او گرفت و به من گفت: برای شما کنیز نیاورده‌ام!  
سرانجام مادر رضایت داد و برای رهایی فرزندش دعا کرد. روز بعد اعلام کردند: اشتباه شده و آن جوان آزاد شد.<sup>۱</sup>

مادرها حقیقتاً برای فرزندانان دعا کنید، پدرها حقیقتاً برایشان دعا کنید که دعای شما باعث خوشبختی آنان است. بعد از نمازهایتان ویژه دعا کنید. جوان‌ها، شما هم بدانید کلید خوشبختی‌تان در دستان پدر و مادران است. بهشت کف پای آن‌هاست.<sup>۲</sup>

### جدی گرفتن ملکوت، راه خلاصی از مشکلات

یقین داشته باشیم هر چه بدبختی و مشکل داریم از این است که ملکوت عالم را جدی نگرفته‌ایم. رمز سعادت انسان جدی گرفتن وعیدها و وعده‌های الهی است. اگر روی حرف خدا و اولیائش حساب باز می‌کردیم زندگی‌هایمان طور دیگری بود. آن‌ها قواعد زندگی در این عالم را به ما یاد داده‌اند، این خود ما هستیم که آن‌ها را جدی نگرفته‌ایم. در این هزار توی دنیا، اولیای الهی از بالا به عالم نگاه کرده‌اند و راه برون‌رفت از مشکلات و سختی‌ها را نشان داده‌اند. کیست که نصایح آن‌ها را جدی بگیرد؟ آن‌ها راه علاج را بیان کرده‌اند، ما خودمان کوتاهی می‌کنیم. به تعبیر حضرت آیت‌الله بهجت «خود را مریض نمی‌دانیم و گرنه علاج آسان است.»<sup>۳</sup> گاهی همه اسباب مادی را بررسی می‌کنیم که باید بکنیم ولی غافل نشویم که قوانین اصلی حاکم بر معادلات عالم چیز دیگری است.<sup>۴</sup>

۱. کیمیای محبت، ص ۱۲۶.

۲. «عن فاطمةؑ: أزرمرجلها فإن الجنة تحت أقدامها- یعنی الوالدة» عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال مستدرک سیده النساء الی الإمام الجواد، ج ۱۱، قسم ۲، فاطمةؑ، ص ۹۱۰.

۳. در محضر بهجت، ج ۱، ص ۳۳۳.

۴. «ایمان به غیب معنایش این است که ماورای این عالم ملک، ملکوت و عالم معنایی هست. این عالم معنا، متعلق به بعد از مرگ نیست؛ متعلق به همین الآن من و شماست و باید به آن معتقد بود. بدبختی بشر آن وقتی است که همه



راه خلاصی ما از مشکلات منحصر است در جدی گرفتن خدا و اولیائش؛ در جدی گرفتن ملکوت؛ در همراهی با سیدالشهدا علیه السلام. اگر کسی حسینی شد و به کاروان سیدالشهدا علیه السلام متصل شد نجات پیدا می‌کند. شما ببینید خدای متعال چقدر دل‌نشین می‌فرماید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»؛ آیا من مالک آسمان‌ها و زمین برای بندهام کفایت نمی‌کنم؟ اگر ما این بیان خدای حکیم را جدی بگیریم دیگر ناامید و سردرگم می‌شویم؟ دیگر درجا می‌زنیم؟ اگر ما بندگی کنیم؛ وظیفه‌مان را انجام دهیم؛ دستمان را در دست او بگذاریم، او ما را در برابر همه عالم کفایت می‌کند. او هوای بندهاش را دارد. «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»؛ آن که خدا دارد؛ آن که حسین دارد بن بست ندارد. جدی گرفتن این آیات و جدی گرفتن ملکوت به انسان قدرت حرکت می‌دهد؛ آرامش می‌دهد؛ گشایش در مشکلات ایجاد می‌کند. انسانی که قدرت الهی و یاری الهی را جدی می‌گیرد در دل طوفان‌ها هم آرام و امیدوار حرکت می‌کند.

### جدیت در استغفار و روضه

خود اهل بیت علیهم السلام با همین نگاه ملکوتی راه برون‌رفت از مشکلات را به ما نشان داده‌اند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «دَاوُكُمُ الذُّنُوبُ وَدَوَاؤُكُمْ الْإِسْتِغْفَارُ». <sup>۳</sup> آن آقایی که آسمان‌ها و زمین به یمن وجود او خلق شده می‌فرماید: درمان دردهایتان برگشت به دامن خدای متعال است. قوانین عالم را به هم ریختی؟ خودت را دچار

---

حقیقت را در مشاهدات و محسوسات خودش محدود و محصور کند؛ مثل مادیین و بسیاری از غیرمادیین غافل. اگر ما معتقد به غیب نباشیم، یا درک درستی از آن نداشته باشیم، نتیجه این می‌شود که محاسبات مادی می‌کنیم، به معادلات و مبادلات مخلوق انسان، صددرد دل می‌بندیم و اتکا می‌کنیم؛ همین‌هایی که می‌بینید صدی هشتاد یا صدی پنجاهش، غلط درمی‌آید.» مقام معظم رهبری بیانات در دیدار فرماندهان سپاه ۱۳۶۹/۶/۲۹.

۱. زمر، ۳۶.

۲. بقره، ۱۰۷.

۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۳۳۳.

مشکل کردی؟ خب جبران کن! استغفار کن! چقدر آیات و روایات تأکید می‌کند بر استغفار. فرمودند: استغفار رزق و روزی را زیاد می‌کند؛ گرفتاری‌ها و بیماری‌ها را برطرف می‌کند؛ سبب نزول باران است؛ برای فرزندآوری معجزه می‌کند؛ مؤثر در برآورده شدن حوائجی مثل مشکل مسکن است.

برخی مقیدند هر روز دست کم صد مرتبه از خدا طلب بخشش کنند؛ بگویند خدایا غلط کردیم؛ خدایا ما نفهمیدیم تو ببخش؛ تو اثر سوء اعمال ما را برطرف کن؛ تو جبران کن! خودمان که نمی‌دانیم چه بلاهایی سر خودمان آورده‌ایم تو جبران کن! اگر این استغفارها را با اشک بر سیدالشهدا همراه کنیم معجزه می‌کند؛ آتش گناه و اثر آن را از زندگی پاک می‌کند. البته اگر جایی باید با ادای حق الناس و قضای واجبات جبران کنیم نباید کوتاهی کنیم ولی بدانیم استغفار به همراه روضه کیمیاست. گاهی یک جلسه ذکر و روضه که در خانه‌ای برگزار می‌شود، به اثر بسیاری از گناهان و حضور شیاطین و اجنه مزاحم در آن خانه خاتمه می‌دهد. این‌ها را جدی بگیریم. استغفار راه، روضه را جدی بگیریم و البته جداً استغفار کنیم که اثر استغفار جدی، جدی است؛ همان‌گونه که اثر گناه و بی‌توجهی جدی است.

### جدیت اولیا

رمز سعادت اولیای الهی و رمز موفقیت بسیاری از شهدا همین بود که دین خدا راه، دستورات دین خدا راه، قرآن و روایات را جدی می‌گرفتند.

رفیق شهید ابراهیم هادی تعریف می‌کند:

در باشگاه کشتی بودیم. آماده می‌شدیم برای تمرین. ابراهیم هم وارد شد. چند دقیقه بعد یکی دیگر از دوستان آمد. تا وارد شد بی‌مقدمه گفت: ابرام جون، تیپ و هیكلت خیلی جالب شده! تو راه که می‌اومدی دو تا دختر پشت سرت بودند. مرتب داشتند از تو حرف می‌زدند! بعد ادامه داد: شلوار و پیراهن شیک که پوشیدی، ساک ورزشی هم که دست گرفتی. کاملاً مشخصه ورزشکاری! به ابراهیم نگاه کردم. رفته بود توی فکر. ناراحت شد! انگار توقع چنین حرفی را نداشت. جلسه بعد رفتم برای ورزش. تا ابراهیم را دیدم خنده‌ام گرفت! پیراهن بلند پوشیده بود و شلوار گشاد! به جای ساک ورزشی لباس‌ها را داخل کیسه پلاستیکی ریخته بود! از آن

روز به بعد این گونه به باشگاه می آمد! بچه ها می گفتند: بابا تو دیگه چه جور آدمی هستی؟! ما باشگاه می آییم تا هیکل ورزشکاری پیدا کنیم. بعد هم لباس تنگ بپوشیم اما تو با این هیکل قشنگ و روی فرم، آخه این چه لباس هایی است که می پوشی؟ ابراهیم به حرف های آن ها اهمیت نمی داد. به دوستانش هم توصیه می کرد: «اگر ورزش برای خدا باشد، می شه عبادت اما اگه به هر نیت دیگه ای باشه ضرر می کنین.» (۵)

بی جهت نیست بعد گذشت حدود ۴۰ سال از شهادتش حتی بین خلاف کارها و زندانی ها این قدر عاشق و خریدار دارد.<sup>۱</sup>  
خداوند حکیم بی جهت کسی را عزیز نمی کند. پدرخانم شهید حججی تعریف می کند:

کوچه ما بن بست است ولی یک زمین خالی بود که همه ماشین ها داخل این زمین خالی دور می زدند و از کوچه خارج می شدند وقتی محسن می آمد منزل ما موقع برگشت تمام مسیر را دنده عقب می رفت... هر چه می گفتیم داخل این زمین خالی دور بزن تا راحت تر از کوچه خارج شوی قبول نمی کرد و خودش را به زحمت می انداخت تا کوچک ترین کار شبهه ناکی از او سر نزند.

### کربلا حاصل جدی نگرفتن

عزیزان، صحبت از حقیقت زنده کربلا و کاروان در حال حرکت به سمت کربلا بود که ندای هل من ناصرش هنوز بلند است. صحبت از این بود که باید خودمان را به حسین علیه السلام و کاروانش برسانیم و در این صحنه نقش آفرینی کنیم. عرض کردیم مبادا به این مسئله شعاری و شعری نگاه کنیم. نه، مسئله کاملاً جدی است. نقش من و شما در کربلا و نصرت حسین علیه السلام و حسین زمان علیه السلام کاملاً جدی است.

---

۱. دوستان واحد فرصت دادرسی ارشاد و نیز مبلغین فعال در عرصه زندان ها نمونه های مختلفی از اهل معاصی مثل

مشروب خوارها را ذکر می کنند که با کتاب «سلام بر ابراهیم» خاطرات شهید ابراهیم هادی متحول شده و عاشق

باید به مسئله نقش آفرینی در لشکر ابی عبدالله جدی نگاه کنیم، بی خیال این نکته نشویم. شده، شد؛ نشده، نشد نباشد. در طول تاریخ یکبار یاری عزیز زهرا را جدی نگرفتند بس است. برخی از کوفیان تا سیدالشهدا علیه السلام شهید نشده بود کار را جدی نگرفتند. یک موقع نگاه کردند و دیدند سر حسین فاطمه علیهما السلام به همراه زن و فرزندان به بند کشیده او در کوچه‌های کوفه است. آن موقع بود که سلیمان بن صردها به سر خود زدند که ای کاش کاری کرده بودیم! باورمان نمی‌شد!

برخی از قاتلین کربلا هم باورشان نمی‌شد کار این قدر جدی باشد. باورشان نمی‌شد کار به شهادت سیدالشهدا علیه السلام برسد. برخی دیر جدی می‌گیرند. شاید آن زنان کوفی که دست همسران و پسران خود را گرفتند و از اطراف حضرت مسلم علیه السلام دور کردند باورشان نمی‌شد که کارشان به شهادت اباعبدالله علیه السلام منجر شود، آنان نه نقششان را در یاری ولی خدا جدی گرفتند و نه نقششان را در یاری نائب او.

### حسین تو را جدی گرفته!

گریه‌کنان حسین، اگر گفتیم باید یاری سیدالشهدا را جدی بگیریم، بدانیم حسین علیه السلام هم من و شما را خیلی جدی گرفته است. تو برای حسین خیلی مهم هستی. او بی خیال تو نشده. همین که در جلسه‌اش نشسته‌ای یعنی به چشم او آمده‌ای؛ به چشم مادرش آمده‌ای؛ خودش دارد برای تو استغفار می‌کند؛ می‌گوید: خدایا این گریه‌کن من است. مادرش با اشک بر من به او شیر داده، خدایا اثر گناه را از زندگی‌اش بردار. حسین خیلی شما را جدی گرفته؛ خیلی جدی به دنبال فرستاده؛ خیلی جدی منتظر رسیدن من و شماست؛ حسین علیه السلام منتظر است که ما او را جدی بگیریم.

اباعبدالله علیه السلام برای حبیب نامه نوشت: "من الحبیب الی الغریب" حبیب، ما را یاری کن! جدم رسول الله صلی الله علیه و آله جزایت را می‌دهد. مسلم بن عوسجه را از کوفه برداشت و آمدند به کربلا و خودشان را به امام حسین علیه السلام رساندند.

از خود خانم زینب کبری علیها السلام نقل است که فرموده باشند: آن شب‌های آخر من نگاه می‌کردم می‌دیدم لشکر دشمن دائم در حال زیاد شدن است اما کسی نمی‌آید

به برادر من بیبوند. ما کم هم می شدیم؛ بعضی ها می رفتند اما کسی نمی آمد. یک وقت دیدیم که از دور یک سیاهی دارد می آید؛ دو نفر در حال حرکت اند. از برادرم اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: این ها که هستند؟ امام فرمود: این ها هم سپاهیان من هستند؛ این ها لشکر من هستند. این حبیب بن مظاهر است و این هم مسلم ابن عوسجه.

زینب کبری علیها السلام از این که حبیب آمده خیلی خوشحال شد، عرضه داشت: سلام مرا به حبیب برسان! امام حسین علیه السلام به استقبال این دو آمد. وقتی این ها وارد شدند امام به حبیب فرمود: خواهرم زینب علیها السلام به شما سلام رسانده است. می گویند: حبیب ابن مظاهر به حدی منقلب شد که خاکها را برمی داشت و روی سر و صورت خودش می ریخت و می گفت: من که هستم که زینب علیها السلام به من سلام برساند؟!

ای کاش می شد ما هم امشب خودمان را به لشکر حسین می رساندیم تا زینب را خوشحال کنیم! به کاروان حسین می رسیدیم و زینب کبری به ما هم سلام می رساند. اگر سمت حسین بروی، او به استقبالت می آید. عزیزان حسین، حسین علیه السلام منتظر شماست. شما را جدی گرفته است. دو پیرمرد هم برای لشکرش مایه خوشحالی است؛ مایه دلگرمی خواهرش است.

اما این را هم بگویم هر چقدر من روسیاه، کار را جدی نگرفته ام، هر چقدر کوتاهی کرده ام، اباعبدالله اصلاً کوتاهی نکرده. او جداً هوای نوکران و عزادارانش را دارد. او خیلی جدی دست من و شما را گرفته است؛ هر چقدر ما کوتاهی و سستی کردیم او کم نگذاشته است؛ هر چقدر نمک خوردیم و نمکدان شکستیم ولی حسین رهایمان نکرده.

لطف حسین ما را تنها نمی گذارد      گر خلق واگذارد او وانمی گذارد  
زهر را به دوستانش قول بهشت داده      بر روی حرفهایش او پا نمی گذارد  
ما بدی کردیم و او عنایت. نوکرهای خوبی نبودیم ولی او ارباب خوبی بوده است.  
تازه قیامت معلوم می شود که حسین چطور جدی هوای ما را داشته است. آنجا

مادرش یکی یکی از وسط صحرای محشر دوستان حسینش را جدا می کند. قیامت معلوم می شود که خداوند چطور حسین و محبینش را جدی گرفته و این اشکها و روضهها را خریده است.

امشب جداً از حسین بخواهیم که ما را هم به سپاهش ملحق کند؛ ما را هم مدافع حریم زینبش کند؛ ما را هم به نوکری قبول کند.

قبول کن تو مرا تا که مستجاب شوم

دوباره گریه کن مادرت حساب شوم

مرا خراب خودت کن، خراب غیر نکن

ز محضرت بروم هر کجا، خراب شوم



فردا کاروان حسین علیه السلام به کربلا می رسد. زینب علیها السلام به کربلا می رسد. فردا پای زینب کبری علیها السلام به کربلا باز می شود. خدا رحم کند. کدام زینب؟ آن زینبی که امر خدا را خیلی جدی گرفته بود. آن قدر در عبادتش جدی است که اباعبدالله علیه السلام به او فرمود: در نماز شبت دعایم کن. زینب در نماز شیش جدی بود حتی با قد خمیده و نشسته. با آن حال هم می گفت: استغفرالله ربی واتوب الیه. او حرف ولی خدا را خیلی جدی می گیرد. یک چنین فردایی وقتی وارد کربلا شدند، اسم کربلا که آمد دل زینب ریخت. حسین جان نکند اینجا همان جایی باشد که قرار است از تو جدا شوم! اباعبدالله می داند زینب حرف او را خیلی جدی می گیرد از این رو جلوی زینب صحبتی از کرب و بلا نکرد؛ آیه استرجاع را جلوی خواهرش نخواند. آن قدر صبر کرد تا شب عاشورا. شب عاشورا یک اشاره ای کرد که من رفتنی هستم. زینب طاقت نیاورد؛ بی هوش شد.

اما نمی دانم صبح روز یازدهم زینب چه حالی دارد. بمیرم، از یک طرف می خواهد از حسینش جدا شود، از یک طرف نقش زینب در این کاروان اساسی است. باید

همه را سوار کند. آن روزی که می‌خواستند اینجا چادر بزنند، آن روز عباس بود، اکبر بود، بنی‌هاشم بودند، حسین بود. همه کمک کردند مخدرات پیاده شوند؛ اما الآن چه؟ زینب همه را سوار کرد. کسی نماند. نگاه کرد؛ خدای ناموس حسین بین این نامحرمان چه کند؟ عباس، برادرم بیا برای زینب رکاب بگیر!

تو علمدارترین صاحب پرچم هستی

تو به اسرار دل فاطمه محرم هستی

تا تو بودی نگرانی به دل خیمه نبود

تا تو رفتی همه خیمه شده رنگ کبود

من زینب چه کنم بی تو در این دشت بلا

من و یک خیمه پر کودک و زن در صحرا

دست تو قطع شد و دست مرا می‌بندند

چشم تو پاره و بر گریه من می‌خندند

از شکافی که به فرق سر تو افتاده

معجز از روی سر خواهر تو افتاده

به همان محکمی ضربت نامرد عمود

خورده‌ام سیلی و رخساره من گشته کبود

تو سر نیزه و من محمل بی پرده ابا

سهم تو علقمه و قسمت من شام بلا

عباس بیا حال خواهرت رو ببین! اکبر بیا دست عمه را بگیر!

اما یک موقع یک عده از این وحشی‌ها با تازیانه به سمت زینب آمدند ...

هر چه ناله داری صدا بزن یا حسین!

## «بے نوشت»

### ۱. یاری کردی یاریات می کنند

باید مہیای یاری سیدالشہدا علیہ السلام شد. چقدر در زیارات این عبارت را تکرار می کنیم کہ «ونصرتی لکم معدہ.» مطمئن باشیم کہ اہل بیت علیہم السلام مدیون کسی نمی ماند. اگر کسی قدمی برای آنان بردارد فراتر از تصور ما جبران می کنند. مرحوم حضرت آیت اللہ بہجت می فرمودند:

گفتند: یک بت پرستی بودہ در دہہ عاشورا، نمی دانم نذری داشتہ یا چہ کہ باید در این دہہ، عذارہای سیدالشہدا علیہم السلام را مثلاً مہمانی بکنند. البتہ یک طبقہای از خانہ را منحصر می کرد برای مسلمان ہا و می گفت ہر طور کہ خودتان اطعام می کنید و می شوید و ہر کاری می کنید این طبقہ تماماً در دست شما. شما اطعام کنید، این ہم پول؛ دیگر با ما کاری نداشتہ باشید. ما ہم با شما کاری نداریم. ظاہراً صد ہزار روپیہ در ہر سال خرج این مطلب می کرد. یک سال رفقاییش گفتند: این پول زیاد است، این را مثلاً نصف بکن. این صد ہزار روپیہ در آن زمان زیاد بودہ است. این شخص در تردید این مطلب کہ این ہا می گویند نصف کن بود کہ رفت برای افتتاح کارخانہای. ہمین کہ داشتہ تماشا می کردہ، قیایش یا لباسش بہ چرخی کہ برای کار آورده بودند گیر می کند و داخل آن آہن ہا می رود. بہ حسب ظاہر کار از کار گذشتہ بود.

اطرافیان می بینند گویا کسی این را گرفت و بیرون انداخت. افتاد بیرون. وقتی بہ او رسیدند بی حال بود. بعد کہ بہ حال آمد گفت: دوہست ہزار روپیہ! گفتند: چہ شدہ؟! گفت: من رفتہ بودم داخل چرخ، کسی آمد مرا گرفت و از آنجا انداخت بیرون. گفتم: آقا تو کی هستی؟ گفت: «من ہمانی ہستم کہ صد ہزار روپیہ برای عذارہای اش پول خرج می کنی.» از وقتی بہ شعور آمدم داد زدم کہ دوہست ہزار روپیہ باید خرج کنم. آن ہا می گفتند نصف بکن، این می گفت دوہست ہزار روپیہ.

بینید سیدالشہدا علیہم السلام حتی نسبت بہ یک بت پرست عنایت می کند و مدیون او نمی ماند. حالا اگر کسی تلاش جدی کند کہ یار سیدالشہدا و امام عصر شود چگونہ جبران می کنند؟



## ۲. حضرت یونس علیه السلام

مقام معظم رهبری فرمود: «از جمله چیزهایی که خیلی ذهن بنده را مشغول می‌کند به عنوان یک مسئول، خطاب به حضرت یونس علیه السلام است که ایشان یک حرکتی انجام دادند که ناشی از یأس و خستگی بود؛ یعنی قومشان به ایشان جواب ندادند؛ آن وقت خدای متعال به این پیغمبر که یک عمر هم در [بین] این جمعیت زحمت کشیده بود و خستگی برای او معنا نداشت می‌فرماید: «وَدَا التَّوْنُ اِذْ ذَهَبَ مُغَاظِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ»؛ خیال کرد ما به او سخت نخواهیم گرفت؛ نخیر، بر او سخت می‌گیریم؛ و سخت هم گرفت و آن مجازات کذائی برای جناب یونس به وجود آمد. بنده غالباً وقتی که احساس بی‌عملی می‌کنم - چه در خودم، چه در دیگران، چه در مسئولین - به یاد این [آیه] می‌افتم که «فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ»؛ خیال می‌کنیم که این بی‌توجهی، بی‌اهتمامی، بی‌عملی موجب واکنش تند از طرف حضرت باری تعالی (جل جلاله) نخواهد شد؛ چرا، خواهد شد؛ یعنی این معنا عملیاتی می‌شود برای ما، عینی می‌شود و خودش را نشان می‌دهد.»<sup>۱</sup>

## ۳. علت ابتلای یعقوب نبی علیه السلام

همچنین این مطلب هم مناسب بحث است: علت ابتلای یعقوب علیه السلام به فراق یوسف علیه السلام ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند: روز جمعه در «مدینه» بودم. نماز صبح را با امام سجاد علیه السلام خواندم. هنگامی که امام از نماز و تسبیح، فراغت یافت، به سوی منزل حرکت کرد. من با او بودم. زن خدمتکار را صدا زد، گفت: مواظب باش، هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است. گفتم: هر کسی که تقاضای کمک می‌کند، مستحق نیست! امام فرمود: درست است، ولی من از این می‌ترسم که در میان آن‌ها افراد مستحق باشند و ما به آن‌ها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد! آن‌گاه فرمود: به همه آن‌ها غذا بدهید. (مگر نشیده‌اید) یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می‌کرد؛ قسمتی را به مستحقان می‌داد و قسمتی را خود و فرزندانش می‌خوردند. یک روز سؤال‌کننده مؤمنی که روزهدار بود و نزد خدا منزلتی داشت، عبورش از آن شهر افتاد. شب جمعه بود. به هنگام افطار بر در خانه یعقوب آمد و گفت: به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک

۱. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۹۹/۱۲/۴.

کنید. چند بار این سخن را تکرار کرد، آن‌ها شنیدند و سخن او را باور نکردند. هنگامی که مایوس شد و تاریکی شب همه جا را فرا گرفت، برگشت در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد. آن شب گرسنه ماند و صبح همچنان روزه داشت در حالی که شکبیا بود و خدا را سپاس می‌گفت اما یعقوب علیه السلام و خانواده یعقوب، کاملاً سیر شدند و هنگام صبح مقداری از غذای آن‌ها اضافه مانده بود!

امام علیه السلام سپس اضافه فرمود: خداوند به یعقوب در همان صبح وحی فرستاد که تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا برافروختی و مستوجب تادیب و نزول مجازات بر خود و فرزندان شدی. ای یعقوب، من دوستانم را زودتر از دشمنانم توبیخ و مجازات می‌کنم و این به خاطر آن است که به آن‌ها علاقه دارم.

در دنباله این حدیث می‌خوانیم:

«ابوحزه» می‌گوید: از امام سجاد علیه السلام پرسیدم: یوسف علیه السلام چه موقع آن خواب را دید؟

امام فرمود: «در همان شب.»<sup>۱</sup>

#### ۴. تحمل اذیت کودک

محمد بن مسلم گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام نشستیم بودم که یونس بن یعقوب وارد شد. دیدم که ناله می‌کند. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: چرا می‌بینم ناله می‌کنی؟ گفت: کودکی دارم که همه شب را برای او در اذیت بودم. امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای یونس! پدرم امام باقر علیه السلام از پدران علیه السلام از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم روایت کرد که جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشت در حالی که رسول خدا و علی علیه السلام ناله می‌کردند. جبرئیل گفت: ای حبیب خدا! چرا می‌بینم که ناله می‌کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو کودک داریم که از گریه آنان در اذیت هستیم. جبرئیل فرمود: نگو ای محمد، خداوند شیعیانی برای این گروه برمی‌انگیزد که اگر یکی از آنان گریه کند، گریه‌اش لا اله الا الله است تا آن که هفت سال بر او بگذرد و چون هفت سالگی گذشت گریه‌اش استغفار برای پدر و مادرش محسوب

۱. البرهان، ج ۲، ص ۲۴۳؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۱۱؛ بحار الانوار، ج ۱۲، صص ۲۷۱ و ۲۷۲، حدیث ۴۸.

می‌شود تا آن‌که به حد (بلوغ) برسد و چون از حد (بلوغ) گذشت هر نیکی که انجام دهد برای پدر و مادرش خواهد بود و هر بدی که کند بر آن دو نیست.<sup>۱</sup>

### ۵. جدی گرفتن اولیای الهی و شهدا

\* زمانی که حضرت آیت‌الله بروجردی در بروجرد بود، نذر کرد که اگر خشم خود را کنترل نکند و عصبانی شود، یک سال پشت سر هم روزه بگیرد. روزی هنگام مباحثه علمی با یکی از شاگردان خود بر اثر این‌که شاگردش سخنانی ناشایست می‌گفت، تاب نیاورد و به او تندی کرد و نذرش شکسته شد. پس از آن یک سال پشت سر هم روزه گرفت تا نذرش را ادا کند.

\* توی زمین چمن بودم؛ مشغول فوتبال. یک‌دفعه دیدم ابراهیم در کنار سکو ایستاده. سریع رفتم سراغش. سلام کردم و با خوشحالی گفتم: چه عجب، این طرف‌ها اومدی؟! مجله‌ای دستش بود. آورد بالا و گفت: عکس رو چاپ کردن! از خوشحالی داشتم بال درمی‌آوردم. جلوتر رفتم و خواستم مجله را از دستش بگیرم. دستش را کشید عقب و گفت: یه شرط داره! گفتم: هر چی باشه قبول. دوباره گفت: هر چی بگم قبول می‌کنی؟ گفتم: آره بابا قول. مجله را به من داد. داخل صفحه وسط، عکس قدی و بزرگی از من چاپ شده بود. در کنار آن نوشته بود «پدیده جدید فوتبال جوانان» و کلی از من تعریف کرده بود. کنار سکو نشستیم. دوباره متن صفحه را خواندم. حسایی مجله را ورق زد. بعد سرم را بلند کردم و گفتم: دمت گرم ابرام جون، خیلی خوشحالم کردی، راستی شرطت چی بود؟! آهسته گفت: هر چی باشه قبول دیگه؟ گفتم: آره بابا بگو، کمی مکث کرد و گفت: دیگه دنبال فوتبال نرو؟! خشکم زد. با چشمانی گرد شده و با تعجب گفتم: دیگه فوتبال بازی نکنم؟! یعنی چی، من تازه دارم مطرح می‌شم! گفت: نه این‌که بازی نکنی، اما این‌طوری دنبال فوتبال حرفه‌ای نرو. گفتم: چرا؟! جلو آمد و مجله را از دستم گرفت. عکسم را به خودم نشان داد و گفت: این عکس رنگی رو ببین، اینجا عکس تو با لباس و شورت ورزشیه. این مجله فقط دست من تو نیست. دست همه مردم هست. خیلی از دخترها ممکنه این رو دیده باشن یا ببینن. بعد ادامه داد: چون بچه مسجدی هستی دارم این حرف‌ها رو می‌زنم؛ وگرنه کاری باهات نداشتم. تو برو اعتقادات رو قوی کن، بعد دنبال ورزش حرفه‌ای برو تا برات مشکلی پیش نیاد. بعد گفت: کار دارم، خداحافظی کرد و رفت.

۱. فقه شیعه (ترجمه جامع احادیث الشیعه)، ج ۲۶، ص ۸۶۹.

من خیلی جا خوردم. نشستم و کلی به حرفهای ابراهیم فکر کردم. از آدمی که همیشه شوخی می‌کرد و حرفهای عوامانه می‌زد این حرفها بعید بود. هر چند بعدها به سخن او رسیدم. زمانی که می‌دیدم بعضی از بچه‌های مسجدی و نمازخوان که اعتقادات محکمی نداشتند به دنبال ورزش حرفه‌ای رفتند و به مرور به خاطر جوزدگی و ... حتی نمازشان را هم ترک کردند!

\* فرزند حاج قاسم تعریف می‌کند:

کوچک که بودم وابستگی‌ام به بابا آن قدر زیاد بود که بعضی روزها اگر تهران بود، منو با خودش می‌برد دفترش! توی اون دفتر یک اتاق کوچک بود با یک جارختی و سجاده و یک یخچال خیلی کوچک... جلسه‌های بابا که طولانی می‌شد به من می‌گفت: برو توی اون اتاق استراحت کن. توی یخچال هم آبمیوه و آب و تافی بود! از همون تافی‌هایی که پوستشون رنگی رنگی بود و وسطشون شکلات. ساعتها توی همان اتاق می‌نشستم تا جلسه‌های بابام تموم بشه برم پیشش! از توی یخچال چند تا تافی می‌خوردم؛ آبمیوه می‌خوردم؛ آب معدنی که بود می‌خوردم و یک‌جوری سر خودم رو گرم می‌کردم... وقتی جلسه‌های بابا تموم می‌شد سریع با کاغذ و خودکار میومد توی اتاق، می‌پریدم بغلش. مرا می‌نشانده روی پاهایش و می‌گفت: بابا چیا خوردی؟ هرچی خوردی بگو می‌خوام بنویسم! دونه دونه بهش می‌گفتم حتی تا آب معدنی و یک دونه شکلات! موقع رفتن دستمو که می‌گرفت بریم، سر راه اون کاغذ رو به یک نفر می‌داد و می‌گفت: بده حسابدار. دختری من این چیزها رو استفاده کرده. بگو پولشو حساب کنن یا از حقوقم کم کنن!

\* نامه شهید سلیمانی به صاحب منزل در سوریه:

خانواده عزیز و محترم! سلام علیکم

من برادر کوچک شما قاسم سلیمانی هستم. حتماً مرا می‌شناسید. ما به اهل سنت در همه جا خدمات زیادی انجام داده‌ایم. من شیعه هستم و شما سنی هستید اما من هم به نوعی سنی هستم، زیرا به سنت رسول خدا ﷺ اعتقاد دارم و ان شاءالله در راه او حرکت می‌کنم و شما هم به نوعی شیعه هستید، زیرا اهل بیت علیهم‌السلام را دوست دارید. از قرآن کریم و صحیح بخاری و دیگر کتب موجود در خانه شما متوجه شدم که شما انسان‌های باایمانی هستید. اولاً، از شما عذر می‌خواهم و امیدوارم عذر مرا بپذیرید که خانه شما را بدون اجازه استفاده کردیم. ثانیاً، هر خسارتی که به منزل شما وارد شده باشد، ما آماده پرداخت آن هستیم. از سوی خودم و شما با قرآن کریم استخاره کرده‌ام و در جواب آیات سوره مبارکه

فرقان در صفحات ۳۶۱ و ۳۶۲ ظاهر شد. امیدوارم که آنها را بخوانید و به حال خود و ما بیندیشید. من در خانه شما نماز خواندم و دو رکعت نماز هم به نیت شما خواندم و از خداوند متعال خواستارم که عاقبت به خیر شوید. محتاج دعای شما هستم. برادر یا فرزند شما سلیمانی.



جلسه سوم:  
به چشم خدا بیا

## جلسه سوم: به چشم خدا بیا

### هم‌ردیف ملائکه ولی گمنام

«وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»<sup>۱</sup>

خداوند متعال در سوره مبارکه یاسین برشی از زندگی یکی از مؤمنین گمنام را ترسیم می‌کند که بسیار قابل توجه است. این مؤمن واقعی که از او به «حیب نجار»<sup>۲</sup> یاد شده هنگامی که باخبر می‌شود در مرکز شهر، مردم بر برخی پیامبران الهی شوریده‌اند و شاید قصد شهید کردن آن‌ها را دارند، با اخلاص تمام وارد کارزار حمایت از ولی خدا شده و با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر می‌رساند و تا جایی که توان دارد در دفاع از حق فروگذار نمی‌کند. شاید بتوان گفت همه هنر او این بوده که از ولی خدا صادقانه و با تمام وجود با زبان و جان دفاع می‌کند و دلسوزانه نسبت به جامعه و جبهه حق نقش‌آفرینی می‌کند. همین عمل او باعث می‌شود به جایی برسد که علاوه بر بهشتی شدن و غفران الهی، خدای متعال از او به وصف مکرمین یاد کند: «بِمَا غَفَرْتُ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»<sup>۳</sup>؛ وصفی که به

۱. یس، ۲۰.

۲. در بیشتر منابع او را نجار گفته‌اند و چون پیش از ایمان آوردن بت‌تراش بوده است با این لقب خوانده شده است. برخی نیز گفته‌اند کار او ریسمان‌بافی یا کفافی بوده است.

رک: مقدسی، البدء و التاريخ، مكتبة الثقافة الدينية، ج ۳، ص ۱۳۰؛ زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج

۴، ص ۱۰.

رک: طبری، جامع البیان، ج ۱۹، ص ۴۱۹؛ ماوردی، النکت و العیون، ج ۵، ص ۱۳؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص

۲۶۱.

۳. یس، ۲۷.



تعبیر علامه طباطبایی در قرآن کریم فقط در مورد ملائکه مقرب الهی به کار برده شده است.<sup>۱</sup>

آن قدر عمل و بیان او مهم و برجسته است که باید در آخرین کتاب الهی که تا قیامت جاودانه است نقل شود و همه بشریت ملزم به خواندن داستان او و تفکر در مورد عمل مخلصانه‌اش شوند. در برخی روایات، اهل بیت علیهم‌السلام نام او را جزء یکی از چند شیعه خلص خود در کنار سلمان و ابوذر برده‌اند: «شِيعَتُنَا الْخَلَصُ حَزْبُ قَيْلِ الْمُؤْمِنِ، مُؤْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ وَصَاحِبِ يَسَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى وَسَلْمَانَ وَأَبُوذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَعَمَّار.»<sup>۲</sup> در برخی دیگر از روایات یکی از سه نفر صدیق عالم ذکر شده است.<sup>۳</sup>

این مؤمن مجاهد مخلص، این شیعه خالص، این صدیق، این هم‌ردیف ملائکه مقرب، که بوده؟ چه جایگاه اجتماعی و سیاسی داشته؟ هیچ! یک شخصیت کاملاً گمنام. برخی مفسرین گفته‌اند شاید تعبیر قرآن از او به «رجل» به صورت نکره و ناشناخته، اشاره به این نکته است که او یک فرد عادی بود و قدرت و شوکتی نداشت و در مسیر خود تک و تنها بود. برخی گفته‌اند این که قرآن می‌فرماید از نقطه دوری از شهر با سرعت به دفاع از پیامبران آمد یعنی او یک حاشیه‌نشین و از طبقه محروم جامعه بوده است.<sup>۴</sup>

این جریان برای من و شما که سر سفره عزای سیدالشهدا علیه‌السلام نشستیم و از یار حسین شدن و نقش آفرینی در کاروان او صحبت می‌کنیم درس ویژه‌ای دارد. کسی

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۱۰.

۲. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه‌السلام، ص ۳۱۵.

۳. «... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الصَّدِيقُونَ ثَلَاثَةٌ حَبِيبُ النَّجَارِ مُؤْمِنُ آلِ يَسَ الَّذِي قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ وَحَزْبُ قَيْلِ مُؤْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ

الَّذِي قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَعَلَىٰ بَنِي أَبِي طَالِبٍ يَشِيخُ الثَّالِثُ وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ.» تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۵۴.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۸، صص ۳۴۸ و ۳۴۹.

که بخواهد هفتاد و سومین یار اباعبدالله علیه السلام شود، باید به یک نکته ظریف توجه نماید و آن این که برای حمایت از ولی خدا، برای نقش آفرینی در جبهه حق اصلاً اسم و رسم و شغل و سن و شهر و مثل آن مطرح نیست. مهم آن است که انسان هر کجا قرار می‌گیرد آنجا را لشکرگاه حسین علیه السلام حساب کند و بهترین عمل را انجام دهد. گاهی یک انسان معمولی مستضعف، مخلصانه و به‌جا اقدامی می‌کند که خدای متعال این‌گونه تحویل می‌گیرد.

### بنایی که تحویلش گرفتند

در خاطرات شهید عزیز شهید برونسی هست که خود ایشان می‌فرماید: «یک روز در جبهه کنار یکی از زاغه‌های مهمات سخت مشغول بودیم و مهمات را درون جعبه‌های مخصوص می‌گذاشتیم و درشان را می‌بستیم. گرم کار بودیم. یک‌دفعه چشمم افتاد به یک خانم محجبه با چادر مشکی. داشت پا به پای ما مهمات می‌گذاشت توی جعبه‌ها. با خود گفتم: حتماً از این خانم‌هایی است که می‌آیند جبهه. اصلاً حواسم به این نبود که نمی‌گذارند هیچ زنی وارد منطقه شود. به بچه‌ها نگاه کردم. مشغول کارشان بودند و بی‌تفاوت می‌رفتند و می‌آمدند. انگار این خانم را نمی‌دیدند. قضیه عجیب برایم سؤال شده بود. موضوع به نظرم عادی نمی‌رسید. کنجکاو شدم بفهمم جریان چیست. رفتم نزدیک‌تر تا رعایت ادب شده باشد. سینه‌ای صاف کردم و خیلی بااحتیاط گفتم: خانم جایی که ما مردها هستیم شما نباید زحمت بکشید. رویش به طرف من نبود. به تمام قد ایستاد و فرمود: مگر شما در راه برادر من زحمت نمی‌کشید؟ یک آن یاد امام حسین افتادم و اشک توی چشمانم حلقه زد. خدا به من لطف کرد که سریع موضوع را گرفتم و فهمیدم جریان چیست. بی‌اختیار شده بودم و نمی‌دانستم چه بگویم. خانم همان‌طور که رویشان آن طرف بود فرمودند: هرکس یاور ما باشد البته ما هم یاری‌اش می‌کنیم.»

واقعاً چه وعده شیرینی: «هرکس یاور ما باشد البته ما هم یاری‌اش می‌کنیم.» چه کسی برای اهل بیت علیهم السلام قدمی برداشت و آن‌ها ده قدم برایش برداشتند؟! این وعده برای همه ما و در سرتاسر زندگی‌هایمان جاری است. بدانیم یار سیدالشهدا شدن اسم و رسم نمی‌خواهد.

این شهید عزیز که بارها مورد عنایت اهل بیت علیهم السلام قرار می‌گیرد<sup>۱</sup> یک بنای ساده با حدود پنج کلاس سواد بیشتر نبوده است ولی هر کجا قرار گرفت تلاش کرد کم نگذارد. ایشان ابتدا در یکی از روستاهای اطراف مشهد کشاورزی می‌کرده بعد در جریان اصلاحات ارضی شاه به نتیجه می‌رسد که حق و ناحق مخلوط شده و زمینی که به او داده‌اند حلال نیست. هر چه دیگران به او اصرار می‌کنند که همه از این زمین‌ها گرفته‌اند او قبول نمی‌کند و به جهت کسب لقمه حلال با زن و بچه به مشهد مهاجرت می‌کند. آنجا هم به دنبال کسب حلال در چند مغازه شاگردی می‌کند ولی باز می‌بیند هیچ کدام حلال و حرام را رعایت نمی‌کنند؛ لبنیاتی در شیر آب می‌ریزد و سبزی‌فروش به سبزی‌ها آب می‌زند تا سنگین‌تر شود... ایشان هم بعد از ناامیدی از اصلاح صاحب‌کار، آن‌ها را ترک کرده و در نهایت کارگر ساختمان می‌شود. با این‌که در شرایط سخت معیشتی به سر می‌برد تن به هر شغل و هر درآمدی نمی‌دهد. این یک نمونه است؛ نمونه‌ای از شخصی که برای عمل به تکلیفش آنجا که باید کم نمی‌گذارد. نقشی که به گردنش گذاشته‌اند به درستی ایفا می‌کند و می‌شود یار و ناصر اهل بیت علیهم السلام.

### نگو کارهای نیستم

در زیارت سیدالشهدا علیه السلام به ما امر کرده‌اند هر کسی که هستی خطاب به ایشان بگو: «نُصَرِّقِي لَكَ مَعْدَةً» این تعبیر خیلی قابل توجه است. (۱)

نصرت سیدالشهدا علیه السلام برای هر کسی یک طور است. سن و سال و موقعیت اجتماعی خاص نمی‌شناسد. ما وقتی صحبت از هفتاد و سومین یار سیدالشهدا می‌کنیم کسی نگوید: «ای حاج آقا، ما را چه به این حرف‌ها! یک آدم ساده گرفتار که جزء جایی حساب نمی‌شود چه تأثیری دارد؟ ما نه سر پیازیم نه ته پیاز!» نخیر! ابداً! همین افراد ساده و عادی جامعه هستند که یار حسین یا قاتل او می‌شوند.

---

۱. مثلاً در حین عملیات زمانی که خودش و نیروهایش پشت میدان مین گرفتارند با توسل به اهل بیت علیهم السلام از وسط

میدان مین عبور می‌کنند، شاخک‌های مین‌ها کج می‌شود ولی به عنایت اهل بیت علیهم السلام هیچ کدام آسیبی نمی‌بینند.

حضرت مسلم رضی الله عنه می‌آید وسط معرکه، اما مردم یکی‌یکی می‌روند. هر کسی هم می‌گوید: من یک نفر چه کاره‌ام؟ من جزء کجا حساب می‌شوم؟ من چه تأثیری دارم؟ این که ما در زیارت عاشورا هم قاتلین و هم تبعیت‌کنندگان را لعن می‌کنیم از همین جهت است که عموم مردم همراهی نکردند. پس قطعاً همین مردم عادی نقش بی‌نظیری دارند. خوب است در جواب این سؤال‌ها سه نکته را عرض کنیم.

### (۱) اصحاب حسین رضی الله عنه، یاران مهدی رضی الله عنه؛ معمولی ولی در اوج

#### نکته اول

برای یار حسین رضی الله عنه شدن نباید اسم و رسم خاصی داشت. برای یاری کردن امام رضی الله عنه نباید آدم خاصی بود. مگر اکثر شهدای کربلا آدم‌های خاصی بودند؟ این‌ها غیر از چند نفر برجسته مثل بنی‌هاشم، زهیر و حبیب و برخی دیگر، افراد معروفی نیستند. از همه سن‌ها و همه طبقات اجتماعی هستند. وهب نصرانی یک جوان تازه ازدواج کرده چوپان است. جون غلام سیاه‌ابی عبدالله رضی الله عنه یک پیرمرد حدوداً ۹۰ ساله است که عمری برده و نوکر بوده است. برخی افراد همان روز عاشورا از سپاه عمر سعد جدا و به ابی‌عبدالله ملحق شدند. تازه اکثر این‌ها که آمدند مگر چه توانایی خاص نظامی داشتند؟! پیرمرد ۹۰ ساله در برابر یک لشکر چند ده هزار نفره چه کاری می‌تواند بکند؟ برخی اصحاب وقتی وارد میدان شدند قبل از این که به سپاه دشمن ضربه‌ای وارد کنند شهید شدند. طبق برخی نقل‌ها همان صبح عاشورا در یک حمله همگانی توسط لشکر عمر سعد و تیرباران سراسری حدود ۵۰ نفر شهید شدند.<sup>۱</sup> این شهدای والامقامی که در رأس شهدای عالم در اوج بهشت، رستگار و هم‌نشین حسین رضی الله عنه هستند و تا قیامت هر کسی به سیدالشهدا رضی الله عنه سلام می‌کند در کنارش به ایشان هم سلام می‌کند<sup>۲</sup> هیچ برجستگی خاص مادی و ظاهری ندارند.

۱. طبری، تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ الطبری)، ج ۵، صص ۴۲۹-۴۳۰.

۲. «السلام علی‌الحسین وعلی‌بن‌الحسین وعلی‌اولادالحسین وعلی‌اصحابالحسین.»

همان گونه که کربلا را عدم حضور عموم مردم رقم زد، ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام را حضور مردم می‌سازد. مگر یاران حضرت حجت علیه السلام چه کسانی هستند؟ جوانان عزیز، مگر وقتی امام زمان علیه السلام تشریف می‌آورند از غیر شما کسی را انتخاب می‌کنند؟ قرار نیست که ملائکه به زمین بیایند، نخیر. کارگزاران حضرت خود شما بچه هیئتی‌ها و امام‌حسینی‌ها هستید. خودتان را دست کم نگیرید. آماده نقش‌آفرینی در سپاه حضرت باشید.

### به چشم امام آمدند

خدا رحمت کند «شهید جلال افشار» را؛ یک طلبه ساده اصفهانی که شاید خیلی از شما اسم ایشان را هم نشنیده‌اید. بعد از شهادت ایشان، عکسشان را به آیت‌الله بهاء‌الدینی دادند. ایشان با چشمانی اشک‌بار فرمودند: حضرت ولی عصر علیه السلام از من یک سرباز خواستند من ایشان را معرفی کردم. بسیاری از کسانی که به چشم امامشان می‌آیند و یار او می‌شوند شخصیت‌های خاص و معروفی نیستند. همه جریان پدر آیت‌الله سیستانی را شنیده‌اید که پس از سال‌ها ذکر و توسل در منزل زنی که تازه از دنیا رفته بود به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام مشرف شد و حضرت به او فرمودند: «مانند این زن باش؛ ما خودمان به دنبال تو می‌آییم.» خانمی که در دوران کشف حجاب رضاخانی ۷ سال از منزل بیرون نمی‌آید تا مجبور نشود چادر و حجاب از سر بردارد.<sup>۱</sup>

ببینید یک خانم خانه‌دار که هیچ کدام اسمش را نمی‌دانیم، یک طلبه ساده، یک بنا، یک کاسب، یک کارمند، یک مهندس ... هر کسی در هر موقعیتی می‌تواند به چشم اهل بیت علیهم السلام بیاید. آن‌ها به کیفیت عمل نگاه می‌کنند و چیزی از چشم‌شان مخفی نمی‌ماند.

۱. شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۱۵۸.

## (۲) اربعینی باش

### نکته دوم

برای قرار گرفتن در کنار حسین، نه تنها موقعیت و جایگاه خاصی نیاز نیست بلکه حتی کار عجیب و سنگینی هم نیاز نیست. کافی است انسان تلاش کند هر کجا قرار گرفت آن تکلیفی را که بر گردن دارد، به بهترین نحو و با نیت خالص انجام دهد. به هر اندازه‌ای که می‌تواند و از دستش برمی‌آید عمل کند.

شما اربعین را دیده‌اید. هر کسی هر کاری از دستش برمی‌آید مخلصانه انجام می‌دهد. زن و مرد، کودک و بزرگ، یکی در حد یک لیوان آب و یک بسته دستمال کاغذی می‌تواند، یکی خانه‌اش را در اختیار می‌گذارد و یکی غذا می‌دهد و دیگری سایه بانی درست می‌کند. در زمان ظهور امام عصر عجله هم همین است، این نیست که حضرت با معجزه کارها را پیش ببرد، نخیر. همه نقش‌آفرین‌اند، کار کاملاً مردمی است. دنیا این‌گونه آباد و اصلاح می‌شود.

### تو در مرکز عالم هستی

برای یار حسین عجله شدن، برای این که به چشم اهل بیت عجله بباییم کافی است به تکلیفمان درست عمل کنیم. کافی است هر کجا هستیم با اخلاص تمام مجاهدت کنیم. آنجایی که هستیم همان‌جا را مرکز عالم ببینیم. بهترین را انجام دهیم. کم نگذاریم. صابرانه و مخلصانه به نیت به چشم امام زمان آمدن عمل کنیم. قطعاً حضرت هم عنایت می‌فرمایند.

شهید مصطفی احمدی روشن زمانی از عالم وارسته مرحوم آیت‌الله خوشوقت سؤال می‌کند: «حاج آقا، ظهور نزدیکه؟» ایشان پاسخ می‌دهند: «تا شما توی نظنز چه کار کنید!» ایشان با تعجب سؤال می‌کنند: «یعنی ظهور ربط به این داره که ما اونجا چه کار می‌کنیم؟» این عارف اهل دل می‌فرمایند: «بله بالاخره ارتباط داره. شما برید نظنز کار کنید، کوتاه نیاید. یک ثانیه رو هم از دست ندید. با چراغ خدا برید سرکار، با چراغ خدا هم برگردید.» در جلسه دیگری به ایشان عرض می‌کنند: «حاج آقا، یک ذکر بده شهید شیم.» حاج آقا می‌فرمایند: «شما اول کارتون رو تموم کنید، ببایید بهتون میگم چیکار کنید که شهید شید.»

با وجود فشارهای زیاد و بهانه‌های بسیار برای رها کردن کار، مصطفی خواب و خوراک نداشت. ورد زبانش شده بود «باید کاری کنیم از دغدغه‌های آقا کم بشه.»<sup>۱</sup> شبی حضرت ولی عصر علیه السلام را در خواب دیده بود و حضرت به ایشان فرموده بود: «من از شما راضی‌ام.»<sup>۲</sup>

باید کاری کنیم که مثل این شهدا به چشم حضرت بباییم. بلاشک اگر تک‌تک من و شما، تک‌تک افراد جامعه به نیت یاری سیدالشهدا علیه السلام و به نیت سربازی امام زمان علیه السلام هر جایی هستیم بهترین را عمل کنیم، جامعه گلستان می‌شود. همین الآن در نظام اسلامی اگر هرکسی هر کاری که دارد را درست انجام دهد و به نیت تقویت نظام اسلامی درست عمل کند باعث سعادت و آبادانی جامعه و تقویت لشکر حسین علیه السلام و عنایت حضرت ولی عصر علیه السلام است. وقتی ناناها به نیت تقویت نظام اسلامی نان خوب دست مردم می‌دهد، وقتی مکانیک و بنا و تعمیرکار در کارشان کم نمی‌گذارند، مغازه‌دار جنس باکیفیت و با تخفیف به مشتری می‌دهد، قلب امام عصر علیه السلام را شاد می‌کنند. نصرت و یاری سیدالشهدا علیه السلام برای یک کاسب چیست؟ غیر از کسب حلال و رعایت انصاف؟ برای یک مادر چه می‌تواند باشد؟ غیر از تربیت صحیح فرزندش؟ (۲)

هر کسی در زندگی خودش خوب دقت کند و ببیند امتحان و تکلیف اصلی‌اش چیست؛ کجای کارش می‌لنگد و باید اصلاح کند. اگر درست عمل کردی، نقشت را درست ایفا کردی، می‌شوی یار حسین و مورد عنایت خداوند. یکی گرفتار همسر بداخلاق است و آنجا باید درست عمل کند، یکی گرفتار پدر و مادر پرتوقعی است و باید احترام نگه دارد. یکی شرایط اقتصادی‌اش مشکل است و باید بی‌صبری و ناشکری نکند. یکی باید زبانش را بیشتر کنترل کند و دیگری چشم و گوشش را.

۱. یادگاران، انتشارات روایت فتح، خاطره ۲۳ و ۲۴.

۲. وصال، گروه فرهنگی شهید هادی.

یکی از رفقای این شهید تعریف می‌کرد: یک وقتی مصطفی به من گفت من شهید می‌شوم و در زمان ظهور رجعت می‌کنم. گویا این مطلب را در خواب به او گفته بودند.

### (۳) اثرش با اوست

نکته سوم

حساب و کتاب خدای متعال با حساب و کتاب ما متفاوت است. ما کوچکی و بزرگی کارها را به کمیت و وزن و اندازه آن‌ها می‌بینیم ولی در ملکوت عالم، حساب و کتاب به کیفیت و میزان جهاد مخلصانه و به میزان اتصالش به منبع اصلی قدرت و حیات است. قاعده ملکوتی این است که تو برای خدا کار کن او برکت می‌دهد و من حیث لایحتساب اثر می‌بخشد و کارت را بزرگ می‌کند. عمل من و شما، مثل قطره‌ای است که اگر به دریا وصل شود، طوفان می‌کند و کشتی‌ها را جابه‌جا می‌کند. وقتی حساب و کتاب مادی نیست، وقتی اثر و برکت عمل دست کس دیگری است، هیچ‌گاه نباید گفت از دست من که کاری بر نمی‌آید. تو اگر مخلصانه هر کاری از دستت برآمد انجام دادی، خداوند متعال اگر حکمتش اقتضا کرد چنان آن کار را بزرگ و مؤثر در عالم می‌کند که تو حتی فکرش را هم نکنی. او با تار عنکبوت اشرف مخلوقاتش را حفظ می‌کند و با پشه، نمرود را نابود می‌سازد. اگر قرار است یوسف عزیز مصر شود کاری می‌کند که همه دشمنی‌ها به نفع او تمام شود. چه بسا بعید نباشد که بگوییم حتی هفت سال خشک‌سالی مصر، برای این بوده که مدیریت او را ببینند؛ تا بنده عزیزش را نزد مردم عزیز کند. او برای بنده‌اش سنگ تمام می‌گذارد. (۳)

مثال عینی و به روزش همین سرود و همخوانی «سلام فرمانده» است. اصلاً کسی باورش می‌شد که با این هجمه سهمگین رسانه‌ای دشمن و سال‌ها کار فرهنگی مخرب روی نسل نو، این سرود این‌گونه فراگیر و زمزمه کودکان و نوجوانان داخل و خارج از کشور شود؟ چه کسی غیر از دست قدرتمند خداوند می‌توانست کودکان و نوجوانان معصوم را به خروش درآورد؟ گاهی برای یک کار میلیاردها هزینه می‌شود ولی اثری ندارد، اما گاهی اثری مثل همین سرود با ۵ هزار تومان و ده هزار تومان پول با اخلاص نذر و هدیه مردم ساخته می‌شود و این‌طور عالم‌گیر می‌شود.



به راستی این بشارتی است برای همه ما که اگر مخلصانه و مجاهدانه کار کنید مافوق تصور خودتان به کارتان برکت می‌دهم. چه بسا بسیاری از معضلات فرهنگی، اخلاقی و اقتصادی جامعه با جهاد مخلصانه چند جوان گمنام حل شود. اگر تکیه به خداست، اگر کار دست خداست، امر فرج ولیّ خوش را یک‌شبه اصلاح می‌کند، امور جزئی زندگی فردی و اجتماعی ما که جای خود دارد.

کار اگر مخلصانه باشد، برکت و اثرش را خداوند می‌دهد. گاهی پیرزنی چند هزار تومان مخلصانه برای کار خیری می‌دهد، خدای متعال برای این که این پول به ثمر بنشیند، میلیاردها پول کنارش می‌آورد تا نیت او به بار بنشیند. وقتی کار در عالم دست کس دیگری است، وقتی حساب و کتاب‌ها مادی نیست، وقتی میزان الهی با میزان ما متفاوت است، انسان هیچ عمل اندکی را دست‌کم نمی‌گیرد و هیچ عمل زیادی را بزرگ نمی‌شمارد. هیچ‌گاه از محرومیت و بی‌امکاناتی و تنهایی و مشکلات ناامید و مأیوس نمی‌شود همان‌گونه که هیچ‌گاه از تعداد زیاد نفرات و امکانات و داشته‌ها مغرور و مست نمی‌شود.

اگر درست و مخلصانه عمل کردیم، قطعاً به چشم خدا و اولیائش می‌آییم هر چند به حسب ظاهر، کارمان کوچک باشد. حساب و کتاب ملکوتی با حساب و کتاب ما متفاوت است.

### مخلصانه عمل کن

مرحوم آقای سید علی‌اکبر کوثری (روضه‌خوان حضرت امام خمینی) نقل می‌-  
فرماید:

یک سال محرم در ظهر روز عاشورا برای روضه‌خوانی به یکی از مساجد قم رفتم. بچه‌های آن محله به جهت تقلید از بزرگ‌ترها، با چادرهای مشکی مادرانشان حسینیه و تکیه کودکانه و کوچکی، در گوشه‌ای از محله برای خودشان درست کرده بودند. بعد از اتمام جلسه از درب مسجد که بیرون آمدم یکی از دختر بچه‌های محله آمد جلویم و گفت: آقای کوثری برای ما هم روضه می‌خوانی؟

گفتم: دخترم روز عاشوراست و من تا شب مجالس مختلفی وعده کردم و چون قول دادم باید عجله کنم که تأخیری در حضورم نداشته باشم. این دختر بچه اصرار

کرد که حتماً برایشان روضه بخوانم ولی من جواب رد دادم تا این که عبای من را گرفت و با چشمان گریان گفت: مگه ما دل نداریم؟! چه فرقی بین مجلس ما و بزرگ ترهاست؟ پیش خودم فکر کردم دل این کودک را نشکنم. قبول کردم و باعجله به دنبالش رفتم تا رسیدیم. حسینیه کوچک و محقری بود که به اندازه سه چهار نفر بچه بیشتر داخلش جا نمی شد. سر خم کردم و وارد حسینیه کوچک روی خاک های محله نشستم و بچه های قد و نیم قد روی خاک دور و اطرافم نشستند. سلامی محضر ارباب عالم حضرت سیدالشهدا علیه السلام عرضه کردم:

السلام علیک یا ابا عبدالله... دو جمله روضه خواندم و یک بیت شعر «از آب هم مضایقه کردند کوفیان». دعایی کردم و آمدم بلند شوم و با عجله بروم که یکی از بچه ها گفت: تا چای روضه را نخورید امکان ندارد بگذاریم بروید. رفت و توی یکی از استکان های پلاستیکی بچه گانه شان برایم چای ریخت. چایی سرد که رنگ خوبی هم نداشت. با بی میلی و اکراه استکان را آوردم بالا و برای این که بچه ها ناراحت نشوند بی سر و صدا از پشت سر ریختم روی زمین و بلند شدم و رفتم. شام عاشورا (شب شام غریبان امام حسین) خسته و کوفته آمدم منزل و از شدت خستگی فوراً به خواب رفتم. وجود نازنین حضرت زهرا، صدیقه کبری در عالم رؤیا بالای سرم آمدند طوری که متوجه حضور ایشان شدم. به من فرمود: آسید علی اکبر مجالس روضه امروز قبول نیست. گفتم: چرا خانم جان؟ فرمود: نیت خالص برای ما نبود. برای احترام به صاحبان مجالس و نیت دیگری روضه خواندی فقط یک مجلس بود که از تو قبول شد و ما خودمان در آنجا حضور داشتیم و آن روضه ای بود که برای آن چند بچه کوچک، دور از ریا و خالص گوشه محله خواندی. آسید علی اکبر ما از تو گله داریم! گفتم: جانم خانم، بفرمایید چه خطایی از من سر زده؟ خانم حضرت زهرا با اشاره فرمودند: آن چایی را من با دست خودم ریخته بودم چرا روی زمین ریختی!

ایشان می فرماید:

از آن پس هر مجلس کوچک و بی‌بضاعتی بود قبول می‌کردم و اندک صلّه و پاکتی که از آن‌ها عاید و حاصلم می‌شد برکتی فراوان داشت و برای همه گرفتاری‌ها و مخارجم کافی بود. ما اگر مخلصانه و وظیفه‌مان را انجام بدهیم، آن کسی که باید ببیند می‌بیند و آن کسی که باید اثر بدهد می‌دهد.

### زندگی و بچه‌هایت را به امام حسین علیه السلام گره بزن

اگر حساب و کتابمان ملکوتی شد، زندگی‌مان متفاوت خواهد شد. آن موقع انسان تمام تلاشش را می‌کند که زندگی‌اش را به سیدالشهدا علیه السلام وصل کند. هر چقدر زندگی‌هایمان به خدا و اهل بیتش گره بخورد برکت و اثرش بیشتر می‌شود. اگر به خدا وصل شدیم او خوب تحویل می‌گیرد. این در همه زندگی ما مصداق دارد. همه امور زندگی‌ات را به او گره بزن، کار و درس و خانه‌داری و فرزندت را به او گره بزن او قبول می‌کند.

«حنّه» مادر حضرت مریم که گویا سالیان سال فرزند دار نمی‌شده یک روز که در زیر درختی نشسته بود پرنده‌ای را می‌بیند که به بچه خود غذا می‌دهد. دلش می‌شکند و از خدای متعال فرزند می‌خواهد و در عوض نذر می‌کند که اگر خدا به وی فرزندی دهد آن فرزند را خادم بیت‌المقدس نماید. قرآن کریم می‌فرماید:

عرض کرد: خدایا این فرزند در شکمم را نذر خودت می‌کنم: «إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.»<sup>۱</sup> خدا هم

گفت: قبول؛ «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا.»<sup>۲</sup> بعد که به دنیا آمد وقتی مادرش دید فرزندش دختر است با ناراحتی گفت: خدایا من فکر می‌کردم پسر است تا در معبد خدمت کند. حالا چه کنیم؟ خدا فرمود: ما قبول

۱. آل عمران، ۳۵.

۲. آل عمران، ۳۷.

کردیم تو دیگر کار نداشته باش! خودش مریم عذرا را در پناه خویش بزرگ می‌کند؛ پیامبرش زکریا را کفیل او می‌کند و پسری به او می‌دهد که از پیامبران اولوالعزم می‌شود. ببینید قرآن کریم چقدر زیبا و مصداقی به ما یاد می‌دهد که جزئیات زندگی‌هایمان را به او وصل کنیم و اثر بی‌نظیرش را دریافت کنیم. خانم‌ها فرزندان‌تان را نذر خدمت به اهل‌بیت کنید که خدا و اهل‌بیت زود قبول می‌کنند. گاهی با یک اتصال نسل انسان را پاک قرار می‌دهند. (۴)

گاهی اوقات دعای یک ولی خدا، زندگی و نسل و دنیا و آخرت انسان را عوض می‌کند. صاحب کرامتی می‌گفتند: فلانی که موفق است، همه موفقیتش به یک دعای حضرت نرجس خاتون مادر گرامی امام زمان علیه السلام است. عزیزان، کاری کنیم که امام زمان برای ما دعا کند. (۵)

اگر دعای امام پشت سر کسی باشد سعادت‌مند دنیا و آخرت است. استادی می‌فرمودند: اگر مشاهد رفتی، هم سلام مرا محضر حضرت رضا علیه السلام برسان هم بگو حضرت برای من دعا کنند! او می‌داند برای هر کسی چه بخواند. به کسی می‌خواهید التماس دعا بگویید این‌گونه بگویید. این شب‌ها از اباعبدالله بخوایم او برایمان دعا کند. وسط روزه‌ها که اشک به صورت دارید از امام زمان علیه السلام بخوایید برایتان، برای فرزندان‌تان دعا کند.

### از چشم امام نیفتی

حالا که حساب و کتاب ملکوتی است، انسان نباید هیچ کاری را کوچک بشمارد. گاهی عدم دقت به اعمال ولو به حسب ظاهر کوچک، برخی توفیقات را از انسان سلب می‌کند و حتی خدای ناکرده ممکن است بین ما و اهل‌بیت علیهم السلام فاصله بیندازد. در همین بحث تربیت فرزند گاهی با یک داد زدن سر کودک چند سال توفیق زیارت امام رضا علیه السلام را از دست می‌دهیم. عجیب این‌که علت آن را همه چیز می‌دانیم الا عمل خودمان. گاهی یک بی‌توجهی و تند کردن توفیقاتی را از انسان سلب می‌کند.

عارف بزرگوار آیت‌الله کشمیری فرموده بودند:

من هر هفته شب‌های چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفتم. یک شب رفتم بعد از فراغت اعمال نشستیم گوشه‌ای از صحن مسجد. جمع دیگری هم نشسته بودند و بلند ذکر می‌گفتند. بعضی از رفقا گفتند: آقا این‌ها مزاحم اهل مسجد شده‌اند، شما مرد محترمی هستید، سید هستید و به عنوان عالم همه شما را می‌شناسند، آن‌ها احترام شما را دارند، لطفاً تذکری بدهید.

من رفتم جلو و به آن‌ها گفتم: این چه کاریست که می‌کنید؟ ذکر می‌خواهید بگویید، آرام بگویید. یکی از آن جوان‌ها گفت: آقای کشمیری مزاحم ما نشو، ما توی حال خوشی هستیم، ما به یاد خدا و یاد امام زمان علیه السلام هستیم. من قبول نکردم، دعوا کردم<sup>۱</sup> و آن‌ها هم جمع کردند و رفتند.

به همین علامت که مدتی طولانی دیگر نشد که مسجد سهله بروم، هر کاری می‌خواستیم بکنم نمی‌شد. علتش را هم نمی‌دانستم.

بعد از مدتی در بغداد همان جوانی را که آن شب جواب داده بود، دیدم، باز شروع کردم با او بحث کردن. باز دوباره به من گفت: آقای کشمیری زیاد سر به سر ما نگذار، دیدی آن روز مزاحم ما شدی، نتوانستی این مدت مسجد سهله بروی. گفتم: حال متوجه شدم، مرا حلال کنید. آن جوان گفت: حلال کردیم ولی بدان آن شب هرچه می‌گفتیم برای خدا گفتیم.<sup>۲</sup>

به این عارف بزرگوار، اثر عملش را نشان داده‌اند و ایشان هم سریع جبران نموده است. ما گاهی با کوچک شمردن نقش و عمل خود، چقدر گرفتاری برای خودمان ایجاد می‌کنیم؛ چقدر خود را از چشم اهل بیت علیهم السلام می‌اندازیم و از ایشان فاصله می‌گیریم! گاهی با این که بسیاری از اعمال را انجام می‌دهیم ولی کوچک و بی‌تأثیر شمردن برخی کارها خسارات فوق‌العاده سنگینی برای انسان دارد.

مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی، از مراجع صاحب رساله و متصل به ملکوت و دارای چشم برزخی بودند. زمانی که یک جوان را برای دفن به تخت فولاد آوردند،

۱. ظاهراً اشکال اصلی کار در نحوه تذکر بوده است نه اصل تذکر.

۲. میناگرد دل، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

از ایشان خواستند که به آن جوان تلقین کند. ایشان می‌فرمایند: وقتی شروع کردم به تلقین گفتن، می‌دیدم برزخ جوان را، به جوان گفتم: بشنو! بفهم! این چیزهایی را که به تو می‌گوییم. گفت: نمی‌فهمم چی می‌گی! بعد دیدم یک شیطانک‌هایی در اطرافش می‌رقصند و می‌خندند و خوشحال هستند که این دم آخر می‌خواهند او را توی قبر بگذارند و زبانش بسته است؛ خیلی ناراحت شدم. به هیچ کس چیزی نگفتم. بعد به کناری آمدم دیدم خانمی دارد گریه می‌کند. فهمیدم که مادرش هست و کنار آن خانم یک آقای بود که او هم گریه می‌کرد. درباره پدر و مادر جوان سؤال کردم. گفتند: آن‌ها پدر و مادر این جوان هستند. پدرش را کنار کشیدم و قضیه را برایش تعریف کردم. گفتم: پسر تون توی زندگی خود گیر و مشکلی داشته با شما؟ پدر جوان گفت: پسر ما خیلی خوب بود. اهل نماز بود و متدین؛ اهل محراب و منبر و مطالعه بود ولی چون خیلی از چیزها را یاد گرفته بود مغرور بود. زمانی که می‌خواستیم در مورد مسائل دینی اظهارنظر کنم در جمع به من می‌گفت: تو حرف نزن! چون سواد نداری! من با گفتن این حرف‌ها دو سه مرتبه دلم شکست و ناراحتی از او در دلم مانده. ایشان به پدر جوان می‌فرماید: الان وقت این حرف‌ها نیست. از او راضی باشید و به زبان خود نیز جاری کنید که از او راضی هستیم. زمانی که پدر جوان راضی شد، وقتی بود که داشتند جوان را داخل قبر می‌گذاشتند تا روی آن را ببوشانند.

آقای گلپایگانی گفتند صبر کنید و خودشان وارد قبر شدند و شروع کردند به تلقین آخر. باز برزخ جوان را دید که یک لبخند زد و جوان گفت: می‌فهمم و آن شیطانک‌ها دیگر دورش نبودند.

ایشان می‌فرماید: زمانی که روی قبر را پوشاندند، دیدم آقا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ تشریف آوردند و فرمودند: از این به بعدش با من!

**اگر وصل نشدی همه چیزش را به پایت می‌ریزد**

امشب از شهدای عزیز یاد بگیریم و خود و زندگی‌هایمان را به سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ گره بزنییم. امشب عرضه بداریم که «یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضر...» ما درمانده-ایم. خود را کسی حساب نمی‌کنیم ولی می‌خواهیم با اتصال به درگاه شما کسی شویم.

پر کن دوباره کیل مرا، ایها العزیز!

دست من و نگاه شما، ایها العزیز!

رو از من شکسته مگردان! که سال‌هاست

رو کرده‌ام به سمت شما، ایها العزیز!

جان را گرفته‌ام به سر دست و آدمم

از کوره‌راه‌های بلا، ایها العزیز!

وادی به وادی آمده‌ام، از درت مران

وا کن دری به روی گدا، ایها العزیز!

چیزی که از بزرگی تو کم نمی‌شود

این کاسه را... فَأَوْفِ لَنَا، ایها العزیز!

ما، جان و مال باختگان را رها مکن

بگذار بگذرد شب ما، ایها العزیز!

خالی‌تر از دو دست من این چشم خالی است

محتاج یک نگاه شما، ایها العزیز!

عاشقان حسین علیه السلام، اگر کسی به این دستگاه وصل شد برایش کم نمی گذارند. خدا همه چیزش را به پایش می ریزد! همه عالم مأمور می شوند تا تو به خواستهات برسی.

اگر کسی خودش را وقف خدا و اولیای او کرد عالم وقف او می شود. اگر کسی دور ولی خدا چرخید عالم دور سرش می چرخد. (۶) همه عالم را به هم می ریزد، طوری اسباب را مهیا می کند که بنده اش به مرادش برسد. (۷)

اگر دل به خدا داده باشی خدا هم خواسته دل تو را می دهد گرچه به ظاهر نشدنی باشد.

ابو ریاض یکی از افسران عراقی می گوید:

توی جبهه جنوب مشغول نبرد با ایران بودیم که دژبانی من را خواست. فرمانده مان با دیدن من خبر کشته شدن پسر من را داد. خیلی ناراحت شدم. رفتم سردخانه، کارت و پلاکش را تحویل گرفتم. آن ها را چک کردم، دیدم درست است. رفتم جسدش را ببینم. کفن را کنار زدم، با تعجب توأم با خوشحالی گفتم: اشتباه شده، اشتباه شده، این فرزند من نیست! افسر ارشدی که مأمور تحویل جسد بود گفت: این چه حرفیه می زنی؟ کارت و پلاک را قبلاً چک کردیم و صحت آن ها بررسی شده. هر چی گفتم باور نکردند. کم کم نگران شدم با مقاومتی مشکلی برایم پیش بیاید. مرا مجبور کردند جسد را به بغداد انتقال بدهم و دفنش کنم. به ناچار جسد را برداشتم و به سمت بغداد حرکت کردم تا در قبرستان شهرمان به خاک بسپارم اما وقتی به کربلا رسیدم، تصمیم گرفتم زحمت ادامه راه را به خودم ندهم و آن جوان را توی کربلا دفن کنم. چهره آرام و زیبای آن جوان که نمی دانستم کدام خانواده انتظار او را می کشید دلم را آتش زد. خونین و پر از زخم اما آرام و باشکوه آرمیده بود. او را در کربلا دفن کردم، فاتحه ای برایش خواندم و رفتم. سال ها از آن قضیه گذشت. بعد از جنگ فهمیدم پسر من زنده است. اسیر شده بود و بعد از مدتی با اسرا آزاد شد. به محض بازگشتش از او پرسیدم: چرا کارت و پلاکت را به دیگری سپردی؟ وقتی داستان مربوط به کارت و پلاکش را برایم تعریف کرد، مو به تنم سیخ شد. پسر من گفت: مرا جوانی بسیجی و خوش سیما اسیر کرد. با اصرار از من خواست که کارت



و پلاکم را به او بدهم. حتی حاضر شد به من پول هم بدهد. وقتی کارتم را به او دادم، اصرار کرد که راضی باشم. گفتم: در صورتی راضی‌ام که بگویی برای چه می‌خواهی. آن بسیجی گفت: من دو یا سه ساعت دیگر شهید می‌شوم، قرار است در کربلا در جوار مولا و اربابم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام دفن بشوم، می‌خواهم با این کار مطمئن بشوم که تا روز قیامت در حریم بزرگ‌ترین عشقم خواهم آرمید. پسرم ادامه داد: من حرف‌های او را جدی نگرفتم ولی تمام مدارکم را به او دادم و دیگر نمی‌دانم چه شد. ابو ریاض با اشک حرف‌های پسرش را تأیید می‌کند و می‌گوید: این شهید ایرانی اکنون در کربلای حسین و در جوار مولایش آرمیده است.

بینید وجود نازنین سیدالشهدا در کربلا چگونه عمل کرد. کربلا را مرکز عالم قرار داد. هر چه داشت به پای خدا ریخت. هر چه به عصر عاشورا نزدیک‌تر می‌شود چهره مبارکش برافروخته‌تر و گویا اتصالش به خدای متعال بیشتر است. در آخرین لحظاتی که همه کار خودش را انجام داده، اصحابش را داده، فرزنداناش را داده، علی‌اصغرش ذبح شده، خودش در گودی قتلگاه آماده شهادت است استغاثه می‌کند که «یاغیاث المستغیثین.»

هر چه اتصال به حسین بیشتر؛ اثر در عالم بیشتر.

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمع‌ی است که جان‌ها همه پروانه اوست

وقتی به او وصل می‌شوی صاحب اثر در تمام ملک و ملکوت می‌شوی. آن وقت

دیگر دختر بچه سه ساله‌اش هم از عالم گره‌گشایی می‌کند.



مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده فرزند حاج شیخ عباس قمی رحمته الله از خطبای مشهور تهران بودند. ایشان می‌فرمود: یک سال به بیماری و ناراحتی خنجره و

گرفتگی صدا مبتلا شدم به طوری که سخن گفتن برایم سخت شد. به پزشک مراجعه کردم. پس از معاینه معلوم شد بعضی از تارهای صوتی از کار افتاده و اگر درمان شود به سختی درمان می‌شود. طبیب گفت که باید چند ماه از منبر رفتن خودداری کنم و حتی با کسی حرف نزنم و اگر چیزی بخواهم آن را بنویسم. شاید سلامتی از دست رفته مجدداً به من برگردد. شرایط بسیار سختی بود. روزی بعد از نماز ظهر و عصر به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ متوسل شدم و خیلی اشک ریختم. گفتم: حسین جان، صبر در مقابل این بیماری برای من طاقت فرساست. من از اول عمر تا به حال علی‌الدوام منبر رفته‌ام و از نوکران شما اهل بیت هستم، حالا چه شده که باید یک‌باره بر اثر بیماری از روضه‌خوانی برای شما محروم باشم. بعد از توسل خوابیدم. در عالم خواب سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ را دیدم و از ایشان سلامتی‌ام را درخواست کردم. در عالم خواب حضرت اشاره‌ای به یکی از خطبای تهران که در آنجا حضور داشت کردند و به او گفتند روضه دخترم را بخوان.

ایشان مشغول به ذکر مصیبت حضرت رقیه عَلَيْهَا السَّلَامُ شد و من هم گریه می‌کردم و اشک می‌ریختم از خواب که بیدار شدم مشکل حنجره‌ام برطرف شده بود. به همان متخصص مراجعه نمودم. او پس از معاینه با تعجب گفت: اصلاً اثری از ناراحتی و بیماری حنجره در شما نیست.

امشب برویم در خانه این سه‌ساله. چه مصائبی را این نازدانه ابی‌عبدالله تحمل کرد! نمی‌خواهم از یتیم شدنش بگویم، از تشنگی و گرسنگی در اسارت نمی‌گویم، از تازیانه‌هایی که خورده نمی‌خواهم بگویم؛ می‌خواهم از مصیبتی بگویم که تاب رقیه را برد. آن لحظه‌ای که سر بابا را برای این دختر آوردند شروع کرد با سر بابا حرف زدن.

زبان حال بین سر بابا و رقیه:

دخترم بر گو مگر غیر از خرابه جا نبود

گوشه ویرانه جای بلبل زهرا نبود

جان بابا! خوب شد بر ما یتیمان سر زدی

هیچ کس در گوشه ویرانه یاد ما نبود

دخترم! روزی که من در خیمه بوسیدم تو را  
جای پنج انگشت سیلی بر رخت پیدا نبود  
جان بابا! هر کجا نام تو را بردم به لب  
پاسخم جز کعب نی، جز سیلی اعدا نبود  
دخترم! وقتی که دشمن زد تو را زینب چه گفت؟  
عمّه آیا در کنارت بود بابا یا نبود  
جان بابا! هم مرا، هم عمه‌ام را می‌زدند  
ذره‌ای رحم و مروت در دل آن‌ها نبود  
دخترم! وقتی عدو می‌زد تو را بر گو مگر  
سید سجّاد زین‌العابدین آنجا نبود؟  
جان بابا! بود اما دست‌هایش بسته بود  
کس به جز زنجیر خونین یار آن مولا نبود  
دخترم! آن شب که تنها افتادی از نفس  
مادرم زهرا مگر با تو در آن صحرا نبود؟  
جان بابا! من دویدم خصم هم می‌زد مرا  
آن ستمگر شرمش از پیغمبر و زهرا نبود  
دخترم! من از فراز نی نگاهم بر تو بود  
تو چرا چشمت به نوک نیزه اعدا نبود؟  
جان بابا! ابر سیلی دیده‌ام را بسته بود  
ورنه یک لحظه دل من غافل از بابا نبود  
همین طور با سر بابا حرف می‌زد اما یک وقت دیدند رقیه ساکت شد. سر یک  
طرف و رقیه یک طرف ...

## «په نوشت»

### (۱) لیبیک یا داعی الله

در کامل الزیارات، امام صادق علیه السلام برای زیارت جدشان آدابی<sup>۱</sup> را می‌فرماید: وقتی رفتی کربلا و خودت را به حائر حسینی رساندی آرام آرام داخل شو، همان‌طور که رو به قبر مطهر سیدالشهدا حرکت می‌کنی خطاب به عزیز فاطمه هفت مرتبه بگو: «لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ لَبَّيْكَ»؛ ای دعوت‌کننده به سوی خدا لیبیک، حسین جان لیبیک! بعد می‌فرماید:

بگو: «إِنْ كَانَ لَرُبِّكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِعَاثَتِكَ وَلِسَانِي عِنْدَ اسْتِنصَارِكَ»؛ درست است که آن زمان در کربلا نبودم و نتوانستم با بدن و زبانم تو را اجابت کنم ولی «فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمِعِي وَصَرِي وَرَأَيْ وَهَوَايَ عَلَى التَّسْلِيمِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ»؛ الآن با همه وجودم تو را اجابت می‌کنم و تسلیم هستم. با قلب و گوش و چشم و فکر و فهم و نظر و سلیقه و هرچه دارم تسلیم توام. این یعنی حسین جان من با همه وجودم در رکاب شما هستم. می‌خواهم یار و یاور تو باشم. می‌خواهم یار هفتاد و سومت باشم. چند جمله بعد در ادامه زیارت، به زیبایی خطاب به حضرت می‌گوییم: «فَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَرَأْيِي لَكُمْ مُسْتَعِجٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ»؛ نصرت من آماده شماست، مهبیای نقش‌آفرینی در لشکرت هستم و با آمادگی تمام انتظار می‌کشم تا ظهورتان حاصل شود.

اهل بیت علیهم السلام دقیق هدف‌گذاری نموده‌اند؛ در اوج عشق و عاشقی با سیدالشهدا علیه السلام به ما القا می‌کنند که (این‌گونه آماده باشید) شما هم می‌توانید یار ما باشید. شما را جدی گرفته‌ایم شما هم کار را جدی بگیرید. کسی خودش را دست‌کم نگیرد. نخیر.

### (۲) کودکان قوی و مؤثر

مهم آن است که عمل و نقش خود را کوچک نشماریم. هر کسی مؤثر است فقط باید خودش مصداقش را بیابد. مخصوصاً پدران و مادران در تربیت فرزندان مؤثر نقش بی‌نظیری دارند. پدر و مادرها گاهی با یک رفتار می‌توانند شخصیت فرزند را قوی و با اعتماد به نفس بار آورده و یا با یک رفتار غلط کودک را ضعیف تربیت کرده و به او القای ناتوانی کنند.

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۳۰.

مرحوم آیت‌الله حائری مثال زیبایی دارد، می‌فرماید:

«به طفل اجازه پرواز بدهیم. برداشتن لیوان آب از جلوی بچه، چندین معنی دربر دارد:  
۱. نمی‌دانی ۲. نمی‌فهمی ۳. نمی‌توانی بفهمی ۴. هنوز کوچک‌تر از آن هستی که بتوانی  
۵. تو لایق این کار نیستی ۶. تو مهارت این کار را نداری و...؛ اما اگر طبق سخن رسول  
خدا ﷺ عمل کنیم، کودک به یک بت‌شکن تمام‌عیار تبدیل می‌شود.

در یک کشور غیرمسلمان استعمارگر، اگر به یک پیام کودک پاسخ دهند، او یک استعمارگر  
کامل می‌شود، اما ما فرزندانمان را به حالت مغلوب بار می‌آوریم... (۲) بعضی‌ها هم برای  
این که طفل از دست زدن به لیوان منصرف شود، او را در آغوش می‌گیرند یا به چیز  
دیگری مشغول می‌کنند. در این حالت طفل تحقیر نشده، اما رشد هم نکرده است.  
عالی‌ترین برخورد را آن مربی می‌کند که یک لیوان خالی کنار لیوان نیمه پر او می‌گذارد  
تا طفل با این دو لیوان آب بازی کند و بعد از ارضا شدن حس کنجکاوی‌اش، جهت کار  
دیگری حرکت کند.»

گاهی یار حسین شدن همین است که شما بر شیطنت‌های کودک‌ت صبر کنی. خوب دقت  
کنیم گاهی یک فریاد پدر و مادر سر فرزندشان و بد عمل کردن در تربیت باعث می‌شود  
او اعتماد به نفسش را از دست بدهد و شخصیتی ضعیف پیدا کند که جرئت انجام هیچ  
کاری را ندارد. به کودکان‌ت القا کنید که می‌توانند مؤثر باشند. یک انسان ضعیف برای  
یاری لشکر حق هم ضعیف است.

### (۳) از ته چاه تا ملک مصر من حیث لایحتسب

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا طَرَحَ إِخْوَةُ يُوسُفَ يُوْسُفَ فِي الْجُبِّ - دَخَلَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ وَهُوَ فِي  
الْجُبِّ فَقَالَ يَا غُلَامُ مَنْ طَرَحَكَ فِي هَذَا الْجُبِّ فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ إِخْوَتِي لَمَنْزِلَتِي مِنْ أَبِي وَحَسَدُونِي  
لِذَلِكَ فِي الْجُبِّ طَرَحُونِي، قَالَ فَتَحَبَّ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ ذَلِكَ إِلَى إِلَهِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَ  
يَعْقُوبَ، قَالَ فَإِنَّ إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ يَقُولُ لَكَ قُلُ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فَإِنَّ لَكَ الْحَمْدَ كُلَّهُ  
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ - الْحَمْدُ الْمَتَّانُ بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَصَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ  
آلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَخُرْجًا - وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ»

فَدَعَا رَبَّهُ فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْجَبِّ فَرْجًا. وَمِنْ كَيْدِ الْمَرْأَةِ مَخْرَجًا. وَآتَاهُ مَلِكٌ مِصْرَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.<sup>۱</sup>

#### (۴) شهید کریمی

مادرش می‌گوید: چهار سال بیمار بود، هر چه دوا و دکتر کردیم فایده نداشت. آخرین بار بردیمش پیش بهترین متخصص اطفال اصفهان، معاینه کرد و گفت: کبدش از کار افتاده. شاید تا فردا صبح زنده بماند. پدرش سفره حضرت ابوالفضل نذر کرد. سیدی سبزه‌پوش به مغازه پدرش مراجعه کرده و بی‌مقدمه می‌گوید: کار خوبی کردی که علیرضا را نذر آقا ابوالفضل علیه السلام کردی. همین امروز سفره آقا ابوالفضل علیه السلام را پهن کن و به مردم غذا بده. سه مجلس روزه برای حضرت در حرمش نذر کرده‌ای که من انجام می‌دهم. سپس اسکناسی را جهت برکت کاسبی به پدر می‌دهد. آن روز بچه به طرز معجزه‌آسایی شفا می‌یابد.

در آخرین دیدار با خانواده‌اش به مادر می‌گوید: ما مسافر کربلاییم، راه کربلا که باز شد برمی‌گردیم. در پایان آخرین نامه‌ای که فرستاد نوشته بود: به امید دیدار در کربلا. آخرین باری که رفت جبهه گفتم: مادر کی برمی‌گرددی؟ گفت: هر وقت که راه کربلا باز شد. شانزده سال بعد جنازه‌اش برگشت؛ درست شب تاسوعا. وقتی برگشت اولین کاروان زائران ایرانی رفت کربلا. راه کربلا باز شده بود.

#### (۵) دعای امام هادی علیه السلام برای مرد اصفهانی

مرحوم قطب الدین راوندی، ابن حمزه طوسی، اربلی و برخی دیگر از بزرگان رضوان الله تعالی علیهم به نقل از جماعتی از اهالی اصفهان مانند ابوالعباس احمد بن نصر و ابوجعفر محمد بن علویه آورده‌اند:

در شهر اصفهان شخصی بود به نام عبدالرحمان - که یکی از شیعیان معروف به حساب می‌آمد - و از علاقه‌مندان به ائمه اطهار علیهم السلام بود؛ مخصوصاً علاقه خاصی نسبت به حضرت هادی علیه السلام داشت. روزی به او گفتند: علت تشیع و علاقه تو به حضرت ابوالحسن، امام علی علیه السلام هادی علیه السلام چیست؟ در پاسخ اظهار داشت: به دلایلی که خود شاهد بوده‌ام و سپس افزود: من شخصی فقیر و بی‌بضاعت بودم، به طوری که نمی‌توانستم تشکیل

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵۴.

خانواده دهم، به همین جهت به همراه قافله‌ای که عازم عراق و شهر سامرا بود، حرکت کردم تا به دربار خلیفه عباسی بروم، به امید آن که شاید از طرف او برایم کمکی شود و مشکل من برطرف گردد. چون به شهر سامرا وارد شدیم، جلوی دربار متوکل رفته و منتظر وقت ملاقات ماندیم.

ناگهان شنیدم که متوکل دستور احضار امام هادی علیه السلام را داده. من به یکی از حاضران گفتم: این کیست که فرمان به احضار او داده شده است؟ در جواب گفت: این کسی است که رافضی‌ها (شیعه‌ها) او را امام خود می‌دانند. من تصمیم گرفتم در آنجا بمانم تا ببینم کار به کجا می‌کشد. بعد از ساعتی دیدم امام هادی سوار بر اسب آمدند. مردم تا او را دیدند در طرف راست و چپ اسب او به راه افتادند. همین که چشمم به امام هادی خورد محبتش بر دلم جای گرفت. دعا کردم که خداوند وجود نازنینش را از شر متوکل حفظ کند. همچنان ناراحت و نگران بودم و دعا می‌کردم که امام در میان جمعیت به من رسید و فرمود: خداوند متعال دعایت را مستجاب نمود و عمرت را طولانی گرداند و نسبت به ثروت و اموال برایت برکت قرار داد؛ همچنین فرزندان نیز افزایش می‌یابند. در همین حال، لحظه‌ای تمام بدنم را رعشه فراگرفت و دوستانم هر یک جوایای حالم بودند و می‌گفتند: چه شده است؟ چرا چنین حالتی به تو دست داد؟ و من در پاسخ به ایشان می‌گفتم: نترسید، چیزی نیست، ان شاء الله که خیر است. درباره نیت خود و مشکلاتی که داشتم با هیچ کس سخنی نگفته بودم. پس از آن که به اصفهان بازگشتم، خداوند متعال درهای رحمت و برکت را برایم گشود و از هر جهت در رفاه و آسایش قرار گرفتم و صاحب ثروتی بسیار و عائله‌ای خوب و مورد علاقه‌ام گشتم. در حال حاضر دارای ده فرزند هستم و متجاوز از هفتاد سال از عمرم سپری گشته است. به همین دلایل یکی از علاقه‌مندان و مخلصین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مخصوصاً حضرت ابوالحسن، امام علی هادی علیه السلام گشته‌ام.

## (۶) تأخیر در عملیات

یکی از رزمندگان و راویان دفاع مقدس تعریف می‌کرد:

در یکی از مناطق عملیاتی فرمانده اعلام می‌کند که امشب عملیات است و همه آماده باشند اما رزمنده نوجوانی می‌رود پیش ایشان و به او می‌گوید امشب عملیات نمی‌شود. او این حرف را جدی نگرفت؛ چراکه همه چیز مهیا بود و این نوجوان از جایی خبر نداشت؛ اما از قضا برنامه‌ها به هم می‌ریزد و عملیات نمی‌شود. بار دیگر هم بعد از چند هفته همین

اتفاق می‌افتد ولی برای بار سوم وقتی فرمانده گفت عملیات می‌شود ایشان به فرمانده می‌گوید: «عملیات می‌شود. من هم شهید می‌شوم» و همین‌طور هم می‌شود. سرِ مطلب را زمانی می‌فهمند که قرآن شهید را که همیشه در دست او بود می‌بینند. پشت جلد قرآن نوشته بود خدایا نذر کرده‌ام یک‌بار قرآن را ختم کنم و از خدا می‌خواهم بعد از ختم قرآن، عملیات شود و من در آن عملیات به شهادت برسم. به خدا اعتماد داشت و خدا هم برنامه‌ها را به هم می‌ریزد تا بنده‌اش به خواسته‌اش برسد.

### (۷) آرزوی شهید؛ زیارت امام رضا علیه‌السلام

شهید علی عباس حسین پور از شهدای طلبه و دانشجوی لرستان بود. در حال وضو گرفتن بود که از ناحیه گلو مورد اصابت ترکش بمباران شیمیایی قرار گرفت و یا زهرا علیها‌السلام گویان به شهادت رسید. بعد از انتقال جنازه شهید به مشهد و طواف حرم امام رضا علیه‌السلام، متوجه می‌شوند که شهید اهل مشهد نیست و با خرم‌آباد تماس می‌گیرند. ایشان از مشهد به جبهه اعزام شد و به همین دلیل به اشتباه پیکرش بعد از شهادت به مشهد منتقل شده بود. یکی از دست‌نوشته‌های شهید قبل از اعزام به جبهه و شهادتش دقیقاً این بود: «ای کاش امام رضا علیه‌السلام را بار دیگر زیارت کنم.»<sup>۱</sup>

۱. وی فرمانده گروهان شناسایی لشکر ولی‌عصر علیه‌السلام تهران، عضو واحد اطلاعات نظامی قرارگاه سلمان، معاونت

اطلاعات عملیات قرارگاه نجف (محور ۲)، عضو واحد اطلاعات سپاه لرستان و غواص خط‌شکن اطلاعات عملیات

لشکر ۵ نصر بود.



جلسه چهارم:  
نبرد برای آرامش

## جلسه چهارم: نبرد برای آرامش

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»

### سعادت دنیا فقط در دستان خدا

یکی از معارف بلندی که در زندگی‌های ما بسیار مؤثر است و اگر شخص و جامعه‌ای آن را بفهمند، باور کنند و طبقش عمل کنند نه تنها آخرت بلکه دنیای آنان نیز آباد و سعادت‌مند می‌شود، در آیه فوق و بسیاری آیات دیگر مطرح شده است. قرآن کریم و اهل‌بیت علیهم‌السلام این معارف را فریاد زده‌اند تا نگاه ما را تغییر دهند ولی به طرز عجیبی کمتر مورد توجه واقع شده و کمتر کسی آن را باور کرده و جدی گرفته است. خیلی واضح است، خیلی بدیهی است، در همه زندگی‌ها بمان می‌توانیم این قاعده را ببینیم ولی متأسفانه به علتی که خواهیم گفت در دیدنش خطای دید داریم.

باور نداشتن این مطلب مانع نقش‌آفرینی کوفیان در کربلا و همراهی ایشان با سیدالشهدا علیه‌السلام شد. اگر کوفیان آن را فهمیده و جدی گرفته بودند، قطعاً همه یا بسیاری در کربلا نبودند و این همه بدبختی برای خود و بشریت نخریده بودند. طبیعتاً من و شما هم اگر بخواهیم دست در دست سیدالشهدا علیه‌السلام و یار و همراه کاروانش باشیم لازم است به آن نکته توجه ویژه داشته باشیم. اگر بخواهیم هفتاد و سومین یارش باشیم، اگر بخواهیم از اصحاب خاص ظهور باشیم باید این مطلب را باور داشته باشیم.

این معرفت والا آن است که «مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ اگر دنیا می‌خواهید دنیا دست خدای متعال است؛ سعادت و خوشی دنیای ما منحصرأً دست خدای متعال است؛ بیدک الخیر؛ بیدک لا بید غیرک.  
حقیقت کامل این مطلب زمان ظهور حضرت ولی عصر عجل الله فرجه روشن می‌شود. زمانی که در اثر عمل به دین، مردم حسرت زمانی را می‌خورند که انسان می‌توانست انفاق کند؛ چراکه دیگر فقیری نمی‌یابند. بشر به اوج پیشرفت‌های مادی و علمی خود می‌رسد، امنیت کامل برقرار می‌شود و همه زمین آباد و سرسبز می‌گردد. عمرها طولانی و سلامتی بشر در اوج خواهد بود. برکات از زمین و آسمان بر بشر جاری می‌شود و همه این‌ها در سایه عمل به دین است قطعاً<sup>۱</sup>.  
مرحوم آیت‌الله میرجهانی که صاحب کرامات و مشاهدات زیادی هستند نقل می‌فرمایند:

---

۱ امام محمد باقر علیه السلام در روایتی با اشاره به آخرین خطبه امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و به نقل از آن حضرت، با اشاره به برخی مصادیق برکت‌های آسمان و زمین در عصر ظهور می‌فرماید: (در آن دوران) در روی زمین شخص نابینا و زمین‌گیر و مبتلابی نخواهد بود مگر این که خداوند به وسیله ما اهل بیت بلا را از او برطرف می‌کند و به قدری برکت از آسمان به سوی زمین نازل می‌شود که شاخه درخت از زیادی میوه می‌شکند! میوه زمستانی در تابستان و میوه تابستانی در زمستان خورده می‌شود؛ «وَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَعْمَى وَلَا مُقْعَدٌ وَلَا مُتَبَلِّغٌ إِلَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ بَلَاءَهُ بِتَأْهِلِ الْبَيْتِ وَيُنزِلُ الْبَرَكَهَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّىٰ إِنَّ الشَّجَرَةَ لَتُصَفِّفُ بِمَا يَرِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الْقَمَرِ وَتَأْكُلُ ثَمْرَةَ الشَّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَثَمْرَةَ الصَّيْفِ فِي الشَّتَاءِ». قطب راوندی، الخراج و الجرائح، ص ۴۸.

همچنین پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در دیگر روایت اشاره دارند: در میان واپسین ائمه، مهدی ظهور می‌کند. خداوند به او باران عطا می‌کند و زمین گیاهش را می‌رویانند؛ مال به یکسان و بی کم و کاست عطا می‌شود، دام‌ها و چارپایان زیاد می‌شوند و امت، سربلند و بزرگ می‌شود؛ «يَخْرُجُ فِي آخِرِ أُمَّتِي الْمَهْدِيُّ، يَسْقِيهِ اللَّهُ الْقَيْثَ، وَيُخْرِجُ الْأَرْضَ بَنَاتِهَا، وَيُعْطِي الْمَالَ صِحَاحًا، وَتَكْفُرُ الْمَاشِيَةُ وَتَعْطُرُ الْأُمَّةُ». متقی هندی، کنز العمال، ۳۸۷۰۰.

روزی چند نفر از کارگزاران حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ به جهت بردن برخی کتاب‌های ایشان به برخی کتاب‌خانه‌ها به درب منزل ایشان مراجعه می‌نمایند. در این ملاقات ایشان با برخی عجایب مواجه می‌شوند؛ از جمله این که ایشان به جهت کهولت سن و عجله‌ای که در گشودن درب منزل به خرج می‌دهند نفس نفس می‌زنند و حالت خستگی دارند. آن بزرگواران با اظهار تعجب از این حالت ایشان در عمر حدود ۷۰- ۸۰ سالگی اظهار می‌کنند هر یک از ایشان حدود ۳۰۰ سال عمر دارد در حالی که در سیما حدود ۴۰ سال بیشتر نداشتند؛ و این سلامتی و طول عمر در اثر عمل به دستورات حضرت ولی عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ حاصل شده است؛ سپس اظهار می‌دارند دیگرانی که موفق‌تر از ایشان در عمل به این دستورات می‌باشند سنین خیلی بیشتر و سیمای جوان‌تری دارند.<sup>۱</sup>

شما ببینید چقدر برای برخی از اعمال دینی، برکات مادی برشمرده‌اند:

به عنوان مثال نماز شب رزق و روزی را افزایش می‌دهد، مایه آبرو و عزت است. صورت را نورانی می‌کند. جسم را قوی و بیماری را دور می‌کند و خیلی برکات دیگر.<sup>۲</sup> علامه طباطبایی می‌فرماید: در اولین ملاقاتم با علامه قاضی ایشان فرمودند: فرزندم! اگر دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان، اگر آخرت هم می‌خواهی نماز شب بخوان.

این‌ها فقط نمونه‌هایی از این قاعده کلی هستند که از جمیع جهات ملکی و ملکوتی عمل به دین مایه سعادت بشر حتی در دنیا می‌شود.

### چرا باور نمی‌کنیم؟

اما چرا خیلی‌ها این حرف را جدی نمی‌گیرند؟ چرا با این که سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ به عمر سعد ملعون فرمود اگر مرا شهید کنی به دنیا هم نخواهی رسید؛ خوشبختی دنیا هم می‌خواهی من تضمین می‌کنم، او کوتاه نیامد؟ این سؤال بسیار مهم و

۱. به نقل از کتاب «در کوچه عشق». در بیان این داستان به ظرفیت و پذیرش مخاطبین توجه شود.

۲. این‌ها برخی کلیدواژه‌های روایات در باب نماز شب است: یدر الرزق؛ تجلب الرزق؛ صلوة اللیل تبیض الوجوه؛ یُعزِّیه

الدَّلَّیل؛ بهااء الوجه؛ قُوَّةٌ فی الجوارح؛ مُطَرِّدَةٌ الدَّاءِ عن أجساد کبر.

اساسی است. ما باید بدانیم که چرا این حرف برای برخی قابل پذیرش نیست. چرا برخی گمان می‌کنند دین‌داری یعنی خط کشیدن دور همه لذت‌های دنیا؟ گمان می‌کنند که اگر خوشی و لذت و راحتی می‌خواهی باید دور دین را خط بکشی. چه کنیم که خدای ناکرده خودمان یا فرزندانمان این‌گونه نشویم؟ چه نکته معرفتی و تربیتی وجود دارد؟ چرا گاهی با وجود این‌که به زبان این حرف را می‌زنیم ولی در عمل طور دیگری رفتار می‌کنیم؟

### لذت طلب و رنج‌گریزی

در وجود همه ما میل و گرایش و کششی است به سمت لذت. همه ما لذت‌خواه و از رنج‌گریزان هستیم؛ بدون شک. می‌خواهیم بدون هر رنجی به بیشترین لذت برسیم و راحت باشیم. به آزادی علاقه وافر داریم و منفعت شخصی‌مان برابمان مهم است.

هر وقت بخواهیم هر کاری انجام بدهیم به این فکر می‌کنیم که آن کار چقدر برای ما منفعت و لذت دارد، اساساً اگر منفعت و لذتی در آن کار برای ما نباشد آن کار را انجام نمی‌دهیم؛ مثلاً اگر غذایی برای ما منفعت نداشته باشد یا از آن لذت نبریم آن را نمی‌خوریم. حتی در روابط اجتماعی اگر یک طرف احساس کند که این ارتباط و دوستی با دیگری نفعی برای او ندارد آن ارتباط را به هم زده یا کمرنگ می‌کند.

روی دیگر سکه لذت‌طلبی فرار از سختی و رنج است؛ یعنی بسیاری از کارها را به انگیزه فرار از یک رنج و سختی انجام داده یا ترک می‌کنیم. چرا ما دست خودمان را روی شعله آتش نمی‌گیریم؟ به خاطر رنجی که به دنبال دارد.<sup>۱</sup>

### استفاده شیطان از لذت‌طلبی و رنج‌گریزی

شیطان خیلی خوب انسان و تمام این میل‌ها و گرایش‌هایش را می‌شناسد و با سوءاستفاده از این میل‌ها انسان را با «وسوسه» بدبخت می‌کند. وسوسه او در دو

---

۱. برای تسلط کامل بر این بحث (بحث لذت و رنج) و دیدن استنادات قرآن و روایی آن مراجعه کنید به کتاب

«اخلاق در قرآن جلد اول» اثر مرحوم علامه مصباح رحمته الله.

جنبه است؛ اولاً، متاع قلبی خودش را با دروغ و گریم و تزیین، جنس مرغوب نشان می‌دهد؛ یعنی می‌گوید لذت و خوشی و قدرت و ثروت و هر چه می‌خواهی من به تو می‌دهم. «هَلْ أَذُكُّ عَلَى شَجَرَةِ الْحَدِيدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى!»؛ قدرت و جاودانگی می‌خواهید؟ می‌داند انسان‌ها ذاتاً دنبال قدرت و جاودانگی هستند و از همین‌ها برای فریب استفاده می‌کند؛ ثانیاً، جنس مرغوب و بی‌نظیر خدا را کالایی بنجل تصویر می‌کند و انسان‌ها را از رفتن به سمت این طرف بازار می‌ترساند. می‌گوید: اگر حرف خدا را گوش کردی، زندگی‌ات تلخ و سخت و پر از فقر و رنج خواهد شد. «الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ لِلْفَقْرِ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يُعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً.»<sup>۲</sup>

شیطان استاد گریم و تزیین است. با دروغ و تزیین می‌گوید: بهشت می‌خواهی؟ لذت بدون رنج می‌خواهی؟ بیا من نشانت می‌دهم. انسان را به بهانه بهشت، از بهشت بیرون می‌کند. به بهانه آنچه نداری، آنچه داری را از تو می‌گیرد. با تبلیغات و فریب، تلاش می‌کند حال خوش و نعمت‌هایی که در زندگی داری را کم‌ارزش و ناچیز نشان دهد و به تو القا کند که بدبخت و ندار هستی. اگر خوشی و رفاه می‌خواهی دست از هویت و ایمانت بردار. این کاری است که شیطان استاد آن است. از اول این کار را کرده و همچنان هم مشغول است. در این مسیر از هر ابزاری هم استفاده می‌کند. چنان خودش را دوست و ناصح جلوه می‌دهد و چنان هنرمندانه دروغ می‌گوید و چنان دروغش را محکم می‌گوید و پایش قسم می‌خورد که اکثر مردم فریب می‌خورند. در فضای مجازی شبانه‌روز در قالب‌های مختلف خبر و تحلیل و طنز و داستان و مطلب علمی و ... مردم ما را بمباران می‌کنند که مگر بدبخت‌تر از شما در دنیا وجود دارد؟ زندگی بقیه بهشت است و شما بیچاره‌اید. یک ذره از سختی‌ها و مشکلات دیگران و یک ذره از خوبی‌ها و نعمت‌های شما را نمی‌گویند. برای چه؟ برای این که ما را ناامید کنند و سرمایه ما را از دست‌مان بیرون بیاورند. برای این که ما را از راه خدا و اهل بیت علیهم‌السلام برگردانند.

۱. طه، ۱۲۰.

۲. بقره، ۲۶۸.

### کلاهی که سر کوفیان رفت؛ سمّ شیرین

کلاهی که سر کوفیان رفت همین بود. مردم کوفه هم دنبال منفعت و لذت خودشان بودند. هر کدام به مقدار خودشان منفعت‌های بزرگ و کوچکی داشتند که گمان می‌کردند با کشتن ابا عبدالله علیه السلام به آن می‌رسند و خوشبخت می‌شوند! یکی با وعده ملک ری، یکی به انگیزه کیسه‌های طلا، یکی هم به امید غارت گوشواره-ای. البته عده‌ای هم به انگیزه فرار از رنج‌های احتمالی این جنایت را کردند. از ترس لشکر موهوم شام، از ترس زندان، از ترس شکنجه، از ترس از دست دادن مقام و مال، از ترس قطع مواجب و سهم بیت‌المال، یا از دست دادن فرزند و خانواده و مثل آن.

هرثمه بن سلیم که از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین بود، روز عاشورا در کنار پسر سعد بود. در وسط نبرد، به ناگاه چشم هرثمه به درختی افتاد و یاد خاطره‌ای افتاد. این یادآوری باعث جدا شدن او از سپاه کوفه شد. سوار بر اسب، خودش را به امام حسین علیه السلام رساند. او خاطره را این چنین تعریف کرد: هنگامی که همراه علی علیه السلام از صفین برمی‌گشتم، ایشان در همین مکان، پس از نماز صبح مشت‌های خاک گرفتند و فرمودند: «خوشا به حال تو ای خاک! گروهی از تو برانگیخته می‌شوند که بدون حساب وارد بهشت می‌گردند.»

امام حسین علیه السلام پرسیدند: الآن چه قصدی داری؟ از حامیان پسر سعد هستی یا از یاران ما؟

هرثمه گفت: از هیچ‌یک! الآن در فکر اهل و عیال خود هستم!

امام فرمودند: پس با سرعت از این سرزمین بیرون برو زیرا کسی که در اینجا باشد و صدای ما را بشنود و ما را یاری نکند، در دوزخ خواهد بود.<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۵ و ج ۳۲، ص ۳۳ و ۴۱۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۶۹؛ سفینه

ببینید عزیزان، به خاطر فرار از مشکلات و عافیت‌طلبی به جای این که کنار امام حسین علیه السلام بایستند یا کنار یزید ایستادند یا گوشه‌ای نظاره‌گر شدند. این مسئله خیلی مهم است. گاهی راحت‌طلبی و عافیت‌طلبی انسان را خیلی مؤدبانه جلوی امامش قرار می‌دهد. عبدالله بن حرّ جعفی هم همین‌گونه بود. دلش با امام است، حتی حاضر است اسب و شمشیر دهد ولی خیلی مؤدبانه کنار می‌کشد. لازمه یار حسین شدن، لازمه همراهی با کاروان سیدالشهدا علیه السلام غلبه بر این مسئله است.

خب نتیجه چه شد؟ آیا خوشبخت شدند؟ به امنیت رسیدند؟ شیاطین به بهانه فرار از نامنی، کوفیان را گرفتار جنگ‌های متعدد کردند. کوفه بعد حسین علیه السلام امنیت به خود دید؟ اول که قیام تواین، بعد که قیام مختار، بعد نبرد با مصعب، بعد حجاج و ...

آقای عمر سعد، دنیا می‌خواستی؟ به دنیا رسیدی؟ به طمع دنیا آمدی وضعیتت بهتر شد؟

آقای کوفی، تو را از سایه جنگ ترساندند. امنیت پیدا کردی؟ یک نمونه‌اش حجاج بود که بر سرشان مسلط شد. «معودی»، مورخ مشهور می‌نویسد: حجاج بیست سال فرمانروایی کرد (در کل عراق) و تعداد کسانی که در این مدت با شمشیر دژخیمان وی یا زیر شکنجه جان سپردند، صد و بیست هزار نفر بود! و تازه این عده غیر از کسانی بودند که ضمن جنگ با حجاج به دست نیروهای او کشته شدند. هنگام مرگ حجاج، در زندان مشهور وی (که از شنیدن نام آن لرزه بر اندام‌ها می‌افتاد) پنجاه هزار مرد و سی هزار زن زندانی بودند که شانزده هزار نفر آن‌ها عریان و بی‌لباس بودند! حجاج زنان و مردان را یک جا زندانی می‌کرد و زندان‌های وی بدون سقف بود از این رو زندانیان از گرمای تابستان و سرما و باران زمستان در امان نبودند.<sup>۱</sup>

۱. مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت، دارالاندلس، ج ۳، ص ۱۶۶ و ۱۶۷. گردآوری از: مهدی پیشوایی، سیره

پیشوایان، موسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۳۹۰ هـ.ش، ص ۲۴۹.



البته عرض کردیم شیطان چون استاد فریب و تزویر است ابتدا یک خوشی را نشان می‌دهد. چند روز و چند لحظه‌ای یک خوشحالی و سرمستی دارند ولی خیلی زود حقیقت پررنج و سختی‌اش معلوم می‌شود. سمّ است ولی شیرین؛ سمّ شیرین است.

### لذت کم ممنوع!

اما در مقابل، خدای متعال می‌فرماید: بنده من، کسی دلسوزتر از من به تو نیست. من که سختی تو را نمی‌خواهم. از مادرت به تو مهربان‌ترم. دلم نمی‌آید سختی تو را ببینم. دنیا و آخرت هم دست من است. پس من می‌خواهم تو بیشترین لذت را ببری. اسلام عزیز هیچ‌گاه مثل کلیسا نمی‌گوید تو لذت نبر؛ می‌گوید تو لذت کم نبر. می‌گوید تو به کم قانع نباش. می‌گوید تو اگر لذت می‌خواهی باید لذت زیاد ببری.

خب، لازمه‌اش کنترل موقت برخی از لذت‌های کم و میل‌های سطح پایین است. رنج و سختی دارد؟ تحمل کن. هر آدم بزرگی برای رسیدن به لذت بالاتر ممکن است کمی سختی بکشد. مگر چقدر رنج دارد؟ ده درجه رنج است خب اشکالی ندارد عزت‌مندانه این ده درجه رنج را ببر ولی به جایش صد درجه لذت ببر. (۱) تو اگر اسیر برخی لذت‌های سطح پایین شدی لذت‌های عمیق‌تر و بیشتر را از دست می‌دهی.

تو اگر درس بخوانی پیشرفت می‌کنی؛ خب رنج درس خواندن را بکش تا لذت موفقیت و رفاه و پیشرفت را ببری. یک قهرمان المپیک سال‌ها زحمت می‌کشد تا بتواند مدال بگیرد. اصلاً این ویژگی آدم‌های موفق و با شخصیت است که برای رسیدن به موفقیت و لذت بالا، رنج‌های راه را تحمل می‌کنند. برای رسیدن به قله باید رنج گذشتن از دامنه را کشیدی؛ «هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد.»

---

۱. تفکری که نتیجه‌اش هزاران تجاوز و مشکل اخلاقی در بین خود کشیش‌ها شده است. اسقف اعظم عضو ناظر

واتیکان در دفاتر سازمان ملل گفت: در ۱۰ سال گذشته بیش از ۳۰۰۰ کشیش مجرم به آزار جنسی کودکان را مجازات

همسر شهید احمدی روشن می‌گوید: «زمانی که ما ازدواج کردیم چون زمان راه‌اندازی سایت نطنز بود، ایشان شیفت بودند و جزو ۴ نفر اصلی... آن زمان، ۱۲ روز شیفت بود و سر کار، یک روز و نصفی منزل بود و دوباره می‌رفت تا ۱۲ روز دیگر! این مسئله ادامه داشت تا آرام آرام مقداری کمتر شد و بعد از تولد فرزندمان ۳ الی ۴ روز کامل سایت بودند و بقیه روزهای هفته هم تهران سر کار می‌رفتند که اگر خیلی زود می‌آمدند منزل، ساعت ۹ شب بود. یک عصر ۵ شنبه می‌ماند و یک جمعه. البته اگر جمعه هم جلسه نداشتند چون بارها می‌شد که جمعه هم جلسه بودند!» یکی از دوستان شهید می‌گوید: «من حساب کردم در هشت سالی که در مسیر تهران و نطنز در رفت آمد بود بیش از ۵۰۰ هزار کیلومتر را طی کرده بود.»  
 خب ببینید برای رسیدن به هر موفقیتی باید برخی رنج‌ها را تحمل کرد. «نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود» این قانون عالم است، کاری به مؤمن و کافر هم ندارد. آن مرتاض هندی هم که می‌خواهد به یک قدرت‌هایی دست پیدا کند، ریاضت‌ها و سختی‌هایی می‌کشد. آن تاجر و کارآفرین موفق هم سال‌ها شبانه‌روز کار می‌کند تا به نتیجه برسد.

خدای متعال می‌خواهد من و شما لذت بیشتر و رنج کمتری ببریم. اگر جایی محدودیتی می‌بینیم برای رسیدن به لذت بیشتر است. همه دعوا سر این است که ما چگونه و چقدر لذت ببریم. خدای متعال می‌گوید: لذت تو هم دست من است، سعادت تو هم دست من است. اگر حرفم را گوش کردی لذت بیشتری می‌بری و الا قطعاً اسلام نه با امکانات مخالف است و نه با لذت بردن. متأسفانه تصور غلطی از اسلام داریم.

دستورات اسلام را با همین زاویه ببینید؛ مثلاً اسلام می‌فرماید شما هنگام غذا خوردن آدابی را رعایت کن. سیر و پر نخور؛ قبل از گرسنگی غذا نخور؛ آرام بخور و مثل آن. خب این‌ها مقداری رنج دارد، انسان دوست دارد همیشه بخورد و تا جا دارد بخورد ولی اگر رعایت کردی در عوض رنج بیماری طولانی مدت را نمی‌کشی.

در عوض لذت غذا خوردن را مدت زمان بیشتری داری. اگر چشمت را مراقبت کردی، لذت از همسرت بیشتر می‌شود. امنیت اجتماعی جامعه بیشتر می‌شود، خانمت افسرده نمی‌شود و هزار مشکل و رنج دیگر را متحمل نمی‌شوی.

مشکل کار اینجاست که ما خیلی عجول هستیم. خیلی زود می‌خواهیم به لذت برسیم. به خاطر رنج کوتاه نزدیک از لذت طولانی و زیاد بافاصله دست می‌کشیم و در مقابل لذت کوتاهی که رنج زیاد و طولانی مدت ولی با تأخیر دارد را انتخاب می‌کنیم.

بسیاری افراد قبول دارند که داشتن فرزندان بیشتر باعث خیر دنیا و آخرتشان است، عسای دست پیری و مایه لذت و نشاط جوانی و ان شاء الله باقیات الصالحات آخرت است؛ اما به خاطر فرار از برخی زحمت‌های زودگذر آن حاضر نمی‌شوند به آن لذات و منافع بلندمدتش برسند.

### اصل تربیتی مهم

یکی از اصول مهم تربیتی همین مسئله است؛ این که به فرزندانمان یاد دهیم رنج‌ها و سختی‌های کوتاه‌مدت را تحمل کنند تا به لذت و موفقیت‌های بزرگ‌تر دست پیدا کنند؛ مثلاً نباید مزد و تشویق کودکان همیشه خیلی سریع به ایشان داده شود. هر کار خوبی کرد همان لحظه به آن پاداشش را بدهیم و هر کار خطایی کرد سریع جریمه شود. نخیر، گاهی باید به او گفت اگر امسال نمازهایت را سر وقت خواندی آخر سال برایت یک جایزه خوب می‌گیرم. به خاطر این کار خوبت آخر هفته تشویق می‌شوی. یا چون در ماه اخیر منظم بودی این هدیه تو است. پاداش و تنبیه سریع، ظرفیت و استقامت کودک را پایین می‌آورد. باید فرزندانمان یاد بگیرند که به عاقبت کارشان فکر کنند.

گاهی اوقات مثلاً می‌خواهید به او خوراکی مورد علاقه‌اش را بدهید. به او بگویید: اگر الآن خوردی یک دانه می‌دهم، اگر مثلاً ۱۰ دقیقه صبر کردی دو تا می‌دهم. این خودش نوعی تمرین صبر و عاقبت‌اندیشی است. حتماً شنیده‌اید که در برخی کشورها، پشت لباس و کیف کودکانشان می‌نویسند شیرینی‌ات را دیرتر بخور! یعنی تمرین صبر. اگر صبر کنی بیشتر به دست می‌آوری.

کودکانمان باید قوی تربیت شوند. گاهی کودک چیزی می‌خواهد، فوراً به او ندهید. بگویید چشم عزیزم، کمی صبر کن. حالا طبیعی است که هر چه کودک کوچک‌تر، تحملش کمتر؛ ولی لازم است در رفتارهای مختلف قوی شدن را تمرین کند که اگر شخصیتی قوی پیدا کرد در برابر مشکلات آینده اهل استقامت و صبر خواهد بود.<sup>۱</sup>

این روش تربیتی روشی است که خدای متعال برای تربیت بسیاری از ما استفاده می‌کند. هر کس کار خطایی کرد همان لحظه از آسمان سنگی بر سرش نمی‌آید! ممکن است گرفتاری و وبالش با تأخیر باشد. چه این که گاهی بین زمان استجاب و پذیرش یک دعا از طرف خداوند با عطا کردن خواسته چهل سال فاصله باشد. اصل پاداش و عقاب مربوط به قیامت است. اکثر ما با یاد معاد تربیت می‌شویم و ظرفیتمان بالا می‌رود.

### دنیا دار سختی است

البته این را عرض کنم برخی از سر همین راحت‌طلبی گمان می‌کنند اگر رنج و سختی کنترل امیال را تحمل نکنند حداقل در دنیا دیگر رنجی ندارند و در لذت به سر می‌برند غافل از این که این دنیا، عالم رنج است و هرگز از رنج خلاصی ندارد. یک سری رنج‌های معمول برای همه هست. زندگی بدون رنج نمی‌شود. به تعبیر قرآن «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»<sup>۲</sup> نفرمود مؤمن، نفرمود کافر؛ فرمود انسان را در رنج آفریدیم. دنیا جای خوشی نیست. هیچ کس، تأکید می‌کنم هیچ کس در این دنیا خوشی‌اش مطلق نیست. هر کسی رنجی دارد. رنج پیری و از دست دادن

---

۱. در گذشته به دلایل مختلف مثل تعداد زیاد فرزندان، کودکان سریع به خواسته‌هایشان نمی‌رسیدند و این، امر مرسوم بود که پدر و مادرها به فرزندانشان وعده می‌دادند که اگر فلان کار را کردی در تابستان مثلاً برایت دوچرخه می‌خرم. نتیجه قهری این امر، قوی و صبور تربیت شدن فرزندان بود که در برابر مشکلات مختلف ضعیف نبوده و زودرنج نباشند. الآن گاهی مشاهده می‌شود دختر و پسر تازه ازدواج کرده به خاطر مسائلی بسیار ساده و ابتدایی مثل نوع غذا قصد جدایی از هم را دارند.

جوانی، رنج بیماری، رنج از دست دادن دوستان، رنج‌های روحی و استرس و فشار، رنج فقر و ... یک سری سختی‌ها برای همه هست، یک سری رنج و سختی‌ها هم مخصوص هر فرد است که آن هم در زندگی همه هست.

### دین مانع سختی کشیدن بی جهت

اما مسئله قابل توجه آن است که دین و اهل بیت (علیهم‌السلام) مانع می‌شوند در دنیا رنج بی‌جهت و زیادی ببریم. بله، دنیا دار رنج است ولی دین کمک می‌کند از این گردنه پر رنج راحت‌تر عبور کنی. زحمت بی‌جهت برای خودت ایجاد نکنی. قواعد عبور آسان‌تر از سختی‌های دنیا را آموزش می‌دهند. قواعدی که دین یاد می‌دهد باعث کمتر شدن رنج‌های انسان در دنیا می‌شود.

### صله رحم، طول عمر و رفع مشکلات

مثلاً اهل بیت (علیهم‌السلام) روی مسئله صله‌رحم و مراعات حقوق ارحام بسیار تأکید کرده‌اند؛ اما متأسفانه گاهی بی‌توجهی می‌کنیم و چوبش را می‌خوریم.

یکی از فرزندان شیخ رجبعلی خیاط نقل می‌کند:

مهندسی بود بساز و بفروش، یک‌صد دستگاه آپارتمان ساخته بود، ولی به دلیل بدهکاری زیاد، شرایط اقتصادی بدی داشت، حکم جلبش را گرفته بودند. به منزل پدرم آمد و گفت نمی‌توانم به خانه‌ام بروم، خود را پنهان می‌کنم تا کسی مرا نبیند. شیخ با یک توجه فرمود: «برو خواهرت را راضی کن!» مهندس گفت: خواهرم راضی است. شیخ فرمود: «نه.» مهندسی تأملی کرد و گفت: بله وقتی پدرم از دنیا رفت ارثه‌ای به ما رسید، هزار و پانصد تومان سهم او می‌شد، یادم آمد که ندادهام. آن آقای مهندس رفت و برگشت و گفت: پنج هزار تومان دادم به خواهرم و رضایتش را گرفتم. پدرم سکوت کرد و پس از توجهی فرمود: «هنوز راضی نشده ... خواهرت خانه دارد؟» مهندس گفت: نه، اجاره‌نشین است. فرمود: «برو یکی از بهترین خانه‌هایی را که ساخته‌ای را به نامش کن و به او بده بعد بیا بینم چه کار می‌شود کرد.» مهندس گفت: جناب شیخ ما دو شریک هستیم چگونه می‌توانم؟ شیخ فرمود: «بیش از این عقلم نمی‌رسد، چون این بنده خدا هنوز راضی نشده است.» بالاخره آن شخص رفت و یکی از آن خانه‌ها را به نام خواهرش کرد و

اثاثیه او را در آن خانه گذاشت و برگشت. شیخ فرمود: حالا درست شد. فردای همان روز سه تا از آن خانه‌ها را فروخت و از گرفتاری نجات پیدا کرد.<sup>۱</sup> چقدر بی‌جهت خودمان را به رنج انداخته‌ایم؟ حالا این یک نمونه است که یک ولی خدا آن را برای یک نفر بیان کرده و به ما رسیده. چقدر گرفتاری‌ها و محرومیت‌های دنیوی هست که در اثر دوری از دستورات ملکوتی دین، بر خود تحمیل کرده‌ایم و چقدر برکات و خوشی‌هایی که از دست داده‌ایم و نمی‌دانیم. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «يَكُونُ الرَّجُلُ يَصِلُ رَحْمَهُ فَيَكُونُ قَدْبَتِي مِنْ عُمُرِي وَثَلَاثُ سِنِينَ فَيَصْبِرُهَا اللَّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.»<sup>۲</sup> گاهی صلّه رحم، عمر سه ساله یک انسان را سی سال می‌کند.

یکی از اصحاب امام کاظم علیه السلام به اسم شعیب نقل می‌کند روزی امام علیه السلام به من فرمودند: فردا مردی از اهل مغرب به نام یعقوب تو را ملاقات می‌کند و از احوال من می‌پرسد. او را به خانه‌ام راهنمایی کن. من او را در طواف یافتم و حال و احوال کردم، دیدم مرا می‌شناسد.

گفتم: از کجا مرا شناختی؟ گفت: در خواب کسی مرا گفت که شعیب را ملاقات کن و آنچه خواهی از او بپرس. چون بیدار شدم نام تو را پرسیدم تو را به من نشان دادند. او را مردی عاقل یافتم و به درخواستش او را به خانه امام بردم و اجازه طلبیدم و امام اجازه دادند. چون نگاه امام به او افتاد فرمود: ای یعقوب دیروز به اینجا (مکه) وارد شدی، مابین تو و برادرت فلان جا نزاعی واقع شد و کار به جایی رسید که همدیگر را دشنام دادید. این طریقه ما و دین پدران ما نیست، ما کسی را به این کارها امر نمی‌کنیم، از خدای یگانه و بی‌شریک بپرهیز. به زودی مرگ مابین تو و برادرت جدائی خواهد افکند و این به خاطر آن شد که شما قطع رحم کردید. او پرسید: فدایت شوم، مرگ من کی خواهد رسید؟ فرمود: همانا اجل تو نیز

۱. کیمیای محبت، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲. کلینی، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۵۰.

نزدیک بوده لکن چون تو در فلان منزل با عمهات صله کردی و رحم خود را وصل کردی بیست سال به عمرت افزوده شد.

شعبی گوید: بعد از یک سال یعقوب را در حج دیدم و احوال او را پرسیدم. گفت: برادرم در آن سفر به وطن نرسیده وفات یافت و در بین راه به خاک سپرده شد.

### مشکل سبک زندگی غیردینی

مشکل ما با سبک زندگی غیراسلامی در این است که ما را از ملکوت جدا می‌کند. همه چیز را منحصر در مادیات می‌کند. خدا را نمی‌بیند. ملکوت را نمی‌بیند. بزرگ‌ترین واقعیات عالم را نمی‌بیند. مهربانی خدا را نمی‌بیند. چه کسی مهربان‌تر از خدای متعال. او که رنج و سختی ما را نمی‌خواهد. برعکس، شیطان رنج و بدبختی ما را می‌طلبد. آنچه خدا گفته به نفع ماست و باعث بیشتر شدن لذت ما در همین دنیا می‌شود؛ باعث پیشرفت مادی ما می‌شود.

### لذت پست

حالا اگر کسی به هر دلیلی حاضر نشد دست از راحت‌طلبی بردارد و به لذات کم و سطح پایین مأنوس شد نتیجه‌اش چه می‌شود؟ آیا فقط لذت‌های سطح بالا را از دست می‌دهد؟ نخیر! نتیجه‌اش گرفتاری شدید در رنج‌های گوناگون خواهد بود. شیطان از اول دشمن ما بود. قسم خورد بنی‌آدم را بدبخت و بیچاره کند. او تا آبرو و هستی انسان را نبرد دست بر نمی‌دارد. به بهانه تأمین لذت و راحتی، او را بیچاره می‌کند. وضعیتی که بشر کنونی گرفتارش است.

شنیده‌ایم برخی از این معتادین بیچاره‌ای که پول کافی برای خرید مواد ندارند کنار معتاد دیگری که در حال مصرف مواد است رفته و با التماس و دادن پول کمتر، از او می‌خواهند که بعد از کشیدن دود مواد، بازدم آن‌که از دهانش خارج می‌شود را در دهان او بدمد! و گاهی این کار برای نفر سومی هم تکرار می‌شود! ببینید انسان وقتی گرفتار یک لذت پست شد، به کجا می‌رسد! ابتدا مصرف مواد، شیرین و لذت‌بخش است ولی بعد همه هستی‌اش را از او می‌گیرد. زن و فرزند، پدر و مادر و اقوام، آبرو، شغل، سلامتی، عزت و همه دنیایش را از او می‌گیرد؛ آخرت که جای خود دارد.

کودکی را تصور کنید که پدری پولدار و باشخصیت دارد. در راه حرکت به سمت ویلا و استخر خصوصی لحظه‌ای پدر ماشین را متوقف می‌کند و کودک به هوس آب‌بازی از ماشین پیاده می‌شود و وارد استخر پر از لجن و کثافت کنار جاده شده و مشغول بازی می‌شود. پدر با دیدن این صحنه چه حالی پیدا می‌کند؟! حال برخی انسان‌های گرفتار لذت‌های پست حال همین کودک است.

آن انسانی که باید مرغ باغ ملکوت باشد و فردوس برین جایش، خودش را به کجا می‌رساند! (۲)

### به اسم زنان به کام دیگران

از این دست گرفتاری‌ها برای عموم بشریت زیاد می‌بینید. شیطان و شیاطین به بهانه راحتی و خوشی انسان، آنان را در منجلاب بدبختی غوطه‌ور کرده‌اند. به عنوان نمونه برای این که بتوانند از زنان بهره بیشتر و راحت‌تری ببرند، از آزادی زنان و برابری جنسیتی می‌گویند. خب خروجی آن چه می‌شود؟ صیانت بیشتر از زنان یا بهره‌وری بیشتر از آنان و ذلت بیشتر زنان؟ زنان وارد رقابت می‌شوند و به جای این که زنان ناز کنند مردان شروع می‌کنند به ناز کردن.

قبلاً باید شاهی می‌بود که با تکیه بر قدرت و مکنت حرم‌سرای بسازد و چندین زن را تأمین کند و بتواند از آنان متمتع شود ولی الآن چه؟ چون زنان از پوشش درآمدند، چون این تفکر برهنگی ترویج شد، زنان خود را راحت فروختند و در رقابت افتادند. هر بی کس و کاری مثل شاهان با صدها زن رفت و آمد می‌کند؛ با کمترین هزینه و بدون کمترین مسئولیتی در قبال آنان! به راحتی به همه خیانت می‌کند و تازه ناز هم می‌کند. استاد مشاوری تعریف می‌کرد که راننده کامیونی گفته: من با ۴۰۰ زن در ارتباط بودم و الآن دیگر خسته شدم!

پس آزادی پوشش زنان به نفع چه کسانی شد؟ به نفع زنان یا مردان هوسران؟ این یک طرف قضیه است، پشت پرده به اصطلاح انقلاب جنسی در غرب سیاستمداران و سرمایه‌داران بودند. آن‌ها با از هم پاشیدن خانواده به دنبال تأمین نیروی کار بیشتر و ارزان‌تر بودند: اولاً، اگر فرد دارای خانواده باشد مقداری از روز را کار می‌کند و باقی وقت خود را به خانواده اختصاص می‌دهد اما وقتی فرد خانواده



نداشته باشد می‌تواند ساعات بیشتری از روز را مشغول کار شود. ثانیاً، زنان نیز مجبور به کسب درآمد و تأمین هزینه‌های زندگی خود می‌شوند و نیروی کار سرمایه‌داران دو برابر می‌شود. در بسیاری از جاها از زنان کار بیشتری می‌کشند و مزد کمتری می‌دهند.<sup>۱</sup> (۳)

### بی‌عدالتی

ای بشر، کی می‌خواهی باور کنی که «مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؟ دنیا و آخرت دست خداست. ای بشر، کی می‌خواهی جدی بگیری که شیطان دنیای تو را هم نابود می‌کند؟ کی می‌خواهی بفهمی هر چه بدبختی می‌کشی به خاطر دوری از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام است؟

وضعیت سیاه بی‌عدالتی و فقری که در عالم هست را ببینید. ۸۲ درصد ثروت جهان در اختیار ۱ درصد از مردم جهان است.<sup>۲</sup> در برخی کشورها هر چند دقیقه یک کودک در اثر گرسنگی می‌میرد. در همین کشورهای به ظاهر پولدار، میلیون‌ها<sup>۳</sup> نفر بی‌خانمان و کارتن‌خواب و ماشین‌خواب هستند و بسیاری هم در حال از دست دادن خانه‌هایشان هستند. دانشجو خود را به عمد به ویروس کرونا مبتلا می‌کند که پلاسمای خونس را بفروشد<sup>۴</sup> که بتواند امرار معاش کند. این

---

۱. <https://www.mehrnews.com/news>

۲. گزارش آکسفام در بهمن ۹۷ در نشست داووس.

طبق برخی آمارها در سال ۲۰۱۳ ثروت ۳۰۰ و اندی نفر برابر با ثروت نصف مردم دنیا بوده، الآن ثروت ۵ نفر برابر با ثروت نصف مردم دنیا (۴ میلیارد نفر) است! در حالی که حدود ۲ میلیارد فقیر در دنیا است. در برخی کشورهای به ظاهر پولدار، ۱ درصد جمعیت چندین برابر ۹۹ درصد باقیمانده دارایی دارند.

۳. آژانس پناهندگان سازمان بین‌الملل در سال ۲۰۱۹: ۷۱ میلیون نفر در جهان بی‌خانمان هستند.

۴. <https://www.iribnews.ir/> ♦♦AId♦

۴. نشریه هیل.

بی‌عدالتی غوغا می‌کند. این نتیجه تفکر غیرالهی است که فقط منفعت و لذت زودگذر خودش را می‌خواهد. هر کس به هر اندازه توانست از دیگری چپاول می‌کند که به لذت و منفعت خودش برسد.

### تمدن مبتنی بر خون

همین تفکر حاضر است برای لذت و منفعت خودش، خون میلیون‌ها میلیون انسان را بریزد. سبک زندگی او این است. چند صد میلیون سیاه‌پوست برده می‌شوند. از زن و بچه‌شان جدا می‌شوند. در تابوت در کشتی گذاشته می‌شوند. یک سوم در راه می‌میرند و به عنوان الوار برای پر کردن سوراخ کشتی استفاده می‌شوند که چه شود؟ که ببینند این طرف دنیا، در شهرهای این‌ها، نوکری این‌ها را کنند و دستشویی‌های این‌ها را بشویند و در مزارعشان کار کنند و در باغ‌وحش‌هایشان پشت قفس قرار گیرند و مایه تفریح این‌ها باشند. اگر هم تخلف کردند دست‌هایشان قطع شود. هزاران کودک باید در مدارس این‌ها دور از پدر و مادر جان دهند و در گورهای جمعی دفن شوند که تمدن و اقتصاد این‌ها شکل بگیرد. میلیون‌ها سرخ‌پوست باید قتل‌عام شوند که این‌ها سرزمینشان را تصرف کنند و به رفاه برسند.

ماهیت بهیستی که شیطان برای بشر به تصویر می‌کشد این است. بیگاری کشیدن از اکثریت قریب به اتفاق مردم عالم به نفع یک عده قلیل. اول مردم کشورهای دیگر و بومیان را می‌کشند تا سرزمینشان را تصاحب کنند؛ بعد هم عموم مردم جامعه خود را به بیگاری و استثمار می‌کشند. بدتر از همه این که این جامعه و تمدن سرتاسر ظلم و بی‌عدالتی را برای دیگران بهشت جلوه می‌دهند. (۴)

### عدالت و رفاه با علی علیه‌السلام

در نقطه مقابل، انبیاء و اولیا هر کجا آمدند به فکر عموم مردم و برقراری عدل و مبارزه با ظلم بودند. اول از همه یقه ظالمان را گرفتند که شما چرا ظلم می‌کنید؟ هیچ پیامبری نیامد بگوید شما چرا امکانات و ثروت داری؟ چرا لذت می‌بری؟ بلکه گفت: چرا ظلم می‌کنی؟ چرا حق دیگران را می‌خوری؟ چرا برای لذت خودت، همه را در رنج می‌اندازی؟ همه مردم باید در رفاه باشند. خودشان نخوردند و به مردم

دادند. تا بقیه نخوردند، خودشان لب به چیزی نزدند. ایثار کردند به نفع مردم اگرچه خودشان نیاز داشتند. در پرتوی حکومت ولایی دنیای ما هم آباد می‌شود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام کمتر از ۵ سال حکومت می‌کند ولی خروجی‌اش با همه کارشکنی‌ها و همراهی نکردن عموم مردم می‌شود: «مَا أَصْبَحَ بِالْكُوفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا إِنَّ آذَانَهُمْ مَمْنُورَةٌ لَيَأْكُلُ الْبُرِّ وَيَجْلِسُ فِي الظِّلِّ وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ»؛<sup>۱</sup> مردم کوفه زندگی متنعمی پیدا کرده‌اند، حتی پایین‌ترین آن‌ها به درجه‌ای رسیده که نان گندم می‌خورد و برای نشستن خانه‌ای دارد و از آب گوارا می‌نوشد.

بهداشت و مسکن و خوراک تأمین است، آن هم برای همه مردم کوفه.

### رنج خودت را انتخاب کن

این مردم هستند که باید خودشان انتخاب کنند. این که برای تأمین لذت و راحتی و فرار از رنج به دامن اولیای خدا بروند یا به دامن شیطان.

من و شما اگر در این شب‌ها صحبت از همراهی با کاروان ملکوتی سیدالشهدا علیه السلام کردیم، اگر می‌خواستیم زیر بیرق و پرچم او باشیم و هفتاد و سومین یار و یاورش، باید بدانیم راحتی و لذت ما در گروهی این مسیر است والا رنج بیهوده خواهیم برد و دنیا و آخرتمان بر باد است.

دنیا برای همه سختی خودش را دارد، لقد خلقنا الانسان في كبد؛ ولی میزان رنج و کیفیت آن در دستان خودمان است. به تعبیر امام صادق علیه السلام «مَنْ لَمْ يَمَشِ فِي حَاجَةِ وَرَى اللَّهِ ابْتِلَى بِأَنْ يَمْشِيَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».<sup>۲</sup> (۵)

۱. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۹۹.

۲. «...الحَسَنُ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ أَتَقِفُ وَأَتَقِفُ بِالْحَلْفِ وَأَعْلَمُ أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّقِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ ابْتِلَى بِأَنْ يَمْشِيَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ لَمْ يَمْشِ فِي حَاجَةِ وَرَى اللَّهِ ابْتِلَى بِأَنْ يَمْشِيَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص

### بزرگ‌ترین سرمایه

توجه کنیم که ما بزرگ‌ترین سرمایه را در این عالم داریم. ما سرمایه محبت سیدالشهدا علیه السلام را داریم. والاترین لذت‌ها را در روضه‌های اباعبدالله الحسین علیه السلام می‌بریم. آرامشی که اینجا داریم هیچ کجا نداریم. خدایا شکرت که به ما حسین دادی! دنیای ما را هم آباد کردی. دنیای ما هم به آرامش رسید. نجات پیدا کردیم از این همه بدبختی و از این همه فسادى که در جهان وجود دارد.

شیطان در این آخرین قدم‌های نزدیک ظهور، در لحظات آخر حیات خود، همه جنودش را جمع کرده که این سرمایه را از ما بگیرد. از در و دیوار فشار و فساد ترویج می‌کنند ولی جوانان ما ایستاده‌اند و از بین آن‌ها محسن حججی تربیت می‌شود، علی لندی تربیت می‌شود، از این نسل سلام فرمانده درمی‌آید. خدایا تو را بر ثروت عظیم محبت حسین علیه السلام شکر.

گرچه از دنیا فقط دو چشم تر دارم حسین

من ز ثروتمندها هم بیشتر دارم حسین

خانه بودم! فاطمه آورد تا اینجا مرا

هر کجا مادر بفرماید گذر دارم حسین

روضه را جارو زدم قلب مرا جارو زدی

حال دیگر داشتم حال دگر دارم حسین

هر چه را دارم نگیری! هر چه که دارم تویی

من به جز عشق شما چیزی مگر دارم حسین

بشنود هر کس که می‌خواهد ز تو دورم کند

مرگ بر من لحظه‌ای دست از تو بردارم حسین

تو ته گودال رفتی من شدم بالانشین

از تو دارم آبرویی هم اگر دارم حسین

پیش بابایم برایت گریه کردم زود گفت

نذر موی اکبرت هر چه پسر دارم حسین

آن قدر پای تو می‌سوزم خودت خاکم کنی  
با همین بیچارگی خیلی هنر دارم حسین  
کربلای تو مگر در هیئت و در روضه نیست؟  
پس چرا این قدر من فکر سفر دارم حسین  
چیزی از دستت نمی‌خواهم خجالت می‌کشم  
آخر از انگشت و انگشتت خبر دارم حسین



زینب کبری این حقیقت را به خوبی دریافته بود. او عاشقانه همه هستی‌اش را  
فدای ولی خدا کرد و چقدر زیبا و بادب ...  
«سلام علی قلب زینب الصبور»  
طبق نقل می‌خواست دو پسر رشیدش را به میدان بفرستد. مادر است و عاشق  
بچه‌هایش. حاضر نیست یک خراش روی پوست بچه بیفتد اما معرفت و عشق  
زینب به حسین خیلی بالاتر از این‌هاست.  
خودش بچه‌هایش را برای رفتن به میدان جنگ آماده می‌کند و به آن‌ها روحیه  
می‌دهد. می‌داند اباعبدالله به این بچه‌ها علاقه دارد و ممکن است اجازه میدان  
رفتن را به آن‌ها ندهد. به پسرها گفت: اگر امام حسین قبول نکرد اصرار کنید و  
ایشان را به مادرش حضرت زهرا قسم بدهید تا اجازه بدهند.  
از دردِ گریه، تکیه مده سر به نیزه‌ات  
زینب نمرده، شانه دارالشفا که هست  
قربانیان خواهر خود را قبول کن  
گیرم که نیست اکبر تو، طفل ما که هست  
گیرم که رد کنی دل ما را خدا که هست  
باشد؛ محل نده قسم مرتضی که هست

وقتی قسم به معجز زینب قبول نیست

چادر نماز حضرت خیر النسا که هست

زینب می‌داند اسم رمز فتح دل حسین، فاطمه است و این را به بچه‌هایش یاد می‌دهد تا بروند در راه خدا جانشان را فدای امامشان کنند. حسین جان، ما هم امشب تو را به مادرت قسم می‌دهیم ما را هم جزء اصحاب و فدائیان خودت حساب کن.

اصرارشان کارساز شد، به میدان رفتند، خودشان را فدای سیدالشهدا کردند و از دست جدشان سیراب شدند اما زینبی که بعد از شهادت علی اکبر خودش را به پیکر علی رساند و خودش را روی بدن علی انداخت و حسینش را یاری کرد، اینجا ادب می‌کند و از خیمه‌ها بیرون نمی‌آید. گویا می‌خواست نگاه سیدالشهدا علیه السلام به نگاهش نیفتد و از خواهر خجالت نکشد.

زبان حال حضرت زینب علیها السلام بعد از شهادت دو پسرش با امام حسین علیه السلام:

دق می‌کنم ز حس خجالت گرفتنت

من خواستم که نذر دل مضطرت شوند

در خیمه مانده‌ام که نبینی غم مرا (حسین جان)

آقای خوب من تو خجالت نکش فقط

مویم سفید شد به تماشای عشق تو

من مادر شهید شدم پای عشق تو...

اینجا زینب از خیمه‌ها خارج نشد، خودش نیامد بالای سر جنازه‌های غرق به خون فرزندان، اما ساعتی بعد، همین زینب سراسیمه از خیمه‌ها خارج شد، به سمت قتلگاه رفت، رسید بالای تل زینبیه ...

او می‌دوید و من می‌دویدم

چه دید زینب کبری؟ یا صاحب الزمان...

او می‌نشست و من می‌نشستم

او روی سینه، من در مقابل ...

هر چه ناله داری صدا بزن «یا حسین!»

## «بے نوشت»

### (۱) پینوکیو نباش

خدا به انسان می گوید من همه لذت‌ها را برای تو می‌خواهم اما خواهش می‌کنم بزرگ شو! مثل پینوکیو نباش! این قدر سطحی‌نگر نباش. من تو را فرستادم مدرسه دنیا که درس بخوانی و آدم بشوی. بزرگ شوی. نگو من حال درس خواندن ندارم. می‌خواهم بروم شهربازی. این شهربازی که به تو نشان می‌دهند اولش خوشی است دنبالش حیوان بارکش شدن است. اما اگر اینجا باشی بعد چند وقت درس خواندن همه چیز پیدا می‌کنی. شخصیت، احترام، پول، رفاه، خوشی و ...

### (۲) لذت پست

استادی می‌فرمود: در یکی از کشورهای غربی بعد از غذا خوردن عده‌ای به سمت دستشویی رفتند و پرهایی که آنجا بود را درون یک مایعی می‌زدند و در حلق خود می‌کردند تا با استفراغ غذایی خورده شده را بالا بیاورند که بتوانند دوباره غذا بخورند. این می‌شود غایت زندگی پر لذتشان.

### (۳) با زبان خیرخواهی

همان‌طور که شیطان در قالب دلسوزی آدم را فریب داد قطعاً این‌ها هم با زبان خیرخواهی و آزادی زن و امثال این حرف‌های فریبنده وارد می‌شوند و کرامت و عزت و شخصیت زنان را له می‌کنند و چیزی از جایگاه خانواده باقی نمی‌گذارند. شما می‌دانید روابط جنسی در سوئد آزاد است اما بیشترین تجاوز به زن در همان‌جا اتفاق می‌افتد و متأسفانه خیلی از آن‌ها در خانه گرفتار تجاوز هستند. کاملاً برعکس‌اند از دواج را قبیح و رابطه با همه مردان را خوب می‌دانند! مردها به فکر خودشان بودند یا به فکر زنان؟

### (۴) به نفع ثروتمندان، به ضرر عموم مردم

این‌که می‌گویند تو فقط به فکر منافع خودت باش به نفع چه کسانی تمام می‌شود؟ به نفع ثروتمندان جامعه که تو از او نخواهی به فقرا کمک کند؛ از ثروتمندان نسبت به فقرا سلب مسئولیت کنی. رقابت آزاد به نفع ثروتمندان تمام می‌شود. به مردم هم القا می‌کنند که ببینید چقدر این خوب است!

آن‌ها رسانه دارند، پول دارند، اتاق فکر دارند، می‌نشینند طوری به ما القا می‌کنند که خوشختی شما در تبعیت از ماست در حالی که همه بدبختی‌ها از آن‌هاست. چند نفر به

اندازه چند میلیارد انسان فقیر دارایی داشته باشند و هیچ کس هم نباید اعتراض کند! چرا؟ چون منفعت شخصی اوست و به دیگران ربطی ندارد. گندم اضافه را در دریا می‌ریزد، اجناس نو و دست‌نخورده را خرد می‌کند که قیمت در بازار شکسته نشود. به کسی هم ربط ندارد.

در حالی که در نظام الهی تو در قبال جامعه، مخصوصاً فقرا مسئولی و اگر موجب این فقر باشی باید مجازات هم بشوی. ثروت داشته باش، تولیدگر ثروت باش ولی بیش از اندازه نیازت را باید به منافع مردم جامعه خود اختصاص بدهی. احتکار برای سود، حرام است، نفقه به خویشاوند نزدیک بر گردن توست؛ می‌فرماید: «فی أموالهم حق معلوم للسائل والمحروم»؛ می‌فرماید حق است، وظیفه داری، تکلیف داری. جریان شیخ رجبعلی خیاط و آن مهندس بساز و بفروشی که به خواهرش رسیدگی نمی‌کرد را عرض کردیم. اگر مال‌اندوزی کردی و به فقرا نرسیدی می‌شوی «الذین یکفون الذهب والفضه ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعداب الیر»<sup>۲</sup>؛ به کسانی که طلا و نقره جمع‌آوری می‌کنند و از آن طلا و نقره در راه خدا انفاق نمی‌کنند، عذابی دردناک بشارت بده. در جامعه‌ای که این تفکر حاکم باشد و هر کس دنبال لذت فردی خود بوده و مسئولیتی در قبال دیگران قبول نمی‌کند هر چه انسان ضعیف‌تر و بی‌پناه‌تر باشد، آسیب‌پذیرتر است. افراد ضعیف آسیب بیشتری می‌بینند. زنان و کودکان؛ انسان‌های فقیر و بی‌پناه آسیب بیشتری می‌بینند؛ و مهم این است که قانون هم از آنان حمایت نمی‌کند، می‌گوید این فرد، قدرت و ثروت بیشتری دارد خوب باید نفع بیشتری ببرد، کسی نباید جلوی لذت او را بگیرد.

چرا افراد جامعه تن به این ذلت می‌دهند؟ چون در اثر پرداختن افراطی به هوس‌های خود حاضرند عزت خود را زیر پا بگذارند تا به لذت برسند؛ او اسیر این لذت سطح پائین است گرچه نصیبش نشود.

---

۱. ذاریات، ۱۸ و ۱۹.

۲. توبه، ۳۴.



## (۵) انتخاب بین رنج‌ها

مؤمن رنج خود را انتخاب می‌کند؛ رنجی که به تعبیر امام کاظم علیه السلام پاداش پایدار دارد. «إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا فَعَلِيَ أَنَّهَا لِأَثْنَالٍ إِلَّا بِالمَشَقَّةِ، وَنَظَرَ إِلَى الآخِرَةِ فَعَلِيَ أَنَّهَا لِأَثْنَالٍ إِلَّا بِالمَشَقَّةِ، فَطَلَبَ بِالمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا»؛ عاقل به دنیا و اهلس نگاه کرد و فهمید که به جز با سختی و رنج به آن نمی‌رسد، به آخرت نگاه کرد و فهمید به آن هم جز با سختی و رنج نمی‌رسد. پس با قبول سختی و رنج به دنبال بهترین رفت. همان‌طور کسی که شانه زیر بار مسئولیت ندهد، مسئولیتی را که به دوش او می‌گذارند باید تحمل کند و لو نخواهد.

همچنین توجه کنیم این خود ما هستیم که نوع رنج‌هایمان را انتخاب می‌کنیم. اگر رنج راه خدا را انتخاب کردم که خوشا به حالم و گرنه رنج دیگری را باید تحمل کنم. اگر من رنج رسیدن به فضایل را تحمل نکنم رنج داشتن ردایل را باید تحمل کنم. اگر من رنج رسیدن به قناعت را تحمل نکنم باید رنج حرص و طمع و تجمل‌خواهی و تنوع‌طلبی را تحمل کنم. اگر من رنج رسیدن به خیرخواهی برای دیگران را تحمل نکنم باید رنج داشتن حسادت را تحمل کنم که با دارا شدن مردم ناراحت شوم و غصه بخورم.



جلسہ پنجم:  
بے قراری برای امام

## جلسه پنجم: بی‌قراری برای امام

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ \* فَلَيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلَيَبْكَوْا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۱</sup>

در این شب‌ها از این حقیقت صحبت کردیم که در ملکوت عالم، کربلا و عاشورا هنوز جاری است و هنوز هم می‌توان به کاروان سیدالشهدا علیه‌السلام رسید. بهره ما باید از این ایام با عظمت حداکثری و یار ابا عبدالله علیه‌السلام شدن باشد. خواستیم «هفتاد و سومین» یار حضرت علیه‌السلام و در کاروان او نقش‌آفرین باشیم.

در این مسیر ابتدا گفتیم این بحث، یک بحث جدی است و نه یک شعر و شعار! گفتیم باید جدی بگیریم و گرنه خداوند در پذیرش مسئولیت با کسی شوخی ندارد. رمز سعادت اولیا جدی گرفتن معارف دین بود. سپس اشاره کردیم به این که مبدا کسی گمان کند برای این نقش‌آفرینی و یار حسین علیه‌السلام شدن باید جایگاه خاصی داشت یا کار عجیبی باید انجام داد. هر کسی هر کجا هست، اگر وظیفه‌اش را مخلصانه و مجاهدانه انجام دهد به چشم امامش می‌آید. در شب بعدی به این مطلب پرداختیم که مبدا کسی از روی منفعت‌طلبی و رنج‌گریزی ترک مسئولیت کند و از زیر بار نقش‌آفرینی در کاروان سیدالشهدا علیه‌السلام شانه خالی کند. این تزیین و فریب شیطان است و گرنه بیشترین لذت و آرامش در این دنیا در گروهی اطاعت از دین است و بشر، هر چه بیشتر بی‌دینی می‌کند در این دار بلا، رنج بیهوده

بیشتری می‌برد. هر چه از اولیای الهی دورتر می‌شویم رنج و گرفتاری‌مان بیشتر می‌شود. مراقب باشیم شیطان، با دروغ و گریم فرییمان ندهد. امشب به فضل الهی با استفاده از آیات فوق، درباره یکی از موانع مهم در مسیر هم‌قدمی با ولایت صحبت می‌کنیم.

### جنگ تبوک

خدای متعال در سوره مبارکه توبه به برخی جریانات غزوه تبوک اشاره کرده و ذیل آن، ویژگی‌های دو دسته از مسلمانان را بیان می‌کند. این دو دسته با ویژگی‌های خاص خود، در طول تاریخ و دقیقاً از ابتدای خلقت انسان وجود داشتند و حضورشان در کربلا برجسته است. رهایی از ویژگی گروه اول شرط نجات از عذاب الهی و متصف شدن به ویژگی گروه دوم، شرط کربلایی شدن و نقش‌آفرینی صحیح زیر پرچم ولی خداست. جریان جنگ تبوک از این قرار بود که:

خبرهایی از شام توسط برخی از تجار به مسلمانان مدینه رسید که هرقل، فرمانروای روم، سپاهی بزرگ فراهم آورده، برخی از قبائل عرب را نیز با خود همراه کرده است<sup>۱</sup> و مهبای حمله به حکومت اسلامی است. طلایه سپاه در ناحیه‌ای<sup>۲</sup> در شمال تبوک اردو زده و فرمانروای روم خود به حمص، نزدیکی مرزهای اسلامی آمده است. رسول اکرم ﷺ نیز برای مقابله با این توطئه فراخوان عمومی جهاد داده، صاحبانشان را امر به مهیا شدن برای رفتن به تبوک نمودند. به قبائل اطراف مکه و قبائل دیگری که مسلمان شده بودند پیک‌هایی فرستاده و همه را ترغیب به جهاد نمودند. به اغنیا فرمان دادند که مقدمات سفر و جهاد مجاهدین فقیر را مهیا نمایند و هر کس هر گونه می‌تواند لشکر اسلام را مجهز نماید.<sup>۳</sup> بدین ترتیب

---

۱. اعراب قبایل لخم و جذام و غسان و عامله.

۲. بلقاء.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۰.

لشکری سی هزار نفره با دوازده هزار شتر و ده هزار اسب مهیا نمودند و در روز اول رجب سال ۹ هجری عازم منطقه تبوک شدند.<sup>۱</sup> مهیا شدن این لشکر عظیم و حرکت به سمت دشمن با مشکلات فراوانی روبرو بود. مسلمانان می‌بایست برای رسیدن به تبوک و نبرد با رومیان مسافتی چند صد کیلومتری را در گرمای تابستان جزیره العرب طی می‌کردند؛ مسافتی که در بیش از ۱ ماه سفر طی می‌شد. بسیاری از هزینه‌های سفر و مقدمات آن بر عهده خود رزمندگان بود و حکومت اسلامی چندان توانایی تأمین هزینه‌ها و مقدمات آن را نداشت. در عین حال این غزوه در ایام گرم سال و به هنگام برداشت برخی محصولات کشاورزی انجام می‌گرفت و افراد می‌بایست سایه خنک درختان به همراه محصولات آماده برداشت خود را رها کرده راهی یک سفر سخت و طولانی و پرخطر می‌شدند. مجموع این سختی‌ها باعث شد این سپاه را «جیش العسر» بنامند.

اما مشکل اساسی در این بین، منافقین داخلی بودند. آنان با حربه‌های مختلف قصد تضعیف لشکر اسلام و اختلال در انسجام و مهیا شدن آن را داشتند. در گوشه گوشه شهر در گوش مسلمانان می‌خواندند که این جنگ عاقبت ندارد و سپاه روم شما را می‌کشد. محصولات خود را رها نکنید و در این گرما به جهاد نروید و مثل

۱. برخی تأکید پیامبر اسلام برای رفتن به این سفر جنگی را، بیش از احساس خطر از جانب رومیان، به سبب مسائلی دانسته‌اند که در مدینه وجود داشت و این سفر برخی از آن‌ها را آشکار کرد. تبلیغات وسیع منافقان مدینه برای پراکنده کردن مسلمانان و صف‌آرایی نیروهای عبدالله بن اُبی در برابر سپاه پیامبر و سپس بازگشت منافقان به مدینه و بنا بر روایتی، سوءقصد به جان رسول اکرم به هنگام بازگشت از تبوک مؤیدهایی بر این نظر است.

سپاه اسلام پس از طی منازلی به تبوک رسید و حدود بیست شب در آنجا ماند. بنا بر روایت واقعی، در همان‌جا آشکار شد که خبر لشکرکشی رومیان درست نبوده؛ ولی بنا بر برخی روایات دیگر، فرمانروای روم نمایندگانی نزد پیامبر فرستاد که مورد توجه و لطف آن حضرت قرار گرفتند. در همین فرصت پیامبر با اُکید بن عبدالملک کنذی، حاکم دومه الجندل و نیز با اهالی اَدْرُح و جَرَبَاء و اَیله به شرط پرداخت جزیه صلح کرد.

آن<sup>۱</sup> رسول خدا ﷺ نیز تلاش داشت با تدابیر مختلف بساط آنان را به هم بزند مثلاً زمانی که مطلع شدند جمعی از آنان در خانه سویلم یهودی جمع شده و مشغول دسیسه هستند طلحه را به همراه چند نفر دیگر از اصحاب به سمت آنان فرستاد و فرمود: خانه سویلم را بر سر آنان آتش بزنید، طلحه نیز اطاعت کرد که در این حین برخی از منافقین مجروح شدند و بقیه گریختند.<sup>۲</sup>

### دسته اول: جدّ بن قیس‌ها

در همین ایام آماده‌سازی سپاه، رسول اکرم ﷺ به یکی از منافقین مدینه به اسم «جَدِّ بْنِ قَيْسٍ» می‌رسند و او را دعوت به جهاد می‌نمایند؛ اما او این چنین جواب داد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاللَّهِ إِنَّ قَوْمِي لَيَعَاْمُونَ - أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ أَحَدٌ أَشَدَّ حُبًّا لِلنِّسَاءِ مِنِّي - وَ أَحَافُ إِنَّ حَرَجْتُ مَعَكَ أَنْ لَا أَصْبِرَ - إِذَا رَأَيْتُ بَنَاتِ الْأَصْفَرِ - فَلَا تَفْتِنِّي وَائْتِنِّي لِي أَنْ أُقْبِرَ»<sup>۳</sup>؛ هیچ کس مثل من علاقه‌مند به زنان نیست و می‌ترسم اگر به روم بیایم و زنان زیبای رومی را ببینم، به فتنه دچار شوم. به من اجازه دهید که در شهر بمانم. «وَقَالَ لِحِمَاةٍ مِنْ قَوْمِهِ لَا تَخْرُجُوا فِي الْحَرْ»؛ بعد از آن هم به برخی از اقوام و دوستانش گفت: در این گرما کجا می‌خواهید بروید؟ از مدینه تکان نخورید!<sup>۴</sup>

۱. در این غزوه رسول اکرم ﷺ، امیرالمؤمنین عليه السلام را به عنوان جانشین و نائب خود در مدینه باقی گذاشتند تا مرکز

حکومت اسلامی را از شر منافقین محفوظ بدارند. حدیث منزلت اینجا در مورد حضرت صادر می‌شود: «أَمَّا تَرْضَى يَا عَلِيُّ

أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.» شیخ طوسی، الأمالی، ص ۱۷۱.

۲. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۰.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۴. بعد از این کلام، پرسش او را عتاب کرد که این چه سخنانی است که می‌گویی؟ حرف رسول خدا را این‌گونه رد می‌کنی؟ بدان که با این حرفت آیهای نازل خواهد شد که تا قیامت مردم آن را بخوانند و عبرت همگان شوی! البته که پیش‌بینی او درست بود و آیه ۴۹ سوره توبه در مورد او نازل شد که: «وَمِنْهُمْ مَن يَتُوبُ لِي وَلَا تَقْبَلِي لَهُ الْبِئْتَةَ

جدّ بن قیس یک نمونه روشن از گروه اولی است که ابتدای بحث به آن اشاره کردیم. افرادی که همیشه از عمل به وظیفه و یاری حق کوتاهی کرده‌اند. امثال این آقا به دلیل قانع بودن به لذت کم و سطح پایین و اسیر شدن در دست لذت‌های پست و زودگذر حاضر نیستند رنج‌های کوتاه‌مدت جهاد را تحمل کنند و به خوشی و سعادت دنیا و آخرت برسند. رنج‌گریزی غیرعاقلانه‌ای که نتیجه‌ای جز ذلت و بدبختی در دنیا و محرومیت از سعادت ابدی و عذاب بی حد و اندازه الهی برایشان ندارد. اینان پس از ترک یاری ولی خدا، سرمستانه خوشحالی می‌کنند: «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ.»

اما مهم‌تر از رفتار غلط و راحت‌طلبانه آنان، گفتاری است که پس از این خطای خود بیان می‌کنند. آنان برای کم کردن از سنگینی بار خود اولاً، سعی می‌کنند دیگران را هم با خود همراه کنند «وَقَالَ الْجَمَاعَةُ مِنْ قَوْمِهِ لَا تَحْرُجُوا فِي الْحَرْبِ؛ ثانیه، دست به یک کار عاجزانه به اسم «توجیه‌گری» یا همان «بهانه‌تراشی» می‌زنند. او اول بهانه آورد که اگر به جهاد بیایم، چشمم به زنان رومی می‌خورد و گرفتار می‌شوم. بعد هم تلاش کرد با این بهانه که هوا گرم است دیگران را هم با خود همراه کند. خب مشخص است که این‌ها همه بهانه بود و گرنه دلیل اصلی همان لذت‌طلبی و رنج‌گریزی منحرف شده بود؛ نمی‌فهمید ترک این رنج اندک، رنج و گرفتاری بسیار شدیدی را در دنیا و آخرت برایش به دنبال دارد.

### با امر خدا نمی‌شود بازی کرد

اما خدای متعال هم خیلی جدی است. در مقابل آن‌ها چه می‌فرماید؟ بدون تعارف یک جمله: «نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا؛ اگر هوا برایتان گرم است و نمی‌خواهید این گرمای اندک و سختی کوتاه‌مدت جهاد را تحمل کنید آماده عذاب و گرمای دوزخ باشید.



کدام عذاب؟ عذابی که ذره‌ای از آن برای ما قابل تصور نیست. در روایت است آسان‌ترین عذاب جهنم این است که یک جفت نعل از آتش بر پای جهنمی می‌زنند که از شدت حرارت آن نعل‌ها، مغز سرش می‌جوشد؛ مانند آتشی است که زیر دیگ روشن کنند و آب در دیگ به جوش آید. او خیال می‌کند که عذابش از عذاب همه اهل جهنم شدیدتر است در حالی که عذاب او از همه عذاب‌ها سبک‌تر و خفیف‌تر است.<sup>۱</sup>

قرآن کریم یکی از عذاب‌های جهنمیان را این‌گونه بیان می‌فرماید: «فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ»<sup>۲</sup>؛ جهنمیان لباس‌هایی آتشین بر تن دارند و از بالا بر روی سرهایشان آب جوشان ریخته می‌شود. شما تصور کنید دست و پاهای انسان را ببندند، سرش را بالا بگیرند و بر روی سر و صورتش مواد مذاب و آب جوشان بریزند. حقیقتاً باید گفت: «اجرنا من النار یارب! العوٹ، العوٹ خالصنا من النار یارب!» فقط شنیدن برخی از روایاتی که عذاب‌های جهنم را توصیف کرده‌اند یا اندکی تفکر روی آیاتی که این عذاب‌ها را توصیف نموده‌اند برای تنبّه آدمی کافی است. دیگر کسی سمت توجیه و فرار از مسئولیت و تکلیفش نمی‌رود.<sup>۳</sup> (۱)

عزیزان من، خدای متعال نشان داده است با کسانی که بخواهند به اصطلاح او را دور بزنند، با امر او بازی کنند و کار غلط خود را توجیه کنند اصلاً تعارف ندارد.

---

۱. بحارالانوار؛ مبحث نار.

۲. حج، ۱۹.

۳. در برنامه زندگی پس از زندگی، جوانی در عالم برزخ، هزاران سال در بیابانی سرد، بدون پوشش و اجازه استراحت، مجبور به حرکت شده بود. سپس میلیون‌ها بار در آب غرق شده بود و در نهایت هزاران سال در تاریکی و وحشت مطلق به سر برده بود. شخص دیگری در اثر سهل‌انگاری در خواندن نماز و قضا شدن برخی نمازها، میله آهنین گذاخته بسیار ضخمی را از پهلوی او داخل کرده و از پهلوی دیگر خارج کرده بودند به نحوی که کل حرارت این آهن وارد بدن او شده بود. وی می‌گفت فریادی می‌زدم که اگر در این دنیا می‌زدم همه این محیط را خراب می‌کرد.

اصحاب سبت، گروهی از بنی اسرائیل بودند که در عصر پیامبری حضرت داوود علیه السلام زندگی می‌کردند. بر اساس روایتی از امام سجاده علیه السلام آنان در کنار دریایی ساکن بودند و خداوند آن‌ها را از شکار ماهی در روز شنبه نهی کرده بود. از آنجا که در روز شنبه، ماهی‌های بسیار زیادی به ساحل نزدیک می‌شدند، آنان برای شکار ماهی در این روز، دست به حيله زدند و حوض‌ها و جدول‌هایی کندند که ماهی‌ها می‌توانستند وارد آن شوند، اما نمی‌توانستند از آن خارج شوند. آنان گرچه در روز شنبه، به شکار ماهی نمی‌پرداختند، روز یکشنبه، ماهی‌هایی را صید می‌کردند که شنبه، در جدول‌ها و حوض‌های آنان گرفتار شده بودند. به همین شیوه مال فراوانی اندوختند و نعمت‌های بسیاری به دست آوردند. بر اساس روایت مذکور، آن‌ها ۸۰ هزار نفر بودند که ۷۰ هزار نفرشان به نهی خداوند از صید ماهی در روز شنبه، بی‌توجهی کردند. در نهایت به عذاب الهی دچار شده و مسخ شده به صورت بوزینه درآمدند. بنابر برخی روایات، این گروه مسخ شده پس از ۳ روز هلاک شدند.

سر خدای متعال نمی‌شود کلاه گذاشت. حقیقت این است که در راه یاری ولی خدا، یکی از راهزن‌ها و موانع همین توجیه‌گری است. اگر شخص یا جامعه‌ای گرفتار بالای توجیه‌گری شد، ممکن است دست به هر جنایتی بزند و در آخر خود را توجیه کند. چون توجیه و بهانه‌تراشی، چاهی است که ته ندارد و همه چیز در آن جا می‌شود. حتی شهادت نوه پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم می‌توان توجیه کرد.

### عمر سعد هم توجیه می‌کند

در کربلا مگر عمر سعد بهانه نداشت؟ بنده به گمانم اگر کسی با او مصاحبه می‌گرفت که چرا این چنین می‌کنی می‌گفت: خب زن و بچه‌ام در خطرند، مجبورم! مال و اموالم را از بین می‌برند! خدا که راضی نیست من ضرر کنم و زن و بچه‌ام گرفتار شوند. قبول کنید تقصیر خود حسین هم هست! آخر چرا بیعت نمی‌کند؛ حالا یزید با معاویه چه فرقی می‌کند که یک‌دفعه مسلمان کشی راه انداخته‌ای؟ اصلاً مگر قرار است همیشه بدبخت زندگی کنم، من لیاقت حکومت ری را دارم. تازه

اگر ظلمی هم شده باشد بعداً جبران می‌کنم. به فقرا کمک می‌کنم. خدا هم می‌بخشد. اصلاً خود حسین هم می‌بخشد!

بله؛ خود یزید ملعون هم تقصیر را گردن عبیدالله انداخت و بهانه آورد.

در رأس همه مجرمین عالم، شیطان ملعون و رجیم از ابتدا تقصیر را گردن خدای متعال انداخت و گفت: «فِيمَا أَعْوَجْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»<sup>۱</sup>

می‌دانید تفاوت شیطان و آدم نبی چیست؟ شیطان تقصیرش را نپذیرفت ولی آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ سریع توبه کرد و خطایش را پذیرفت. یکی شد «عدوالله» یکی هم شد «خلیفه الله». (۲)

شاید شما در دنیا گنه‌کار و خلاف‌کاری را پیدا نکنید که نتواند برای گناهِش توجیه و بهانه‌ای پیدا کند. طرف دزدی کرده می‌گوید: اگر جامعه شرایط اقتصادی‌اش درست بود و مرا به خواسته‌هایم می‌رساند من دزدی نمی‌کردم! دیگری بی‌عفتی می‌کند می‌گوید: من که کاری نکرده‌ام بروید سراغ آن‌هایی که میلیاردی اختلاس کرده‌اند. پدر در گوش بچه‌اش می‌زند می‌گوید: تقصیر خودش است. اگر زنم پر رو می‌شود! نماز نمی‌خواند و می‌گوید: خدا به نماز نیازی ندارد و هزار مثال دیگر.<sup>۲</sup> چند سال پیش تلویزیون مصاحبه‌ای را پخش می‌کرد با چند تبهکار که اقدام به یک سرقت مسلحانه از یک طلافروشی کرده بودند و در جریان دزدی چند نفر بی‌گناه را کشته بودند و سپس دستگیر شده بودند. آنجا یکی از این قاتلین به راحتی

۱. اعراف، ۱۶.

شیطان حتی در قیامت هم مسئولیتی برای خودش قائل نیست و توجیه می‌کند. البته که جرم شیطان چیزی از جرم پیروانش کم نمی‌کند. «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَنِي وَأَعَدُّنِي وَسِعِدُنِي فَأَخْلَقَنِي كَمَا كَانَ لِإِبْلِيسَ مِنَ السُّلْطَانِ إِلَّا أَنِّي دَعَوْتُكُمْ فَأَسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَمَا اتَّفَقْتُمْ مَعِيَ لَأَخْلَقَنَّكُمْ مِثْلَ مَا أَخْلَقْتُكُمْ وَمَا أَنَا بِمُضَرِّكُمْ وَمَا أَنَا بِمُضَرِّكُمْ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». (ابراهیم، ۲۲).

۲. یکی هشت سال فرصت سوزی کرده، به اقتصاد و عزت و امنیت کشور ضربه می‌زند، می‌گوید تقصیر ترامپ و کرونا

می گفت: خب درسته که ما مقصریم ولی اگر جامعه فلان و فلان نبود این طور نمی شد! چند نفر بی گناه را کشته ولی نمی خواهد جرم و جنایت خود را بپذیرد؛ با یک اما و ولی کارش را توجیه می کند. (۳)

از دختر سیدالشهدا علیه السلام نقل است که فرمودند: عصر عاشورا زمانی که خیمه ها را غارت می کردند یکی از این حرامی های لشکر عمر سعد دو خلخال که در پایم بود غارت کرد اما در عین حال گریه می کرد. گفتم: دیگر چرا گریه می کنی؟ گفت: چگونه گریه نکنم که دختر رسول خدا را غارت می کنم. گفتم: خب چرا غارت می کنی؟ این کار را نکن. گفت: اگر من نکنم می ترسم کسی دیگر بیاید و آن را بردارد!<sup>۱</sup>

### وعده ما جهنم!

خب جواب این حرف ها چیست؟ همان یک کلمه که خدای متعال گفت: «نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا»؛ «فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.»<sup>۲</sup> آقایی که غارت کردی، در آتش دوزخ جوابت را می گیری. آقایی که آدم می کشی در آتش دوزخ توجیه می شوی. آقایی که نماز نمی خوانی وعده ما آتش دوزخ. البته که گرفتاری هر کسی به اندازه خودش است.

سید ابن طاووس و ابن شهر آشوب و دیگران از عبدالله بن زباح قاضی روایت کرده اند که گفت: مرد نایبائی را دیدم و از سبب کوری او سؤال کردم. گفت: من از آن ها بودم که به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم و با نه نفر رفیق بودم اما نیزه به کار نبردم و شمشیر نزدم و تیری نینداختم. چون آن حضرت را شهید کردند و به خانه خود برگشتم و نماز عشا کردم و خوابیدم، در خواب دیدم که مردی به نزد من آمد و گفت: بیا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو را می طلبد، گفتم: مرا به او چه کار است؟ جواب مرا نشنید، گریبان مرا کشید و به خدمت آن حضرت برد، ناگاه

۱. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۱، ص ۲۲۸-۲۲۹؛ ابن سعد، ترجمه الحسین و مقتله، ص ۷۸.

دیدم که حضرت در صحرایی نشسته است محزون و غمگین؛ و جامه را از دست‌های خود بالا زده است و حربه‌ای به دست مبارک خود گرفته است و نطعی<sup>۱</sup> در پیش آن حضرت افکنده‌اند و ملکی بر بالای سرش ایستاده است و شمشیری از آتش در دست دارد و آن نه نفر که رفیق من بودند را به قتل می‌رساند. آن شمشیر را به هر یک از ایشان که می‌زند آتش در او می‌افتد و می‌سوزد و باز زنده می‌شود و بار دیگر ایشان را به قتل می‌رساند. من چون آن حالت را مشاهده کردم، به دو زانو درآمدم و گفتم: السلام علیک یا رسول الله. سلام مرا جواب نگفت و ساعتی سر در زیر افکند و گفت: ای دشمن خدا، هتک حرمت من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی. گفتم: یا رسول الله، شمشیری نزد من و نیزه به کار نبردم و تیر نینداختم. حضرت فرمود: راست گفתי ولیکن در میان لشکر آن‌ها بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد کردی، نزدیک من بیا! چون نزدیک رفتم دیدم تشتی پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته است، پس فرمود: این خون فرزند من حسین است. از آن خون دو میل در دیده‌های من کشید، چون بیدار شدم نابینا بودم.

حقیقتاً اگر کسی به این حقیقت توجه کند که «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ

يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>۲</sup> هیچ‌گاه در انجام تکلیفش دست به دامن توجیه و

بهبانه و این و آن نمی‌شود. اگر شده بار دیگران را هم به دوش می‌کشد که

مطمئن باشد گرفتار نیست. «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»<sup>۳</sup> فردا یقه ما را خواهند

گرفت. آنجا دیگر نمی‌شود گفت که آقا چرا به من گیر می‌دهی برو سراغ آن

---

۱. بساط و فرش چرمین.

۲. زلزله، ۷ و ۸.

۳. صفات، ۲۴.

یکی، او مرا فریب داد. آقا چرا به من گیر می‌دهی برو سراغ آن یکی که بدتر از من است و از این دست حرف‌ها.<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام فرمودند: در روز رستاخیز زنی را که به سبب زیبایی‌اش به گناه افتاده بیاورند. آن زن می‌گوید: خدایا! تو مرا زیبا آفریدی و به همین سبب به من آن رسید که رسید. پس مریم علیها السلام را در برابرش حاضر کنند و بدو گویند: آیا تو زیباتری یا او؟ ما او را زیبا آفریدیم اما او به فتنه گرفتار نیامد. نیز مرد زیبایی را که به سبب زیبایی‌اش به گناه افتاده بیاورند و او گوید: بار خدایا! تو مرا زیبا آفریدی و از این رو گرفتار زنان گشتم و از زنان به من آن رسید که رسید. پس یوسف را نزدش حاضر کنند و بگویند: آیا تو زیباتری یا او؟ ما او را زیبا آفریدیم ولی با این حال به گناه دامن نیالود. نیز مرد بلا دیده‌ای را بیاورند که به سبب ابتلاش به گناه افتاده. آن شخص می‌گوید: بار خدایا! بلا را بر من سخت گرداندی تا جایی که به گناه افتادم. پس ایوب را بیاورند و بدان شخص گویند: آیا بلای تو سخت‌تر بود یا بلای او؟ او هم گرفتار بلا شد ولی به گناه دامن نیالود.<sup>۲</sup>

۱. حتی نمی‌شود گفت نمی‌دانستم؛ خواهند گفت: هلا علمت؛ چرا یاد نگرفتی؟ با این که احتمال می‌دادی تکلیفی بر گردنت باشد.

۲. حُمَيْدُ بْنُ زَيْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكِنْدِيِّ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْمَيْمُونِيِّ عَنِ ابْنِ بَنِي عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ تَوَفَّى بِالْمَرْأَةِ الْحَسَنَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلِيٍّ قَدْ أَقْتِنَتْ فِي حُسْنِهَا فَتَعُولُ بَارِئٌ حَسَنَتْ خَلْقِي حَتَّى لَقِيتُ مَا لَقِيتُ فَيُجَاءُ بِمَرْيَمَ عليها السلام يُقَالُ أَنْتِ أَحْسَنُ أَوْ هَذِهِ قَدْ حَسَنَتْهَا فَلَمْ تُقْتِنَنَّ وَجَاءَ بِالرَّجُلِ الْحُسَيْنِ الَّذِي قَدْ أَقْتِنْتَ فِي حُسْنِهِ فَتَعُولُ بَارِئٌ حَسَنَتْ خَلْقِي حَتَّى لَقِيتُ مِنَ النِّسَاءِ مَا لَقِيتُ فَيُجَاءُ بِيُوسُفَ. وَيُقَالُ أَنْتِ أَحْسَنُ أَوْ هَذَا قَدْ حَسَنَتْهَا فَلَمْ يُقْتِنَنَّ وَجَاءَ بِصَاحِبِ الْبَلَاءِ الَّذِي قَدْ أَصَابَتْهُ الْفِتْنَةُ فِي بَلَاءِهِ فَتَعُولُ بَارِئٌ شَدَّدَتْ عَلَى الْبَلَاءِ حَتَّى أَقْتِنْتُ فَيُوقَى بِأَيُّوبَ. وَيُقَالُ أَبَايَتُكَ أَشَدُّ أَوْ تِلْكَ هَذَا فَقَدْ أَبْثَلِي فَلَمْ يُقْتِنَنَّ.

### من و تو را توی یک قبر نمی‌گذارند

ضرب‌المثل خوبی داریم که به جای این که معنای درستی از آن برداشت کنیم کاملاً اشتباه و غلط استفاده می‌شود. «من رو توی یک قبر می‌گذارند و شما رو هم توی یک قبر» خب این کاملاً درست است نه به این معنا که نسبت به جامعه بی‌تفاوت باش؛ چراکه با هیچ کجای دین بلکه عقل سالم جور در نمی‌آید بلکه به این معنا که در قبر و برزخ و قیامت وقتی سؤال می‌کنند چرا این کار را کردی نمی‌توان خطای خود را با خطای دیگران توجیه کرد. نمی‌توان به گردن دیگری انداخت. گفته می‌شود: فلانی سر جای خودش گرفتار است، تو بگو چرا خودت کوتاهی کردی.<sup>۱</sup> همسرت بد اخلاقی کرد، باشد؛ حساب او جداگانه رسیدگی می‌شود؛ شما چرا وسط جر و بحث بی‌احترامی کردی و فلان حرف را زدی؟ به همین اندازه باید جواب پس بدهی.

از من سؤال می‌شود که چرا با فلانی قطع ارتباط کردی؟ بگویم چون او قهر کرده بود، بگویند: تو چه کار به او داری؟ تو خودت باید می‌رفتی و آشتی می‌کردی! روایت تکان‌دهنده‌ای از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در کتاب شریف کافی نقل شده است که حضرت فرمودند: چون دو نفر از یکدیگر با قهر جدا شوند یکی از آن‌ها سزاوار برائت و لعنت است و چه بسا هر دو سزاوار آن باشند. راوی سؤال می‌کند: قربانت گردم آن که ستمگر باشد سزایش همین است، اما تقصیر مظلوم چیست؟

حضرت می‌فرماید: چون او هم برادرش را به آشتی دعوت نکرده و حرف‌های او را نادیده نگرفته است. از پدرم شنیدم که می‌فرمود: چون دو نفر با هم ستیز کنند و یکی بر دیگری غالب آید، باید مظلوم به نزد رفیق ظالم خود رود و به او بگوید: «ای برادر، من ستمگر هستم» تا قهر و جدایی بین آن‌ها از میان برود. همانا

---

۱. در قیامت وقتی پیروان شکایت می‌کنند که خدایا این پیشوایان بودند که ما را گمراه کردند، آنان را دو برابر عذاب کن، این عذر تقصیرشان پذیرفته نیست چراکه خود آنان نیز در تقویت طواغیت مؤثر بوده‌اند و هر دو دسته عذابی مضاعف دارند: «قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كَمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أَحْتَمَهَا حَتَّىٰ إِذَا آذَانَ كُرَافِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَاهُمْنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا قَاتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ». «اعراف، ۳۸»

خداوند حکیم و عادل است و داد مظلوم را از ظالم می‌ستاند.<sup>۱</sup> این از آن قواعد ملکوتی است که تو وظیفه‌ات را در آشتی با برادرت انجام بده، خداوند خودش داد تو را از او می‌گیرد.

باید خیلی مراقب بود. خصوصاً نسبت به برزخ و قبر.<sup>۲</sup> سعد بن معاذ از مجاهدین راه خدا و جانبازان جنگ احد بود. در اثر جراحات از دنیا رفت و به تعبیری شهید شد. خود رسول اکرم ﷺ با پای برهنه در تشییع جنازه‌اش شرکت کرد و فرمود: جبرائیل و ملائکه آمده‌اند. خود حضرت او را در قبر گذاشتند. حالاتی که یک صدم آن آرزوی ماست که مثلاً یکی از اولیای الهی مثل آیت‌الله بهجت رحمته الله بر سر جنازه‌مان حاضر شود. ولی با همه این اوصاف رسول اکرم ﷺ به مادرش فرمود: «قَدْ أَصَابَتْهُ صَمَةٌ»؛ او گرفتار فشار قبر شد! چرا؟ چون «إِنَّهُ كَانَ فِي خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءًا»<sup>۳</sup>؛ در خانه با خانواده‌اش بداخلاق بود.

۱. کلینی، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۴۴.

... سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَا يَفْتَرِقُ رُجُلَانِ عَلَى الْهَجْرَانِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ أَحَدُهُمَا الْبِرَاءَةَ وَاللَّعْنَةَ وَرُبَّمَا اسْتَحَقَّ ذَلِكَ كِلَاهُمَا فَقَالَ لَهُ مُعْتَبٌ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ هَذَا الظَّالِمُ مِمَّا بَانَ الْمَظْلُومُ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يَدْعُو أَخَاهُ إِلَى صِلَاتِهِ وَلَا يَتَعَامَسُ لَهُ عَنْ كَلَامِهِ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ إِذَا تَنَازَعَ اثْنَانِ فَعَارَ أَحَدُهُمَا الْأَخَرَ فَلْيَرْجِعِ الْمَظْلُومُ إِلَى صَاحِبِهِ حَتَّى يَقُولَ لَصَاحِبِهِ أَيُّ أَحْيَى أَنَا الظَّالِمُ حَتَّى يَقْطَعَ الْهَجْرَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ صَاحِبِهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَكِيمٌ عَدْلٌ يَأْخُذُ بِالْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ.

۲. در برنامه زندگی پس از زندگی ماه رمضان سال گذشته (۱۴۰۰)، شخصی آمده بود که در عالم برزخ باطن بداخلاقی‌اش را به شکل حیوانی فوق‌العاده وحشتناک، چیزی بین خرس و گرگ دیده بود. با این که با عنایت الهی برگشته بود و هیچ آسیبی به او نرسیده بود ولی از شدت ترس و وحشت شدید بعد از ۵ سال هنوز جرئت نداشت سرش را بالا بگیرد و به آسمان نگاه کند.

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: أُنِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ قَدْ مَاتَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَامَ أَصْحَابُهُ مَعَهُ فَأَمَرَ يُغْسَلُ سَعْدٌ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى عَصَاةِ الْبَابِ فَلَمَّا أَنْ حُطَّ وَكُنَّ وَحِيلَ عَلَى سَرِيرِهِ تَبِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِلَا حِذَاءٍ وَلَا



یکی از شاگردان شیخ رجبعلی خیاط نقل می‌کند: زنی بود که شوهرش سید و از دوستان جناب شیخ بود، او خیلی شوهر را اذیت می‌کرد. پس از چندی آن زن فوت کرد، هنگام دفنش جناب شیخ حضور داشت. بعد می‌فرمودند: روح این زن جدل می‌کند که: خوب! مردم که مردم چطور شده! موقعی که خواستند او را دفن کنند اعمالش به شکل سگ درنده سیاهی شد، همین که خانم فهمید که این سگ باید با او دفن شود، متوجه شد که چه بلایی در مسیر زندگی بر سر خود آورده، شروع کرد به التماس و التجاء و نعره زدن! دیدم که زن خیلی ناراحت است. از این سید خواهش کردم که حلالش کند، او هم به خاطر من حلالش کرد، سگ رفت و او را دفن کردند.

### دسته دوم: دلباختگان؛ دغدغه‌مندان

مختصری در مورد دسته اول اشاره کردیم و اما دسته دوم. قرآن کریم در حدود ۱۰ آیه بعد از آیه‌ای که ابتدای بحث خواندیم به دسته دوم اشاره می‌فرماید: «وَلَا

---

رَدَا وَفُرُكَانٌ تَأْخُذُ بِعَمَّةِ السَّرِيرِ مِرْمَرَةً وَبِسَرَّةِ السَّرِيرِ مِرْمَرَةً حَتَّىٰ انْتَهَىٰ بِهِ إِلَى الْقَبْرِ فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّىٰ لَحَدَّهُ وَسَوَّىٰ اللَّيْنَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ يُقُولُ تَأْوُلُوْنِي حَجْرًا تَأْوُلُوْنِي فُرَابًا رَطْبًا يُسَدُّ بِهِ مَا بَيْنَ اللَّيْنِ فَالْقَوْمُ قَالَ مَا أَنْ قَرَعَ وَحَتَّىٰ الثَّرَاتِ عَلَيْهِ وَسَوَّىٰ قَبْرَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنِّي لَا عَلَمَ لَأَنَّهُ سَبْتِي وَتَمِيلُ إِلَيْهِ وَإِلَيْهِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ فَلَمَّا أَنْ سَوَّى الثَّرْبَةَ عَلَيْهِ قَالَتْ أُمُّ سَعْدٍ يَا سَعْدُ هَيْبَا لَكَ الْجَنَّةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا أُمُّ سَعْدِمْ لَا تَجْرِي عَلَىٰ رَبِّكَ فَإِنَّ سَعْدًا قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ قَالَ فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَجَعَ النَّاسُ فَقَالُوا لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ زَانَتْكَ ضَمَّتْ عَلَىٰ سَعْدِمْ لَمْ تَصْنَعْهُ عَلَىٰ أَحَدٍ إِنَّكَ تَبِعْتَ جَنَازَتَهُ يَلَا رَدَاً وَلَا حِدَاً فَقَالَ ﷺ إِنَّا الْمَلَائِكَةُ كَانَتْ يَلَا رَدَاً وَلَا حِدَاً فَتَأْسَيْتُ بِهَا قَالُوا وَكَيْتُ تَأْخُذُ بِعَمَّةِ السَّرِيرِ مِرْمَرَةً وَبِسَرَّةِ السَّرِيرِ مِرْمَرَةً قَالَ كَانَتْ يَدِي فِي بَدَنِّ جَبْرِئِيلَ أَخَذُ حَيْثُ يَأْخُذُ قَالُوا أَمَرْتَ بِغُسْلِهِ وَصَلَّيْتَ عَلَىٰ جَنَازَتِهِ وَتَلَّيْتَهُ فِي قَبْرِهِ فَرُفُتُ إِنَّ سَعْدًا قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ قَالَ فَقَالَ نَعَرَ إِنَّهُ كَانَ فِي حُلْفِيهِ مَعَ أَهْلِهِ

عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلْتُمْ حَمَلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَرْنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ.<sup>۱</sup>

عده‌ای شیفته، دلباخته و عاشق همراهی با ولی خدا و دفاع از او هستند. برخی مسلمانان به خاطر شدت فقر نمی‌توانستند مقدمات جهاد و حرکت به سمت تبوک را فراهم کنند. بهانه برای فرار از جهاد مهیاست و تکلیف برداشته شد. تمام. دیگر برویم خانه‌هایمان؟ نه؛ مؤمن دغدغه‌مند است. فراتر از وظیفه اداری عمل می‌کند (۴) فقط دنبال رفع تکلیف نیست. در راه نقشی که برای خودش زیر پرچم ولی خدا تعریف کرده آرام و قرار ندارد. خودش را به آب و آتش می‌زند تا او را یاری کند و کارش را به بهترین نحو انجام دهد.

قرآن می‌فرماید این مؤمنین فقیر می‌آیند محضر رسول اکرم ﷺ که از ایشان کمک بگیرند و اسباب سفر و جهاد را در اختیارشان قرار دهد اما ایشان می‌فرمایند: چیزی ندارم که به شما کمک کنم. در این هنگام که باز تکلیف برداشته شده و معاف از این نبرد می‌شوند چشمانشان پر از اشک شده و با قلبی محزون گریه می‌کنند: «أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَرْنًا.» آنان بی‌قرار و دلباخته همراهی با ولی خدا و جهاد زیر پرچم او هستند.<sup>۲</sup>

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! دسته اول با این که تخلف کردند و معاف نبودند، خوشحالی کردند و کارشان را توجیه. اینان با این که به هر دری توانستند زدند و باز تکلیف از آن‌ها برداشته شد چشمانشان اشک‌بار می‌شود.

### بی‌قراری برای امام عَلَيْهِ السَّلَامُ

کربلا را ببینیم. «بشیر بن عمر» یا «بشر بن عمر» یکی از یاران سیدالشهداست که شب عاشورا برایش خبر آوردند که پسرش در مرز ری اسیر شده است. او با شنیدن این خبر بسیار متأثر شده و می‌گوید: «دوست ندارم که فرزندم اسیر باشد

۱. توبه، ۹۲.

۲. البته در نهایت با کمک برخی اغنیای می‌توانند در جهاد شرکت کنند.

و من زنده باشم.» اباعبدالله علیه السلام به او می‌فرماید: «من بیعت خود را از تو برداشتم. برو و برای رهایی فرزندان بکوش.» بشیر گفت: «اَلَا كُنْتِي اَذْنُ السَّبَاعِ حَيَّانًا فَارَقْتِكَ»؛ درندگان، زنده زنده مرا بخورند اگر از تو جدا گردم و در این بی کسی تنهایت بگذارم و سپس سراغت را از کاروانیان بگیرم؛ نه، نه، هرگز!<sup>۱</sup>

این یعنی اشتیاق، دغدغه‌مندی و دلسوزی. مثل رزمنده‌های نوجوانی که التماس می‌کردند، گریه می‌کردند، دست در شناسنامه می‌بردند. مثل محسن حججی که برای رسیدن به توفیق جهاد نذر می‌کند. شب و روز در حرم امام رضا علیه السلام توسل می‌کند. چهل شب چهارشنبه از حرم حضرت معصومه علیها السلام پیاده می‌رود جمکران و در آخر هم نذر می‌کند اگر توفیق جهاد با رضایت مادرش پیدا کرد پای پدر و مادرش را ببوسد.

این‌گونه بی‌قرار یاری امام بودند.

ما زنده بر آنیم که آرام نباشیم  
موجیم که آسودگی ما عدم ماست  
خب البته کسی که این‌گونه دغدغه‌مند امام و ولی خدا بشود خدا به او عزت می‌دهد  
و به نحوی برایش جبران می‌کند.<sup>۲</sup>

---

۱ حضرت فرمود: پس بیا و این جامه‌ها را به فرزندت بده تا برای آزادی برادرش هزینه کند. آنگاه پنج جامه، به ارزش هزار دینار به او داد.

در زیارت ناحیه مقدسه از وی چنین یاد شده است: «السَّلَامُ عَلَى بَشْرَيْنِ عُمَرِ الْخَطَرِيِّ، شَكَرَ اللهُ لَكَ قَوْلَكَ يَا اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ اَذْنُكَ فِي الْاَضْرَافِ: اَلَا كُنْتِي اَذْنُ السَّبَاعِ حَيَّانًا فَارَقْتِكَ وَاَسْأَلُ عَنْكَ الرِّكَابَ وَاخُذْكَ مَعَ قَلْبِ الْاَعْوَانِ لَا يَكُونُ هَذَا اُمَّا.»

سلام بر بشر بن عمر حضرمی؛ خدا به تو پاداش خیر دهد به جهت اعلام وفاداری‌ات نسبت به امام حسین علیه السلام، آن‌گاه که به تو اجازه انصراف داد و در پاسخ گفتی: درندگان زنده زنده مرا بخورند اگر از تو جدا شوم و در این بی کسی تنهایت بگذارم و سپس سراغت را از کاروانیان بگیرم، نه، نه، هرگز چنین نخواهد شد. جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ج ۱، ص

۲. شهید محمد مردانی روز تولد امام رضا علیه السلام به دنیا آمده بود. از بچگی علاقه شدیدی به آقا داشت. هر موقع

نوجوان شهیدی در بهشت زهرا دفن است به نام شهید علی حیدری که خاطرات عجیبی از او نقل شده است.

در پادگان ابوذر، علی کارهای خطاطی را انجام می‌داد. هنرمند بود در همه چیز. یک روز تب کرد. بعدها فهمیدم مسئولش گفته یک پارچه‌نویسی فوری داریم و او نتوانسته بود به نماز جماعت برسد، به خاطر همین تب کرد! وقتی می‌خواست برای شهادت برود، لباس‌های نو خودش را درآورد، گفت: نکند مال بیت‌المال خراب شود!

---

می‌خواست کاری بکند که ما دوست نداشتیم انجام بدهد و منمش می‌کردیم، ما را به امام رضا علیه السلام قسم می‌داد و ما هم مات و مبهوت نگاهش می‌کردیم. هر روز که می‌خواست مدرسه برود، همراهش مهری بود که پشتش عکس امام رضا علیه السلام درج شده بود. خودش را کامل به امام رضا وصل کرده بود. زندگی‌اش با امام رضا علیه السلام گره خورده بود.

پدر شهید می‌گوید: یک روز که محمد آمده بود برای مرخصی، گفت: بابا خیلی دلم می‌خواد برم مشهد، پابوسی آقا امام رضا علیه السلام. گفتیم: خُب، بابا چند روز دیرتر برو جبهه، برو مشهد زیارت آقا. گفت: همه بچه‌ها توی جبهه دلشون می‌خواد برن زیارت امام رضا علیه السلام و نمی‌تونن برن. من هم مثل اون‌ها. از طرف دیگه دفاع از کشور واجب‌تره. آقا هم بیشتر راضی است. مشهد نرفت. رفت سندانج و حدود یک ماه بعد شهید شد. به ما گفتند: بیاین توی معراج شهدا و جنازه شهیدتان را تحویل بگیرین. وقتی رفتیم، دیدیم جنازه اون نیست. تحقیق کردند، گفتند جنازه شهدا را اشتباهی بردند مشهد برای تشییع. وصیت‌نامه محمد را که خواندیم، نوشته بود: پدرم و مادرم، اگر برایتان ممکن است مرا کنار امام رضا علیه السلام دفن کنید. ما هم حسب علاقه و وصیت محمد، گفتیم همان مشهد کنار مرادش امام رضا علیه السلام به خاک بسپاریمش. از آن موقع هم ما از کرمانشاه آمدیم مشهد، کنار محمد.

۱. شهید علی حیدری به آنچه می‌دانست و یاد می‌گرفت عمل می‌کرد. رفیق او تعریف می‌کند هرروز می‌آمد و به یکی از ستون‌ها تکیه می‌داد. کتابی را برمی‌داشت و یک صفحه از آن را می‌خواند و بعد از کمی تأمل می‌رفت. مدتی مراقبش بودم و متوجه شدم او هر روز همان کتاب و همان صفحه را می‌خواند. کارش برایم خنده‌دار بود. کنجکاو شدم و از او پرسیدم: پسر خوب این چه کاری است که می‌کنی، چرا کتاب را تا آخر نمی‌خوانی؟! گفت: «تا زمانی که نتوانم دستورات

و مطالب همان یک صفحه را انجام دهم، صفحه بعد را مطالعه نمی‌کنم.»

به جایی رسیده بود که در وصیت‌نامه‌اش یک جمله عجیب نوشته که پشت قبرش هم حک شده است:

من خیلی کمتر عطر خریده‌ام زیرا هر وقت بوی عطر می‌خواستم از ته دل می‌گفتم حسین جان، آن وقت فضا پر عطر می‌شد...

### وقتی تکلیف می‌رود، هستی؟

می‌دانید کار کجا سخت می‌شود؟ تفاوت اصلی این دو دسته کجا معلوم می‌شود؟ آنجا که ابوالشهادت بیعت را برمی‌دارد. آنجا که حسین علیه السلام می‌فرماید بروید. این‌ها با من کار دارند. شما باشید یا نباشید این‌ها مرا شهید می‌کنند. اینجا دغدغه‌مندی در همراهی با سیدالشهدا علیه السلام معلوم می‌شود. اگر ذره‌ای توجه‌گری در اصحاب سیدالشهدا علیه السلام بود در کربلا نمی‌ماندند. برخی از مدینه تا کربلا همراه سیدالشهدا علیه السلام بودند اما چون همراهی آنان دغدغه‌مندانه نبود همان‌جا برگشتند. ممکن است کسی با امامش تا کربلا همراه باشد ولی در روز واقعه جدا شود.

ضحاک بن عبدالله مشرقی تا ظهر عاشورا در کربلا و کنار ابی‌عبدالله علیه السلام بود. ظهر عاشورا به حضرت عرض کرد: آقا جان، تا الآن که ایستاده بودم ممکن بود مانع شهادت شما شوم ولی الآن می‌بینم اگر من هم کشته شوم فایده‌ای ندارد. اجازه رفتن می‌دهید؟ اسبی مخفی کرده‌ام که می‌توانم با آن فرار کنم! حضرت هم به او اذن داد. او رفت و برای چند روز زندگی پست دنیا از سعادت ابدی کنار حسین بودن محروم شد. به راستی دغدغه‌مند نبودن، کار را به جایی می‌رساند که تا ظهر عاشورا هم همراه حسین است، می‌بیند که شمشیرها تا ساعتی دیگر بدن او را تکه تکه می‌کنند ولی فرار می‌کند. راه فرار، راه بهانه و توجه را همیشه می‌توان پیدا کرد. خیلی مؤدبانه و با اذن خود حضرت می‌رود، اما به هر صورت می‌رود و امامش را تنها می‌گذارد. عجیب‌تر این که انسانی که دردمند ولی خدا نیست از قبل به فکر این لحظه بوده و مقدمات فرار را مهیا کرده است.

یه عده دست و پا زدند که کربلا نرن

یه عده دست و پا دادند تو راه کربلا

(یا بهتر بگوییم: تا کربلایی شوند)

ایشالا که تو روز واقعه بهونه گیر نشیم

ایشالا جا نمونیم از سپاه کربلا

### اصلاح جامعه فقط با دغدغه‌مندی

بزرگواران، اگر این روحیه دغدغه‌مندی را از شخص و جامعه بگیرند آن جامعه هیچ‌گاه اصلاح نمی‌شود. توجیه الی ماشاءالله هست. حضرت آقا می‌فرماید: استفاده از کالای ایرانی و حمایت از تولید ملی. هزار جور بهانه آورده می‌شود که کیفیت ندارد و فلان. در صورتی که شما می‌بینید شهید لبنانی<sup>۱</sup> می‌آید وسایل زندگی‌اش را از ایران می‌خرد که اقتصاد جمهوری اسلامی - مرکز ولایت و محبین حسین علیه‌السلام - تقویت شود. بگذریم از این که خیلی اوقات کیفیت کالای داخلی بهتر است و برخی توجه نمی‌کنند. در مسائل دیگر هم همین است. در بحث فرزندآوری؛ می‌گویند سخت است و مشکلات دارد، هزینه‌هایش را چه کنیم؟ تربیتش را چه؟ در بحث حجاب می‌گویند: املی است، ما را مسخره می‌کنند؛ زمانه عوض شده؛ یک تار مو که به جایی برنمی‌خورد. در بحث جهاد تبیین افرادی در برابر شبیهات

---

۱. ربیع قصیر نام جوان لبنانی است که چند سال پس از شهادت دو برادرش در نبرد با صهیونیست‌ها، خود نیز در سال ۱۳۸۵ شربت شهادت نوشید. قصیر در جنگ ۳۳ روزه در عملیات "حاج علی" شرکت کرد؛ عملیاتی که در آن مسئولیت یک تیم ضد زرهی را بر عهده داشت. او تقریباً موفق به شکار ۱۰ تانک شد و در نهایت با موشک هواپیمای رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. مهارت ربیع قصیر در شکار تانک به حدی بود که لقب شکارچی مرکاوا (تانک اصلی میدان نبرد اسرائیلی) را از آن خود کرده بود.

از این شهید مجاهد به تازگی تصویری در فضای مجازی منتشر شده که زیر آن نوشته شده است:

شهید حزب‌الله لبنان ربیع قصیر، در لبنان ازدواج کرد اما همه چیزیه همسرش را از ایران خرید و هزینه بار هواپیما برای انتقال به لبنان را نیز پرداخت تا پول شیعه در اقتصاد شیعه به چرخش درآید.

ساکت می‌نشینند و هیچ دفاعی از دین و نظام نمی‌کنند، بهانه هم این است که حرفم اثر ندارد یا برایم بد می‌شود و ...

اگر دغدغه‌مند بودیم، برکت آن در عرصه‌های مختلف زندگی خودش را نشان می‌دهد. در عرصه خانوادگی زندگی را شیرین می‌کند. مؤمن به راحتی عذرخواهی می‌کند. اهل توجیه و بهانه نیست. تکبر و منیت خودش را زیر پا می‌گذارد و از همسرش عذرخواهی می‌کند. نمی‌گوید او مقصر است. نه، دنبال راه‌حل می‌گردد. نمی‌گوید او باعث شد من تند می‌کنم پس او باید عذرخواهی کند بلکه تلاش می‌کند تا کدورت پیش‌آمده به بهترین وجه و خیلی زود برطرف شود. رعایت همین یک نکته چقدر می‌تواند روابط بین همسران و خویشاوندان را اصلاح کند؟

اگر قرار است این زندگی مرا حسینی کند این کینه‌ها چیست؟ اگر با همسرم نسازم و کنار نیایم که زندگی خودم تلخ می‌شود. وقتی شکاف و اختلافی در زندگی به وجود آمده، چرا بگذارم این زخم و شکاف عمیق‌تر شود و عفونت کند؟ چون دیگری این زخم را وارد کرده من درمانش نکنم؟ درمانش به از بین بردن شکاف و زخم است نه بیشتر و عمیق‌تر کردن آن. این دغدغه‌مندی، این دلسوزی در سرتاسر زندگی است که انسان را مهبیای دغدغه‌مندی برای یاری امام عصر ع می‌کند.

### از تو حرکت، از خدا برکت

مؤمن در کل زندگی‌اش دغدغه‌مندانه عمل می‌کند. کارش را محکم و با دلسوزی تمام انجام می‌دهد. اهل ماست‌مالی کردن نیست. (۵) (۶) دغدغه‌مندی برای ولی خدا منجر به حرکت و جوشش می‌شود. مؤمن دغدغه‌مندانه می‌دود، نمی‌نشیند، در عوض خدا هم راه را باز می‌کند. هاجر در بیابان خشک و بی‌آب دوید، خدا هم برایش آب جوشاند. یوسف به سمت در بسته دوید خدا در را برایش باز کرد. قاعده ملکوت این است اگر تو دویدی، حرکت کردی، خدا برکت می‌دهد، خدا گشایش می‌دهد، خدا اثر می‌دهد و راه باز می‌کند. مؤمن بن‌بست ندارد. این سنت و وعده الهی است که «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»<sup>۱</sup>

شهید تهرانی مقدم نقل می‌کند: به همراه هیئتی برای خرید یکی از سیستم‌های موشکی دقیق روسی که سامانه‌ای با برد ۳۰۰ کیلومتر و ضریب اطمینان بالا بود، به این کشور سفر کرده بودیم. این موشک می‌توانست با کمترین اختلاف و انحرافی به هدف برخورد کند و این فناوری تنها در انحصار روسیه قرار داشت. مذاکرات برای خرید این موشک به سرانجام نرسید چرا که آن‌ها این سامانه را جزو سلاح‌های استراتژیک و مبنایی خود می‌دانستند و به دلیل حساسیت ویژه‌ای که روس‌ها داشتند، از دادن موشک سر باز زدند. این شهید عزیز نقل می‌فرماید: من به ژنرال‌های روسی با اطمینان گفتم که ما می‌توانیم به این فناوری دست پیدا کنیم و همانند این موشک را بسازیم که در جواب ژنرال روسی با حالت انکار و استهزا پوزخند زد.

بعد از برگشت از سفر روسیه تمام هم و غم من این شد که نمونه این موشک روسی را بسازم اما دائماً در مسیر انجام تست‌های موشک اختلال به وجود می‌آمد. برای حل این مشکل به خدا توکل کردم و به ائمه اطهار (علیهم‌السلام) متوسل شدم؛ به مشهد مقدس رفتم و سه روز در حرم حضرت امام رضا (علیه‌السلام) به ایشان توسل کردم و راجع به اختلال پیش آمده به تفکر مشغول شدم. بعد از سه روز در حرم حضرت رضا (علیه‌السلام) یک دفعه موضوعی به ذهنم رسید که احساس کردم راه حل این مشکل است. طرحی در ذهنم جرقه زد که ساده و زیبا بود. زیارت خودم را تکمیل کردم و سریع برگشتم منزل، دفترچه نقاشی دخترم را گرفتم و آنچه را که در ذهنم بود ترسیم کردم. بعد از بازگشت از مشهد این طرح را مدل‌سازی کردیم و به لطف خدا جواب هم گرفتیم و مشکل حل شد.

سؤال این است که آیا این سنت الهی فقط در مسائل نظامی است؟ آیا فقط اگر در جبهه جنگ و جهاد شما ۳۱۳ نفر بودید ولی مخلصانه جهاد کردید خداوند ملائکه را کمک شما می‌فرستد؟ ولی در اقتصاد و سیاست و فرهنگ و علم و ... کاری ندارد؟ آنجا شما را یاری نمی‌کند؟ در زندگی‌های شخصی‌مان خدا یاری نمی‌کند؟ نخیر؛ هر کسی هر جایی قدمی به سمت خدا برداشت، خداوند برایش جبران می‌کند. بن بست نیست؛ چه در مسائل فردی مثل ازدواج، کسب و کار، تربیت فرزندان،



شغل و مسکن و چه در مسائل اجتماعی. ما در هر عرصه‌ای مخلصانه وارد شدیم و جهاد کردیم کار حل شد. در مسائل علمی رشد کشور ما ۱۱ برابر متوسط دنیا شد. در امنیت در ناامن‌ترین نقطه دنیا بیشترین امنیت را داریم. به برکت مجاهدت‌های امثال حاج قاسم در خیلی مسائل، این دست ملکوتی، نظام و کشور را حفظ کرد. در هر جایی هم عقب افتادیم و ضربه خوردیم به این علت بود که پای منافع شخصی و تنبلی و راحت‌طلبی به میان آمد و گرنه خدای بدر، خدای احد هم هست. خدای نهروان و جمل، خدای صفین هم هست. خدای دفاع مقدس، خدای زمان تحریم هم هست. کیست که او را یاری کند و او یاری‌اش نکند؟

### حسین، دغدغه‌مندترین است

ببینید اهل بیت علیهم‌السلام برخوردشان با ما چقدر دغدغه‌مندانه و دلسوزانه است. اگر می‌خواستند در راه هدایت و دستگیری از ما توجیه کنند کدام یک الآن اینجا بودیم؟

«پیغمبر اکرم پیش خدای متعال التماس می‌کند، تضرع می‌کند که «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي»؛ قومش همان‌هایی بودند که او را می‌زدند، او را طرد می‌کردند و او را تهدید به قتل می‌کردند. این همه بر او زحمت وارد می‌آوردند، او پیش خدای متعال التماس می‌کند که خدایا، این‌ها را نجات بده! این‌ها را شفا بده! این‌ها را هدایت کن!»<sup>۱</sup>

سیدالشهدا علیه‌السلام هم همین‌گونه است. اصلاً خون قلبش را داد تا بشریت هدایت شود. حسین علیه‌السلام دغدغه‌مندانه تا لحظه آخر حتی برای قاتلین خویش دلسوزی می‌کند و می‌خواهد آنان را نجات دهد. آن لحظات آخر هم در گودی قتلگاه نصیحت می‌کند.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای مجمع عالی بسیج مستضعفین ۱۳۹۳/۹/۶.



قطعاً بزرگ شدن سر چنین سفره‌ای کودکانی مسئولیت‌پذیر و دغدغه‌مند تربیت می‌کند. یتیم امام مجتبی علیه السلام یاد گرفته بی‌قرار امامش باشد؛ فدایی امامش باشد. الله اکبر به این شیربچه امام مجتبی علیه السلام. ببینید دغدغه را. دغدغه‌مندی را باید از عبدالله بن حسن علیه السلام یاد گرفت. هیچ کسی از او نخواستہ بیاید بلکه همه گفتند نرو؛ عمه می‌گوید نرو ولی مگر می‌تواند بی‌تفاوت باشد، مگر می‌تواند بی‌خیال باشد، نه، والله لا فارق عمی... اگر شده به اندازه یک ضربه مانع بشوم این کار را می‌کنم. من دستم را می‌دهم تا یک ضربه شمشیر کمتر به امامم بخورد. بزرگ نیستیم؛ نمی‌توانم بجنگم ولی می‌توانم سپر مولایم بشوم. جانم به فدات حسین... تا غربت و تنهایی عمویم را دید دستش را از دست حضرت زینب بیرون کشید و به سمت میدان دوید.

«قال لا والله لا أفارق عمی فأهوی بحر بن کعب ألی الحسین بالسیف فقال له الغلام ویلک یا ابن الخبیثة أتقتل عمی فضرته بالسیف فأتقأها الغلام یدیه فأطننها إلى الجلید فإذا هی معلقة فنادی الغلام یا أمأه فأخذة الحسین علیه السلام وضمه إلیه وقال یا ابن أخی إصبر علی ما نزل بك واحسب فی ذلك الخیر فإن الله یلحقك بأبائك الصالحین. فرماه حرمله بن کاهل بسهم فذبحه وهو فی حجر عمه الحسین علیه السلام»<sup>۱</sup>

عبدالله گفت: سوگند به خدا از عمویم جدا نشوم و به سمت امام رفت در حالی که بحر بن کعب شمشیرش را به طرف امام حسین علیه السلام فرود آورد، عبدالله رسید و به او گفت: وای بر تو ای فرزند زن ناپاک! آیا عمویم را می‌کشی؟! بحر شمشیر را

فرود آورد، عبدالله دستش را سپر شمشیر قرار داد، دستش بریده و به پوست آویزان شد، صدا زد: ای مادرم! امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام عبدالله را به سینه‌اش چسبانید و فرمود: ای برادرزاده، در برابر این مصیبت صبر کن و آن را خیر حساب کن که خداوند تو را به پدران شایسته‌ها ملحق می‌کند. در این هنگام حمله گلوی او را هدف تیر قرار داد، آن تیر، سر او را از بدن جدا کرد و او در آغوش عمویش حسین عَلَيْهِ السَّلَام به شهادت رسید.

دو کودک در کربلا در آغوش اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام ذبح شدند، یکی عبدالله بن حسن عَلَيْهِ السَّلَام بود و دومی... بگویم صدای ناله‌ها بلند شود. من بمیرم برای شیرخواره‌ای که تا ابی‌عبدالله نگاه کرد دید: «قَدْ بَحَّ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ...» هر کس گرفتار است با من هم‌نوا بشود. صدا بزن: یا حسین...

## «بے نوشت»

### (۱) برخی عذاب‌های قیامت

#### شدت آتش جهنم

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ان نار که هذہ جزء من سبعین جزء امن نار جهنم و قد اطفت سبعین مرة بالماء ثم التهمت ولو ذلک ما استطاع آدمی ان یطیقها.»<sup>۱</sup>

آتش دنیا یک جزء از ۷۰ جزء آتش جهنم است، آتش جهنم ۷۰ بار با آب خاموش شده سپس شعله‌ور گردیده تا شده آتش دنیا و اگر چنین نبود هیچ انسانی طاقت تحمل آتش را نداشت (حتی نمی‌توانست در کنار آتش قرار گیرد).

#### پرتاب از کوه در جهنم

«سَأْرَهُمْ صُعُوداً»<sup>۲</sup>

اهل جهنم را مجبور می‌کنند با عجله از صعود بالا روند. صعود کوهی است از آتش در جهنم که بالا رفتن از آن خیلی دشوار است؛ ملائکه غلاظ و شداد، اهل جهنم را مجبور می‌کنند که از آن کوه بالا روند تا به قله کوه برسند، وقتی به قله کوه رسیدند از آنجا به طرف دره‌های عمیق پایین کوه پرتابشان می‌کنند. امام صادق علیه السلام هم فرموده که: صعود کوهی است زرد رنگ از آتش در وسط جهنم.<sup>۳</sup>

#### چاه فلق در جهنم

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْقَلْقِ

فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت و خوف و ترس آن چاه به خداوند پناه می‌برند؛ این چاه از خداوند اذن خواست که نفس بکشد خداوند هم به آن اذن داد، وقتی نفس کشید جهنم پر از آتش شد.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: در جهنم یک وادی از آتش است که اهل جهنم از حرارت آن روزی ۷۰ هزار بار به خدا پناه می‌برند و در آن وادی، اتاقی از آتش است و در آن اتاق چاهی از آتش است و در آن چاه، تابوتی از آتش است و در داخل آن

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۸ مبحث جهنم.

۲. مدثر، ۱۷.

۳. کفایة الموحدين، مبحث نار.

تابوت، ماری از آتش است که ۱۰۰۰ نیش دارد و طول هر نیش آن ۵۰۰ متر است. خداوند به پیامبر می‌فرماید: بگو پناه می‌برم به آفریدگار فلق.

یک طایفه از کسانی که اهل این چاه هستند، شراب‌خواران می‌باشند. فلق یعنی صدع، صدع به معنای سوراخ در یک چیز سفت و محکم است و مراد این است که در جهنم، چاهی است که در آن ۷۰ هزار خانه است و در آن خانه ۷۰ هزار اتاق است و در هر اتاق ۷۰ هزار سیاهی است و در آن سیاهی ۷۰ هزار ظرف سم است که همه اهل جهنم باید از اینجا عبور کنند.<sup>۱</sup>

### آتش در حال جوشیدن

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: روزی جبرئیل بر من نازل شد در حالی که رنگش پریده بود، پرسیدم چرا رنگت پریده؟ گفت: به جهنم نگاه کردم دیدم یک وادی در جهنم است که آتش آن می‌جوشد، از خازن جهنم پرسیدم که این وادی برای چه کسانی است؟ گفت: برای سه طایفه: ۱- متکبران؛ ۲- قوادها که واسطه حرام بین دو نفر هستند؛ ۳- شراب‌خواران.<sup>۲</sup>

### غاری از آتش در جهنم

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق ع روایت شده که فرمود: در جهنم، غاری از آتش است که اهل جهنم از آن غار به خدا پناه می‌برند و این غار مخصوص متکبران است.

### آسیاب آدم خردکن در جهنم (پناه بر خداوند رحمان)

در جهنم آسیابی است که بعضی از اهل جهنم را به داخل آن می‌اندازند؛ مثل آرد خرد می‌کند و بیرون می‌ریزد و دوباره آنان به حالت اول برمی‌گردند. باز ملائکه غلاظ و شداد آنان را به داخل آسیاب می‌ریزند و این حالت همچنان ادامه دارد. بعضی از افراد مخصوص این آسیاب، ظالمان و ستمگران و زورگویان هستند و بعضی دیگر وزرا و کلا و افرادی هستند که دستشان به جایی می‌رسد و در حق مردم خیانت می‌کنند و بیت‌المال را حیف و میل می‌نمایند.<sup>۳</sup>

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، مبحث جهنم؛ کفایة الموحدين، مبحث نار.

۲. کفایة الموحدين، مبحث نار.

۳. شیخ صدوق، خصال، ج ۲، ص ۱۴۲؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

### چاهی در کوه سکران

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در جهنم کوهی است که به آن کوه سکران می‌گویند (هر کس آن کوه را ببیند از شدت عذابش مست لایعقل و از خود بی‌خود می‌شود). در زیر آن کوه، یک وادی است که غضبان نام دارد (خداوند از شدت غیظ و غضب و خشمش آن را آفریده) و در آن وادی چاهی است که به اندازه صد سال راه، عمق دارد و در آن چاه تابوت‌هایی از آتش است و در آن تابوت‌ها صندوق‌هایی از آتش و در داخل آن صندوق‌ها، لباس‌ها و غل و زنجیرهایی از آتش. جای گروه‌هایی از اهل جهنم اینجاست، پناه بر خدا.

### (۲) توجیه‌گری کفر

اگر دغدغه‌مند نباشی، بی‌قرار نباشی، فرار هستی، از زیر بار مسئولیت فرار می‌کنی، توجیه می‌کنی که فلان شد و بهمان شد ...

کافران بخل خودشان و رسیدگی نکردن به فقرا را توجیه می‌کنند که اگر خدا می‌خواست فقرا را بی‌نیاز می‌کرد:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ  
إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»<sup>۱</sup>

حتی اصل شرک خودشان را هم به گردن خدا می‌اندازند.

«وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»<sup>۲</sup>

«وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَا هُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»<sup>۳</sup>

### (۳) انواع توجیه

توجیه کردن انواعی دارد:

گاهی برای پوشش خطای خود، خطای دیگران را نشان می‌دهد یا خطای دیگران را بدتر نشان می‌دهد و بزرگ‌نمایی می‌کند.

۱. یس، ۴۷.

۲. نحل، ۳۵.

۳. زخرف، ۲۰.

روایات متعدد می‌فرماید: به بهتر از خودت نگاه کن؛ یا می‌فرماید: «طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس.»

گاهی کار باطل را خوب نشان می‌دهد و می‌گوید چه اشکالی دارد؟ چه کسی گفته بد است.

گاهی به گردن دیگران می‌اندازد مثلاً می‌گوید او شروع کرد؛ او زمینه‌سازی کرد؛ او کوتاهی کرد.

گاهی می‌گوید ما کارمان را کرده‌ایم، وظیفه‌مان را انجام داده‌ایم و دیگر تکلیفی نداریم مثلاً ما رأی دادیم، راهپیمایی رفتیم و دیگر تمام. ولی زهرای مرضیه علیها السلام بعد از هجوم به بیت با آن شرایط وخیم جسمی و روحی نمی‌نشیند که کارم را کردم، قبلاً هم که خطبه خواندم، نه. می‌رود دنبال علی علیه السلام. در کربلا هم زینب علیها السلام همین‌گونه است.

خیلی‌ها گفتند ما در رکاب علی علیه السلام به چندین جنگ رفتیم؛ بس است دیگر، خسته شدیم

...

#### (۴) مؤمن، کارمند کارت نیست!

برخی از کارمندها مثل یک ربات، خیلی خشک و بی‌روح کار می‌کنند. رأس ساعت ۲ که می‌شود همه چیز تعطیل، آقا بروید فردا بیاید. خب خوش انصاف کار این بنده خدا را راه بینداز. اگر ۵ دقیقه وقت بگذاری او کارش حل می‌شود و مجبور نمی‌شود فردا دوباره از کار و زندگی‌اش بزند، مرخصی بگیرد و معطل شود. مؤمن این‌گونه نیست. کارمند نیست که به راحتی دست از تکلیف بردارد. نه. دغدغه‌مندانه همه تلاشش را می‌کند تا موانع را برطرف کند.

#### (۵) ماست مالی کردن ممنوع

در مقابل دغدغه‌مندی، سهل‌انگاری قرار دارد. در ادبیات عمومی می‌گویند ماست مالی کردن.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: درباره دین خدا «مَاعَلَى... مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ»؛ نه اهل روغن مالی‌ام که کارها را سبک بگیرم، نه اهل وهن و سستی‌ام.

البته که منافق برعکس است. «فَهُوَ مُنَافِقٌ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ وَنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ»؛ بر مردم سخت‌گیر ولی بر خودش آسان‌گیر است.

اگر خودمان را تقویت نکنیم ممکن است دچار سستی شویم حتی در امور مهم؛ در امر مهم تربیت فرزند دچار سهل انگاری می شویم و برای این که به کار خودمان برسیم گوشه را در اختیار فرزند خود قرار می دهیم و به ضررهای فراوانی که گوشه برای ذهن و فکر و استعداد بچه دارد توجهی نمی کنیم. حتی وقتی به ما گوشزد می کنند اهمیتی نمی دهیم و با بی خیالی از کنار آن می گذریم.

### ۶) دغدغه مندی ابراهیم هادی

رفیق شهید ابراهیم هادی تعریف می کند:

در ایامی که ایشان مجروح شده بود و برگشته بود تهران؛ یک بار ابراهیم را دیدم که با عصای زیر بغل در کوچه راه می رفت، چند دفعه ای به آسمان نگاه کرد و سرش را پایین انداخت. رفتم جلو و پرسیدم: آقا ابرام چی شده؟ اول جواب نمی داد؛ اما با اصرار من گفت: هر روز تا این موقع حداقل یکی از بندگان خدا به ما مراجعه می کرد و هر طور شده مشکلتش را حل می کردیم اما امروز از صبح تا حالا کسی به من مراجعه نکرده! می ترسم کاری کرده باشم که خدا توفیق خدمت را از من گرفته باشد!

هم رزم همین شهید عزیز تعریف می کند:

داشتیم با هم از کرمانشاه برمی گشتیم تهران. سوار اتوبوس شدیم. راننده به محض خروج از شهر صدای نوار ترانه را زیاد کرد! ابراهیم چند بار ذکر صلوات داد و مسافران با صدای بلند صلوات فرستادند. بعد هم ساکت شد. من یک لحظه به ابراهیم نگاه کردم. دیدم بسیار عصبانی است همین طور که خودش را می خورد و ذکر می گفت: دستانش را به هم فشار می داد، چشمانش را می بست و ... ترسیدم. با خود فکر کردم چرا این قدر ناراحت است؟ حدس زدم به خاطر صدای ترانه است. گفتم: آقا ابراهیم چیزی شده؟ فکر کنم به خاطر صدای نوار ترانه است. می خوام به راننده بگم ... نگذاشت حرف من تمام بشود و گفت: قربونت، برو ازش خواهش کن خاموشش کنه. رفتم و به راننده گفتم: اگه امکان داره خاموشش کنید. راننده گفت: نمیشه، خوابم می بره، من عادت کردم و نمی تونم خاموش کنم. برگشتم و به ابراهیم همین مطلب را گفتم. دنبال روشی بود که صدای زن خواننده به گوشش نرسد. فکری به ذهنش رسید. از توی جیب خودش یک قرآن کوچک درآورد و با صدای زیبایی که داشت شروع به قرائت قرآن کرد. صدای دل نشین و ملکوتی او به گونه ای بود که همه محو صوت او شدند. راننده هم چند دقیقه بعد نوار را خاموش کرد و مشغول شنیدن آیات الهی شد. تمام مسافریں با نگاهشان از او تشکر کردند. موقع اذان مغرب هم از من خواست که اذان بگویم، هر چند صدای من با صوت دل نشین او قابل مقایسه نبود اما قبول کردم و از جا بلند شدم و اذان گفتم.



جلسه ششم:  
قوی باش

## جلسه ششم: قوی باش

«فَأَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَأَمَّا جَاوِزُهُ هُوَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَرِهَ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلًا غَلَبَتْ فِئَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»<sup>۱</sup>

### شرط همراهی با طالوت

از جمله جریانات قابل توجهی که بر قوم بنی اسرائیل گذشت و برای امت رسول اکرم ﷺ نیز بسیار قابل تأمل و عبرت آموز است جریان پیامبری طالوت و نبرد او با جالوت است که در آیه فوق و برخی آیات قبل و بعدش به آن‌ها اشاره شده است. این جریان برای هر کسی که تا قیامت می‌خواهد گرد ولی خدا باشد و زیر پرچم او و دست در دستش حرکت کند بسیار قابل استفاده است.

بنی اسرائیل بعد از نجات از سلطه فرعون و برخی ابتلائات دیگر بالاخره به برکت جهادی که انجام دادند به آقایی و قدرت و مکتب رسیدند. خداوند متعال نعمت‌های فراوانی به ایشان داد؛ از جمله تابوت مقدس که در هنگام نبرد همانند پرچم در جلوی لشکر حمل می‌کردند و مایه دلگرمی آنان بود.

اما آرام آرام در اثر غرور و راحت‌طلبی، در امر خدا کوتاهی کردند و در نتیجه چنان دچار پراکندگی و اختلاف شدند که در برابر کوچک‌ترین دشمنان قدرت دفاع نداشتند تا جایی که دشمنان گروه کثیری از آن‌ها را از سرزمین خود بیرون راندند و حتی فرزندان آن‌ها را به اسارت گرفتند.

این وضع سال‌ها ادامه داشت تا آن‌که خداوند پیامبری به نام "اشموئیل" را برای نجات آن‌ها برانگیخت. آن‌ها که از ظلم دشمنان به تنگ آمده بودند گرد او اجتماع کردند و از او خواستند رهبر و امیری برای آن‌ها انتخاب کند تا همگی تحت فرمان و هدایت او با دشمن نبرد کنند و عزت از دست رفته را بازیابند. آنان متعهد گشتند که بر عهد و پیمان خود بوده و در راه حق کوتاهی نکنند. جناب اشموئیل هم خواسته قومش را به پیشگاه خداوند عرضه داشت. به او وحی شد: "طالوت" را به پادشاهی ایشان برگزیدم. اشموئیل عرض کرد: خداوند من هنوز طالوت را ندیده و نمی‌شناسم. وحی آمد ما او را به جانب تو خواهیم فرستاد، هنگامی که او نزد تو آمد فرماندهی سپاه را به او واگذار و پرچم جهاد را به دست وی بسپار.

طالوت مردی بلندقامت و تنومند بود. از نظر قوای روحی نیز بسیار زیرک و باندبیر بود و با پدرش در یکی از دهکده‌ها در ساحل رودخانه‌ای چوپانی و کشاورزی می‌کرد. روزی بعضی از چارپایان در بیابان گم شدند و طالوت به اتفاق یکی از دوستان خود تا چند روز به جستجوی آن‌ها در اطراف رودخانه پرداخت تا این‌که به نزدیک شهر "صوف" رسیدند. به پیشنهاد دوستش به شهر وارد شده و نزد پیامبر خدا اشموئیل رفتند. هنگامی که طالوت سرگذشت خود را برای اشموئیل شرح داد او گفت: چارپایان هم اکنون در راه دهکده روانه هستند از ناحیه آن‌ها نگران مباش ولی من تو را برای کاری بسیار بزرگ‌تر از آن دعوت می‌کنم. خداوند تو را مأمور نجات بنی‌اسرائیل ساخته است.

بنی‌اسرائیل ابتدا از پذیرش جوانی چوپان و گمنام برای فرماندهی سرباز زدند ولی به امر الهی تابوت مقدس (صندوق عهد) که سال‌ها از آن‌ها مخفی بود توسط ملائکه الهی به عنوان نشانه پیروزی برایشان آورده شد.

بالاخره طالوت به عنوان فرمانده سپاه فراخوان جهاد داد اما چون بنی‌اسرائیل را به خوبی می‌شناخت تأکید کرد تنها کسانی با من حرکت کنند که تمام فکرشان در جهاد باشد و آن‌ها که بنایی نیمه‌کاره یا معامله‌ای نیمه‌تمام و امثال آن دارند در این پیکار شرکت نکنند. به زودی جمعیتی به ظاهر زیاد و نیرومند جمع شدند و به جانب دشمن حرکت کردند.

بر اثر راهپیمایی در برابر آفتاب همگی تشنه شدند، طالوت برای این که به فرمان خدا آن‌ها را آزمایش و تصفیه کند گفت: به زودی در مسیر خود به رودخانه‌ای می‌رسید که خداوند به وسیله آن شما را آزمایش می‌کند؛ کسانی که از آن بنوشند و سیراب شوند از من نیستند و آن‌ها که جز مقدار کمی نوشند از من هستند! همین که چشم آن‌ها به نهر آب افتاد خوشحال شدند و به سرعت خود را به آن رساندند و سیراب گشتند. تنها عده معدودی بر سر پیمان باقی ماندند.

طالوت متوجه شد که لشکر او از اکثریتی بی‌اراده و ضعیف‌النفس که قدرت کنترل خود را ندارند و البته اقلیتی افراد باایمان و قوی تشکیل شده است. از این رو اکثریت نافرمان را رها کرد و با همان جمع قلیل باایمان از شهر بیرون آمد و به سوی میدان جهاد پیش رفت.

سپاه کوچک "طالوت" از کمی نفرات وحشت‌زده شده و گفتند: ما توانایی مقابله در برابر این سپاه قدرتمند را نداریم اما آن‌ها که ایمان راسخ به رستخیز داشتند و دل‌هایشان از محبت خدا لبریز بود نهراسیدند و با کمال شجاعت به طالوت گفتند: تو آنچه را صلاح می‌دانی فرمان ده ما نیز همه جا همراه تو خواهیم بود و به خواست خدا با همین عدد کم با آن‌ها جهاد خواهیم کرد، چه بسا جمعیت‌های کم که به اراده پروردگار بر جمعیت‌های زیاد پیروز شدند و خدا با استقامت‌کنندگان است.

طالوت با آن عده کم اما مؤمن و مجاهد آماده کارزار شد و آن‌ها از درگاه خداوند درخواست شکیبایی و پیروزی کردند. همین که آتش جنگ شعله‌ور شد، "جالوت" از لشکر خویش بیرون آمد و در بین دو لشکر مبارز طلبید، صدای رعب‌آور وی دل‌ها را می‌لرزاند و کسی را جرئت میدان رفتن نبود. در این میان نوجوانی به نام "داوود" (که شاید بر اثر کمی سن برای جنگ هم به میدان نیامده بود بلکه برای کمک به برادران بزرگ‌تر خود که در صف جنگجویان بودند از طرف پدرش مأموریت داشت، ولی با این حال بسیار چابک و ورزیده بود) با فلاخنی که در دست داشت یکی دو سنگ را آن‌چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر "جالوت" کوبیده شدند و او در میان وحشت و تعجب سپاهیان‌ش به زمین سقوط

کرد و کشته شد. با کشته شدن جالوت ترس و هراس عجیبی به سپاهیان دست داد و سرانجام از برابر صفوف لشکر " طالوت " فرار کردند و بنی اسرائیل پیروز شدند.<sup>۱</sup>

### شرط همراهی با ولی خدا

خدای متعال چرا برای من و شما بعد از چند هزار سال این جریان را تعریف می‌کند؟ خدای حکیم به ما چه می‌خواهی بگویی که این داستان را با این همه جزئیات بیان می‌کنی؟

از مهم‌ترین نکات این داستان این است: ای انسان، اگر می‌خواهی از دست ظلم و فقر و بدبختی نجات پیدا کنی و دنیا و آخرت درست شود؛ اگر می‌خواهی ولی خود را بفرستی که زیر پرچم او حرکت کنی و خوشبخت شوید باید بر تشنگی لذت‌های سطحی خود غلبه کنید؛ باید قوی شوید. آی بنی اسرائیل، تشنه و خسته - اید؟ باشد؛ چند ساعتی تحمل کنید و نشان دهید چقدر قوی و بزرگ هستید. کسی که چند ساعت از آب نمی‌گذرد از جان می‌گذرد؟

دست در دست ولی خدا حرکت کردن «مبارزه با هوای نفس» می‌خواهد. شرط همراهی با ولی خدا و حرکت در زیر پرچم او، گذشتن به موقع از برخی لذت‌ها و تحمل برخی رنج‌هاست که نتیجه‌اش هم رسیدن به لذت بیشتر و نجات از رنج بیشتر در دنیا و آخرت است. چه این که با استقامت عده‌ای از بنی اسرائیل، عزت و مکننت برای همه‌شان به دست آمد.

در کربلا هم دقیقاً همین است. کسانی هم‌رکاب و همراه سیدالشهدا علیه السلام هستند که قدرت «مبارزه با هوای نفس» را دارند. انسان‌های قوی با امام می‌مانند. انسان‌های ترسو، انسان‌های ضعیف، انسان‌های ناامید، انسان‌هایی که نمی‌توانند از خواسته‌هایشان بگذرند با حسین نمی‌مانند.

---

۱. برای مطالعه این جریان با جزئیات بیشتر مراجعه شود به تفسیر نمونه، ج ۲، صص ۲۲۸ - ۲۳۴.

## خوب‌های بد؛ بدهای خوب

اساس تربیت دینی، کار روی همین مطلب است. اگر کسی تربیت دینی‌اش درست نباشد و یک شخصیت قوی از خودش نسازد، یک‌دفعه می‌لغزد. یک عمری در کاروان حسین و علی علیهما السلام بوده ولی یک‌باره منحرف می‌شود. شما یک جانباز را تصور کنید. بعد از جبهه هم دائم زیارت، سفر حج و... ولی یک‌باره می‌شود شمر! کجای تربیت دینی شمر می‌لنگید؟ به هر صورت خودش را دین‌دار می‌دانست. چقدر به صورت پیاده به حج می‌رود! تا مقابل حسین نایستاده کسی باورش نمی‌شود؛ همه و حتی شاید خودش گمان می‌کنند که در راه حق است.

تفاوت زهیر علیه السلام و شمر در چیست؟ با این‌که یکی در لشکر علی بود و دیگری مقابل علی ولی چرا یکی شد فدایی حسین و یکی قاتل حسین علیه السلام؟

تفاوت اساسی در انگیزه‌های درونی است؛ در جهت‌گیری دل است. زهیر از ابتدا در لشکر علی بوده و شمر از ابتدا در لشکر یزید، فقط ظاهر نشده بود. چرا؟ چون زهیر این‌گونه فکر می‌کرد که در راه حق می‌رود، به خونخواهی خلیفه مسلمین می‌رود. مقابل حق نایستاده بود؛ از روی دنیاطلبی و از روی هوا و هوس نرفته بود؛ اما شمر از اول از روی قدرت‌طلبی رفته بود با علی. از ابتدا دنبال لذت خودش بود.<sup>۱</sup> اینجا مسئله خیلی سخت می‌شود. ممکن است کسی سال‌ها در جبهه حق بوده، اهل نماز و هزار برنامه بوده ولی یک‌دفعه منحرف می‌شود، بد هم منحرف می‌شود. مهم‌ترین مقدمه برای همراهی تا آخر خط با امام، گذشتن از خواسته‌های نفس است. انگیزه، مهم است. انگیزه‌های مخفی شده در دل مهم است. (۱)

باید ترسید از این‌که حسرت گناه در دل بماند. از این‌که نگاهت به یک ماشین بیفتد و آه بکشی، حسرت مال و اموال دیگران را بخوری<sup>۲</sup>، حسرت آزادی دیگران

۱. برگرفته از بیانات مرحوم آیت‌الله حائری شیرازی با تصرف و تلخیص.

۲. لا تَنْظُرُوا إِلَى أَمْوَالِ أَهْلِ الدُّنْيَا؛ فَإِنَّ بَرِيقَ أَمْوَالِهِمْ يَذْهَبُ بُورِئِمْ أَنْزَكُ؛ به دارایی‌های دنیا پرستان منگرید؛ زیرا درخشش

اموال آنان نور ایمان شما را می‌برد. المحجَّة البيضاء، ج ۷، ص ۳۲۸.

را بخوری. این مسئله کار دست انسان می‌دهد. روز عاشورا جلوی انسان را می‌گیرد. تا لحظه جان دادن انسان را رها نمی‌کند. (۲) (۳)

### اساس رشد انسان

رمز سعادت انسان در همین مبارزه است. قرآن کریم هیچ کجا این‌گونه قسم نخورده است؛ یازده مرتبه قسم خورده، به زمین و زمان قسم خورده و آسمان و زمین و همه خلقت را به میان می‌آورد که بفرماید: ای بنده من، راه رستگاری و سعادت تو مبارزه با نفست است؛ مدیریت عاقلانه رنج‌ها و لذت‌هاست. سعادت دنیا و آخرت به معنای مطلق، در همین نکته است. اگر کسی این گام را برداشت اصل راه را رفته است.<sup>۱</sup>

از اساسی‌ترین ملاک‌های ارزش یک کار این است که در مقابله با هوای نفس باشد. این مبارزه با هوای نفس همان جهاد اکبری است که معیار دیگر فضایل است.

جهاد اکبر یعنی دو کار پیش روی من است کدام را انجام دهم؟ همان را که سخت‌تر است. اگر شخصی با خانواده خودش بحث کرده، حالا که پشیمان شده می‌تواند دو کار انجام دهد: از طرفی از خدا عذرخواهی کند یا خود را جریمه کند مثلاً صدقه‌ای بدهد و از طرف دیگر برود و از همسر خود یا پدر و مادرش عذرخواهی کند، کدام کار دشوار است؟ عذرخواهی از خانواده؟ رشد تو در همین است.

کدام عمل بیشتر هوای نفس تو را زمین می‌زند همان اهمیت بیشتری دارد. شما از مال خود انفاق می‌کنی اما از زیادی مالی که هیچ فشار و سختی‌ای برای تو ندارد، این خیلی رشد نمی‌دهد. در مقابل، آن زمانی که احساس می‌کنی نیاز داری و انفاق می‌کنی برایت خیلی رشد دارد: «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۲</sup> رهایی از این بخل درونی و تمایلات و شهوات برای انسان رشد دارد. از این رو،

۱. شمس، ۱-۱۰۰.

۲. حشر، ۹؛ تغابن، ۱۶.

گاهی کلاف نخ ناچیز یک پیرزن را می‌پذیرند ولی کیسه‌های پر از سکه‌های طلا را رد می‌کنند.

فردی که با تلاش به مهربانی رسیده در مقابل کسی که به صورت خانوادگی و ارثی مهربان بوده، بیشتر رشد می‌کند. اگر در خانواده اهل رعایتی به دنیا آمده و ادب در گفتار را رعایت می‌کند پاداش دارد ولی اگر در خانواده‌ای که اصلاً ادب در گفتار را رعایت نمی‌کنند به دنیا آمده و ادب را رعایت کند به مراتب بیشتر رشد می‌کند. شاید از ده تا ناسزای دومی گذشتند ولی از یک ناسزای اولی نگذردند چون او در این خانواده زمینه دارد صدمبار ناسزا بگوید ولی تلاش می‌کند و خیلی از موارد را نمی‌گوید در حالی که دیگری با آن خانواده مؤدب حتی یک ناسزا هم نباید بگوید.

تفاوت جناب حر رضی الله عنه و عمر سعد ملعون همین‌جا قدری روشن می‌شود. هر دو فرمانده سپاه هستند، امام را هم می‌شناسند. عمر سعد حسرت حکومت ری سال‌هاست در دلش مانده است و نمی‌تواند از لذت پست دنیایی‌اش بگذرد. برای جناب حر هم خیلی سخت است فرمانده مورد احترام و شجاعی مثل او متهم به ترس شود و جانش را بدهد اما از جایگاه و لذات پست می‌گذرد و با تواضع تمام توبه می‌کند.

### مبارزه با نفس، راه گشایش در امور مادی و معنوی

این مبارزه و گذشتن از خواسته‌های نفس اساس رشد و گشایش‌های معنوی و مادی برای انسان است. در همین جریان نبرد طالوت و جالوت، وقتی عده قلیلی برای خدا مجاهدانه حرکت کردند خداوند من حیث لایحتسب گشایش ایجاد کرد؛ آن هم برای همه امت، آن هم در دنیای آن‌ها؛ یک نوجوان به اسم داوود با یک سنگ فرمانده قدرتمند و تناور دشمن را که نعره‌اش لشکری را به هم می‌ریخت، زمین زد. خداوند قدرت‌نمایی می‌کند. همه محاسبات را به هم می‌زند. نشان می‌دهد که تو اگر در صحنه وظیفه‌ات را انجام دادی، اهل مبارزه بودی، نترسیدی، ناامید نشدی، کم نیاوردی، به اندازه‌ای که می‌توانستی کار کردی و دست قدرت من را دیدی، دیدی که من حواسم هست، همه کاره من هستم، من هم به یک‌باره همه



ابهت کفر را با یک سنگ نابود می‌کنم. من گره همه مشکلات را با یک موربانه باز می‌کنم. همه لشکر دشمن را با یک طوفان و سرما به هم می‌ریزم.<sup>۱</sup> خداوند دائم داستان انبیای مختلف و نحوه نابودی مشرکان و منافقان را بیان می‌کند که ما به این نقطه برسیم که «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا\* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»<sup>۲</sup> این آیه شریفه<sup>۳</sup> باید در قلب‌های ما حک شود. اگر تقوا را رعایت کردی خدا راه خروج را به تو نشان می‌دهد؛ یعنی شاید تو در بن‌بست اسباب عالم ملک گیر افتاده باشی ولی من خدا که بن‌بست ندارم، اثر یک سبب را تغییر می‌دهم! زمین سفت را چنان روان می‌کنم که قارون را با گنجش در خود فرو می‌برد و آب روان را از جاری شدن بازمی‌دارم تا موسی و بنی‌اسرائیل از آن عبور کنند. تو از روی تقوا به سمت درهای بسته شده فرار کن، من قفل‌ها را برایت باز می‌کنم. اگر در کسب و کار و ازدواج تقوا را رعایت کردی، خداوند گره‌ها را برایت باز می‌کند. رزق و روزی‌ات را از جایی که گمان نمی‌کنی می‌رساند. مؤمن بن‌بست ندارد. خداوند برایش به یک‌باره گشایش ایجاد می‌کند؛ چه در امور مادی و چه در امور معنوی.

پیرمرد روشن ضمیری به اسم حاج اسماعیل محسنی اژه‌ای در یکی از روستاهای اطراف اصفهان زندگی می‌کرده که دارای حالاتی خوش و ارتباط با عالم معنا بوده و جلوانی از عالم ملکوت برایش نمایان شده بود. یکی از شاگردان<sup>۴</sup> مرحوم آیت‌الله سعادت‌پرور در سفری تبلیغی با ایشان مواجه می‌شوند و به توصیه استاد خود جویای احوالات خوش این کشاورز اهل معنا می‌شوند. ایشان نقل می‌کنند که وقتی با

۱. اشاره به داستان جنگ احزاب.

۲. طلاق، ۲ و ۳.

۳. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْلَفُوا سَمْعًا وَلَا أَبْصَارًا وَلَا قُلُوبًا وَمَا عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ لِمَنْ يَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَالِمًا غَيْبِ السَّمْعِ وَالْأَبْصَارِ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مَدْرَبٌ  
فَهُوَ حَسْبُكَ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ.

۴. حجت الاسلام والمسلمین مجاهدی از اساتید اخلاق حوزه علمیه قم.

اصرار از حاج اسماعیل در مورد سرّ حال خوش و سوز و گدازش سؤال کردم ایشان جواب دادند که: «سال‌ها پیش، در دوران جوانی، یک روز گرم تابستان در ماه مبارک رمضان، مشغول کشیدن آب از چاه به وسیله گاو بودم؛ آن روز روزه برایم خیلی سخت شده بود و طاقت تحمل گرما را نداشتم و از شدت تشنگی در آن گرمای طاقت‌فرسا نزدیک بود که هلاک شوم اما حاضر نشدم روزه‌ام را افطار کنم. با هر زحمتی بود کار را تمام کرده و غروب به خانه آمدم. آن قدر تشنه بودم که فقط آب خوردم و دیگر هیچ چیز دیگر نتوانستم بخورم. از شدت بی‌حالی تصمیم گرفتم که آن شب به مسجد بروم و به خاطر شدت ضعفی که داشتم در خانه نماز بخوانم اما ناگهان به خودم گفتم که نکند این شیطان و هوای نفس باشد...؛ با هر زحمتی بود خودم را به مسجد رساندم و نماز را به جماعت خواندم. تصمیم داشتم که حداقل آن شب برای منبر نمانم اما دوباره از شیطان و حيله او ترسیدم و در ایوان مسجد که کسی در آنجا نبود دراز کشیدم تا هم خستگی‌ام رفع شود و هم از صحبت‌های سخنران استفاده کنم. همان طور که استراحت می‌کردم وقتی سخنران روضه را شروع کرد و مشغول روضه حضرت علی‌اصغر شد ناگهان متوجه شدم که صدای ناله و شیون عجیبی از اطراف خود و در و دیوار می‌شنوم. متوجه شدم که ستون‌های مسجد دارند ضجه می‌زنند و سنگ‌های مسجد ناله می‌کنند. صدای ناله هر قطعه از سنگ‌های حوضی که وسط مسجد بود را کاملاً مشخص و متمایز از یکدیگر می‌شنیدم و درک می‌کردم. از بین قطعه‌های سنگ، یک قطعه بیشتر ضجه می‌زد و ناله می‌کرد. من هم از ناله‌های آن‌ها عالم را پر از سوز و ناله و شور و غوغا می‌دیدم و از شور و ناله‌ها و چیزهایی که مشاهده کرده بودم به شدت به اشک و ناله افتادم و بلند بلند گریه می‌کردم. خیلی منقلب شده بودم، حال عجیبی بود؛ یک‌دفعه متوجه شدم که دو نفر مرا تکان می‌دهند و می‌گویند که چرا این قدر داد و فریاد می‌کنی ولی من در حال خودم بودم. از آن وقت به بعد آن شور و حال در من پیدا شد و پرده‌ها از مقابل چشمانم کنار رفت. تا مدت‌ها هر وقت

وارد مسجد می‌شدم به گریه می‌افتادم. از آن زمان به بعد در روضه‌ها بی‌تاب می‌شدم و مجبور می‌شدند من را از جلسه بیرون ببرند.<sup>۱</sup> اگر کسی اهل تقوا و مبارزه با هوای نفس باشد خدای متعال در امور مختلف برایش گشایش ایجاد می‌کند. آن هم از جایی که گمانش را نمی‌کند.

### لذت‌طلبی عاقلانه

البته منظور از مبارزه با هوای نفس این نیست که انسان فقط گرسنگی و تشنگی بکشد. کارهای خاص و شاقی انجام دهد، روی میخ بخوابد یا زن و بچه‌اش را رها کند و برود جاننش را فدا کند. نه؛ مبارزه با هوای نفس یعنی لذت بردن تحت فرمان عقل باشد. یک جاهایی عقلت به تو می‌گوید این کار برایت ضرر دارد ولی می‌گویی ولش کن، خیلی کیف دارد. این یعنی هوای نفس؛ یعنی بی‌عقلی و سفاهت! آقا این غذا برایت ضرر دارد، نخور! بعداً رنج بیماری می‌کشی! می‌گوید: بی‌خیال، حالا بخوریم کیفیتش را بکنیم بعداً یک کاری می‌کنیم. آقا، خانم این حرف را نزن دعوا درست می‌شود، نه بگذار بگویم دلم خنک شود. درباره توجیه‌گری مفصل صحبت کردیم و گفتیم نفس برای سرپوش گذاشتن بر اشتباهش شروع به توجیه می‌کند ولی با همه این اوصاف «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»<sup>۲</sup>؛ انسان خودش اگر کمی تأمل کند می‌فهمد این حرفی که زد، این نگاهی که کرد، این چیزی که خورد واقعاً مورد رضایت خدا و به نفعش بود یا از سر هوسرانی صرف بود که به ضررش است. بارها عرض کردیم اسلام اصلاً و ابداً نمی‌گوید لذت نبر، می‌گوید عاقلانه لذت ببر. می‌گوید کاری نکن که با یک لذت کوچک زودگذر لذت طولانی‌مدت بیشتر را از دست بدهی و رنج بیشتری بکشی؛ چه در دنیا و چه در آخرت. حتی گاهی ممکن است مبارزه با هوای نفس خوردن یک غذا و لذت بردن از یک نعمت باشد. گاهی شخصی ممکن است برای خدا لذت ببرد و دیگری برای

۱. محمدعلی مجاهدی نجف‌آبادی، راز شنیده (شرحی از حالات معنوی و دلدادگی مرد روشن‌ضمیر، مرحوم حاج

اسماعیل محسنی اژه‌ای)، صص ۱۹-۱۱.

۲. قیامت، ۱۴.

تبعیت از هوای نفسش سختی بکشد! لذت او باعث رشدش شود و سختی این باعث عقب افتادگی اش!

حضرت آیت الله سعادت پرور از حاج شیخ مرتضی زاهد رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ نقل می فرماید که آقا شیخ مرتضی از ایام جوانی اش چنین نقل می کرد:

در شب عروسی وقتی همسرم را به خانه آوردم، در خود علاقه فراوانی به خواندن دعا احساس کردم. به همین خاطر کتاب دعا را برداشته، به گوشه ای رفتم و مشغول خواندن دعا شدم. پس از چند لحظه به فکر فرو رفتم که اکنون وظیفه الهی من چیست؟ آیا باید دعا بخوانم یا بروم خدمت همسرم؟ پس از تأمل و فکر، دیدم خداوند از من وظیفه دیگری غیر از دعا خواندن می خواهد. وقتی همسرم را به خانه آورده ام، صحیح نیست که بیایم اینجا و دعا بخوانم. همان وقت کتاب دعا را بستم و نزد همسرم رفتم. در آن شب وقتی به حمام رفتم و غسل کردم؛ چون بازگشتم، احساس کردم همسرم با تکریم و احترام خاصی با من برخورد می کند. به وی گفتم چه خبر شده است؟ گفت: چون شما به حمام رفتید، خوابم برد، در عالم رؤیا دیدم ملائکه الهی از آسمان به زمین می آیند و به خانه ما وارد می شوند. سؤال کردم: شما برای چه کاری به اینجا آمده اید؟ گفتند: ما آمده ایم قطرات آب غسل آقا شیخ مرتضی را به آسمان ببریم!

آقا شیخ مرتضی فرمود: کار من از همان روز اصلاح شد و وضع روحی ام نیز رو به بهبود و لطافت نهاد.<sup>۱</sup>

ظاهر زندگی و معیشت اولیای الهی، تفاوت چندانی با دیگران نمی کند ولی به حسب قبله نمای قلبشان، جهت گیری همه این اعمال به سمت خداوند و در مقابله با هوای نفس است؛ و این، اساس رشد و سعادت و گشایش های مادی و معنوی ماست.

۱. محمدجواد نورمحمدی، ناگفته های عارفان، ج ۱، صص ۱۷۴ و ۱۷۵.

### بسترهای دائمی مبارزه

آنقدر این مسئله در رشد و قوی شدن انسان مؤثر است که خدای متعال یک سری بسترهای دائمی مبارزه با هوای نفس در زندگی‌های ما قرار داده است؛ مثلاً غذا خوردن معمولاً هر روز سه بار تکرار می‌شود ولی خداوند برای آن آداب قرار داده است: تا گرسنه نشدی غذا نخور. هنگام غذا بسم الله بگو. آرام آرام بخور. تا کامل سیر نشدی دست از غذا بکش. با حمد تمام کن و آداب دیگر. خب خدایا اگر زیاد بخورم از خزائن تو کم می‌شود؟ نه. می‌خواهم هوای نفست قوی نشود و اسیر نفست نشوی. رعایت همین آداب، انسان را قوی بار می‌آورد. کافی است انسان از آن چند لقمه آخر قبل از سیری کامل و پری شکم چشم بپوشد. اینجا انسان چشم می‌پوشد ولی در عوض چشمش به خیلی چیزها باز می‌شود. رنج بیهوده بسیاری از بیماری‌ها را هم تحمل نمی‌کند. (۴) (۵)

مثال دیگر نماز است. نماز یک عمل تکراری و گاه‌تألیخ است؛ باید از اوج لذت خواب بزنی و بلند شوی و نماز بخوانی یا در اوج کار باید رها کنی و به نماز بایستی؛ اما همین نماز تکراری، مایه سعادت انسان است. ترک عمدی همین چند دقیقه نماز طبق روایت مرز بین ایمان و کفر است. آیت‌الله بهجت از استادشان علامه قاضی نقل می‌فرمودند: «کسی که مقید به نماز اول وقت باشد به مقامات عالی خواهد رسید و آنچه از کمالات می‌خواهد به دست می‌آورد. اگر نرسید مرا لعن کند و به صورت من آب‌دهان ببندازد!» البته تأثیر نماز در دنیا هم سر جای خودش است؛ تقید به نماز اول وقت مایه افزایش رزق و روزی خواهد بود. چقدر ساده انسان می‌تواند خیر دنیا و آخرت را داشته باشد ولی خودش را به زحمت می‌اندازد. شما که الحمدلله اهل نمازی، خب اول وقت بخوان و خوشبخت شو!

مثال سوم عرصه برخورد با دیگران و روابط اجتماعی و خانوادگی است؛ در رانندگی، در برخورد با کودک، در برخورد با همسر، در برخورد با پدر و مادر، در برخورد با مادر شوهر و جاری و باجناغ و همسایه و ارباب‌رجوع و ... ان شاءالله شب‌های دیگر بیشتر درباره این عرصه صحبت خواهیم کرد.

## ۱۴-۷ سالگی

یک نکته را مخصوص پدر و مادرها عرض کنیم. سن ایجاد این روحیه (مبارزه با هوای نفس) در کودک ۷ تا ۱۴ سال است. بهترین سن مبارزه همین هفت سال دوم است. خدای متعال انسان را طوری خلق کرده که در این سن دستور پذیر است. اگر پدر و مادر برای او مثل یک سرباز یا بنده‌ای که باید آداب را یاد بگیرد، برنامه داشته باشند و او یاد بگیرد که به هر میلی هر گونه و هر زمانی که خواست پاسخ ندهد؛ این کودک هم از تنبلی تا حدود زیادی نجات پیدا می‌کند چراکه یاد گرفته بر راحت‌طلبی خود غلبه کند و هم منظم خواهد شد و باری به هر جهت عمل نخواهد کرد. این‌ها مقدمات یک زندگی موفق و شخصیت قوی برای او خواهد بود که برای رسیدن به اهداف والا تلاش می‌کند، خسته نمی‌شود و برای رسیدن به هر خواسته‌ای تن به هر ذلتی نمی‌دهد. این فرد، عزیز می‌شود.

خب، یعنی چه؟ به او غذا ندهیم؟! نه. اولین نکته این است که برای او برنامه داشته باشیم؛ مثلاً تماشای تلویزیون یا بازی با گوشی و مثل آن باید زمان خاص داشته باشد. در خوراک هم همین‌طور. نمی‌تواند هر طوری دلش خواست عمل کند. در تکلیف نوشتن باید منظم عمل کند. باید مقید به رعایت آداب شود. کودکی که نظم ندارد و هر طور بخواهد عمل می‌کند، برنامه ندارد؛ یعنی یاد می‌گیرد اسیر دست خواسته‌هایش باشد. این که هر ساعتی خواست تلویزیون ببیند، هر مقداری خواست با گوشی بازی کند، هر چه خواست و هر ساعتی خواست بخورد، تکالیفش را نامرتب و نامنظم بنویسد یعنی تبعیت از لذت‌ها.

نکته مهم دیگر، امر کردن او به نماز است. از این دوران باید بر وضو گرفتن و نماز خواندن ممارست و تمرین کند. کودک به راحتی این‌ها را فرامی‌گیرد؛ یعنی این‌طور نیست که کسی فکر کند این باعث فشار بر کودک می‌شود، نه. اگر درست و با مهربانی و جدیت و به موقع عمل شود کودک نه تنها زده نمی‌شود بلکه انس پیدا می‌کند. در پوشش هم همین است.<sup>۱</sup>

۱. یکی از اساتید می‌فرمودند: دختر بچه‌ام با چادری که جلویش دگمه یا زیپ داشت همراهم بود که به آیت‌الله بهجت

## انگیزه مبارزه

(۶) انگیزه‌های مختلفی برای مبارزه با هوای نفس وجود دارد ولی مهم‌ترین این انگیزه‌ها توجه به معاد و قیامت است. اگر توجه کند که هر کاری کند ثبت و ضبط شده، اثرش در دنیا و آخرت به او برمی‌گردد خیلی راحت‌تر عبادت کرده و سختی را تحمل می‌کند. انسان باید باور کند که همه کارهای حساب و کتاب دارد و مو را از ماست می‌کشند. یک نگاه حرام بیچاره می‌کند در قیامت؛ یک حق الناس بیچاره می‌کند؛ یک لقمه حرام، یک ترک نماز بیچاره می‌کند. توجه به زندگی آخرت برای ما موتور محرک است: «فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ \* وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ \* وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»<sup>۱</sup>

اگر انسان توجه کند که لذت و رنج واقعی در جای دیگری است خیلی راحت از برخی مسائل چشم می‌پوشد. اگر دکتر به کسی بگوید تو ۶ ماه دیگر بیشتر زنده نیستی، زندگی‌اش چگونه می‌شود؟ دیگر سر هیچ و پوچ دنیا به هم می‌ریزد؟ یا به خاطر به دست آوردن کالای بی‌ارزش و فانی دنیا خوشحال و فرحناک می‌شود؟ انسانی که می‌داند این مادیات برایش دوامی ندارد، اینجا ماندنی نیست و به زودی همه را باید بگذارد و برود و باور کرده «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فِتْنَةٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ بَقَاءٍ»<sup>۲</sup> لذت بردن‌هایش در دنیا عاقلانه می‌شود.

اگر توجه کنیم که بابت همه خوشی‌ها و لذت‌های غیرعاقلانه مؤاخذه می‌شویم دور آن‌ها خط می‌کشیم.

یکی از شاگردان شیخ رجبعلی خیاط از ایشان نقل می‌کند که «روح ناصرالدین شاه را روز جمعه‌ای آزاد کرده بودند و شب شنبه او را با زور به جایگاه خود می‌بردند، او

---

رسیدیم. ایشان ضمن تفقه، فرمودند: برای چادرش دگمه نگذارید تا او خودش عادت کند چادرش را نگه دارد.

۱. نازعات، ۳۷ - ۴۱.

۲. شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۱۰.

با گریه به مأموران التماس می‌کرد و می‌گفت: نبرید. هنگامی که مرا دید به من گفت: اگر می‌دانستم جایم اینجاست در دنیا خیال خوشی هم نمی‌کردم!»<sup>۱</sup>

در روایات به ما فراوان تأکید فرموده‌اند که با مرگ انس داشته باشید. سیره بزرگان، انس با قبرستان بوده است. این انس برای انسان عبرت‌ها و برکات زیادی دارد.

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب منازل الآخره با واسطه از جناب شیخ بهایی نقل می‌فرماید: «روزی رفتم به زیارت بعضی ارباب حال که در مقبره‌ای از مقابر اصفهان مأوا گزیده بود. آن شخص عارف به من گفت: من در این قبرستان قبل از این روز امر غریبی مشاهده کردم و آن امر این است که دیدم جماعتی جنازه‌ای را آوردند در این قبرستان دفن کردند در فلان موضع و رفتند. پس چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نَشْتَه نبود. مُتَحِیر ماندم. به راست و چپ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمد که ناگاه دیدم جوان خوش‌صورتی در لباس ملوک می‌رود نزد آن قبر، پس رفت تا رسید به آن قبر. من تعجب بسیار کردم از آمدن او نزد آن قبر. پس چون نشست نزد آن قبر، دیدم مفقود شد، گویا داخل در قبر شد. پس از این واقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی خبیثی شنیدم که از هر بوی بدی پلیدتر بود، پس نگاه کردم دیدم سگی می‌رود بر اثر آن جوان، تا رسید به آن قبر و پنهان شد. پس من در تعجب شدم و در حال تعجب بودم که ناگاه آن جوان بیرون آمد بدحال و بدهیّت، با بدن مجروح و از همان راهی که آمده بود برگشت. من عقب او رفتم و از او خواهم کردم که حقیقت حال را برای من بگوید. گفت: من عمل صالح این میّت بودم و مأمور بودم که در قبر با او باشم که ناگاه این سگی که دیدی آمد و او عمل غیر صالح او بود. من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا وفا کنم به حقّ صحبت او، آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنانچه می‌بینی و مرا نگذاشت که با او باشم، دیگر نتوانستم در قبر او بمانم، بیرون آمدم و او را گذاشتم.»<sup>۱</sup> توجه به حساب و کتاب و

۱. چون عارف مکاشف، این حکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود: راست گفتی، «فَتَحَنُّ قَائِلُونَ بِتَجَسُّدِ الْأَعْمَالِ وَ

تَصَوُّرِهَا بِالصُّورَةِ الْمُنَاسِبَةِ بِحَسَبِ الْأَحْوَالِ»؛ ما به تجسّم اعمال و صورت یافتن آن به صورت مناسب با حالات معتقد



احوال انسان بعد از مرگ، ما را اهل مراقبه و مبارزه با هوای نفس می‌کند. تفکر پیرامون آینده محتوم و قطعی که در انتظار همه ماست، انسان را بیدار می‌کند. (۷) چقدر خوب است انسان مقید باشد مثلاً هر هفته دقایقی در طول روز در قبرستان برای خودش خلوت کند و تفکر کند که من هم به زودی به این جمعیت ملحق می‌شوم.<sup>۱</sup> انسان تأمل کند به احوال کسانی که روزی برای خودشان سر و صدا و اسم و رسمی داشتند اما همه خاموش شده‌اند و دیگر اثری از آنان نیست. همه لذت‌هایی که بردند تمام شد و همه ثروت‌هایشان تقسیم شد. همه زیبایی‌ها، قدرت‌ها، دارایی‌ها، مقام‌ها و همه خوشی‌هایشان نابود شد. بعد از چند ده سال حتی دیگر صورت قبری هم از برخی باقی نمانده است. احتمالاً تا کمتر از صدسال دیگر ما نیز همین خواهیم بود. از بین ما، چند نفرمان می‌دانیم قبر پدربزرگ پدرمان کجاست؟ اگر کسی می‌داند، آخرین باری که آنجا رفته و یادی از او کرده چه موقع بوده است؟ برای ما نیز همین است. شاید در کمتر از صدسال دیگر، کسی ما را نشناسد و جای قبرمان را نداند، حتی یادی هم از ما نکند. میلیاردها انسان آمدند و رفتند. ما نیز می‌رویم. همه خوشی‌های دنیا به چشم بر هم زدنی تمام می‌شود و همه را باید بگذاریم و برویم و ببینیم برای ابدیت خود چه فرستاده‌ایم.

هر که باشی و هر جا برسی      آخرین منزل هستی این است  
آدمی هر چه توانگر باشد      چو بدین نقطه رسد مسکین است<sup>۲</sup>

وقتی از دنیا رفتیم در عرض چند ساعت، این بدنی که این قدر نگرانش بودیم و برای لذتش دویدیم، بو می‌گیرد و تعفنش حال همه را خراب می‌کند. حتی نزدیک‌ترین افرادمان هم نمی‌توانند جنازه ما را تحمل کنند. ما را در درون چاله‌ای می‌-

و قائلیم.

۱. ممکن است کسانی شرایطش را نداشته باشند خصوصاً خانم‌ها، این‌ها می‌توانند در محیط زندگی، دقایقی برای خودشان خلوت کنند و در باب مرگ و برزخ و قیامت خود فکر کنند.

۲. خاک در دیده بسی جان فرساست      سنگ بر سینه بسی سنگین است  
بیند این بستر و عبرت گیرد      هر که را چشم حقیقت‌بین است (پروین اعتصامی)

گذارند و روی مان خاک می‌ریزند. ما می‌مانیم و اعمالمان. آن موقع درک می‌کنیم که همه لذت‌های دنیا سراب و خیالی بیش نبود. آنجا می‌فهمیم چقدر به خودمان ظلم کردیم. چقدر خسارت زدیم و فرصت‌ها را از دست دادیم. چقدر به خاطر لذت پوچ دنیا، ابدیت خود را از دست دادیم و خدای ناکرده میلیون‌ها سال عذاب و گرفتاری برای خودمان خریدیم. آنجا می‌فهمیم که چقدر تنها هستیم؛ چقدر محتاج لطف و عنایت سیدالشهدا علیه السلام هستیم: «همه می‌رن تو می‌مونی برام.»

### راه میانبر

البته حقیقتاً کار سخت است. بی‌جهت نفرموده‌اند که مؤمن روزی ۷۰ مرتبه جان می‌دهد و زنده می‌شود. چون باید دائم مراقب این اژدهای هفت‌سر نفس باشد. هر سری را که می‌زنی سر دیگری درمی‌آورد. شیطان هم به کمک می‌آید. اینجا ما امیدمان به وجود سیدالشهدا علیه السلام است. حضرت دستگیری می‌کند. عنایت می‌کند. راه را نزدیک می‌کند. انگیزه‌ها را اصلاح می‌کند.

اشک بر سیدالشهدا انبیا را هم کمک می‌کند. انبیا علیهم السلام هم با اشک بر سیدالشهدا علیه السلام سالک می‌شدند. آن‌هایی که ترک اولی هم نکرده‌اند، با این اشک رشد می‌کنند. ابراهیم نبی علیه السلام با اشک بر سیدالشهدا علیه السلام سالک می‌شود. کربلا سفره‌ای است که عرشیان از آن بهره می‌برند.

گریه بر سیدالشهدا رمز مبارزه با هوای نفس و شیطان است؛ اوهام را پاک می‌کند. آیت‌الله حق‌شناس فرموده بودند: در خیابان می‌رفتیم می‌دیدم شیطان دارد چه می‌کند. جوانی بود که کسی از جلوی او می‌گذشت. این تا او را دید، چشم خودش را انداخت پائین و گفت: یا حسین. در دلش گفت؛ کسی در خیابان داد نمی‌زند که یا حسین. من دیدم شیطانی که آمده بود ایشان را ببرد مثل یک توپ ۱۰۶ خورد به سینه دیوار. شیطان این جوان کوبیده شد به دیوار روبه‌رو. مثل برق کوبیده شد. نابود شد.<sup>۱</sup>

۱. به نقل از آیت‌الله جاودان رحمته الله علیه.

کار سخت است ولی سیدالشهدا علیه السلام راه میانبر است. امام حسین علیه السلام هوای محبتش را دارد. حواشش به ما هست. برایمان دعا می‌کند.

لطف حسین ما را تنها نمی‌گذارد      گر خلق واگذارد، او وا نمی‌گذارد  
او کشتی نجات و کشتی شکسته ماییم      مولا به کام غرقاب ما را نمی‌گذارد<sup>۱</sup>

### باید راه افتاد

البته این را بگوییم که این میانبر برای کسانی مفید است که در مسیر حرکت می‌کنند نه کسی که اصلاً راه نیفتاده و در مسیر نیست. او که اصلاً در جاده و مسیر نیست راه میانبر به کارش نمی‌آید. حسین علیه السلام چراغ هدایت است برای کسی که در حرکت است. فرمودند: «إِنَّ سَفَا عَنَّا لَا تَنَالُ مُسْتَخَفًّا بِالصَّلَاةِ.»<sup>۲</sup> (۸) کسی که اهل مبارزه نباشد حتی اگر حسین علیه السلام را دوست داشته باشد خدای ناکرده شب عاشورا می‌رود. نمی‌تواند بگذرد. بله. بعدش گریه می‌کند.

مادر دلسوزی که می‌خواهد کودکش رشد کند و قوی شود و راه بیفتد، کمکش می‌کند که راه برود اما او را بغل نمی‌کند، می‌گوید: تو راه بیفت من هوایت را دارم، خطرها را از تو دور می‌کنم، زیر بغلت را می‌گیرم، دستت را می‌گیرم ولی بغلت نمی‌کنم؛ نمی‌خواهم تو فلج بمانی و زمین گیر باشی؛ می‌خواهم راه بیفتی. تو اهل مبارزه باش او دستگیری می‌کند، عنایت می‌کند، جبران خطا می‌کند، جبران کوتاهی می‌کند.

---

شیعه امام خود را تنها نمی‌گذارد

بر روی گفته خویش او پا نمی‌گذارد

مسکین و دست خالی مولا نمی‌گذارد

باید که سوخت ما را زهرا نمی‌گذارد

۱. هل من معین او را باید جواب داد

زهرا به دوستانش قول بهشت داده است

ما و فسرده حالی مولا نمی‌پسندد

از بس گناهکاریم ما مستحق ناریم

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۶.

هر وقت دیدید در بسته است و خسته‌اید یک روزه بخوانید. انسان باصفا و پاکی<sup>۱</sup> فرموده بود: شب برای نماز شب بیدار می‌شوم می‌بینم حال ندارم، روزه علی‌اصغر علیه السلام می‌خوانم. سیدالشهدا علیه السلام کشتی نجات است. کسی که با حسین علیه السلام باشد عبادت و مبارزه با نفسش هم طور دیگری است.



کسی که در مسیر حرکت می‌کند و مأنوس با یاد مرگ و معاد و اهل عمل است، دیگر مرگ برایش نه تنها دردآور و هنگامه جدا شدن از لذت‌ها نیست بلکه چون راه رسیدن به لذت‌های بی‌پایان است «احلی من العسل» است. شهدای کربلا این‌گونه‌اند. شهدای عزیز ما نیز به این مرحله رسیدند. آن‌ها مصداق واقعی اصحاب آخرالزمانی سیدالشهدا علیه السلام هستند. آنان تربیت شده مکتب حسین علیه السلام هستند. به خوبی یاد گرفتند که با خدا وارد معامله شوند و لذت زودگذر را با لذت بالاتر و بیشتر معاوضه کنند.

شهید مرحمت بالازاده یک نوجوان ۱۳ ساله است که وقتی فرمانده سپاه اردبیل با اعزام او به جبهه مخالفت می‌کند، تک و تنها از اردبیل حرکت می‌کند و خود را به دفتر رئیس‌جمهور وقت یعنی آیت‌الله خامنه‌ای می‌رساند. رئیس‌جمهور موقع سوار شدن به خودرو، در کنار ساختمان ریاست جمهوری متوجه سر و صدای او می‌شود و به محافظین می‌گوید اجازه دهند بیاید و حرفش را بزند. او در یک جمله درخواستش را به رئیس‌جمهور می‌گوید: «آقا! خواهش می‌کنم به آقایان روحانی و مداحان دستور بدهید که دیگر روزه حضرت قاسم علیه السلام نخوانند! آقا جان، حضرت قاسم ۱۳ ساله بود که امام حسین علیه السلام به او اجازه داد برود در میدان و بجنگد، من هم ۱۳ سالم است ولی به من اجازه نمی‌دهند به جبهه بروم. اگر رفتن ۱۳ ساله‌ها به جنگ بد است، پس این همه روزه حضرت قاسم علیه السلام را چرا

۱. راننده علامه امینی؛ به نقل از آیت‌الله میرباقری.

می خوانند؟» و این گونه با اصرار، مجوز حضور در جبهه را می گیرد و یک سال بعد در عملیات بدر ملکوتی می شود.

این خاصیت مکتب سیدالشهداست که نوجوانان تربیت شده درگاهش هم این قدر بزرگ و قوی می شوند.

وقتی شب عاشورا شد سیدالشهدا علیه السلام اتمام حجت کردند و به یارانشان فرمودند: هر کسی با من بماند فردا شهید می شود. قاسم بن الحسن علیه السلام یک نوجوان ۱۳- ۱۴ ساله است. نوجوانی که باید در اوج درگیری با لذات دنیا باشد و اول سرمستی اوست اما این یتیم امام مجتبی علیه السلام که در دامن ابا عبدالله علیه السلام بزرگ شده چطور تربیت شده که دغدغه و هم و غمش شهادت در رکاب ولی خدا شده؟ چقدر معرفتش بالا بوده و چقدر مبارزه با نفس داشته که الآن اینجا ایستاده است! آخر جمعیت ایستاده؛ ادب کرده جلو نیامده؛ هی سرک می کشد ببیند آیا عمو او را هم می پذیرد یا نه. سؤال کرد: عمو جان، آیا من هم شهید می شوم؟ حضرت سؤال کردند: مرگ نزد تو چگونه است؟ کیف الموت عندک؟ جواب داد: «أحلی من العسل!» شخصیتش آن قدر قوی است، آن قدر عزیز است که از همه لذت های دنیا گذشته و لقای خداوند و اولیائش از عسل برایش شیرین تر است... امام حسین فرمودند: بله فرزند برادرم، تو هم فردا شهید می شوی «بعدان تبلوبلاء عظیم»؛ اما بعد از آن که مبتلا به بالای سخت و شدید شدی.

روز عاشورا رسید. اصحاب همه رفتند و شهید شدند. نوبت به بنی هاشم رسید. اول از همه علی اکبر رفت و شهید شد. گذشت تا این که قاسم آمد نزد عمویش حسین. تا حسین چشمش به فرزند برادر افتاد او را در آغوش گرفت. هر دو گریه کردند. قاسم اجازه نبرد خواست ولی حسین اجازه میدان نداد. حسین بلافاصله به علی اکبر اجازه میدان داده بود ولی به قاسم اجازه نمی دهد.

وقتی دید عمویش اجازه میدان نمی دهد به خیمه اش آمد و شروع کرد گریه کردن. همین طور که داشت گریه می کرد یک دفعه یاد وصیت بابایش امام مجتبی افتاد.

نامه وصیت را باز کرد. نوشته بود: پسرم قاسم جان، وصیت می‌کنم در کربلا از عمویت حسین خوب دفاع کنی و با دشمنانش بجنگی. اگر اذن میدان نداد اصرار کن تا اجازه بدهد.

«یا ولدی یا قاسم اوصیک أنك إذا رأيت عمَّك الحسينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ في كربلا وقد أحاطت به الأعداء، فلا تتركِ البرازَ والجهادَ لِأعداءِ الله... وكُلِّمنا نَهَاكَ عن البرازِ عاودُهُ لِيَأْذَنَ لَكَ فِي البرازِ.»<sup>۱</sup>

وصیت را آورد داد به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ. سیدالشهدا تا نامه را خواند شروع کرد به شدت گریه کردن. نگاهی به قاسم انداخت. قاسم خودش را انداخت روی پای ابی‌عبدالله و شروع کرد دست و پای آقا را بوسیدن تا از عمویش اذن میدان بگیرد: «فَلَمْ يَزَلِ الْعُلَا مُرْتَبِّلٌ يَدِيهِ وَرِجْلِيهِ.»<sup>۲</sup>

ابا عبدالله قاسم را در آغوش گرفتند. عمو و برادرزاده در بغل هم شروع کردند به شدت گریه کردن. «فَلَمَّا نَظَرَ الْحُسَيْنُ إِلَيْهِ قَدَرَزَّ إِعْتَقَفَهُ وَجَعَلَ يَبْكِيانِ حَتَّى عُثِيَ عَلَيْهِمَا.»<sup>۳</sup>

بله. پدر و مادرها طاقت دیدن اشک بچه‌شان را ندارند. هر وقت حاجت مهمی داشتی خودت را بینداز روی پای پدر و مادرت. پاهایشان را ببوس دستشان را ببوس بعد ببین خدا چطور درها را برایت باز می‌کند.

حمید بن مسلم می‌گوید: جوانی به سوی ما آمد که چهره‌اش مثل پاره ماه می‌درخشید. شمشیر به دست و پیراهن به تن. قاسم زره ندارد. علی‌اکبر با زره رفت اربا اربا شد خدا خودش رحم کند. ابن نفیل از دی به من گفت: به خدا سوگند بر او

۱. معالی السبطين، ص ۴۱۴.

۲. همان، ص ۴۱۶.

۳. همان.

حمله می‌کنم. گفتیم: سبحان‌الله، این چه کاری است؟ این همه لشکر که دور او را گرفته‌اند برای او کافی است.

نانجیب به او حمله کرد و سر قاسم را با شمشیر شکافت. قاسم با صورت به زمین افتاد. صدایش بلند شد. فریاد زد: یا عم‌ها! عمو جان به فریادم برس! حسین مثل باز شکاری خودش را رساند. جنگی در گرفت. راوی می‌گوید: وقتی گرد و غبار جنگ فرو نشست دیدم حسین آمد بالای سر آن نوجوان «وهو یفحص بر جلیه»؛ در حالی که آن نوجوان پاهایش را به زمین می‌کشید. حسین صدا زد: «بعد القوم قتلوک!»  
چقدر برای حسین سخت است تو کمک بخواهی و نتواند کمکت کند.  
عمو جان مرگ در کامم عسل شد      چه شیرین آرزوهایم عمل شد.

## «بے نوشت»

### (۱) پنهان بودن کفر شیطان

قرآن کریم در مورد شیطان می‌فرماید: «أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»؛ شیطان از اول کافر بود. با این که کسی بود که برای ملائکه منبر می‌رفت و مورد غبطه آنان بود ولی از اول بندگی نکرد. آن وقتی که باطنش را نشان داد کاری کرد که هیچ کس قبل از او نکرده بود. بلعم باعورا هم همین‌طور بود. تا لحظه جان دادن باید مراقب بود. اگر مراقب دل‌هایمان نباشیم و اهل مبارزه با هوای نفس نباشیم زمین می‌خوریم.

### (۲) وزنه‌های به پا

اگر تا قبل از کربلا مبارزه کرده باشی و تعلقات را جدا کرده باشی در صحنه کربلا که قرار گرفتی می‌توانی بین حسین و یزید، حسین را انتخاب کنی و الا پایت می‌لرزد، سنگین می‌شوی و گیر می‌افتی. به تعبیر شهید صدرزاده وقتی می‌ایستی که آرپی‌جی بزی تمامی تعلقات به تو آویزان می‌شوند و تو را می‌نشانند اگر این‌ها را از خودت کنده بودی می‌توانی بایستی.

### (۳) حسرت آخر عمر

یکی از شاگردان آیت‌الله بهجت<sup>۲</sup> از ایشان نقل می‌کردند: می‌ترسم خانم برخی از طلبه‌ها خسر دنیا و آخره باشند و برخی خانم‌های دیگر دنیا و آخرتشان آباد باشد! گفتم: برای چه؟ فرمودند: برای این که ممکن است این خانم طلبه بعد عمری زندگی زاهدانه، حسرت زندگی دیگران را بخورد که چه اشتباهی کردیم، یک عمر بی‌جهت سختی کشیدیم، اگر با فلان بازاری ازدواج کرده بودم این همه سختی نمی‌کشیدم و خوش بودم. با این حرف و حسرت و نگاهش آخرتش را هم بر باد می‌دهد و اجرش را ضایع می‌کند اما دیگری آخر عمرش می‌گوید: این دنیا که تمام شد، من هستم و آخرت. ای کاش با فلان طلبه ازدواج کرده بودم و آخرت را داشتم. با این افسوس و نیش، آخرتش را آباد می‌کند!

۱. بقره، ۳۴.

۲. حجت الاسلام آقانهانی.



#### (۴) اسیر غذا شدن

آیت‌الله میرباقری می‌فرمود: یکی از دوستان در خارج از کشور رفته بودند جلسه‌ای، بعد از ناهار عده‌ای بلند شدند و رفتند به سمت دستشویی و پُر و مایعی که آنجا آماده بود در حلقشان فرو بردند و غذایی را که خورده بودند بالا آوردند تا بتوانند دوباره غذا بخورند و لذت ببرند.

#### (۵) اهمیت غذا

آیت‌الله کشمیری فرموده بودند: در نجف اشرف به خاطر ریاضت‌های شرعی و حشر و نشری که با اولیای خدا داشتیم، چشم برزخی من باز شده بود و صورت برزخی اشخاص را می‌دیدم. بسیاری از افراد سرشناس که برای آن‌ها احترام فوق‌العاده‌ای قائل بودم، صورت‌های برزخی ناخوشایندی داشتند و دیدن آن‌ها بسیار آزارم می‌داد ولی در میان اشخاصی که در حوزه نجف مطرح نبودند و یا در حوزه اخلاق و عرفان نیز معروفیتی نداشتند افرادی بودند که چهره برزخی‌شان بسیار زیبا و تماشایی بود. همین امر باعث شده بود که کمتر در مجامع حاضر شوم و غالباً سعی می‌کردم با کسی مراوده نداشته باشم. به تدریج که این حالت فزونی می‌گرفت، به هنگام بیرون رفتن از خانه هراسی در من پدید می‌آمد که مبادا نگاهم ناخودآگاه به شخصی بیفتد که برای او مقام و منزلتی قائلم ولی چهره برزخی نامناسبی داشته باشد! به همین جهت حتی‌المقدور می‌کوشیدم که سرم پایین باشد و نگاهم با اشخاص تلاقی پیدا نکند! یک روز که در خلوت خود به "محاسبه نفس" مشغول بودم و حالت مراقبه‌ای داشتم با خود گفتم: اگرچه در اثر باز شدن چشم برزخی به مراحل بیشتری از یقین قلبی رسیده‌ام ولی در عوض نظرم نسبت به برخی اشخاص تغییر یافته و حسن ظن من درباره آنان دارد به سوءظن مبدل می‌شود و این از نظر اخلاقی کار درستی نیست! زیرا امکان دارد که در آینده در اثر استغفار و یا انجام اعمال شایسته صورت کریه و زشت برزخی آنان عوض شود ولی من درباره آنان بر اساس همین صورت فعلی داوری کنم و قاعده "استصحاب" را درباره آنان جاری سازم و مرتکب خطا و اشتباه شوم! در فکر چاره‌جویی برآمدم و تصمیم گرفتم با مراجعه به اهل بصیرت مشکل خود را برطرف کنم. چند روزی گذشت و یکی از عارفان وارسته و بلندپایه‌ای که در یکی از شهرهای هند سکونت داشت به قصد زیارت و عتبه بوسی حضرت امیر علیه السلام به نجف آمد. سال‌ها بود که او در ایام به خصوصی از سال به نجف

می‌آمد و یک اربعین به ریاضت‌های شرعی می‌پرداخت و بعد به شهر و دیار خود برمی‌گشت و من چند سالی بود که توفیق آشنایی با او را پیدا کرده بودم و از محضر نورانی‌اش استفاده می‌کردم. روزی که او به دیدار من آمد، در همان نگاه اول به حالت من پی برد و به من گفت: به دست آوردن چشم برزخی خیلی دشوار است و از دست دادن آن بسیار آسان! گفتم: طاقت ادامه دادن به این وضع را ندارم! گفت: امروز به قضایی محل مراجعه کن و گوشت گوساله‌ای بخر و بگو در حیاط خانه در فضای باز آن را بر روی آتش کباب کنند و بعد نوش جان کن! مشکل تو فوراً برطرف می‌گردد! طبق دستوری که داده بود عمل کردم و با فروبردن اولین لقمه کباب بود که چشم برزخی من بسته شد و حالت عادی خود را پیدا کردم و بعد از مدت‌ها نفسی به راحتی کشیدم!

### (۶) راه مبارزه

راه مبارزه چیست؟ جالب است که می‌گویند: امیال سطح پایین را سرکوب نکن چون سرکوب کردن یک میل، خیلی راحت‌تر از این است که به آن پاسخ دهی ولی نگذاری از حد بگذرد. این که در روایت فرمودند دیگران یک‌بار می‌میزند ولی مؤمن در هر روز ۷۰ بار می‌میرد از جهت کشتن طغیان و زیاده‌خواهی نفس است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: گناه نکردن راحت‌تر است از توبه کردن! در حالی که ما می‌بینیم مطلب خلاف این است؛ وقتی می‌خواهیم گناهی را ترک کنیم بسیار سخت است ولی پشیمانی و تصمیم به ترک آسان‌تر است، سرش در همان مطلبی است که عرض شد؛ انسان غرق در گناه را که نمی‌تواند جلوی خود را بگیرد در نظر بگیریم؛ انسانی که در ابتدای مسیر تربیت خود است اگر به یک میل پاسخ ندهد چون آن میل را تقویت نکرده راحت‌تر می‌تواند آن میل را کنار بگذارد در حالی که اگر به آن میل پاسخ بدهد و تقویتش کند و بعد بخواهد رهایش کند، بسیار سخت خواهد بود.

ویژگی امیال درونی انسان این است که اگر طبق میلی عمل کنی آن میل در وجود تو تقویت می‌شود. هرچه بیشتر به آن پاسخ دهی قوی‌تر می‌شود و خلاف آن عمل کردن دشوارتر است. ای کاش بد بودن فضای مجازی و دیدن عکس و تصویرهای مستهجن گناهِش فقط همین دیدن بود و با کنار گذاشتن آن، همه چیز تمام می‌شد. مشکل اینجاست که با دیدن این‌گونه تصاویر و کلیپ‌ها شهوت انسان تقویت می‌شود به طوری که حتی اگر آن رفتار را هم ترک کند و گوشی ساده دست بگیرد، آن میل و شهوت به

این راحتی رهایش نمی‌کند و برای کنترل میلی که فعال شده تلاش بسیار بیشتری لازم است.

این‌که فرموده‌اند اصلاح نفس در جوانی بسیار آسان‌تر است از همین جهت است؛ در جوانی هنوز این امیال در وجود ما ریشه ندوانده. خداوند رحمت کند مرحوم امام را که می‌فرمودند: وجود ردائیل در جوان مانند یک نهالی است که می‌توانی با مشت کردن دست دور نهال و با یک فشار کم آن نهال را از زمین درآوری ولی اگر این نهال ریشه زد و تنومند شد دیگر درخت ریشه‌دار را نمی‌توانی به این آسانی از جا در بیاوری.

امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیر زیبایی در این رابطه دارند و در خطبه معروف هم‌ام در وصف متقین نکته‌ای کلیدی را برای قوی شدن شخصیت انسان بیان می‌کنند. می‌فرمایند: پرهیزگاران این‌گونه‌اند که وقتی نفسشان آن‌ها را در انجام کارهای سخت یاری نکرد آن‌ها هم نفس را در انجام کاری که دوست دارد همراهی نمی‌کنند.

مثلاً اگر امروز خواستی نماز اول وقت بخوانی ولی تنبلی کردی برای تنبیه نفست بگو من امروز ناهار نمی‌خورم یا یک مقدار نان می‌خورم ولی غذایی که دوست دارم را نمی‌خورم. این عین مبارزه با نفس است که انسان را قوی و مهمیای کارهای دشوار می‌کند.

### (۷) یاد مرگ و قیامت

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب منازل الاخره از کتاب دارالسلام مرحوم محدث نوری نقل می‌کنند که شیخ اجل<sup>۱</sup> آورع، آقای حاج ملا علی از والد ماجدش جناب حاج میرزا خلیل تهرانی رحمه الله نقل فرموده:

من در کربلای معلی بودم و مادرم در تهران. شبی در خواب دیدم که مادرم نزد من آمد و گفت: ای پسر، من مردم و مرا آوردند به سوی تو و بینی مرا شکستند. پس من ترسان از خواب برخاستم و از این خواب چندی گذشت که کاغذی آمد از بعضی اخوان که نوشته بود: «والدهات وفات کرد، جنازه‌اش را به نزد شما فرستادیم»؛ چون جنازه‌کش‌ها آمدند گفتند: جنازه والده شما را در کاروانسرای نزدیک ذی الکفَل گذاشتیم چون گمان کردیم که شما در نجف اشرف هستید. پس من صدق خواب را فهمیدم و لکن متحیر ماندم در معنای کلام آن مرحومه که گفته بود بینی‌ام را شکستند! تا این‌که جنازه‌اش را آوردند. کفن را از روی او گشودم و دیدم بینی او شکسته. سبب آن را از حاملین آن پرسیدم، گفتند: ما سببش را نمی‌دانیم. جز آنکه در یکی از کاروانسراها تابوت آن مرحومه را روی تابوت‌های دیگر گذاشته بودیم، مال‌ها با هم لگدکاری کردند، لگد زدند و جنازه را افکندند

به زمین، شاید در آن وقت این آسیب به آن مرحومه رسیده، دیگر غیر از این ما سببی برای آن نمی‌دانیم.

پس من جنازه مادرم را آوردم حرم جناب ابوالفضل علیه السلام و مقابل آن جناب گذاشتم و عرض کردم: ای ابوالفضل، مادر من نماز و روزه‌اش را نیکو به‌جا نیاورده، الحال دخیل تو است. پس برطرف کن از او اذیت و عذاب را و بر من است به ضمانت تو ای سید من، که پنجاه سال برای او روزه و نماز بدهم. پس او را دفن کردم و در دادن نماز و روزه برای او مسامحه شد. مدتی گذشت که شبی در خواب دیدم که شور و غوغایی بر در خانه من است. از خانه بیرون شدم ببینم چیست. دیدم مادرم را بر درختی بسته‌اند و تازیانه بر او می‌زنند. گفتم: برای چه او را می‌زنید، چه گناهی کرده؟ گفتند: ما از جانب حضرت ابوالفضل مأموریم که او

را بزنیم تا فلان مبلغ پول بدهد. من داخل خانه شدم و آن پولی که طلب می‌کردند آوردم، به ایشان دادم و مادرم را از

درخت باز کردم و به منزل بردم و مشغول به خدمت او شدم. پس چون بیدار شدم حساب کردم آن مقدار پولی را که در خواب از من گرفتند موافق بود با پول پنجاه سال عبادت، پس من آن مبلغ را برداشتم و بردم خدمت سید اجلّ آمیرزا سید علی رحمته الله، صاحب کتاب «ریاض» و گفتم: این پول پنجاه سال عبادت است، مُستدعیم لطف فرموده برای مادرم بدهید.

قالَ سَيُخْتَأِ الْأَجَلَ، صَاحِبُ دَارِ السَّلَامِ - أَحَلَّهُ اللهُ دَارَ السَّلَامِ: وَفِي هَذِهِ الرُّؤْيَا - مِنْ عَظَمَةِ الْأَمْرِ وَ خَطَرِ الْعَاقِبَةِ وَ عَدَمِ جَوَازِ التَّهَاوُنِ بِمَا عَاهَدَ اللهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ عَلُوِّ مَقَامِ أَوْلِيَائِهِ الْمُخْتَبِينَ - مَا لَا يَحْتَمِي عَلَى مَنْ تَأَمَّلَهَا بَعَيْنِ الْبَصِيرَةِ وَ نَظَرِ الْأَعْتِبَارِ.

### (۸) ما رئیس دزدها نیستیم!

شخصی در مجالس سیدالشهدا علیه السلام خدمت می‌کرد و زیر لب این شعر را می‌خواند:

«حسین دارم چه غم دارم؟!»

شیخ رجبعلی با دیدن این شخص در دل گفت: سیدالشهدا علیه السلام به این شخص تفضل خواهد کرد و او را از هم‌ها و غم‌های قیامت نجات خواهد داد.

پس از مدتی جناب شیخ رجبعلی شبی در خواب دید که محشر به پا شده و امام حسین علیه السلام به حساب مردم رسیدگی می‌کند و آن شخص هم در ابتدای صف، نزدیک

حضرت فرار دارد. شیخ رجبعلی می‌گفت: با خود گفتیم: امروز روز توست؛ گوارایت باد! ناگهان دیدم که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام به فرشته‌ای امر می‌کند که آن مرد را به انتهای صف بیندازد، در آن هنگام حضرت نگاهی به من کرد و با ناراحتی فرمود:

شیخ رجبعلی! ما رئیس دزدها نیستیم!

از سخن حضرت تعجب کردم و پس از بیداری جستجو کردم که شغل آن مرد چیست و فهمیدم که عامل توزیع شکر است و شکر را به جای این که با قیمت دولتی به مردم بدهد، آزاد می‌فروشد.



جلسه هفتم:  
چوردیگر باید دید

## جلسه هفتم: جور دیگر باید دید

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ  
اَقْتَرَفْتُمْوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ  
وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرْتَصُّوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»<sup>۱</sup>

### خانواده عاشورایی

قرآن کریم تأکید می کند که پدر و مادر، همسر و فرزند، خواهر و برادر و فامیل و اموال و دارایی های شما نباید مانع جهاد در راه خدا شود والا باید منتظر گرفتاری و بلا بود. در فرهنگ دینی، خانواده نه تنها نباید مانع جهاد در راه خدا، طی کردن راه خدا و همراهی با ولی خدا باشد بلکه خانواده باید بستر فعال شدن ظرفیت های وجودی انسان و رسیدن به کمالات باشد. زن و شوهر باید برای یکدیگر عون و کمک کار بر طاعت خدای متعال باشند. پدر و مادر باید تربیت کننده فرزندان حسینی باشند.

اثر این مسئله را در کربلا و در کاروان سیدالشهدا علیه السلام به روشنی می بینیم. کربلا به صورت خانوادگی اتفاق افتاد و از یک لحاظ صحنه مصاف خانواده ها بود. بسیاری از یاران حسین علیه السلام کربلایی شدنشان را مدیون خانواده هایشان هستند. همسر حبیب، همسر زهیر، همسر و مادر وهب نقششان در یار حسین شدن مردانشان فوق العاده است. رباب همسر اباعبدالله علیه السلام، دختران و خواهران حضرت علیه السلام همه در کربلا نقش پررنگ دارند. از جلوه های عظمت کربلا همین حضور و نقش خانواده هاست. چه این که فقط زنان اینجا نقش آفرین نیستند. فرزندان،



برادران، فرزندان برادر، عموزادگان اباعبدالله علیه السلام و برخی از بنی‌هاشم همراه حضرت هستند. در طرف مقابل هم صحبت از آل زیاد، آل مروان، آل ابی سفیان و امثال آن است. بسیاری از قتله کربلا خانوادگی به کربلا آمده بودند و همگی با هم جهنمی شدند.

قطعاً برای یار هفتاد و سوم حسین شدن و نقش‌آفرینی در کربلا خانواده نقش بی‌نظیری دارد.<sup>۱</sup> (۱) (۲)

زهیر، عثمانی بود. عثمانی‌ها معتقد بودند خون عثمان بر گردن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و به همین دلیل دشمن حضرت بودند؛ یعنی نه تنها به اهل‌بیت علیهم السلام معرفت نداشتند، دشمن هم بودند. زهیر عثمانی با آن برخورد حساب‌شده و تحول‌سازی که همسرش با او داشت از این رو به آن رو شد. زهیر نمی‌خواست با حضرت امام حسین علیه السلام مواجه شود و بنایش بر این بود که هر جا به ضرورت با حضرت امام حسین علیه السلام همراه شد، جایی که امام توقف می‌کند، او

---

۱. در این جلسات از همراهی و نقش‌آفرینی در کاروان ملکوتی سیدالشهدا علیه السلام صحبت کردیم و عرض کردیم اولاً، این حقیقت باید جدی گرفته شود، چراکه بی‌خیالی و جدی نگرفتن معارف دین اساس مشکلات ماست؛ ثانیاً، مراقب باشیم شیطان به ما القا نکند که ما کجا و یار حسین علیه السلام شدن کجا؟ بلکه هر کسی در هر موقعیتی می‌تواند به چشم امامش بیاید؛ ثالثاً، یقین داشته باشیم که راه گشایش در دنیا و داشتن لذت بیشتر منحصر در پیروی از فرمایشات اهل‌بیت علیهم السلام است و فاصله گرفتن از یاری سیدالشهدا علیه السلام و دین، ما را به لذت بیشتر نرسانده و مایه رنج بیشتر است. سپس اشاره کردیم که شرط هفتاد و سومین یار عاشورا شدن، بی‌قراری برای امام و کنار زدن بهانه‌هاست و گرنه باب بهانه و توجیه باز است و جوابش هم با آتش داده می‌شود. در جلسه پیش، مبارزه با هوای نفس و توان گذشتن از خواسته‌های زودگذر و پست را شرط دیگر همراهی با اباعبدالله علیه السلام دانستیم و گفتیم ضعف در این مسیر، انسان را در شب حادثه زمین‌گیر می‌کند. این‌ها قواعدی است برای همراهی با ولی خدا و سعادت‌مند شدن در کنار او. حال امشب عرض می‌کنیم برای هم‌رکاب شدن با کاروان کربلا باید نقش خانواده را جدی گرفت و تا حد امکان نباید تنهایی در این مسیر پا گذاشت.

حرکت کند که آنجا نباشد. تلاش می‌کرد با امام روبه‌رو نشود اما وقتی قاصد آمد و سلام امام علیه‌السلام را رساند و گفت امام می‌خواهند تو را ببینند، خشکش زد. قصد نداشت برود همسرش گفت: «سبحان الله! پسر دختر پیامبر تو را می‌طلبد و تو نمی‌روی؟» چنان این را محکم گفت که زهیر شرمنده شد و تصمیم گرفت نزد امام علیه‌السلام برود. ما نمی‌دانیم چه بین او و امام رد و بدل شده است. وقتی برگشت،

دیدند متحول شده. شاد و مسرور بود و گفت: «من راه خودم را پیدا کرده‌ام.» از طرف دیگر می‌بینیم مردان کوفی که همسرانشان را با خود همراه نکردند، بعضاً همسرانشان آنان را با خود همراه کردند و از دور مسلم دور کردند. طوعه به جناب مسلم ابن عقیل پناه می‌دهد اما از آنجا که فرزندش را همراه نکرده بود، فرزندش موجب شهادت حضرت مسلم می‌شود و محل اختفا را به پسر مرجانه لو می‌دهد و طوعه نمی‌تواند از فرستاده امامش محافظت کند.

در زمان حاضر هم این مسئله را می‌بینیم. چه خانواده‌هایی که در راه حسینی شدن بال پرواز یکدیگر شدند. مادران شهیدان مصطفی و مجتبی بختی یک نمونه از هزاران است. پسران این مادر، خود را به عنوان دو جوان افغانی به نام بشیر و جواد در صف مدافعان افغانی فاطمیون ثبت‌نام می‌کنند و این مادر نه تنها مانع آن‌ها نشد بلکه تلاش کرد لهجه افغانی را یاد گیرد که در تماس‌هایی که از طرف تشکیلات فاطمیون با منزل ایشان گرفته می‌شود متوجه ایرانی بودن فرزندانش نشوند و مانعی در راه جهاد آنان ایجاد نشود. این شیرزن پاره‌های تنش را راهی راه سیدالشهدا علیه‌السلام می‌کند و به آنان می‌گوید: بروید و فدایی خانم زینب علیها‌السلام شوید. در حالی که مصطفی و مجتبی باورشان نمی‌شود که مادر به آنان اجازه جهاد دهد به ایشان می‌گویند: مادر می‌دانی داعشی‌ها سر می‌برند؟ مادر می‌گوید: فدای سر امام حسین علیه‌السلام. دوباره می‌گویند: مادر می‌دانی داعشی‌ها انسان‌ها را آتش می‌زنند و ممکن است ما را بسوزانند؟ مادر می‌گوید: فدای دامن سوخته رقیه علیها‌السلام. باز به مادر گفتند: مادر می‌دانی داعشی‌ها بدن‌ها را تکه تکه می‌کنند؟ و مادر پاسخ می‌دهد: فدای بدن قطعه قطعه شده‌ای که روی حصیر چیدند.

## مگر می‌شود بی تفاوت بود؟

آن که همراه این کاروان شد، نمی‌تواند و نباید نسبت به خانواده‌اش بی‌تفاوت باشد. از اساسی‌ترین نقش‌های هم‌رکابان حسین، همراه کردن خانواده‌شان با این کاروان است. «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»<sup>۱</sup>

مادر یا پدری را تصور کنید که فرزندشان نزدیک پرت شدن از یک بلندی است؛ چطور با دلسوزی و ترس، تمام تلاش خود را می‌کنند به هر طریق شده او را برگردانند؟ اینجا هم قرآن کریم می‌فرماید: آی پدر و مادرها، زنان و مردان، خانواده خود را از پرتگاه آتش جهنم نجات دهید. از آن آتشی که سر سوزنش همه دنیای ما را می‌سوزاند. مگر می‌شود مادری ببیند دخترش در حال پرت شدن در کوره‌ای از مواد مذاب است و بگوید اشکالی ندارد، حالا بگذار خوش باشد، زمانه تغییر کرده است؟ نه. بلکه همه تلاشش را می‌کند که او را از کوره گناه و بی‌حیایی نجات دهد.

## بال پرواز یا غل و زنجیر پا

اگر حسین علیه السلام خون قلبش را برای دستگیری از بندگان خدا داد، قطعاً همراه و هم‌قدم حسین هم برای دستگیری از خانواده‌اش تلاش می‌کند. رمز موفقیت بسیاری از خوبان، همین خانواده‌های همراه و حسینی بوده است چه این که برخی هم از همین جا ضربه خوردند و زمین گیر شدند. کسی که پایش اینجا گیر باشد مشکل می‌تواند پرواز کند.

انصافاً می‌توان از همسر علامه طباطبایی رحمته الله به عنوان یک یار همراه و بال پرواز برای این عالم ربانی یاد کرد. علامه در اوصاف ایشان می‌فرماید: در طول مدت زندگی ما، هیچ‌گاه نشد که خانم کاری بکند که من حداقل در دلم بگویم کاش این کار را نمی‌کرد، یا کاری را ترک کند که من بگویم کاش این عمل را

انجام داده بود. در تمام دوران زندگی ما هیچ‌گاه به من نگفت چرا فلان عمل را انجام دادی؟ یا چرا ترک کردی؟<sup>۱</sup> همسر ایشان فرموده: وقتی علامه در حال مطالعه است جای کمرنگ را به اتاق ایشان می‌برم و به علامه نگاه هم نمی‌کنم. جای را می‌گذارم و می‌آیم بیرون تا مبدا رشته افکارش پاره شود.

مجاهدتها و همراهی‌های ایشان مثال‌زدنی است و قطعاً اجر و مزدشان را گرفته‌اند. تمام کارهایی که علامه انجام داده این زن هم در آن‌ها شریک است. خود ایشان در احوالات همسرشان می‌فرمایند: عیال ما زن بسیار مؤمن و بزرگواری بود. به همراه ایشان برای تحصیل به نجف اشرف مشرف شدیم و ایام عاشورا برای زیارت به کربلا می‌رفتیم. پس از آن به تبریز مراجعت کردیم. روز عاشورایی ایشان در منزل نشسته و مشغول خواندن زیارت عاشورا بود و گفت: «ناگهان دلم شکست و با خود گفتم: ۱۰ سال روز عاشورا در کنار مرقد مطهر حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام بودی و امروز از این فیض محروم شده‌ای. یک مرتبه دیدم که در حرم مطهر در زاویه بین بالا سر و روبرو ایستاده و رو به قبله مطهر مشغول خواندن زیارت هستم و حرم مطهر و خصوصیات آن مثل گذشته بود ولی چون روز عاشورا بود و مردم غالباً برای تماشای سینه‌زنی می‌آمدند؛ فقط در پایین پای مبارک، مقابل قبر سیدالشهدا علیه السلام چند نفری ایستاده بودند و بعضی از خدام مشغول زیارت خواندن بودند. چون به خود آمدم دیدم در خانه خود نشسته و در همان محل مشغول خواندن بقیه زیارت هستم.» (۳)

خانواده برای بسیاری بال پرواز است و برای برخی غل و زنجیر زندان.

### چرا خانواده غیرانتخابی است؟

ما نمی‌توانیم و نباید نسبت به خانواده خود بی‌تفاوت باشیم. علاوه بر وظیفه‌ای که نسبت به آنان داریم، آنان نیز نقش فوق‌العاده‌ای در رشد و سقوط ما دارند. ممکن است کسی بپرسد اگر نقش خانواده در صعود و سقوط ما بسیار است که

۱. مهر تابان، ص ۲۵.

هست؛ اگر در همراهی من با امام مؤثر است که هست؛ خب من که در انتخاب خانواده‌ام چندان مؤثر نیستم! یعنی اولاً، هیچ فرزندی پدر و مادرش را انتخاب نمی‌کند؛ ثانیاً، در انتخاب همسر هم همه نقش بر عهده خود ما نیست؛ ثالثاً، نسبت به فرزند هم عوامل مؤثر گوناگونی در تربیتش نقش دارد و همه نقش در دست والدین نیست و گرنه فرزند برخی از انبیا نباید منحرف می‌شدند. خب با این اوصاف تکلیف ما چیست؟ از طرفی بگوییم راه کربلا از خانواده می‌گذرد و از طرف دیگر انتخاب خانواده به اختیار من نیست! جوان می‌گوید پدر و مادرم بداخلاق‌اند؛ حرف زور می‌زنند؛ شرایط مرا درک نمی‌کنند؛ مانع از رشد و پیشرفت من می‌شوند؛ خب چه کنم در حالی که دوستم پدر و مادری با فضل و کمالات دارد که در رشد او مؤثرند. من تا یاد دارم در خانه‌مان دعوا بوده و او در خانه‌شان گل و بلبل. دیگری می‌گوید ما در ازدواجمان نفهمیدیم چه شد یک‌دفعه دیدیم سر سفره عقد نشسته‌ایم و الآن دو تا بچه داریم ولی اصلاً اخلاقمان به هم نمی‌خورد؛ همیشه دعوا و درگیری؛ تازه باجناغ‌هایی دارم که نگو و نپرس! خانم هم می‌گوید شوهری می‌خواستیم که اهل نماز و مسجد باشد ولی الآن نیست. این مرد مرا هم از آخرت دور کرده. مادر شوهر و خواهر شوهرهایی که دیگر مایه مصیبت‌اند. بعد هر مهمانی تا یک هفته درگیری داریم... و همین‌طور در مورد فرزند، در مورد خواهر و برادر، عمو و عمه و خاله و دایی و بقیه. خب پس اگر در رشد ما مؤثرند که هستند چرا انتخابش به دست ما نیست؟

### چشم‌ها را باید شست

اجازه دهید با یک مثال به این سؤال پاسخ بدهیم. یک مربی تنیس روی میز وقتی می‌خواهد ورزشکار تحت تربیت خود را آموزش دهد و تقویت کند چه می‌کند؟ توپ را کدام طرف می‌اندازد؟ آن جایی که او به راحتی جواب می‌دهد یا جایی که نقطه‌ضعفش است و می‌خواهد او تقویت شود؟ قطعاً یک مربی فهمیده دنبال برطرف کردن نقاط ضعف مربی و رشد اوست. خدای متعال هم در زندگی ما به دنبال رشد و برطرف کردن نقاط ضعف ماست. او هم دقیقاً توپ را می‌اندازد جایی

که نقطه ضعف ماست. این آقا بخیل است، خانمش خوش خرج و خوش مهمانی است. خب باید رشد کنی؛ باید بسازی. خانم اهل بریز و پباش و ناز و نعمت است؛ همسرش تمکن مالی ندارد؛ باید با او بسازی؛ باید رشد کنی.

مهم‌ترین گام در رشد انسان در خانواده، تغییر نگاه به خانواده است. خانواده باشگاه خودسازی است. اگر دیشب صحبت از مبارزه با هوای نفس کردیم؛ امشب باید عرض کنیم از مهم‌ترین - اگر نگوییم مهم‌ترین - بسترهای مبارزه با هوای نفس، خانواده است. جایی که انسان بیشترِ زمانش را در آنجا صرف می‌کند. گاهی زن و شوهر ۵۰ سال، روزی ۱۰-۱۵ ساعت کنار هم هستند. خب زندگی کم و زیاد دارد؛ سختی و راحتی دارد؛ در همه شرایط بحرانی و خوشحالی، این‌ها باید با هم تعامل کنند. شما اگر به جای خداوند بودید این فرصت را از دست می‌دادید؟! خانواده بهترین فرصت برای خودسازی و مبارزه با هوای نفس است.

### نقطه ضعف را پیدا کن

می‌گوید: آی فرشته‌های من، این آقا یا خانم زودرنج است. همسری به او بدهید که حساسیت‌های او را جدی نمی‌گیرد تا اصلاح شود. این آقا خیلی زود عصبانی می‌شود، یک خانمی بگذارید کنارش که حالش را جا بیاورد! خانمش هم کسی باشد که باید روی زبانش کار کند. فلانی خوب است. خیلی رک و صریح است. نمی‌تواند جلوی زبانش را بگیرد. این را بگذارید کنار او تا این هم یاد بگیرد زبانش را کنترل کند!

آن خانم خیلی زود بهش برمی‌خورد یک مادر شوهری به او بدهید که تربیت شود.

و همین‌طور در همه اعضای خانواده مثل پدر و مادر و فرزند و بقیه. دوست داری فرزندت خیلی فعال باشد؛ آرام است. خودت آرامی، بچه‌ات زمین و زمان را به هم می‌ریزد. باید با او آن‌قدر بازی کنی که انرژی‌اش تخلیه شود. خیلی کلاس و سواد و ظاهر و آداب اجتماعی برایت مهم است؟ پدر و مادر بی‌سواد و ساده‌پوشی به تو داده است که خیلی اهل آداب نیستند. تا ببیند حضری

جلوی دوستان با احترام و افتخار خم شوی دست آن‌ها را بیوسی یا نه. آن‌ها راحت تو را در جمع غرق بوسه می‌کردند، الآن تو چه می‌کنی؟ جبران می‌کنی یا سختت می‌آید؟

دست می‌گذارد روی نقطه‌ضعفت تا تقویت کند. هر کسی یک طور. حتی ممکن است کسی خیلی مزه غذا برایش مهم باشد به جای این که همسری برایش مقرر کنند که دست‌پختش خوب نیست اتفاقاً همسر کدبانویی به او می‌دهند تا ببینند آقا چه می‌کند. هر روز غذاهای خوش مزه و چرب و نرم و تزیین شده جلوی او می‌گذارند که ببینند چقدر بر خودش غلبه می‌کند!

### آزمونی برای رشد نه نمره

کلیت ماجرا همین است. خانواده بستر مبارزه با هوای نفس است. وسیله آزمایش و رشد است. «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»؛ اسباب آزمایش و رشد هستند. آزمایش‌های خدای متعال برای نمره دادن نیست؛ برای رشد و نشان دادن نقاط ضعف است. هر کجا حساسی و مشکل داری آزمون می‌رود روی همان. خانواده باشگاهی است برای شناخت ضعف‌ها و اصلاح آن‌ها. اگر می‌بینیم با همسرمان در نقطه‌ای مشکل داریم، فکر کنیم که مبدا اشکال اصلی از من است و باید خودم را اصلاح کنم یا اصلاً اشکال از او است ولی این امتحان من و برای تقویت نقطه‌ضعف من هم هست. او ربّ است، او مربی است.<sup>۲</sup> مربی توپ را جایی می‌اندازد که مشکل داریم. اجازه بده خدا زمین تمرینت را مشخص کند.

۱. تفاین، ۱۵.

۲. شهید مطهری در این باره در کتاب آشنایی با قرآن در تفسیر سوره حمد این چنین می‌گوید: درباره کلمه رب باید بگوییم که در فارسی کلمه‌ای که بتوانیم معادل آن قرار دهیم نداریم. گاهی به معنای تربیت‌کننده، معنی می‌کنند ولی باید توجه داشت که رب از ماده رب است نه از ربی و تربیت‌کننده کلمه‌ای است که معادل مربی قرار می‌گیرد و مربی از ماده ربی است و گاهی آن را صاحب‌اختیار ترجمه می‌کنند چنانچه عبدالمطلب گفت: «انا رب الابل و للبيت رب؛ من

هر کجا در زندگی به تو فشار آمد؛ همان جا توجه کن؛ بگو: خدایا تو داری من را می بینی. تو مربی هستی. تو داری من را تمرین می دهی. می خواهی تقویت شوم. چشم؛ تمام تلاشم را می کنم. تو هم به حق حسینت کمک کن.

مهم این است که در کوران مشکلات یقین داشته باشیم او حواسش به ما هست! با حساب و کتاب به ما بلا می دهد. بنده اش را دوست دارد، از مادر هم بیشتر دوست دارد و رهایمان نکرده است. هوای ما را دارد. ما اگر دستمان را از دست او جدا نکنیم، اگر با او قهر نکنیم، او بنده اش را کفایت می کند. او حساب و کتاب کار را دارد: «وَلَكِنِّي بِاللَّهِ حَسِيْبًا.»<sup>۱</sup> با این نگاه، در مشکلات زندگی و خانوادگی هیچ گاه به بن بست نمی رسیم چراکه مربی حکیم و دلسوز، بیش از توان کسی به او تمرین نمی دهد. نگاهمان به او باشد ناراحتی و نگرانی باقی نمی ماند.

### اولیای الهی در آزمایش خانواده

کسانی در این آزمایش خوب عمل می کنند. با هم می سازند. مبارزه با نفس دارند. آفرین، شما خیر دنیا و آخرت می بینید. در کنار هم آرامش دارید. از این آزمایش سربلند بیرون آمدید. دیگر درگیر اخلاق سوء هم نیستید. خب تمام شد؟ نخیر؛ در دنیا که امتحان و ابتلا تمام نمی شود. نوع آن عوض می شود. سطح آن بالا می رود. حسین، علی اصغر را خیلی دوست داری؟ بیاورش کربلا بینم چه می کنی! عاشق علی اکبر هستی؟ نگاه به قد و بالایش می کنی یاد رسول الله

---

صاحب اختیار شتر هستم و خانه صاحب اختیاری دارد». در هر حال هیچ کدام از این کلمات به تنهایی رساننده معنی رب نیستند؛ گرچه هر دو صفت جدا جدا از اوصاف خداوند بشمار می روند ولی گویا در کلمه رب هم مفهوم خداوندگاری و صاحب اختیاری نهفته است و هم معنای تکمیل کننده و پرورش دهنده. خداست که هم صاحب اختیار عالم است و هم کمال رسان همه عالم. شهید مطهری، آشنایی با قرآن، تفسیر سوره حمد، صص ۹۰ و ۹۱.



می‌افتی؟ کسی خلق و خویش مثل او نیست؟ اولین نفر می‌فرستمش اذن میدان بگیرد ببینم چه می‌کنی! بدن اربا اربای او را ببین، ببینم چه می‌کنی! رباب، تو چه؟ چقدر علی‌اصغر را دوست داری؟ حاضری فدایش کنی؟ حسینت را چقدر دوست داری؟ اگر بدنش را زیر آفتاب کربلا ببینی بعد او چه می‌کنی؟ آزمایش علی علیه السلام چگونه است؟ نمی‌دانم. شاید این است که باید دست‌های کننده در خیبر را ببندند و مقابلش به زهرایش جسارت کنند.

آزمایش زهرا علیها السلام چیست؟ شاید این است که باید مظلومیت و تنهایی علی را ببیند. شاید او که خود را از نابینا هم می‌پوشاند باید بیاید وسط نامردها دست علی را بگیرد.

خانواده بستر خودسازی و رشد است. باید نگاهمان را به خانواده درست کنیم. اولیای الهی از این بستر بهترین استفاده را می‌کردند. هر کسی به نحوی با خانواده آزمایش می‌شود.

### عارف واصل، مرحوم سید هاشم حداد

در احوالات مرحوم سید هاشم حداد از برترین شاگردان علامه قاضی رحمته الله آمده است که:

«ایشان به واسطه ضیق معیشت در خانه پدرزن و مادرزنشان زندگی می‌نمودند. آن‌ها در آن طرف حیاط و اینان در این طرف در یک اتاق، مدت دوازده سال زندگی می‌نمودند. پدر عیال ایشان بسیار به ایشان علاقه‌مند بود ولی مادر عیال ایشان برعکس، ایشان را نه تنها دوست نداشت بلکه از انواع و اقسام آزارهای قولی و اذیت‌های فعلی آنچه از دستش می‌آمد دریغ نمی‌نمود. این آزار و اذیت‌ها بیشتر به جهت فقر ایشان بوده است. او زنی قوی بئیه و از عرب‌های شجاع و دلدار بود به طوری که از ترس وی شب‌ها مردی حق نداشت از نزدیک منزل وی عبور کند و حیثاً اگر کسی عبور می‌کرد، خودش به تنهایی می‌آمد و حساب آن عابر را می‌رسید! خود مرحوم سید هاشم حداد می‌فرمودند: در میان اتاق آن‌ها و اتاق ما در این طرف، گونی‌های برنج و حلب‌های روغن به روی هم چیده بود اما نه تنها از

آن‌ها به ما نمی‌دادند بلکه تعمد داشت بر این که مرا در شدت و سختی ببیند؛ گویی کیف می‌کرد. ما با عیالمان لحاف و تشک نداشتیم و بعضی اوقات در مواقع سرما نیمی از زیلو را به روی خود برمی‌گرداندیم. با این که مرتباً دنبال کار هم می‌رفتم ولی کثرت مراجعین از فقرا و مشتری‌های بسیار که مرا شناخته بودند و جنس را نسیه می‌بردند و بعضاً وجه آن را هم نمی‌دادند و مخارج شاگرد که هر چه می‌خواست برمی‌داشت، دیگر پولی برای من باقی نمی‌گذارد مگر مقدار کمی که فقط برای نان و نفت و لوله چراغ و امثال آن بود. ماه‌ها می‌گذشت و ما قادر نبودیم برای عائله خود در این طرف قدری گوشت تهیه کنیم. عمده علت ناراحتی این زن با من قضیه فقر بود که به نظر وی بسیار زشت می‌نمود؛ و با این وضعی که ملاحظه می‌نمود و می‌باید مساعدتی کند و در نهایت تمکن و ثروت هم بودند، برعکس سعی می‌کرد تا چیزی از ما را فاسد و خراب کند تا گرفتاری و شدت ما افزون گردد. از طرفی شدت حالات روحانی و بهره‌برداری از محضر حضرت آقای قاضی به من اجازه جمع و ذخیره مال و یا رد فقیر و محتاج و یا رد تقاضای نسیه مشتری و امثال آن را نمی‌داد و حالم بدین طور بود که خلاف آن برایم میسور نبود.

عیال من هم تحمل و صبر می‌کرد ولی بالاخره صبر و تحملش محدود بود. چندین بار خدمت آقای قاضی عرض کردم: اذیت‌های قوی و فعلی أم الزوجه به من به حد نهایت رسیده است و من حقاً دیگر تاب صبر و شکیبایی آن را ندارم و از شما می‌خواهم که به من اجازه دهید تا زخم را طلاق بدهم. مرحوم قاضی فرمودند: از این جریانات گذشته، تو زنت را دوست داری؟! عرض کردم: آری! فرمودند: آیا زنت هم تو را دوست دارد؟! عرض کردم: آری! فرمودند: ابدأ راه طلاق نداری! برو صبر پیشه کن؛ تربیت تو به دست مادرزنت است. با این طریق که می‌گویی خداوند چنین مقرر فرموده است که: ادب تو به دست مادرزنت باشد. باید تحمل کنی و بسازی و شکیبایی پیشه گیری!

من هم از دستورات مرحوم آقای قاضی ابدأ تخطی و تجاوز نمی‌کردم و آنچه این مادرزن بر مصائب ما می‌افزود تحمل می‌نمودم. تا یک شب تابستان که چون پاسی

از شب گذشته بود، از بیرون خسته و فرسوده و گرسنه و تشنه به منزل آمدم که به اتاق بروم، دیدم مادرزنم کنار حوضچه عربی داخل منزل نشسته و از شدت گرما پاهایش را برهنه نموده و پیوسته دارد از شیر آب حیاط بالای حوضچه، آب روی پاهایش می‌ریزد. تا فهمید من از در وارد شدم، شروع کرد به بد گفتن و ناسزا و فحش دادن و همین‌طور بدین کلمات مرا مخاطب قرار داد. من هم داخل اتاق نرفتم؛ یکسره از پله‌های بام، به بام رفتم تا در آنجا بیفتم، دیدم این زن صدای خود را بلند کرد و با صدای بلند به طوری که نه تنها من بلکه همسایگان می‌شنیدند به من سبّ و شتم و ناسزا گفت، گفت و گفت و همین‌طور می‌گفت تا حوصله‌ام تمام شد. بدون آن‌که به او پرخاش کنم و یا یک کلمه جواب دهم، از پله‌های بام به زیر آمدم و از در خانه بیرون رفتم و سر به بیابان نهادم. بدون هدفی و مقصودی همین‌طور در خیابان‌ها می‌رفتم و هیچ متوجه خودم نبودم که به کجا می‌روم. همین‌طور می‌رفتم.

در این حال ناگهان دیدم من دو تا شدم: یکی سید هاشمی است که مادرزن به او تعدی می‌کرده و سبّ و شتم می‌نموده است و یکی من هستم که بسیار عالی و مجرد و محیط هستم و ابدأ فحش‌های او به من نرسیده است و اصولاً به این سید هاشم فحش نمی‌داده است و مرا سبّ و شتم نمی‌نموده است. آن سید هاشم سزاوار همه گونه فحش و ناسزاست؛ و این سید هاشم که اینک خودم هستم، نه تنها سزاوار فحش نیست بلکه هر چه هم فحش بدهد و سبّ کند و ناسزا گوید، به من نمی‌رسد. در این حال برای من منکشف شد که این حال بسیار خوب و سرورآفرین و شادی‌زا فقط در اثر تحمل آن ناسزاها و فحش‌هایی است که وی به من داده است؛ و اطاعت از فرمان استاد مرحوم قاضی، برای من فتح این باب را نموده است؛ و اگر من اطاعت او را نمی‌کردم و تحمل اذیت‌های مادرزن را نمی‌نمودم تا ابد همان سید هاشم محزون و غمگین و پریشان و ضعیف و محدود بودم.

الحمد لله که من الآن این سید هاشم هستم که در مکانی رفیع و مقامی بس ارجمند و گرامی هستم، که گرد خاک تمام غصه‌ها و غم‌های دنیا بر من نمی‌نشیند

و نمی‌تواند بنشیند. فوراً از آنجا به خانه بازگشتم و به روی دست و پای مادرزخم افتادم و می‌بوسیدم و می‌گفتم: مبادا تو خیال کنی من الآن از آن گفتارت ناراحتم؛ از این پس هر چه می‌خواهی به من بگو که آن‌ها برای من فایده دارد!»

ببینید این عارف بی‌نظیر چگونه به این مقام می‌رسد؛ سال‌های سال تحمل می‌کند. کسی انتظار نداشته باشد با یکی دو روز صبر و تحمل و نماز شب به جایی برسد، یک شب نماز شب خواند فردا منتظر باشد ملائکه به او سلام کنند! نه. سال‌ها صبر و رنج لازم است؛ آن هم این‌گونه رنج و سختی!

خانم و آقا می‌خواهند طلاق بگیرند، چرا؟ چون مثلاً مادر شوهر یک جمله به خانم گفته. آقا با همسایه دعوایش می‌شود. چرا؟ چون یک جمله به او گفته بالای چشمت ابروست. این سید سال‌ها فحش و ناسزا می‌شنیده؛ این‌ها در اوج فقر بوده‌اند ولی آن‌ها در اوج مکنت؛ و تازه نه تنها کمکی نمی‌کردند بلکه ضرر هم می‌زدند. به هر صورت بدون حساب و کتاب به کسی چیزی نمی‌دهند. اگر انسان در جای خودش خوب عمل کرد، برای خدا بهترین را عمل کرد، قطعاً مورد عنایت خاص قرار می‌گیرد. نکته قابل توجه ماجرا این است که ایشان می‌فرماید اگر این‌گونه تحمل نمی‌کردم همیشه رنجور و تا ابد گرفتار بودم اما اگر انسان دست در دست خدا پیش رود، مشکلات برطرف می‌شود و عنایت خاص الهی می‌آید. (۴)

### دور زدن ممنوع!

بعضی‌ها تحمل مبارزه با نفس در بستر خانواده را ندارند. گمان می‌کنند با فرار از آزمایش، مشکل حل می‌شود. سریع صورت مسئله را پاک می‌کنند؛ از زیر بار مسئولیت ازدواج فرار می‌کنند یا از مسئولیت تربیت فرزند گریزانند و حداکثر به یکی دو تا بسنده می‌کنند یا با رو شدن تفاوت‌ها و اختلاف‌ها و پیدا شدن مشکلات، سریع می‌گویند ما با هم تفاهم نداریم، به هم نمی‌خوریم، اشتباه انتخاب کردیم و از این حرف‌ها. در حالی که در بسیاری اوقات مشکل این است که باید بروند با هم بسازند؛ خود را بزرگ و قوی کنند ولی حاضر به تحمل سختی اصلاح و مبارزه با هوای نفس نیستند.

زندگی را جهنم می‌کند که برادرزن تحویلش نگرفته و از او تعریف نکرده! خب عزیزم، جنبه‌ات پایین بود؛ با خانواده‌ای وصلت کرده‌ای که جنبه‌ات را بالا ببرند. مادر شوهرت نیش می‌زند؟ خب ضعف را حل کن. نقطه ضعف را درست کن. کسی به امام باقر علیه السلام دشنام داد و به مادر حضرت توهین کرد؛ امام فرمود: «إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَفَرَ اللَّهُ لَهَا وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَفَرَ اللَّهُ لَكَ»؛ اگر راست می‌گویی خدا او را ببخشد و اگر دروغ می‌گویی تو را ببخشد.

وقتی نگاهمان به خانواده تغییر کرد، تحمل سختی‌ها راحت می‌شود. هم‌اوردی با افراد خانواده نقطه ضعف‌ها را آشکار می‌کند. تا نقطه ضعف‌ها مشخص نشود، تا انسان خودش را آسیب‌شناسی نکند نمی‌تواند پیشرفت کند. در این مرحله صبر بر عدم تفاهم‌ها و صبر بر اشتباه دیگران انسان را ارتقا می‌دهد. (۵)

### حربه‌های شیطان (ناشکری)

فکر نکنیم با فرار از آزمایش، امتحان تمام می‌شود. دنیا دار سختی است. این معبر و ویژگی‌اش این است. خالکش قسم خورده که همه شما در سختی هستید. کافر و مؤمن و سفید و سیاه و فقیر و پولدار ندارد. فکر کردی که تو خیلی بدبختی و بقیه خیلی خوش‌بخت‌اند؟ فکر کردی اگر از این موقعیت فرار کنی دیگر سختی نمی‌کشی؟ دیگر آزمایش نمی‌شوی؟ فکر کردی بقیه جاها سختی نیست؟ هیچ انسانی را در هیچ نقطه‌ای از جهان پیدا نمی‌کنی که سختی و رنج نداشته باشد. البته شیاطین هم اینجا بی‌کار نمی‌نشینند. اگر خدای متعال در این نقطه ویژه سرمایه‌گذاری کرده، شیطان هم اینجا متمرکز است. به طرق مختلف تلاش می‌کند انسان را در این نقطه زمین بزند. شروع می‌کند به القای ناامیدی و بدبختی. به القای این که تو چقدر بدبخت و بیچاره‌ای و بقیه چقدر خوش‌بخت‌اند! دائم در گوش انسان می‌خواند که این هم شد شانس که تو داری؟ این هم همسر است که تو داری؟ خانواده است که تو داری؟ پیشانی و بخت نیست که! این کوچه

خراب شده‌ای که درش هستی! این شهر و کشوری که درش هستی! ... مدام تزریق احساس فقر و بدبختی و فلاکت؛ مدام تزریق ناامیدی؛ نمی‌شود؛ نمی‌توانی ... »  
 الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ<sup>۱</sup> «شیطان دنبال چیست؟ می‌خواهد ما را به ناشکری بکشاند و صبر و استقامت را ما ببرد.

شیطان به قواعد ملکوتی عالم آگاه است. او این قواعد را خیلی جدی گرفته است. به کلام خداوند صادق یقین دارد که «لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»<sup>۲</sup> می‌داند که اگر شما نعمت‌های خداوند را در زندگی ات دیدی و شاکر بودی رشد می‌کنی، برایت گشایش می‌شود، نعمت بیشتر می‌شود؛ اما «وَلَنْ كَفَرْتُمْ إِنَّا نَعَذِّبُكُمْ<sup>۳</sup>؛ اگر ناسپاسی کردی، عذاب می‌آید. گاهی می‌بینی گرفتاری پشت گرفتاری می‌آید، آنچه داری از کفت بیرون می‌رود، آرامش نداری.

مسمع بن عبدالملک می‌گوید که در منا خدمت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نشسته بودیم و انگور تناول می‌کردیم. سائلی آمد و کمک خواست. ابو عبدالله فرمود:  
 این خوشه انگور را به او بدهید. مرد سائل گفت: نیازی به خوشه انگور ندارم، اگر درهمی باشد می‌پذیرم (زیاده‌خواهی کرد و راضی به عطای امام نشد). امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فقط در حق او دعا نمودند خداوند خودش وسعت و فراخی نعمت بدهد. آن مرد سائل رفت، اما بعد از لختی بازگشت و گفت: همان خوشه انگور را بدهید. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ چیزی به او نداد و گفت: خداوند وسعت و نعمت ارزانی دارد. دیری نگذشت که سائلی دیگر آمد و امام عَلَيْهِ السَّلَامُ سه حبه انگور برداشت و در دست او گذاشت. مرد سائل سه حبه را گرفت و گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. خدا را سپاس که به من روزی داد. حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: قدری صبر کن؛ و بعد هر دو دست خود را پر از

۱. بقره، ۲۶۸.

۲. ابراهیم، ۷.

۳. همان.

انگور نمود و به سائل داد. سائل انگور را گرفت و گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. امام علیه السلام به او گفت: باز هم صبر کن؛ و بعد به غلام خود گفت: آیا چیزی در کیسه داری؟ غلام پول‌های کیسه را بیرون آورد و ما تخمین زدیم که در حدود بیست درهم باشد. حضرت صادق علیه السلام پول‌ها را گرفت و به سائل داد. سائل پول‌ها را گرفت و گفت: الحمدلله. خدایا این نعمت از تو است. از تو که شریک و همتا نداری. باز امام علیه السلام گفت: قدری تأمل کن؛ و بعد پیراهن خود را از تن خود بیرون آورد و به سائل داد و گفت: این پیراهن را بپوش. سائل پیراهن را گرفت و پوشید و گفت: خدا را شکر که بر تن عربان من لباس پوشید و گویا گفت: ای ابو عبد الله! خداوند به تو جزای نیک دهد و غیر از این دعایی نکرد و رفت. بعدها ما با خود فکر کردیم که اگر برای امام صادق علیه السلام دعا نمی‌کرد، امام هماره به خاطر سپاس خدا، بر عطای خود می‌افزود.<sup>۱</sup>

اهل بیت علیهم السلام این گونه ما را قرآنی تربیت می‌کنند: «لَنْ شُكِرْتُ لَوْلَا رَبِّي دَنَّكُمْ». اما متأسفانه برخی ناشکرند. خدای متعال به آنان نعمت بسیار داده و باز ناله می‌کنند. برخی ماهیانه چند ده میلیون درآمد دارند و باز ناله و شکوه می‌کنند که

۱. «أحمد بن محمد بن عثمان بن عيسى عن مسعم بن عبد المليك قال: كنا عند أبي عبد الله عليه السلام ومي وبنين أبيدينا عتب نأكله فجاء سائل فسأله فأمر بعنقود فأعطاه فقال السائل لا حاجة لي في هذا إن كان درهم قال يسع الله عليك فذهب فخرج فقال رُدوا العنقود فقال يسع الله لك ولزئطه شيتنا فوجاه سائل آخر فأخذ أبو عبد الله ثلاث حبات عتب فناولها إياه فأخذ السائل من يده فوجاه الحمد لله رب العالمين. الأبي رزقي فقال أبو عبد الله: مكانك لحنسا من أكله عتباً فناولها إياه فأخذها السائل من يده فوجاه الحمد لله رب العالمين فقال أبو عبد الله: مكانك يا غلام أئني شيء معك من الزاهر فإذا معه نحو من عشرين درهماً فيما حزنناه أو نحوها فناولها إياه فأخذها فوجاه الحمد لله حينك وأخذك لا شريك لك فقال أبو عبد الله عليه السلام: مكانك فخرج فمبصا كان عليه فقال البس هذا فلبسه فوجاه الحمد لله الأبي كساني وسخرني يا أبا عبد الله وأقال جزاك الله خيراً لو تدع لأبي عبد الله عليه السلام إلا بدأ فأنصرف فذهب قال فقلنا أنه لو يردع لهُ لو يردع لهُ ليعطيه لإِنَّهُ لَمَّا كَانَ يُعْطِيهِ حَمِيداً أَعْطَاهُ». كلبني، الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۴۹.

ما بدبختیم! خداوند این همه نعمت به ما داده چرا آن‌ها را نمی‌بینیم؟ همین الآن اگر غذایی برای خوردن داریم یعنی از صدها میلیون نفری که گرسنه‌اند حالمان بهتر است. اگر سرپناهی داریم، اگر سواد داریم، امنیت داریم، بهداشت و درمان داریم، فرزند سالم داریم، بهتر از میلیون‌ها انسان این کره خاکی هستیم که محروم از این نعمت‌ها هستند.

گاهی همسران خوبی‌های یکدیگر را نمی‌بینند. در روایتی از امام صادق ع نقل است که اگر زنی به همسرش بگوید من در خانه تو خیری ندیدم تمام اعمالش حبط می‌شود.<sup>۱</sup> این یعنی تمامی اعمال صالحی که در عمرش انجام داده است پاک می‌شود! خیلی سنگین است. مراقب باشیم مبتلا به ناسپاسی و ناشکری نشویم.

(۶)

### حربه‌های شیطان (مقایسه)

یکی از حربه‌های مؤثر شیطان برای ناسپاس کردن ما، مقایسه است؛ آن هم مقایسه ناقص و دروغین. «بین فلانی چقدر خوشبخت است؛ چه خانه‌ای دارد! چه ماشینی دارد! درآمدش چقدر است! چه می‌خورد! پدرش چقدر باکلاس است!» کاری می‌کند که ما دارایی‌هایمان را نبینیم و ظاهر بعضاً غلط‌انداز زندگی دیگران چشمانمان را پر کند و باطن زندگی خود را با ظاهر زندگی دیگران مقایسه کنیم. گاهی آن‌چنان دروغ می‌سازد، گریم می‌کند و آرایش می‌کند که جهنم را بهشت ببینیم. حق و باطل را کاملاً عوض می‌کند؛ هر چقدر هم فریاد بزنی که «عزیز من، اشتباه فکر می‌کنی، آن کسی که فکر می‌کنی در بهشت زندگی می‌کند، زندگی‌اش عین جهنم است، فریب نخور! آهنگ دهل شنیدن از دور خوش است! تو خیلی چیزها داری که او ندارد، فریب نخور! داشته‌هایت را ارزان از دست نده و قدر داشته‌هایت را بدان!» فایده‌ای ندارد.

۱. «عن أبي عبد الله ع أَنَّهُ قَالَ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ قَالَتْ لِرَوْحِهَا مَا زَأَيْتُ قَطُّ مِنْ وَجْهِكَ خَيْرًا فَقَدْ حَيَّرَ حَيْطَ عَرَبِيَّهَا.» من لا يضره الفقيه.



در یکی از جلسات برنامه زندگی پس از زندگی ماه مبارک امسال (۱۴۰۱) جوانی هیبتی و عاشق دفاع از حرم که تجربه رفتن به عالم برزخ را داشت تعریف می‌کرد:

یکی از مسائلی که من در دنیا بعضاً به ذهنم خطور می‌کرد این بود که چرا من در این خانواده به دنیا آمده‌ام؟ و به نحوی در دل خودم از این شرایط اظهار ناراحتی و گلایه می‌کردم. در آن عالم، یکی از مسائلی که به من نشان دادند این بود که خدای مهربان تو را با توجه به ویژگی‌ها و شرایطی که داری در بهترین خانواده ممکن در کل دنیا قرار داده است. در آنجا به یقین دریافتم در عالم، خانواده‌ای بهتر از این خانواده برای من نبوده است و چقدر از این تفکر خود شرمند شدم.<sup>۱</sup>

### شناخت همدیگر

البته مشخص است مرادمان از آنچه گفتیم بی‌توجهی به اصول و قواعد زندگی نیست. غرض اصلی این بود که انتظارمان از زندگی این نباشد که باید همه چیز مهیا باشد و اگر نبود پس بخت من سیاه بوده و اشتباه انتخاب کردم و مثل آن؛ منظور این بود که در بستر خانواده، مبارزه با هوای نفس لازم است. منظور این

---

۱. بیان این مطلب خالی از لطف نیست که همین جوان هیبتی می‌گفت: در عالم برزخ بعد از گذشت مراحل، حالتی از سردرگمی و اضطراب برای من ایجاد شد که تکلیف من با این پرونده اعمال چه می‌شود. در این حال بودم که دیدم وجود نازنین سیده نساء العالمین خانم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عصا به دست تشریف آوردند و با فاصله‌ای از من جلوس نمودند و رو به من شبیه این عبارت را فرمودند: «پسرم نگران نباش، درست می‌شود.» در این حال دیدم وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام قسیم النار و الجنة، به همراه ملائکه‌ای تشریف آوردند. نامه اعمال مرا به دست حضرت علیه السلام دادند و ایشان نامه اعمال مرا ورق زدند. در این حال، نگران از نتیجه کار و شرمند از اعمال خود بودم که خانم حضرت زهرا علیها السلام مادری کردند و رو به امیرالمؤمنین علیه السلام شبیه این جمله را فرمودند: «این جوان، بالاخره در روضه‌های حسینان که چند استکان شسته است!» با این جمله مادر، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عنایت فرمودند و کار من حل شد و از آن حال نجات پیدا کردم.

نیست که تدبیر و اصول زندگی را کنار بگذاریم. نخیر؛ قطعاً یادگیری اصول و فنون زندگی، بالا بردن سطح مهارت‌های زندگی و شناخت بیشتر زوجین از یکدیگر، باعث کمتر شدن مشکلات می‌شود. به عنوان نمونه بنده یکی دو نکته و قاعده را به طور مختصر عرض می‌کنم که این جهت بحث هم روشن شود و حقیقت ضایع نشود. نکات ساده‌ای که می‌تواند زندگی ما را عوض کند.

### اول: حکم‌های کلی خانم‌ها

خانم‌ها معمولاً حکم کلی می‌کنند مخصوصاً زمانی که ناراحت‌اند. مثلاً خانم به همسرش با اعتراض می‌گوید: تو اصلاً به فکر من نیستی؛ هیچ وقت برای من چیزی نمی‌خری! یا ما اصلاً هیچ مسافرتی نمی‌رویم! اینجا یک‌دفعه آقا را برق می‌گیرد که ای داد! کجا ما مسافرت نمی‌رویم؟! مگر همین یک ماه پیش فلان جا نرفتیم؟ مگر فلان تعطیلات مسافرت نرفتیم؟ اصلاً مگر می‌شود مسافرت رفت. جاده‌ها بسته است و خلاصه شروع می‌کند به استدلال کردن و جواب دادن.

خب اینجا باید چه کرد؟ مرد عاقل متوجه می‌شود که مراد خانم اصلاً این نبوده که ما مسافرت نرفته‌ایم؛ مراد این بوده که من الآن خسته شده‌ام؛ نیازمند استراحت و تنوع هستم. آقا اگر فهمیده باشد از در محبت و اظهار همدردی وارد می‌شود که خب چه کنیم؟ چاره‌ای کنیم. تنوعی بدهیم. شما خسته شده‌ای. با این مدل چند دقیقه بعد می‌بینید خانم کلاً از آن حرف برگشت. البته که خب سخت است! یک‌دفعه مرد احساس کند همه زحماتی که کشیده نادیده گرفته شده و باز باید کوتاه بیاید. سخت است. اینجا جای مبارزه با هوای نفس است. اینجا جای رشد است. اینجا عنایت خدا و اهل بیت علیهم‌السلام را جلب می‌کند. (۷)

### دوم: اقتدار مرد، محبوبیت زن

زن اقتدار مرد و مرد جایگاه محبتی زن را نگه دارد. این شاید مهم‌ترین اصل در یک زندگی موفق است. به خانم‌ها می‌گوییم می‌خواهید زندگی شما لبریز از

محبت همسر باشد؟ اقتدار و جایگاه او را حفظ کنید. اگر اقتدار و استقلال همسران را حفظ کردید محبتتان در قلب مرد جاگیر خواهد شد. اگر قلب مرد را می‌خواهید باید غرورش را حفظ کنید. از او تعریف کنید. نظرات مخالفان را در جمع و مخصوصاً جلوی بچه‌ها ابراز نکنید. به حرف شوهرت گوش کن تا از محبت لبریزت کند. مردتان را به هیچ نحو با مرد دیگر مقایسه نکنید.

بنده از خانم‌ها سؤال می‌کنم: اگر همسران به شما بگویند «من از قیافه شما خوشم نمی‌آید! اصلاً برایم جذاب نیستی!» چه حالی پیدا می‌کنید؟ قطعاً این جمله برای زن بسیار آزار دهنده است. زن را می‌شکند. خدا نکند مردی این جمله را اضافه کند که «آن جذابیتی که فلانی دارد تو نداری!» و زیبایی زنش را با دیگری مقایسه کند. این یعنی نابودی قلب زن. خب حالا جالب است همین جملات برای مردها خیلی اذیت کننده نیست. مرد خیلی راحت از کنار این حرف می‌گذرد که مثلاً تو قیافه نداری! حالا خانم‌های محترم همین نکته را سرایت دهند به این که اگر شما به همسرت بگویید: «تو بلد نیستی این کار را درست انجام دهی؛ خراب می‌کنی؛ نظر نده، دست نزن و ...» یا خدای ناکرده بگویند «تو عرضه نداری. هیچ‌گاه بلد نبودی یک کار را درست انجام دهی. هیچ‌وقت یک کار را درست انجام ندادی. ولی شوهر خواهرم ...» تأثیر این جملات بر شخصیت مرد مثل همان جملات است بر شما. مراقب باشید اقتدار و استقلال مرد جریحه‌دار نشود مخصوصاً در حضور فرزندان. اگر پدر جایگاهش را جلوی بچه‌ها از دست داد دیگر به سختی می‌توان آنان را درست تربیت کرد. این جایگاه باید تقویت شود؛ مثلاً وقتی سفره پهن می‌کنید اگر فرزندان بالای هفت سال هستند، اول برای پدر غذا بکشید.

آقایان هم اگر می‌خواهند جایگاهشان حفظ شود و خانواده بانشاطی داشته باشند باید جایگاه محبتی همسرشان را حفظ کنند. زن باید لبریز از محبت باشد. باید دائم به او توجه شود. بداند محبوب همسرش است. فرزندان باید یاد بگیرند که مادر نباید ناراحت شود. این خط قرمز پدر است.

مردها اگر نشاط در خانه می‌خواهند باید نشاط زن را حفظ کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: المرءة ریحانه، زن مثل گل است و باید طراوتش حفظ شود. اگر

نشاط خانه کم است از خود سؤال کنیم چه شده که آن گل با طراوتی که به منزل آوردیم پژمرده شده؟ اگر مردی می‌خواهد طراوت این گل حفظ شود با او صحبت کند. او را تحویل بگیرد. به درد دلش گوش کند. برایش در خانه شخصیت قائل شود. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «المرأة سيّدة بيتها»؛ زن سرور خانه‌اش است و باید این سروری حفظ شود. (۸)

اولیای الهی به این نکات توجه داشتند و این رابطه در زندگی‌هایشان جاری بوده است. فرزند علامه طباطبایی نقل می‌کند: علامه در خانه، مهربان و بدون دستور بود و هر وقت هر چیزی نیاز داشت خودش می‌رفت و می‌آورد و چه بسا هنگامی که عیال و یا یکی از اولادشان وارد اتاق می‌شد، ایشان در جلوی پای آن‌ها تمام قامت برمی‌خاست. در مقابل مادر هم این‌گونه بودند. زمانی که در تبریز بودیم خانه‌ای بزرگ داشتیم که فقط دو آشپزخانه بزرگ داشت و می‌توانستیم چند ده نفر مهمان در این خانه پذیرایی کنیم؛ اما علامه تصمیم به مهاجرت به قم گرفتند. مادرمان مثل همیشه تسلیم محض این تصمیم بودند و هیچ سؤال و اعتراضی نداشتند. من که در آن موقع نوجوانی چهارده ساله بودم و از این تصمیم‌گیری‌ها و چگونگی چنین مسافرتی اطلاع درستی نداشتم وقتی از مادرم پرسیدم: شب عید موقع مسافرت نیست، در این هوای سرد تبریز بالاخره کجا می‌خواهیم برویم؟ مادرم نگاهی به من کرد و در حالی که اشک چشمان خویش را پاک می‌کرد این دو بیت شعر را برایم خواند:

رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست      می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست  
رشته بر گردن نه از بی‌مهتری است      رشته عشق است و بر گردن نکوست  
عشق یعنی حسین

حالا برویم کربلا! ببینید سیدالشهدا علیه السلام چگونه با رباب علیه السلام برخورد کرده که رباب این‌گونه عاشق حسین علیه السلام است. آن قدر سیدالشهدا علیه السلام به رباب اظهار

علاقه و محبت می کرد که همه از شدت این علاقه آگاه بودند. حضرت برای رباب و دخترش سکینه شعر می گفتند:

لَعَمْرُكَ إِنِّي لِأَحِبُّ دَارَا  
تَحُلُّ بِهَا سَكِينَةُ وَالرِّبَابُ  
أَحِبَّهُمَا وَأَبْدُلُ جُلَّ حَالِي  
وَأَيْسَ لِلاَّتْمِي فِيهَا عِتَابُ

من خانه‌ای را که رباب و سکینه در آن هستند دوست دارم و دوست دارم همه اموال را به پای آن‌ها بریزم و هیچ کس نباید در این باره با من سخنی بگوید. معلوم است رباب چطور عاشق سیدالشهدا شده. رباب بعد عاشورا دیگر زیر سایه نرفت. مرثیه می خواند برای سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَام:

إِنَّ الَّذِي كَانَ نُورًا يَسْتَضَاءُ بِهِ  
يَكْرِي بِلَا قَتِيلٍ جَزَاكَ غَيْرُ مَدْفُونٍ  
آن پرتویی که دیگران از درخشش آن بهره می بردند، در کربلا کشته شده و غیر مدفون رها شده است.

سَبَطَ النَّبِيُّ جَزَاكَ اللَّهُ صَالِحَةً  
عَنَا وَجَبَّتْ خُسْرَانَ الْمَوَازِينِ  
ای فرزند پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! خدا از طرف ما تو را پاداش نیکو داده و در وقت «میزان» تو را از هر زبانی به دور دارد.

قَدْ كُنْتُ لِي حَبْلًا صَعْبًا أَلُوذُ بِهِ  
وَكُنْتُ تَصَحَّبْنَا بِالرَّحْمِ وَالذِّينِ  
تو آن چنان کوه محکمی بودی که من بدان پناه می بردم. تو با رحمت و از سر دین داری با ما هم نشینی داشتی.

مَنْ لِيَّتَامِي وَمَنْ لِّلسَّائِلِينَ وَمَنْ  
يُغْنِي وَيَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مُسْكِينٍ  
دیگر چه کسی برای یتیمان و فقیران مانده؟ و چه کسی است که مسکینان بدو پناه برده و او بی نیازشان سازد؟

وَلِلَّهِ لَا بَتْنِي صَهْرًا بَصْهْرًا كَرِيمًا  
حَتَّى اغْيِبَ بَيْنَ الرَّمْلِ وَالطِّينِ (۱۳)  
به خدا قسم! بعد از تو دیگر سایه همسری را بر سرم نخواهم پذیرفت تا در میان خاک، پنهان شوم. (۷)



چقدر رباب عاشق سیدالشهدا است. آن قدر گریه کرد که بیشتر از یک سال نتوانست دوری حسینش را تحمل کند. بعد از یک سال جان داد. چقدر رباب عشق و معرفت دارد. عجیب این است که در همه مرثیه‌هایی که می‌خواند یک کلمه از علی‌اصغرش نگفته. همیشه گفته حسین. حسین، علی‌اصغرم فدایت. نمی‌دانم شاید آن لحظات آخر رباب با خودش می‌گوید: ای کاش علی‌اصغرم بزرگ بود می‌توانست برود از حسین دفاع کند. مثل عمویش برود به میدان. علی‌اصغر یک کاری بکن برای حسین ...

گاه در معرکه آن کار دگر باید کرد

گریه برنده‌تر از تیغ عمل خواهد کرد

عمق این مرثیه را اشک و علم می‌دانند

داستان را همه اهل حرم می‌دانند

بعد عباس دگر آب سراب است سراب

غیر آن اشک که در چشم رباب است رباب

مرغ در بین قفس این در و آن در می‌زد

هی از این خیمه به آن خیمه زنی سر می‌زد

آه بانو چه کسی حال تو را می‌فهمد؟

علی از فرط عطش سوخت خدا می‌فهمد

می‌رسد ناله آن مادر عاشورایی

زیر لب زمزمه دارد پسر لالایی

کمی آرام که صحرا پر گرگ است علی

و خدای من و تو نیز بزرگ است علی

کودک من به سلامت سفت آهسته

می‌روی زیر عبای پدرت آهسته

پسرم می‌روی آرام و پر از واهمه‌ام

بیشتر دل‌نگران پسر فاطمه‌ام

پسرم شادی این قوم فراهم نشود

تاری از موی حسین بن علی کم نشود

تیر حس کردی اگر سوی پدر می‌آید

کار از دست تو از حلق تو برمی‌آید

خطری بود اگر، چاره خودت پیدا کن

قد بکش حنجره‌ات را سپر بابا کن

مرحوم میرزای قمی ده روز در منزل روضه می‌گرفت. هر روز به روضه‌خوان

می‌گفت: روضه علی‌اصغر را بخوان. آقا روضه‌های دیگر هم بلام بخوانم؛ چرا فقط

می‌گویید این روضه را بخوان؟ فرمود: هر شهیدی که به میدان آمد زبان داشت،

رجز خواند، خودش را معرفی کرد، از خودش دفاع کرد اما شیرخواره زبان نداشت؛

تا تیر سه شعبه آمد آن‌قدر سریع این تیر از کمان حمله خارج شد که حتی

ابی‌عبدالله هم یک لحظه جا خورد، هنوز حرفش تمام نشده بود که دید علی لبخند

می‌زند. یک تیر آمد اما دو نشان زد... با نشان اول گوش تا گوش علی را پاره کرد،

با نشان دوم خود حسین را زد. دیدند ابی‌عبدالله نمی‌داند چه کار کند! یک قدم به

سمت خیمه‌ها می‌رود؛ یک قدم به سمت میدان برمی‌گردد...

## «بے نوشت»

### (۱) خانواده شهیدان تلخابی

یکی از خانواده‌هایی که می‌توان آن‌ها را یاور اهل بیت و امام حسین علیه السلام به حساب آورد خانواده شهیدان تلخابی است.

این خانواده یکی از خانواده‌های فوق‌العاده‌اند. شهید علی تلخابی متولد اراک است. دختر ایشان می‌گوید: پدرم به دلیل ارادتی که به اهل بیت داشت در سال ۵۷ به شهر قم هجرت می‌کند و در همه برنامه‌های ضد رژیم شاه در صحنه بوده و حضور جدی داشته است. جنگ که شروع می‌شود برادرم احمد با اجازه پدر و مادرم راهی جبهه می‌شود و در سال ۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی در سن ۱۷ سالگی به شهادت می‌رسد.

وقتی احمد به شهادت رسید برادرم ابوالقاسم از پدر و مادرم اجازه جبهه رفتن می‌گیرد و می‌رود. ایشان نیز در سال ۶۳ در عملیات خیبر به شهادت می‌رسد. این خواهر شهید می‌گوید: وقتی ما برای برادرانمان بی‌تابی می‌کردیم، مادرمان به ما می‌گفت: «ما بهشت را خریده‌ایم، آنان در راه خدا رفته‌اند!» پدرم نیز در اوج مسئولیت‌پذیری به ما می‌گفت: «امام حسین علیه السلام در دشت کربلا برای دین اسلام ۷۲ تن قربانی داد. حالا نوبت ماست که جوانی‌مان را فدای اسلام کنیم.»

بعد از دو برادرم، پدرم عزم جبهه می‌کند اما عده‌ای به پدرم می‌گفتند شما دیگر نروید؛ ایشان در جواب می‌گفتند: «هرکس وظیفه خودش را انجام می‌دهد. الآن وظیفه جبهه رفتن بر عهده من است.» در عملیات والفجر ۸ وقتی فهمیدند ایشان پدر دو شهید هستند نمی‌خواستند اجازه بدهند که به خط مقدم برود اما پدرم فرماندهان را متقاعد می‌کند که برود؛ و در نهایت در همان عملیات در فاو به شهادت می‌رسد.

هنوز رشادت‌ها و شهادت‌طلبی‌های این خانواده تمام نشده است. ایشان می‌گوید: در منزل ما همیشه صدای قرآن می‌آمد و با این که مادرم یک روستایی بی‌سواد بود ولی از جهت سیاسی بسیار روشنفکر و مقید بود. ایشان همیشه در همه مراسمات سیاسی شرکت می‌کرد. [ببینید چطور همه این خانواده در کنار هم و در مسیر اهل بیت علیهم السلام همراه هم هستند.]

در آن زمان که بمباران می‌شد برخی بستگان به مادرم می‌گفتند از قم بیاوید پیش ما تا بمباران تمام شود اما ایشان در جواب گفته بودند: «سرنوشت هر چه باشد انسان آن را



خواهد دید و مادامی که امام در جماران است من هم همین جا می مانم و به روستا نمی روم.» حتی وقتی خبر شهادت پدرم را آوردند مادرم گفت: این ها چیزی نیست. خدا سایه امام را بر سرمان نگه دارد. برخی از همسایه ها نیز به مادرم از روی ترحم می گفتند: دو پسر را از دست داده بودی. بهتر نبود که همسرت را به جبهه نمی فرستادی؟! می گفت: «حضرت علی علیه السلام برای چه شهید شد؟ همسر من هم در این راه به شهادت رسید، از خدا می خواهم من هم شهید شوم.»

در سال ۶۶ مادرم مستطیع می شود و زمانی که به حج می رود در راهپیمایی براءت از مشرکین در صف اول قرار می گیرد و توسط مأموران سعودی اول با آب جوش سوزانده می شود و سپس او را آن قدر کتک می زنند که به فیض شهادت می رسد. خوش به سعادت این خانواده و امثال این خانواده که پدر و مادر علاوه بر این که دل هایشان را در مسیر اهل بیت علیهم السلام با هم یکی کردند و با هم همراه شدند، فرزندان خودشان را هم با خود همراه کردند.

## (۲) خانواده جهنمی

یکی از خانواده هایی که در جهنمی شدنشان از هم سبقت گرفتند خانواده اشعث بن قیس کندی است. اشعث یکی از مؤثرین افراد در جریان تحمیل حکمیت به امیرالمؤمنین علیه السلام است. او کسی است که ابوموسی اشعری را پیشنهاد داد. در جریان شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام هم ابن ملجم را یک ماه در منزل خود مهمان کرد و نقشه شهادت را خودش به ابن ملجم پیشنهاد داد. دختر اشعث، جعدہ قاتل امام حسن علیه السلام و پسرش محمد کسی است که در دستگیری و شهادت حجر بن عدی، هانی ابن عروه و مسلم بن عقیل نقش مهمی را ایفا کرد. پسر دیگرش قیس کسی است که به امام حسین علیه السلام نامه نوشت که به کوفه بیاید اما در سپاه ابن زیاد نقش آفرین شد.

## (۳) همسر علامه طباطبایی رحمته الله

همسر شهید مطهری:

همسر علامه که از بستگان ایشان هم بودند، برای من تعریف می کردند: «ما در تبریز سالی چند من روغن حیوانی مصرف می کردیم. به قم که آمدیم در منزل کوچکی ساکن شدیم که امکانات زیادی هم نداشت. حداکثر می توانستیم روزی پنج سیر گوشت بخیریم. من دنبه های گوشت را جدا می کردم و داخل سبزی که از سقف آشپزخانه آویزان کرده

بودم، می‌انداختم. هر چند روز یک‌بار دنبه‌ها را آب می‌کردم و از آن به عنوان روغن استفاده می‌کردم. هیچ وقت هم به علامه نمی‌گفتم ما روغن نداریم که ایشان ناراحت شود و از کار و مطالعه باز بماند. می‌خواستم فکرش آزاد باشد.»

دوستی با ایشان برای من درس‌آموز بود. روزی مهمان خانم بودم. لباس‌هایشان خیلی مندرس و کهنه شده بود و ایشان نیاز داشت که لباسی برای خودش بدوزد. زمانی که علامه بیرون می‌رفت به ایشان گفت، از درس که برمی‌گردید در راه برای من پارچه بخرید. علامه برای ایشان سه متر پارچه خرید. پارچه را که دیدم به نظرم پارچه خوبی نیامد و اساساً برای لباس مناسب نبود. به خانم گفتم که به نظر من این پارچه مناسب پیراهن نیست و حتماً خود خانم هم فهمیدند که این پارچه، برای لباس مناسب نیست. همسر علامه با لبخند و با تأکید خاصی به من گفت که «این را "حاج آقا" خریده‌اند و آنچه را که حاج آقا بخرند حتماً خوب است. چرا به درد پیراهن نمی‌خورد؟!» همان روز ایشان لباس ساده‌ای از آن پارچه دوختند و بر تن کردند. ایشان با علامه با محبت و فداکاری برخورد می‌کردند و به خاطر محبتی که بینشان بود زندگی خوبی داشتند.

علامه بعد از فوت همسرشان بسیار متأثر شدند و تا مدت‌ها با صدای بلند گریه می‌کردند. تا چند سال هر وقت به منزل ایشان می‌رفتم، به خاطر دوستی‌ای که من با خانم داشتم، من را که می‌دیدند یاد همسرشان می‌افتادند و با صدای بلند گریه می‌کردند. استاد سید صدرالدین حائری شیرازی که از شاگردان نزدیک علامه است، نقل نموده است:

روزی همسر استاد می‌گفت: هنوز هم بین من و ایشان تعارفات مرسوم وجود دارد و حضرت علامه تاکنون با تعبیر سبکی نام مرا نبرده و هرگز اسم مرا به تنهایی نمی‌برد. بی‌جهت نیست که علامه در مرگ چنین همسر فداکار، مؤمن و باادبی اشک می‌ریزد و ناله سر می‌دهد و بعد از فوتش می‌گوید: «وقتی این بانو از دار دنیا به سرای آخرت شتافت، زندگی من دگرگون گشت.»

فرزند ایشان خانم نجمه‌السادات اظهار نموده است: پدرم همیشه از مادرم به نیکی یاد می‌کرد و می‌گفت: این زن بود که مرا به اینجا رسانید، او شریک من در کارهای علمی بود و هر چه کتاب نوشته‌ام نصفش مال این خانم است.

#### (۴) مرحوم کاشف الغطا

در احوالات مرحوم آیت‌الله مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا<sup>۱</sup> که از بزرگ‌ترین فقیهان عالم تشیع بوده، آمده است:

برخی از اهل علم و اصحاب سرّش فهمیدند که همسرش در خانه با ایشان بداخلاقی می‌کند ولی خیلی هم خبر از داستان نداشتند. این قدر در مقام جست‌وجو برآمدند تا به این نتیجه رسیدند که این مرد بزرگ الهی، این فقیه عالی‌قدر گاهی که به داخل خانه می‌رود، همسرش حسابی او را کتک می‌زند. یک روز چهار پنج نفر جمع شدند و خدمتش آمدند و گفتند: آقا ما داستانی شنیده‌ایم از خودتان باید بپرسیم، آیا همسر شما گاهی شما را می‌زند؟! فرمود: بله، عرب است، قدرتمند هم هست، قوی‌بنیه هم هست، گاهی که عصبانی می‌شود، حسابی مرا می‌زند. من هم زورم به او نمی‌رسد. گفتند: او را طلاق بدهید. گفت: نمی‌دهم. گفتند: اجازه بدهید ما زن‌هایمان را بفروسیم، ادبش کنند. گفت: این کار را هم اجازه نمی‌دهم. گفتند: چرا؟ گفت: این زن در این خانه برای من از اعظم نعمت‌های خداست، چون وقتی بیرون می‌آیم و در صحن امیرالمؤمنین می‌ایستم و تمام صحن، پشت سر من نماز می‌خوانند، یا وقتی مردم در برابر من تعظیم می‌کنند؛ گاهی در برابر این مقاماتی که خدا به من داده، یک ذره هوا مرا برمی‌دارد، همان وقت می‌آیم در خانه کتک می‌خورم، هوایم بیرون می‌رود! این چوب الهی است، این باید باشد.

تا رنج تحمل نکنی گنج نیابی

تا شب نرود صبح پدیدار نباشد

#### (۵) ازدواج آسان

یک نمونه دیگر از تأثیرات این تغییر نگاه، نوع تعامل پدر و مادرها با خواستگاری است که برای دخترشان می‌آید. خب قطعاً پدر و مادر بسیار حساس و نسبت به سرنوشت فرزند دلبندها دلسوز هستند؛ اما خب خوب است یک جایی هم برای خدا باز کنیم! دست ملکوت را هم ببینیم. امام جواد علیه السلام فرمودند: «مَنْ حَاطَبَ إِلَيْكَ فَرَضِيئُهُ دِينُهُ وَأَمَانَتُهُ

---

۱. علمای بزرگ شیعه از قول او نقل کرده‌اند که فرموده بود: اگر تمام کتاب‌های فقهی شیعه را در رودخانه بریزند و

به دریا برود و شیعه دیگر یک ورق فقه دستش نباشد، من از اول تا آخر فقه شیعه را در سینهم دارم، همه را بیرون

می‌دهم تا دوباره بنویسند.

فَرَّوْجُوهُ، إِلَّا تَفْعَلُوهُ نَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ»<sup>۱</sup> هر که به خواستگاری دختر شما آید و به تقوا و تدبیر و امانت‌داری او مطمئن هستید با او موافقت کنید و گرنه شما سبب فتنه و فساد بزرگی در روی زمین خواهید شد.

این یعنی شما وظیفه‌تان این است که از جانب دیانت و امانت‌داری او - که شاید مراد تعهد و احساس مسئولیت باشد - خیالتان را راحت کنید و بقیه‌اش را رها کنید. نه، ما حتماً باید دامادمان تحصیلات فلان داشته باشد؛ کارش فلان باشد؛ قیافه‌اش فلان باشد؛ خانواده‌اش فلان باشد! خب این‌ها را کنار بگذار. بروند با هم بسازند و رشد کنند. رشدشان در همین چیزهاست.

متأسفانه در جامعه مؤمنین هم دیده می‌شود که با سخت‌گیری‌های مادی، تقوا و تدبیر و تعهد جوانی را نادیده می‌گیرند و جواب رد می‌دهند. متأسفانه گاهی این سخت‌گیری و نگاه غلط دختر را هم بیچاره می‌کند و فرصت از دستش می‌رود. گاهی به خاطر این‌که بستگان نگویند مگر دخترت را از سر راه آورده‌ای جرئت نمی‌کنند دختر به پسر بایمان بدهند یا این‌که پس از ازدواج به جهت زخم‌زبان اطرافیان منجر به طلاق می‌شود. البته که تحمل زخم‌زبان بسیار سخت است. وقتی پیامبر اسلام ﷺ از حضرت زهرا ع می‌پرسد: «كَيْفَ رَأَيْتِ زَوْجَكَ؟» زهرا می‌گوید علی همسر خوبی است اما زنان قریش زخم‌زبان می‌زنند که چرا پدرت تو را به مردی فقیر داد؛ «قَالَتْ لَهُ يَا أَبَتِ خَيْرُ زَوْجٍ؛ إِلَّا أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى سَاءٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَقُلْنَا لِي زَوْجَكَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ فَقِيرٍ لَا مَالَ لَهُ.»

گویا حضرت زهرا هم از زخم‌زبان‌ها رنجیده اما قدم عقب نمی‌گذارد. حتی در سخت‌ترین شرایط که خود را سپر بالای امام خود کرده وقتی امیرالمؤمنین ع تقاضای ملاقات دشمنان حضرت را در دوران سخت اواخر عمر شریف‌شان با حضرت زهرا ع در میان می‌گذارند، ایشان می‌فرمایند: «الْبَيْتُ بَيْنُكَ وَالْحُرَّةُ زَوْجُكَ افْعَلْ مَا تَشَاءُ.»<sup>۲</sup>

۱. تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۳۹۶، ح ۹.

۲. کتاب سلیم بن قیس.

## (۶) ناشکری

«وَصَرََبَ اللَّهُ مِثْلًا قَرِيْبَةً كَأَنَّتْ أَمِيْنَةً مُطْمَئِنَّةً يَا أَيُّهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَّا قَهَا اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْحَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»<sup>۱</sup>؛ گروهی از بنی اسرائیل آن قدر زندگی مرفه‌ی داشتند که حتی از مواد غذایی مجسمه‌های کوچک می‌ساختند و گاهی با آن بدن خود را نیز پاک می‌کردند اما سرانجام کار آن‌ها به جایی رسید که مجبور شدند همان مواد غذایی آلوده را بخورند.<sup>۲</sup>

## (۷) شیخ خرقانی و سلوک در خانه

شیخ خرقانی و همسر بدخلق

یکی از حکایات دفتر ششم مثنوی، داستان درویشی است که برای دیدن شیخ ابوالحسن خرقانی، عارف قرن چهارم و پنجم، راهی سفر شده و پس از تحمل دشواری‌های راه، با او ملاقات می‌کند (برای مطالعه متن شعرها به مثنوی مراجعه کنید). درویش جوان در شهر طالقان زندگی می‌کرد. او از شیخ ابوالحسن خرقانی، تعاریف زیادی شنیده بود و بسیار مایل بود به دیدار او برود و از او درس بیاموزد. سرانجام روزی به دنبال آرزوی خود برای دیدار با شیخ ابوالحسن خرقانی عازم سفر شد.

با تحمل سختی‌های راه، سرانجام به مقصد رسید. وقتی به شهر ابوالحسن خرقانی رسید در جستجوی خانه شیخ برآمد، نشانی آن خانه را یافت و به در خانه او رسید. زن خرقانی سر را از خانه بیرون آورد و به تندی از جوان پرسید کیست و کارش چیست؟ جوان لحظه‌ای با خود تأمل کرد و اندیشید نکند راه را اشتباه آمده‌ام؟ بعید است زن شیخ این‌گونه با مهمان برخورد کند. در نتیجه رو به زن کرد و پرسید: مگر اینجا خانه شیخ ابوالحسن خرقانی نیست؟ زن با همان تندی جواب داد: درست است، حال کارت چیست؟ جوان حیرت‌زده به بیان شرح حال خود و عشق خود به ابوالحسن خرقانی و سفر خود به امید دیدار شیخ پرداخت. زن در پاسخ حرف‌های جوان با عصبانیت جواب داد: شیخ در خانه نیست؛ اما مگر شیخ کیست که تو برای زیارت او آمده‌ای؟ او عقل و خرد انسان‌های عادی را هم ندارد؛ و با تمسخر ادامه داد: او هم دیوانه‌ای است مانند تو! مگر

۱. نحل، ۱۱۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۳.

فریب شیطان را خورده‌ای یا دیوانه‌ای که وطن خود را به این نیت ترک گفته‌ای؟ جوان که از بی‌احترامی‌های زن به شیخ غمگین شده بود، با عصبانیت در برابر زن، شروع به دفاع از شیخ کرد و سپس از آنجا دور شد. در راه به هر که می‌رسید نشانی شیخ را می‌پرسید و او را می‌جست. جوان به سمت کوهستان حرکت کرد. در راه به زن بدخلق شیخ فکر کرد و با خود اندیشید چگونه شیخ با این مقام، چنین زنی را تحمل می‌کند، چرا او را طلاق نمی‌دهد؟ جوان در این فکرها بود که ناگهان از دور شیخ را دید. شیخ سوار بر شیری شده بود و جوان از دیدن این صحنه در حیرت شد. شیخ وقتی به نزدیک جوان رسید شروع به صحبت با او کرد و جوان دید که شیخ افکار او را از دور می‌خوانده و از باطن او باخبر است: ای جوان، افکاری را که درباره همسرم از سر گذراندی و سوسه شیطان بود. اگر من در برابر بدخلقی‌ها و تندی همسرم صبر و تحمل از خودم نشان نمی‌دادم و با آن گرگ نمی‌ساختم این شیر رام من نمی‌شد.

### (۸) دزدان راه

زن و مرد دست در دست یکدیگر باید با هم به کربلا برسند؛ به ظهور برسند؛ بهشت برسند.

البته باید مراقب دزدان و راهزنان این راه بود. ماهواره دزد است. فضای مجازی بعضاً دزد است. این‌ها نشاط را از بین می‌برد؛ مرد زنش را با دیگران مقایسه می‌کند؛ زن اهل تجمل می‌شود، تقید زن کم‌رنگ می‌شود؛ احساس مسئولیت زن و شوهر نسبت به یکدیگر کم‌رنگ می‌شود. هر چه باعث شود زن و شوهر نسبت به هم کم‌علاقه و کم‌تقید شوند دزد است.

جلسه هشتم:  
چشم انتظار حضور

## جلسه هشتم: چشم انتظار حضور

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»<sup>۱</sup>

### گناه نابخشودنی

یکی از سنگین ترین تعابیری که خدای متعال در قرآن کریم به کار برده است همین آیه شریفه است. خدای متعال در این آیه خطاب به رسول گرامی اش محمد مصطفی ﷺ می فرماید: ای پیغمبر من، اگر تو که اشرف مخلوقات و افضل انبیای منی برای عده ای از این مردم هفتاد مرتبه هم استغفار کنی من آنان را نمی بخشم. خیلی تعبیر سنگین است. شما تصور کنید خود شخص رسول اکرم ﷺ هفتاد مرتبه - که این عدد کثرت است یعنی هر تعداد هم که باشد- در نماز شبش بفرماید خدایا فلانی را ببخش، خدایا فلانی را به من ببخش اما خدای متعال بفرماید: هرگز. اصلاً راه ندارد. هر چقدر هم استغفار کنی من آن ها را نمی بخشم. در این عالم شفیعی بالاتر از رسول اکرم ﷺ نداریم. «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»<sup>۲</sup>؛ هیچ تفاوتی ندارد برایشان استغفار کنی یا نه. تعابیر بسیار سنگین و عجیب است. خدای متعال در آیه دیگری می فرماید: ای پیامبر من، اگر این مؤمنین بیایند پیش تو و استغفار

۱. توبه، ۸۰.

۲. منافقون، ۶.



کنند و تو برای آنان استغفار کنی «لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛<sup>۱</sup> خدای متعال از در توبه پذیرد و رحمت با آنان برخورد می‌کند؛ اما اینجا خیلی سخت و محکم در مورد این دسته افراد می‌فرماید: هر چقدر استغفار کنی فایده ندارد. (۱)

خب این آیه در مورد چه کسانی است؟ چرا مستحق چنین خطابی هستند؟ برخی روایات شأن نزول این آیه شریفه را این‌گونه بیان کرده‌اند: پیامبر ﷺ تصمیم داشت لشکر اسلام را برای مقابله با دشمن - احتمالاً برای جنگ تبوک - آماده سازد و نیاز به کمک گرفتن از مردم داشت. هنگامی که نظر خود را اظهار فرمود، کسانی بودند که توانایی داشتند و مقدار قابل ملاحظه‌ای به عنوان زکات یا کمک بلاعوض به ارتش اسلام خدمت کردند. دسته دیگر هم بعضی از کارگران کم‌درآمد مسلمان بودند که در حد بضاعت خود به سختی مقدار کمی به لشکر اسلام کمک کردند. یکی از این فقرا شخصی به اسم "ابو عقیل انصاری" یا "سالم بن عمیر انصاری" بود که با تحمل کار اضافی، شب تا به صبح بیدار مانده مشغول کارگری و کشیدن آب از چاه برای دیگران می‌شود. او با اجرت این کار توانست دو من خرما تهیه کند که یک من آن را برای خانواده خویش ذخیره کرد و یک من دیگر را خدمت پیامبر ﷺ آورد و کمک ظاهراً ناچیزی به این برنامه بزرگ اسلامی نمود. منافقان عیب‌جو به هر یک از این دو گروه ایراد می‌گرفتند: کسانی را که زیاد پرداخته بودند به عنوان ریاکار معرفی می‌کردند و کسانی را که مقدار ظاهراً ناچیزی کمک نموده بودند به باد مسخره و استهزا می‌گرفتند که آیا لشکر اسلام نیاز به چنین کمکی دارد؟ اینجا این آیات نازل شد و شدیداً آن‌ها را تهدید کرد و از عذاب خداوند بیم داد!<sup>۲</sup>

قرآن کریم کسانی که مؤمنین اهل انفاق در راه خدا و ولیّ او را به تمسخر گرفته یا از آنان عیب‌جویی می‌کنند این‌گونه توبیخ نموده، می‌فرماید: حتی اگر پیامبرم هم برایتان استغفار کند نمی‌بخشم چرا که شما کافر شده‌اید! این‌ها کسانی

۱. نساء، ۶۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۵۶.

بودند که به حسب ظاهر مسلمان بودند اما واقعیت عمل آنان این بود که یک حرکت اجتماعی مثبتی را تحقیر کرده و بد جلوه می‌دهند. اینان جامعه را در انجام کارهای نیک دلسرد می‌کنند. تخم بدبینی و سوءظن را در افکار می‌پاشند و به این وسیله چرخ‌های فعالیت‌های مفید و سازنده در اجتماع از کار می‌افتد.<sup>۱</sup>

شاید مهم‌ترین اثر این عمل خباثت‌آلود، دلسرد و ناامید کردن جامعه در مسیر یاری ولی خدا و خشکاندن ریشه برخی فضیلت‌های اجتماعی است. این عمل آن‌ها یک عمل صرفاً فردی نبوده بلکه عملاً حرکت عمومی جامعه را به سمت بی‌اعتنایی به حق و ولی خدا سوق می‌دهد. از این رو خدای متعال به شدت با این مسئله برخورد می‌کند.

خدایا چرا مسخره کردن دو نفر در گوشه‌ای از کوچه‌های مدینه برایت این قدر مهم است؟ چرا این قدر سخت می‌گیری؟ چون حرکت عمومی جامعه ضربه می‌بیند؛ چون جامعه دیگر حاضر نمی‌شود برای یاری ولی من کاری بکند.

برخی گناهان «ذنب لا یُغفر» هستند. این گناه ممکن است در عرصه فردی بین خودش و خدای خودش با توبه پاک شود ولی زمانی که پیوست اجتماعی پیدا می‌کند، برون داد اجتماعی پیدا می‌کند و جامعه را درگیر می‌کند به این سادگی پاک نمی‌شود بلکه ممکن است لایغفر باشد. کسی که در حریم شخصی خودش حجاب را رعایت نمی‌کند یک جنس گناه و عقاب دارد ولی کسی که جامعه را بی‌عفت می‌کند گناهش قابل مقایسه نیست. حق الناس اگر نسبت به یک نفر باشد وظیفه مشخص است اما اگر شد بیت‌المال دیگر سر و کار با چند ده میلیون انسان است. گاهی حق الناس‌ها فقط جنبه مالی ندارند. گاهی مایه گمراهی دیگران شدن، شبیه ایجاد کردن یا سکوت در برابر گمراهی دیگران و سکوت در برابر شبهات می‌شود شراکت در گمراهی و حق الناس؛ این را به راحتی نمی‌توان جبران کرد. گاهی یک شبهه را فقط از این گروه به گروه دیگر می‌فرستد، گاهی فقط تأیید و اصطلاحاً لایک می‌کند، این هم می‌شود حق الناس؛ هر تعداد فردی که این شبهه

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۵۸.

را ببینند و متأثر شوند شما مدیون هستی. حالا گاهی یک جامعه را درگیر می‌کند، یک جامعه را از حرکت باز می‌دارد، جامعه را ناامید می‌کند، تمسخر می‌کند که این حرف‌ها چیست، این کارها چیست؟ تزریق می‌کند که نمی‌شود، نمی‌توانیم، بدبختیم، ... این می‌شود ذنب لایغفر. قرآن می‌فرماید: این‌ها جامعه را خراب کردند، حرکت جامعه برای یاری ولی خدا را خراب کردند. این گناه نابخشودنی است. کاری ندارد که یک نفر را مسخره کردی چون اثرش در جامعه است.

### حساسیت مسائل اجتماعی

عزیزان، خدای متعال روی مسائلی که مربوط به عموم جامعه و اجتماع است خیلی حساسیت به خرج داده و بیشترین سخت‌گیری و عتاب و عقاب را برای مسائل اجتماعی قرار داده است.

«ربا» جنگ با خداست. یک درهم آن از هفتاد مرتبه زنا با محارم در خانه خدا بدتر است. ربا، اقتصاد جامعه را فلج می‌کند. کمر اقتصاد را می‌شکند.

«غیبت» اشد من الزنا است. روابط اجتماعی را به هم می‌زند. حرمت‌ها در جامعه‌ای که اهل غیبت است شکسته شده و پایه‌های همبستگی اجتماعی در آن جامعه سست می‌شود.

برای چه اعمالی حد گذاشته‌اند؟ برای ترک نماز؟ نه. نماز مرز ایمان و شرک است. بی‌نماز از ایمان خارج شده. خدایا اجازه بده بزینم نابودش کنیم! نه، نماز یک امر فردی است اما عفت و حیا اثر اجتماعی دارد. هزاران جوان را بی‌ایمان می‌کند. مهم است. حد بزیند.

از آن طرف هم می‌بینید برای امر به معروف و نهی از منکر تعابیر فوق‌العاده‌ای بیان شده مثلاً همه اعمال نیکو در مقابل این عمل مانند قطره‌ای است در برابر دریای بیکران.<sup>۱</sup>

---

۱. وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كَالْهَاءِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَمَنْتَ فِي بَحْرِ لَيْحٍ وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ وَلَا يَنْقُضَانِ مِنْ رُزْقٍ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عِنْدَ إِمَامٍ جَادٍ. نهج البلاغه (الصباح)

## آب جاری باش

اعمال خوب و بد انسان در تعامل و اتصال به جامعه ضریب و بلکه توان پیدا می‌کند و بلکه بالاتر، اصلاً قابل احصا نیست. ثواب نماز جماعت را ببینید. می‌فرماید: وقتی از ده نفر گذشت دیگر کسی نمی‌تواند ثوابش را شمارش کند. یک عبادت کاملاً فردی وقتی متصل به جمع می‌شود این‌طور بزرگ می‌شود.

کسی که نسبت به جامعه و بلکه عالم دغدغه‌مند می‌شود و نسبت به خوبی‌های عالم حساس می‌شود، در همه خوبی‌های عالم شریک می‌شود. با همه خوبان عالم سر یک سفره می‌نشیند. در جریان جنگ صفین یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام نزد حضرت آمد و گفت: «دوست داشتم برادرم در این صحنه بود و می‌دید چگونه خداوند تو را بر دشمنانت یاری داد.» امام به او فرمود: آیا میل برادرت با ماست؟ گفت: آری. فرمود: بی‌شک با ما حضور داشته بلکه اقوامی با ما در این لشکر حضور داشتند که هم اکنون در صلب پدران و رحم زن‌ها هستند، آنان که زمان‌های آینده ظهورشان می‌دهد و ایمان به وسیله آنان تقویت می‌شود.<sup>۱</sup> این نگاه می‌تواند ما را در همه ثواب‌های عالم شریک کند؛ مثل قطره‌ای که به دریا متصل می‌شود. یک ظرف کوچک آب با کوچک‌ترین تماس با نجاستی نجس می‌شود ولی به محض اتصال به آب جاری نه تنها دیگر نجس نمی‌شود بلکه پاک‌کننده هم هست.<sup>۲</sup> می‌توانیم امشب خالصانه عرض کنیم: حسین جان، یا لیتنا کنامعک؛ ای کاش کربلا بودیم و جلوتر از علی اکبرت فدایی می‌شدیم.

۱. ومن کلامه علیه السلام لما أظفره الله بأصحاب الجمل

وَقَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَوَدِدْتُ أَنْ أَلْحِي فَلَا نَأْكُلُ شَاهِدًا لِيُرَى مَا نَصَرَكَ اللَّهُ بِهِ عَلَيَّ أَعْدَايَكَ فَقَالَ لَهُ عليه السلام [أَهْوَى أَحْيَاكَ مَعَنَا فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ شَهِدْنَا وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ [أَقْوَامٌ فِي أَضْلاَبِ الرِّجَالِ وَأَرْخَاوِ النِّسَاءِ سَبَّحُوا بِهَيْمَةَ الرِّمَانِ وَتَقَوَى بِهِمْ

الْإِيْمَانِ. نهج البلاغه (للصّحی صالح)، ص ۵۵.

۲. هنر انسان مؤمن این است که فزازمانی و فرامکانی عمل می‌کند، خود را منتشر می‌کند، گسترش می‌دهد، سعه و جود و ایجاد می‌کند و اثر خود را گسترده می‌کند؛ کربلا همین است، سیدالشهدا علیه السلام و اصحابش زنده‌اند و اثرگذار؛

البته که برعکس آن هم هست. رضایت نسبت به ظلم و فسادهایی که در جامعه بلکه عالم هست می‌تواند انسان را شریک همه جنایات آنان کند. «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَأَلَّا خَلِ مَعَهُمْ»<sup>۱</sup> گاهی سکوت همان معنای رضایت را دارد؛ خودش همراهی است. اینجا مثال آن ظرف آب برعکس می‌شود؛ یعنی ممکن است چاه فاضلاب خانه‌ای متصل باشد به فاضلاب شهر و به خاطر بارندگی نجاست و فاضلاب شهر سرازیر بشود به این خانه.

یکی از شاگردان شیخ رجبعلی خیاط نقل می‌کند که ایشان فرمود:

دیدم روح یکی از مقدسین را در برزخ محاکمه می‌کنند و همه کارهای ناشایسته سلطان جائز زمان او را در نامه عملش ثبت کرده و به او نسبت می‌دهند. شخص مذکور گفت: من این همه جنایت نکرده‌ام. به او گفته شد: مگر در مقام تعریف از او نگفتی: عجب امنیتی به کشور داده است؟ گفت: چرا! به او گفته شد: بنابراین تو راضی به فعل او بودی، او برای حفظ سلطنت خود به این جنایات دست زد.

### کارخانه آدم‌سازی

خب؛ خدای حکیم، چرا این قدر جامعه و اجتماع برایت مهم است؟ چون این حرکت عمومی و جو جامعه است که ۱۸ هزار نفر عاشق حسین را تبدیل به ۳۰ هزار نفر قاتل می‌کند. این که ۳۰ هزار نفر بیعت‌کننده با مسلم بن عقیل عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ یک‌دفعه او را تنها می‌گذارند حاصل حرکت فردی نیست، فرهنگ و جریانی است که در جامعه وجود دارد.<sup>۲</sup>

---

ولاحسن الذين قتوا في سبيل الله اموال ابل احياء عند ربهم يرزقون؛ او نمی‌میرد بلکه زنده کننده هم هست؛ هنر ماست که خود را به کاروانش برسانیم و زنده شویم؛ برای پیدا کردن حیات باید به آب حیات کربلا متوسل شویم و جاودانه شویم و الا مرداب می‌شویم؛ حاج قاسم نشانه آن است که قاسم هنوز زنده است.

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

۲. آیا همه این‌ها از روی عقل و فهم این کار را کردند؟ یا یک موجی افتاد در جامعه، این‌ها هم پشت سرش حرکت

جامعه و حکومت مهم است چون کارخانه آدم سازی است. حرکت عمومی جامعه اگر اصلاح نشود، کار بر ولی خدا سخت می‌شود. عزیزان این مطلب برای ما بسیار درس آموز است. من و شمایی که دغدغه همراهی با کاروان اباعبدالله و یار حسین شدن را داریم باید به طور ویژه توجه کنیم.

از مهم‌ترین نقش‌های من و شما در کاروان حسینی دغدغه و حساسیت نسبت به جامعه است. اگر دیشب عرض کردیم نسبت به خانواده بی‌تفاوت نباشید الان عرض می‌کنیم جامعه، جامعه، جامعه، این ساختارهای اجتماعی و حرکت عمومی جامعه است که قاتل حسین است و حسین ستیز تربیت می‌کند. قطعاً حرکت فردی لازم است، قطعاً خودسازی و مبارزه با هوای نفس شرط لازم است ولی اگر این حرکت فقط فردی باشد کی به نتیجه می‌رسد؟ اگر ۷۲ نفر بشود ۷۳ نفر، خوب است؛ خوشا به حال آن یک نفر؛ ولی باز هم می‌شود کربلا. قرار نیست ما فقط خودمان یار حضرت باشیم و تمام. اگر حرکت عمومی جامعه اصلاح شد، منجر به ظهور می‌شود. باید همه بخواهند، همه منتظر باشند، همه استغاثه کنند، همه همراه باشند. تأثیری که جامعه و حرکت جمعی بر رشد و تربیت افراد می‌گذارد قابل مقایسه با حرکت فردی نیست. باید تلاش کرد حبیب‌وار برای حسین دنبال یار باشیم. نقل است که حبیب به سمت قبیله بنی اسد رفت و از آنان طلب باری کرد. البته در مسیر، سپاه عمر سعد جلوی مردان بنی اسد را گرفتند و آن‌ها موفق نشدند ولی او راه خود را رفت. چه این که بسیاری از اصحاب روز عاشورا با سپاه دشمن صحبت کردند و نصیحت کردند.

### زیر کدام پرچم

روایت بسیار قابل تأملی در مجامع مختلف حدیثی ما از جمله اصول کافی نقل شده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بَوْلَايَةَ كُلِّ إِمَامٍ جَائِزٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَةً تَقِيَّةً وَلَا عَفْوَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بَوْلَايَةَ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً.<sup>۱</sup>

آی مؤمنین، فقط اعمال فردی خود یا خانواده خود را نبینید. ببینید زیر کدام پرچم ایستاده‌اید. اگر دغدغه یاری امامتان را دارید باید جامعه را زیر پرچم حسین ببرید. باید این جبهه و این خط تقویت شود. باید پرچم را بالا نگه داشت. پرچم مهم است.

ممکن است برخی افراد در اعمال فردی خودشان مشکلاتی داشته باشند ولی به طور کلی در خط امام هستند. این مهم‌تر است از آنانی که در سپاه عمر سعد نماز می‌خوانند! البته که باید کار فردی کرد ولی نگاه کن کجا داری نماز می‌خوانی؟!<sup>۲</sup> در نقل است که عصر عاشورا دو نفر برادر از سپاه عمر سعد جدا شدند و همان‌جا با لشکر یزید جنگیدند و شهید شدند. این‌ها از کسانی بودند که در صفین مقابل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند ولی اینجا نگاه می‌کنند و حق برایشان روشن می‌شود. پرچم را پیدا می‌کنند. می‌فهمند باید زیر کدام علم بایستند. کار تمام می‌شود. این‌ها به دریا متصل می‌شوند و پاک می‌شوند.

به نظر شما بزرگ‌ترین گناه مردم کوفه چه بود؟ شما که بعد از ۱۴۰۰ سال می‌خواهید قضاوت کنید، چه می‌گویید؟ بزرگ‌ترین گناه آنان را چه می‌دانید؟ چیزی

۱. کلینی، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۷۶.

ترجمه: امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده است: هر آینه عذاب می‌کنم هر رعیتی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دین‌داری کند، اگرچه آن رعیت نسبت به اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشد و هر آینه درمی‌گذرم از هر رعیتی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دین‌داری کند، اگرچه آن رعیت نسبت به خود ستمگر و بدکردار باشد. اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص ۲۰۶.

۲. به تعبیر برخی: آنجا که حسین در صحنه است اگر نباشی هر کجا می‌خواهی باش؛ چه ایستاده به سجاده نماز، چه نشست بر سفره شراب!

غیر از یاری نکردن اباعبدالله علیه السلام؛ غیر از این که رفتند زیر پرچم یزید ملعون؟ اما اگر می‌ایستادند پای کار مسلم و سیدالشهدا علیه السلام بزرگ‌ترین ثوابشان چه بود؟ چیزی غیر از این عمل؟

«در میان اصحاب امیرالمؤمنین مردی را داریم به نام ربیع بن خثیم، همین خواجه ربیع معروف که قبری منسوب به او در مشهد است. او را یکی از زهاد ثمانیه یعنی یکی از هشت زاهد معروف دنیای اسلام می‌شمارند. ربیع بن خثیم این قدر کارش به زهد و عبادت کشیده بود که در دوران آخر عمرش قبر خودش را کنده بود و گاهی می‌رفت در قبر و لحدی که خودش برای خودش کنده بود می‌خوابید و خود را نصیحت و موعظه می‌کرد، می‌گفت: یادت نرود عاقبت باید بیایی اینجا. تنها جمله‌ای که غیر از ذکر و دعا از او شنیدند آن وقتی بود که اطلاع پیدا کرد که مردم حسین بن علی فرزند عزیز پیغمبر را شهید کرده‌اند؛ چند کلمه گفت در اظهار تأثر و تأسف از چنین حادثه‌ای: وای بر این امت که فرزند پیغمبرشان را شهید کردند! می‌گویند بعدها استغفار می‌کرد که چرا من این چند کلمه را که غیر ذکر بود به زبان آوردم!»<sup>(۲)</sup>

این یک اصل اساسی است که علاوه بر اصلاح اعمال فردی، جامعه زیر پرچم ولی خدا باشد. ما اگر دغدغه یاری سیدالشهدا علیه السلام و ظهور امام عصر علیه السلام را داریم که باید داشته باشیم؛ لازم است نسبت به جامعه حساس باشیم. نمی‌توانیم نسبت به پیرامون خود بی‌تفاوت باشیم. شخصیتی مثل آیت‌الله بهجت رحمته الله علیه که دردانه دوران ما بودند از اول شروع قیام حضرت امام رحمته الله علیه تا آخر عمرشان نسبت به مسائل اساسی انقلاب و نظام حساس و در ارتباط مستمر با حضرت امام و مقام معظم رهبری بودند. این حساسیت آن قدر بالاست که در سال ۴۲ به حضرت امام می‌فرمودند: «باید با چندین طریق مختلف برنامه‌ریزی داشته باشیم که شاه را از میان ببریم و حتی وجوهات را برای کشتن شاه مصرف کنیم.»<sup>(۳)</sup>



البته باید خدا را شکر کرد که جامعه ما زیر پرچم سیدالشهدا علیه السلام است. اهل مبارزه با طاغوت است. ممکن است در اعمال فردی افراد، برخی گناهان باشد که قطعاً باید اصلاح شود ولی در حرکت کلی جامعه، تشییع حاج قاسم اثبات می‌کند که زیر کدام پرچم است، راهپیمایی و انتخابات نشان می‌دهد کجا ایستاده است. خداوند هم قطعاً نصرت می‌کند؛ قطعاً یاری می‌کند؛ دست خدا با مردم است و آن جامعه حتماً پیروز است و بر مشکلات فائق می‌آید. بله سختی دارد و استقامت می‌خواهد ولی جامعه‌ای که سختی‌های همراهی با ولی خدا را به جان می‌خرد، خدا او را نصرت می‌کند. به سربلندی و رفاه و عزت می‌رساند.

### اگر به دیگران رسیدی به تو می‌رسند

خب، قبول؛ جامعه مهم است اما ما با این همه مشکلات دیگر به جامعه نمی‌رسیم. هشتمان گروهی نه‌مان است و آن قدر دغدغه و گرفتاری داریم که دیگر به این چیزها فکر نکنیم.

باید گفت واقعیت این است که اغلب اوقات چون به جامعه نمی‌رسیم مشکل داریم! همان‌طور که قبلاً هم عرض شد هر کدام از ما یکسری رنج‌هایی در این عالم داریم؛ بخواهیم یا نخواهیم. حال اگر خودمان رنج‌ها و دغدغه‌هایمان را عزتمندانه انتخاب کردیم، خدای متعال رنج‌های دیگر را برمی‌دارد. در غیر این صورت رنج‌هایی که نمی‌خواهیم برایمان کنار می‌گذارند. این یکی از قواعد ملکوتی عالم است: «مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُوْمِنِ الْمُسْلِمِ، كَانَ اللهُ فِي حَاجَتِهِ مَا كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ.»<sup>۱</sup>

کسی که مجرای رسیدگی به عیال خدا می‌شود، به او بیشتر می‌دهند. جوی آب تا زمانی که به دیگران آب می‌رساند خودش هم آب دارد اما اگر به دیگران نرساند آب را بر او می‌بندند. اگر کسی به فقرا رسیدگی کرد خدای متعال می‌فرماید عیال من شد عیال ایشان، من هم عیال ایشان را عیال خودم می‌دانم! الخلق عیال

الله. من کفایت می‌کنم. اگر دغدغه‌ها را جوان دیگران قرار دادی، دیگر دغدغه‌مند جوان خودت نمی‌شوی. اگر رفتی دنبال کار خدا، خداوند می‌گوید این به اندازه کافی کار دارد دیگر نمی‌خواهد برایش کار شخصی درست کنم.

همسر شهید برونسی تعریف می‌کند:

«من حامله شده بودم و پدر و مادرم هم آمده بودند شهر برای زندگی. یک روز خانه پدرم بودم که درد زایمان آمد سراغم. ماه مبارک رمضان بود و دم غروب. عبدالحسین سریع رفت یک ماشین گرفت. مادرم گفت: می‌خواهی چه کار کنی؟ گفت: می‌خوام بچم خونه خودمون به دنیا بیاد، شما برین اون جا، منم می‌رم دنبال قابله. یکی از زن‌های روستا هم پیشمان بود. سه تایی سوار ماشین شدیم و راه افتادیم. خودش هم که یک موتور گازی داشت رفت دنبال قابله. رسیدیم خانه. من همین‌طور درد می‌کشیدم و خدا خدا می‌کردم قابله زودتر بیاید. در نگاه مادرم نگرانی موج می‌زد. یک آن آرام نمی‌گرفت. وقتی صدای در را شنید، انگار می‌خواست بال دربیورد. سریع رفت که در را باز کند. کمی بعد با خوشحالی برگشت. گفت: خانم قابله اومدن.

خانم سنگین و موقری بود. به قول خودمان دست سبکی هم داشت. بچه راحت‌تر از آن‌که فکرش را می‌کردم به دنیا آمد، یک دختر قشنگ و چشم پر کن. قیافه و قد و قواره‌اش برای خودم هم عجیب بود. چشم از صورتش نمی‌گرفتم. خانم قابله لبخندی زد و پرسید: اسم بچه رو چی می‌خواین بگذارین؟ یک آن ماندم چه بگویم. خودش گفت: اسمش رو بگذارین فاطمه، اسم خیلی خوبیه. قابله به آن خوش برخوردی و بادبی ندیده بودم. مادرم از اتاق رفته بود بیرون. با سینی چای و ظرف میوه برگشت. گذاشت جلو او و تعارف کرد. نخورد. گفت: بفرمایین، اگه نخورین که نمی‌شه.

گفت: خیلی ممنون، نمی‌خورم. مادرم چیزهای دیگر هم آورد. هر چه اصرار کردیم، لب به هیچی نزد. کمی بعد خداحافظی کرد و رفت. شب از نیمه گذشته بود. عقربه‌های ساعت رسید نزدیک سه. همه نگران عبدالحسین بودیم، مادرم هی می‌گفت: آخه آدم این قدر بی‌خیال! من ولی حرص و جوش این را می‌زدم که نکند

برایش اتفاقی افتاده باشد. بالاخره ساعت سه، صدای در بلند شد. زود گفتم: حتماً خودشه. مادرم رفت توی حیاط. مهلت آمدن بهش نداد. شروع کرد به سرزنش. صدایش را می‌شنیدم: خاله جان! شما قابله رو می‌فرستی و خودت می‌ری؟! آخه نمی‌گی خدای نکرده یک اتفاقی بیفته. تا بیاید تو، مادرم یکریز پرخاش کرد. بالاخره توی اتاق عبدالحسین بهش گفتم: قابله که دیگه اومد خاله، به من چه کار داشتین؟

دیگر امان حرف زدن نداد به مادرم. زود آمد کنار رختخواب بچه. قنداقش را گرفت و بلندش کرد. یکهو زد زیر گریه! مثل باران از ابر بهاری اشک می‌ریخت. بچه را از بغلش جدا نمی‌کرد. همین‌طور خیره او شده بود و گریه می‌کرد. حیرت‌زده پرسیدم: برای چی گریه می‌کنی؟ چیزی نگفت. گریه‌اش برایم غیرطبیعی بود. فکر می‌کردم شاید از شوق زیاد است. کمی که آرام تر شد، گفتم: خانم قابله می‌خواست که ما اسمش رو فاطمه بگذاریم. با صدای غم‌آلودی گفت: منم همین کارو می‌خواستم بکنم، نیت کرده بودم که اگه دختر باشه اسمش رو فاطمه بگذارم. گفتم: راستی عبدالحسین، ما چای، میوه، هر چی که آوردیم، هیچی نخوردن. گفت: اونا چیزی نمی‌خواستن. بچه را گذاشت کنار من. حال و هوای دیگری داشت. مثل گلی بود که پژمرده شده باشد. بعد از آن شب هم، همان حال و هوا را داشت. هر وقت بچه را بغل می‌گرفت، دور از چشم ماها گریه می‌کرد. می‌دانستم عشق زیادی به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دارد، پیش خودم می‌گفتم: چون اسم بچه رو فاطمه گذاشتیم، حتماً یاد حضرت می‌افته و گریه‌اش می‌گیره.

یک بار کنجکاو می‌آم تحریک شد. بعضی وقت‌ها حدس می‌زدم که باید سرّی توی آن شب و توی تولد فاطمه باشد ولی زیاد پی‌اش را نمی‌گرفتم. بالاخره سرش را فاش کرد اما نه کامل و آن طوری که من می‌خواستم. گفت: اون روز قبل از غروب بود که من رفتم دنبال قابله، یادت که هست؟ گفتم: آره، که ما رفتیم خونه خودمون. سرش را رو به پایین تکان داد. پی حرفش را گرفت. گفت: همون طور که داشتم می‌رفتم، یکی از دوست‌های طلبه رو دیدم. در جریان پخش اعلامیه، یک کار ضروری پیش اومد که لازم بود من حتماً باشم؛ یعنی دیگه نمی‌شد کاریش

کرد. توکل کردم به خدا و باهاش رفتم... جریان اون شب مفصله. همین قدر بگم که ساعت دو، دو و نیم شب یکهو یاد قابله افتادم. با خودم گفتم: ای داد بیداد! من قرار بود قابله ببرم! می‌دونستم که دیگه کار از کار گذشته و شما خودتون هر کار بوده کردین. زود خودم رو رسوندم خونه. وقتی مادر شما گفت قابله رو می‌فرستی و می‌ری دنبال کارت؛ شستم خبردار شد که باید سرّی توی کار باشه ولی به روی خودم نیاوردم.

عبدالحسین ساکت شد. چشم‌هایش خیس اشک بود. آهی کشید و ادامه داد: می‌دونی که اون شب هیچ کس از جریان ما خبر نداشت، فقط من می‌دونستم باید برم دنبال قابله که نرفتم؛ یعنی اون شب من هیچ کی رو برای شما نفرستادم. اون خانم هر کی بود، خودش اومده بود خونه ما.»<sup>۱</sup>

خود شهید برونسی می‌فرموده: من تا زمانی که جبهه هستم مشکلات زندگی‌مان کمتر است چراکه خانواده‌ام را سپرده‌ام به امام رضا علیه‌السلام اما من وقتی که می‌آیم مرخصی تا پا می‌گذارم توی خانه مشکلات شروع می‌شود. یکی از بچه‌ها مریض می‌شود. یکی‌اش چانه‌اش می‌شکند. آن یکی دستش از بند در می‌رود. همین‌طور دردسر پشت دردسر ولی از خانه که می‌آیم بیرون دیگر خبری نیست و همه چیز آرام می‌شود. دیگر طوری شده که همسرم می‌گوید نمی‌شود شما مرخصی نیایی؟ اصلاً آقا! به من ثابت شده که حافظ خانواده‌ام کس دیگری است. چون وقتی می‌روم توی خانه مشکلات شروع می‌شود. وقتی می‌آیم جبهه هیچ مشکلی ندارند.

### راه‌حل بسیاری مشکلات

اصلاً فرض کنیم نخواهیم از آثار ملکوتی اعمال صحبت کنیم. مثلاً کسی بگوید نه آقا با این کارها مشکلاتمان سر جای خودش هست و تکان نمی‌خورد. من این حرف امام صادق علیه‌السلام را قبول ندارم که فرمود: «مَنْ آغَاثَ أَحَاهُ الْمُؤْمِنَ

۱. خاک‌های نرم کوشک.

اللَّهُمَّ إِنَّ اللَّهَ إِثْمَانَ عِنْدَ جَهْدِهِ فَفَسَسَ كُرْبَتَهُ وَأَعَانَهُ عَلَى نَجَاحِ حَاجَتِهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِذَلِكَ ثَلَاثِينَ وَسَبْعِينَ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ يُعَجَّلُ لَهُ مِنْهَا وَاحِدَةً يُصَلِّحُ بِهَا أَمْرَ مَعِيشَتِهِ وَيَدَّخِرُ لَهُ إِحْدَى وَسَبْعِينَ رَحْمَةً لِأَفْرَاقِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَهْوَالِهِ؛<sup>۱</sup> هر که از برادر مؤمن گرفتار تشنه‌کام خود هنگام بی‌تابی‌اش فریادرسی کند و او را از گرفتاری نجات دهد و برای رسیدن به حاجتش او را یاری کند، خدای عز و جل به سبب آن عمل ۷۲ رحمت از جانب خود برایش می‌نویسد، که یکی از آن‌ها را به زودی (در دنیا) به او دهد و به سبب آن امر زندگی‌اش را اصلاح کند و ۷۱ رحمت دیگر را برای هراس و ترس‌های روز قیامتش ذخیره کند. (۴) (۵)

ما عرض می‌کنیم اگر صرفاً به آثار ملکی و دنیوی این مسئله هم نگاه کنیم باز این مسائل گره‌گشای مشکلات ما هستند. شما وقتی دردمند جامعه بودی، مشکلات شخصی‌ات برایت آسان می‌شود. چون بزرگ شده‌ای. اگر فشار مشکلات زیاد است، بروید به فقرا رسیدگی کنید؛ کیمیا می‌کند. نگویید افسرده می‌شویم و بر مشکلاتمان اضافه می‌شود. نخیر؛ وقتی آن‌ها را دیدی غم خودت یادت می‌رود. دست کشیدن روی سر یتیم غم‌های انسان را کم می‌کند. ظرفیت بالا می‌رود. خانم‌ها، مردان‌تان را تشویق کنید به این کارها و الا دغدغه‌ها چیز دیگری می‌شود. خانم‌ها با رسیدگی به فقرا زنده می‌شوند. آقایان خوش‌اخلاق‌تر می‌شوند. این که روایات تأکید دارد در مسائل مادی به پایین‌تر از خودتان نگاه کنید یکی از دلایل هم‌مش همین است.<sup>۲</sup> شما وقتی دائم نگاه می‌کنی به تبلیغات بازرگانی تلویزیون که سرویس آشپزخانه فلان و تلویزیون بهمان و یخچال چنان و ماشین چنین، خب احساس می‌کنی تو عقب‌افتاده‌ای و بدبختی. دغدغه‌ات این می‌شود که بروی دنبال تعویض فرش و مبیل و تلویزیون و پرده و این‌ها؛ اما اگر دائم نگاه کردی

۱. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۱۹۹.

۲. حضرت رسول اکرم ﷺ: ... قَالَ انظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ خَيْرٌكَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ لَا تَزِدَّ رِيَّ بِعَمَةِ اللَّهِ عَلَيْكَ...

سخن از رسول خدا ﷺ در وصایایش به ابوذر غفاری رضی الله عنه: به زیردستان نگاه کن و به بالادستان منگر که این سبب

می‌شود به نعمت‌های پروردگار اعتراض نکنی. الخصال، ج ۲، ص ۵۲۶.

دیدید فلان همسایه و هم‌محلای شما، تابستان کولر ندارد؛ یخچالش خراب شده و آب خنک ندارد به بچه ۳-۴ ساله‌اش بدهد و نمی‌تواند تعمیرش کند؛ دیدید چند ماه است نتوانسته گوشت بخرد، دغدغه‌هایت فرق می‌کند. اصلاً یک آدم دیگر می‌شوی. وقتی می‌بینی در همین شهر خودتان کسی هست که همه دغدغه‌اش تهیه داروهای فرزندش و داشتن یک وعده غذای گرم است بعد از این که برای رفع حاجت او چند ساعت وقت گذاشتی، وقتی خسته برگشتی خانه، خدا را شکر می‌کنی و می‌گویی: خدایا چقدر به من نعمت داده‌ای! وقتی بچه‌ات می‌پرد بغلت نسبت به او مهربان می‌شوی. در دلت می‌گویی: خدایا شکر که بچه‌ام سالم است. نصف مشکلات زندگی حل می‌شود.

حالا این یک نمونه است در مسائل اقتصادی. در مسائل دیگر هم همین است. معمولاً وقتی شخصی درگیر رفع مشکلات فرهنگی محله و شهرش می‌شود اولین کسی که بهره‌اش را می‌برد خودش است. مشکل یک زن و شوهر را حل می‌کند، خدای متعال مشکلات خودش را حل می‌کند. خودش هم می‌بیند عاقبت برخی اشتباهات کجاست، آن‌ها را تکرار نمی‌کند. قدر زندگی خودش را می‌داند. برای این دغدغه‌مندی مثال‌های متعددی می‌توان زد.

### کودکان بزرگ

اگر توانستید بچه‌هایتان را این‌گونه تربیت کنید کار تمام است. این بچه‌ای که از پدر و مادرش یاد گرفته دغدغه‌هایش بزرگ شود، سعادتمند است. این دیگر هیچ موقع برای چیزهای پست به هم نمی‌ریزد. زودرنج نمی‌شود. در خاطرات یکی از مبلغین خارج از کشور نوشته بود: یک موقعی در یکی از قبرستان‌های یکی از کشورهای اروپایی قدم می‌زدم. دیدم یک مراسم تشییع جنازه بسیار باشکوهی در حال برگزاری است؛ ماشین آخرین مدل، تابوتی بسیار نفیس و از بهترین چوب‌ها و دسته‌های گران‌قیمت و گروه موزیک و ... یک جنازه‌ای را دفن کردند و رفتند. شب در خبرها خواندم این جنازه پسر نوجوان یکی از ثروتمندترین آدم‌های این شهر بوده که خودکشی کرده است. چرا؟ چون مسابقه فوتبال بوده، تیم محبوبش

شکست می‌خورد. این هم تحمل این مقدار فشار را ندارد. خودکشی می‌کند!<sup>۱</sup> این غایت دغدغه یک انسان راحت‌طلبی است که همه لذت‌ها برایش فراهم بوده. این یک مرفه بی‌درد است.

اما شما طرف مقابل را ببینید. شهید مصطفی چمران! عجب مردی است. از خاطرات کودکی خویش این‌گونه بیان می‌کند: «ماه رمضان بود. روزی یک تومان به من پول می‌دادند تا برای افطار نان بخرم. بعد از ظهر بود. فقیری به من مراجعه کرد و مشکل خود را به من گفت و من تنها پول خود را به فقیر دادم و موقع افطار بدون نان به خانه رفتم و کتک مفصلی خوردم و نگفتم که پول را به فقیر دادم. نمی‌خواستم در غیاب او منتی بگذارم.»<sup>۲</sup>

«شبی تاریک، هنگام بازگشت، در میان برف زمستان، فقیری را دیدم که در سرما می‌لرزید. نمی‌توانستم برای او جای گرمی تهیه کنم. تصمیم گرفتم که همه شب را مثل آن فقیر در سرما بلرزم و از رختخواب محروم باشم. این چنین کردم و تا صبح از سرما لرزیدم و به سختی مریض شدم، چه مریضی لذت‌بخشی بود.»<sup>۳</sup>

همین شیرمرد، وقتی بزرگ می‌شود بهترین دانشگاه‌های آمریکا مشغول تحصیل است ولی دردمند است. پشت نمی‌کند به انسانیت. چشمانش کور دنیا نمی‌شود. یادش نمی‌رود که یک محرم و حسینی هم هست. یک ظهور و امام غائبی هم هست. دردمندانه همه چیز را رها می‌کند و می‌رود مصر آموزش نظامی می‌بیند. می‌رود لبنان به فریاد بچه شیعه‌های مظلوم جنوب لبنان می‌رسد و در کنار آقا سید موسی صدر خدمت به ایتام می‌کند. (۶) از برکات آن مجاهدت‌های مخلصانه الآن حزب‌الله لبنان خار چشم دشمنان و امید مستضعفان عالم است. این‌گونه عمل می‌کند که آن قدر لطیف می‌شود. محبوب حضرت امام رحمته‌الله می‌شود که می‌فرماید: دلم برای مصطفایم تنگ شده! او هم از خوزستان بیاید به ملاقات

۱. کتاب «من دیده‌ام تو باور کن».

۲. علی اصغر سیدآبادی، چمران، به ترجمه شاهین عرب زاده اصل، ص ۱۳.

۳. همان.

حضرت امام و برگردد. این گونه بزرگ می شود که امام می فرماید: مثل چمران زندگی کنید و مثل چمران بمیرید. این گونه عمل می کند که ساعتی قبل از شهادتش می نویسد ای پاهای من، عمری به شما سختی دادم ولی چند لحظه دیگر تحمل کنید تا شما را به آرامش ابدی برسانم...

آفرین بر آن هایی که فرزندان شان را مثل مصطفی چمران این گونه بزرگ و باشخصیت، این گونه با همت عالی تربیت می کنند. به فرزندانمان یاد دهیم از کار دیگران گره گشایی کنند. لقمه ای در کیفش می گذاری نگو که فقط خودت بخور به دیگری نده. نگو کسی نبیند می خوری تا مجبور نشوی به او بدهی. در خانه صحبت از مشکلات دیگران می شود نگوییم ولش کن، حوصله در دسر نداریم به ما چه؟ خودشان درستش کنند؛ و خیلی رفتارهای جزئی دیگر که اگر فکر کنیم به آن ها می رسیم.

### عاقل های اهل مبارزه با هوا

البته که دغدغه مندی برای جامعه بسیار سخت است. مبارزه با هوای نفس می خواهد. باید منافع همه را در نظر بگیری. درد آن ها درد شما شود. مبارزه با هوای نفس در جامعه خیلی سخت تر است تا در خانواده. اما به هر صورت قطعاً ما همه در یک کشتی سوار شده ایم و اگر این کشتی خدای ناکرده زیر آب برود آب به همه طبقات می رسد، یکی زودتر و یکی دیرتر. به تعبیر روایت، «لَا خَيْرَ فِي قَوْمٍ

---

۱. اینجا منافع کمتر محسوس است. مبارزه با هوای نفس آنجایی خیلی ارزشمند است که دیدن آثارش نیازمند عقل باشد. خیلی زود با چشم نبینی. باید فکر کنی، دقت کنی تا ببینی. اینجا ارزش کار بیشتر می شود. اثر پا گذاشتن روی خواسته ها را در خانواده سریع می بینی. به علاوه این که در خانواده عواطف اجتماعی هم هست. به هر صورت بچه، همسر یا اقوام خودت هستند اما در تعامل با یک همشهری یا هم وطن مگر چقدر منافع ما به هم گره خورده است که او برای من مهم باشد؟ درد او بشود درد من؟ انحراف او برایم مهم باشد؟ باید از منفعت طلبی شخصی به منفعت طلبی جمعی برسی.



يَسْؤَابِنَا صِحِّينَ وَلَا يَحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»<sup>۱</sup> اما همین تأخیر در دیدن اثر جامعه بر اشخاص باعث می‌شود که بی‌تفاوت نبودن نسبت به جامعه و دردمندی نسبت به جامعه خیلی عقل بخواند. خیلی فهم بخواند. خیلی انسان باید بزرگ شود که بشود مثل حاج قاسم.

راننده حاج قاسم تعریف می‌کند:

ما داشتیم با ماشین به سوریه می‌رفتیم، از ماشین‌هایی که مسافرکشی می‌کنند، آمد و با انحراف به چپ به ماشین ما زد در همین ایران. مقصر هم همان ماشین پراید بود. ما پیاده شدیم و دیدیم هم ماشین ما و هم ماشین خودش خراب شده است. حاج قاسم گفت: خسارتش را بدهید مقصر تو هستی. گفتم: حاج آقا مقصر اوست. گفت: نه. مقصر تویی زنگ بزنید بچه‌های دفتر بیایند و خسارتش را بدهند. راه افتادیم. وقتی که حاج قاسم آرام شد گفتم: حاج قاسم به خدا مقصر او بود. حاج قاسم گفتند: من هم خودم می‌دانم مقصر او بود. تو به کجا داری می‌روی؟ تو به زیر آتش در سوریه می‌روی. این بدبخت با این ماشین کار می‌کند. خسارت به تو بدهد ماشین خودش هم خراب شده. ما الآن دل او را خوش می‌کنیم، او همیشه دعاگوی ما هست.<sup>۲</sup> (۷)

تربیت دینی ما را به همین‌جا می‌رساند. خدا رحمت کند آیت‌الله بهجت را؛ می‌فرمودند: بنده بعد از هر نماز برای همه مؤمنین و مؤمنات حتی آن‌هایی که در چین هستند دعا می‌کنم که اگر این کار را نکنم به حسب روایت «من اصبیح ولم يهتربا مورا المسلمین» از دایره ایمان خارج می‌شویم.<sup>۳</sup>

۱. لیشی، عبون الحکم و المواعظ، ص ۵۳۵.

۲. راوی: مرتضی حاجی باقری از رفقای قدیمی حاج قاسم در برنامه بدون تعارف.

۳. برگرفته از مستند پنخس شده در تلویزیون به مناسبت سالگرد رحلت ایشان. جملات نقل به مضمون است ولی فیلم این کلام ایشان موجود است.

## جهانی بودن شرط یاری حسین

اهل بیت (علیهم السلام) خواسته‌اند ما بزرگ شویم؛ جهانی فکر کنیم. حسین (علیه السلام) خونس را داده که جامعه را اصلاح کند. ما اگر بخواهیم به درد امام زمان و به درد حسین (علیه السلام) بخوریم باید تلاش کنیم ما نیز دغدغه‌مند اصلاح جامعه شویم. حسین دغدغه‌اش اصلاح کل امت است. اگر کسی جهانی نشود چقدر می‌تواند حسین را یاری کند؟ فرمودند با زبان روزه در ماه مبارک رمضان بعد هر نماز؛ یعنی در اوج خلوت خودت با خدا و در اوج عبادات فردی ات سه وعده دعا کن و بگو: «اللهم اغن کل فقیر. اللهم اشف کل مریض. اللهم رد کل غریب. اللهم فک کل اسیر...» خدایا من در سینه‌ام غم دارم. نمی‌توانم بی تفاوت باشم. خدایا همه تلاشم را کرده‌ام ولی دستم دیگر به جایی نمی‌رسد. خدایا عالم پر است از فقیر. من دلم خون شده، تو خودت آن‌ها را سیر کن. خودت همه اسیرها را آزاد کن، مریض‌ها را شفا بده ... این دعاها آدم تربیت می‌کند؛ آدم در حد ظهور. باید جهانی باشیم. دغدغه‌هایمان عالم‌گیر باشد. در دعای عهد انگار مؤمن با یک دل پرغصه و خون‌بار می‌گوید: خدایا همه عالم را ظلم و فساد گرفته؛ «ظهر الفساد فی البر والبحر»؛ خدایا بس است دیگر، ولی خودت را بفرست. خدایا ما آماده‌ایم در کنار ولی تو عالم را از فساد و ظلم نجات دهیم.

کسانی که پای کار ولی عصر (علیه السلام) هستند دغدغه جامعه دارند؛ هر کسی به هر اندازه‌ای که می‌تواند. دائم بگوید خدایا جامعه منحرف شده، فاسد شده، خدا هر کاری توانستم کردم، خسته شدیم، خون به دلمان شد، خدایا بفرست ولی خودت را. هی بگوید الهی بمیرم حسین؛ ای کاش من هم بودم کنارت با طاغوت‌ها می‌جنگیدم. حسین جان من هم نمی‌توانم ببینم به حق عمل نمی‌شود «یا لیتنا کنا معکم».

## دغدغه اصلی اباعبدالله علیه السلام

دغدغه اصلی سیدالشهدا علیه السلام چیست؟ حضرت علیه السلام در این مسیری که می‌رود دو کار می‌کند: یک حرکت فردی است که با عنایت خاص خود، امثال زهیر و وهب و حر را دستگیری و هدایت می‌کند؛ که خب برای این کار نیازی به فدا کردن علی‌اصغر نیست! اما یک حرکت کلی نسبت به عموم جامعه انجام می‌دهد. یک رخوت و سستی عموم جامعه را گرفته که یک حاکم شراب‌خوار و سگ‌باز و آدم‌کش سر کار آمده، احکام الهی زیر پا له می‌شود، امر الهی عمل نشده و حرام‌ها علنی اتفاق می‌افتد و هیچ کس هم تکان نمی‌خورد. خب اینجا سیدالشهدا علیه السلام به میدان می‌آید که:

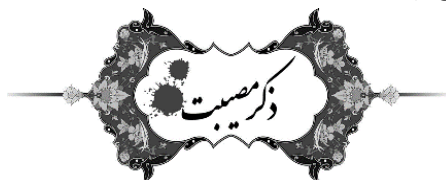
«إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَتَكَرَّرُ وَادَّبَرُ مَعْرُوفُهَا فَالَمَّ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصَابَةِ الْإِنَاءِ وَحَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْلِ الْأَتْرُونَ أَنْ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَنْتَهَى عَنْهُ لِيُرَعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا الْحَيَاةَ وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا إِنَّ النَّاسَ عَمِيدُ الدُّنْيَا وَالِدِّينُ لَعُقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.»<sup>۱</sup>

۱. نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَزَيْدٌ قَابِضُ شَارِبِ الْحَمْرِ وَقَاتِلُ النَّفْسِ وَمِثْلُ لَا يَبِأَعْلِيَّ لِيَلْمِيهِ. مشير الأخران، ص ۲۴.

۲. تحف العقول، ص ۲۴۵.

آن حضرت علیه السلام در طی مسیر خود به کربلا فرمود: به راستی که این سرا دگرگون گشته و تغییر قیافه داده و خوبی‌هایش رو به زوال است، و جز رطوبتی که بر ته کاسه نشیند، و جز یک زندگی پست و کم ارزشی-مانند چراگاهی که جز گیاه زیان‌بخش و بیمارکننده در آن چیز دیگری نمی‌روید-از آن باقی نمانده است. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود، و باطل را رها نمی‌سازند؟! در یک چنین وضعی باید مرد بالیمان آرزوی مرگ کند او این وضع اسفناک مؤمن را عاشق شهادت و لقای پروردگار می‌سازد] چراکه من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز ستوه فکر و رنجش دل ندانم، به راستی که مردم گوش به فرمان و پیرو دنیا‌بیند، و عقیده و آئین چون لعابی بر سر زبان آنان است که تا زندگی‌شان روبه‌راه است آن را می‌چرخانند و چون به گرفتاری آرموده شوند افراد دین‌دار کم شوند.

مردم شما را چه شده است؟ مگر نمی بینید حق پایمال شده و باطل پایدار و آشکار؟ «الْأَثْرُونَ أَنْ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَى.» درد سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَام این است که نباید پرچم اسلام این گونه متزلزل شود. نباید حرکت عمومی جامعه این گونه منحرف شود. حضرت قیام می کنند که این مردم پر از رخوت و سستی بیدار شوند. «انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي.» این مردم، این جامعه باید اصلاح شود. حضرت با قیامش عموم جامعه را بیدار می کند. آن وقت شما می بینید هر کجا صحبت از مبارزه با ظلم و فساد است نام سیدالشهدا بر زبان ها جاری است. این شهادت چنان جوششی در توده های مردم ایجاد کرد که از بعد کربلا عموم مردم چنان به پا می خواستند که تا زمان امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام حتی خواص هم این گونه عمل نمی کردند.<sup>۱</sup>



وقتی دغدغه مند بودی، وقتی خواستی جامعه را همراه کنی، جوانت که شبهه الناس به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است را فدا می کنی؛ جوانت را به میدان می فرستی و جلوی چشمت اربا اربایش می کنند و تو برای خدا قربانی اش می کنی تا بشریت را نجات دهی ... اما توان راه رفتنت را هم از دست می دهی.

شیخ جعفر شوشتری نوشته است: حسین عَلَيْهِ السَّلَام در مصیبت علی اکبر سه بار به حال اشرف به مرگ رسید: اول، وقتی دید علی اکبر آماده رفتن به میدان شده است؛ دوم، وقتی برگشت و از حضرت طلب آب کرد، او را به سینه گرفت و از شدت غصه و اندوه که نمی توانست آب برای او آماده کند، حالت احتضار به او دست داد؛ سوم، وقتی علی اکبر از اسب افتاد و پدر را صدا زد. سکینه می گوید: «لَمَّا سَمِعَ أَبِي

۱. نقل به مضمون کلام مقام معظم رهبری.

صَوْتًا وَآلِيهِ نَظَرْتُ إِلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ قَدْ أَشْرَفَ عَلَى الْمَوْتِ وَعَيْنَاهُ تَدُورَانِ كَأَلْمُحْتَضِرِ وَجَعَلَ يَنْظُرُ الْأَطْرَافَ الْحَيْمَةَ: وقتی صدای علی اکبر را شنید، من پدر را نگاه کردم، دیدم مشرف به مرگ شده است. دو چشمش مثل آدم محتضر می‌گردد و اطراف خیمه را نگاه می‌کند و نزدیک است روح از بدنش برود.

«وَصَاحَ مِنْ وَسْطِ الْحَيْمَةِ وَآدَى قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ»؛ وسط خیمه فریاد زد: خدا بکشد کسی که تو را کشت.

شیخ مفید می‌گوید: فریاد ابی‌عبدالله که بلند شد، زینب کبری ناله زد: «يَا حَبِيبَ قَلْبَاهُ! وَيَا مَرَّةَ فُؤَادِهِ، لَيْتَنِي كُنْتُ قَبْلَ هَذَا عَمِيَاءَ»؛ وای میوه دلم، ای کاش قبل از این نابینا شده بودم. تمام زنان صدا به ناله بلند کردند.

نوشته‌اند بعد از شهادت علی اکبر، «رَفَعَ الْحُسَيْنُ صَوْتَهُ بِالْبُكَاءِ لَمْ يَسْمَعْ إِلَى ذَلِكَ الزَّمَانِ صَوْتَهُ بِالْبُكَاءِ»؛ صدای امام به گریه بلند شد و جوری برای علی اکبر گریه کرد که تا آن زمان به آن شکل کسی صدای گریه امام را نشنیده بود.

به سر نعش تو از زندگی‌ام سیر شدم

ای عصایم بنگر بی تو زمین گیر شدم  
کار جنگیدن من بعد تو بی‌فایده است

من که با تو هدف نیزه و شمشیر شدم  
آیه‌های بدنت صفحه به صفحه پخش است

پیش هر آیه قرآن تو تفسیر شدم  
در تمام بدنت جان خودم را دیدم

من در آئینه اعضای تو تکثیر شدم  
بهر تکریم که بابای شهیدم، اینجا

با کف و هلله و خنده چه تقدیر شدم  
غیرتت کو که بینی ز حرم تا اینجا

عمهات آمده، برخیز که من پیر شدم

تا حرم خون تو از زیر عبایم می‌ریخت

تو چکیدی و من از شرم سرازیر شدم

البته خب این بیداری هزینه دارد. اینجا برای بیدار کردن عموم جامعه خون علی‌اصغر می‌طلبید. اسارت زینب لازم است. سر به نیزه رفتن می‌خواهد. خب وقتی جامعه بی‌مسئولیت می‌شود و به خواب می‌رود، هزینه بیدار شدن آن سنگین است؛ هزینه‌اش خون حسین و عزیزانش است؛ هزینه‌اش بازارگردانی زینب کبری علیها السلام است؛ هزینه‌اش اربا اربا شدن علی‌اکبر است.

## «بے نوشت»

### (۱) نکاتی از آیه صدر بحث

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

۱- اهمیت به کیفیت کار است نه کمیت

این حقیقت به خوبی از آیات قرآن به دست می آید که اسلام در هیچ موردی روی "کثرت مقدار عمل" تکیه نکرده بلکه همه جا به "کیفیت عمل" اهمیت داده و برای اخلاص و نیت پاک، ارزش فوق العاده ای قائل شده که آیات فوق نمونه ای از این منطق قرآن است.

همان گونه که دیدیم خدا برای عمل مختصر کارگر مسلمانی که شبی را تا صبح نخوایده و با قلبی پر از عشق به خدا و اخلاص و احساس مسئولیت در برابر مشکلات جامعه اسلامی، کار کرده و توانسته است با این بیدارخوابی یک من خرما به سپاه اسلام در لحظات حساس کمک کند، فوق العاده اهمیت قائل شده و کسانی را که این گونه اعمال ظاهراً کوچک و واقعاً بزرگ را تحقیر می کنند، شدیداً توبیخ و تهدید می کند و می گوید: مجازات دردناک در انتظار آن ها است.

از این موضوع این حقیقت نیز روشن می شود که در یک جامعه سالم اسلامی، به هنگام بروز مشکلات، همه باید احساس مسئولیت کنند، نباید چشمها تنها به متمکنان دوخته شود چراکه اسلام متعلق به همه است و همه باید در حفظ آن از جان و دل بکوشند.

مهم این است که هر کس از مقدار توانایی خود دریغ ندارد. سخن از بسیار و کم نیست، سخن از احساس مسئولیت و اخلاص است. در حدیثی می خوانیم که از پیامبر ﷺ سؤال شد: «ای الصدقة افضل؟» کدام صدقه و کمک از همه برتر است؟ پیامبر ﷺ فرمود: «جهد المقل»؛ مقدار توانایی افراد کم درآمد!

۲- صفات منافقان در همه عصرها همین است

صفتی که در آیات فوق درباره منافقان عصر پیامبر ﷺ خواندیم - مانند سایر صفات آنان - اختصاصی به آن گروه و آن زمان ندارد بلکه از صفات زشت همه منافقان در هر عصر و زمان است. آن ها با روح بدبینی خاصی که دارند سعی می کنند هر کار مثبتی را با وصله های ناجور از اثر ببندازند. سعی می کنند هر نیکوکاری را به نوعی دلسرد کنند و

حتی با سخره و استهزا و کم‌اهمیت جلوه دادن خدمات بی‌آلایش افراد کم‌درآمد، شخصیت آن‌ها را در هم بشکنند و تحقیر کنند تا همه فعالیت‌های مثبت در جامعه خاموش گردد و آن‌ها به هدف‌های شومشان نائل گردند ولی مسلمانان آگاه و بیدار، در هر عصر و زمان، باید کاملاً متوجه این نقشه شوم منافقان باشند و درست برعکس آن گام بردارند؛ یعنی خدمتگزاران جامعه را تشویق کنند و برای خدمات ظاهراً کوچک توأم با اخلاص، ارج فراوان قائل شوند تا کوچک و بزرگ به کار خود دلگرم و علاقه‌مند گردند؛ و نیز باید همگان را از این نقشه ویرانگر منافقان آگاه سازند تا دلسرد نشوند.<sup>۱</sup>

## (۲) ربیع بن خثیم

این آدم در دوران امیرالمؤمنین علی علیه السلام جزو سپاهیان ایشان بوده است. یک روز آمد خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! انا شککنا فی هذا القتال». «آتا» را هم که می‌گوید معلوم می‌شود که او نماینده عده‌ای بوده است. یا امیرالمؤمنین! ما درباره این جنگ شک و تردید داریم. می‌ترسیم این جنگ شرعی نباشد. چرا؟ چون ما داریم با اهل قبله می‌جنگیم، ما داریم با مردمی می‌جنگیم که آن‌ها مثل ما شهداتین می‌گویند، مثل ما نماز می‌خوانند، مثل ما رو به قبله می‌ایستند.

از طرفی شیعه امیرالمؤمنین بود و نمی‌خواست کناره‌گیری کند. گفت: یا امیرالمؤمنین! خواهش می‌کنم به من کاری را واگذار کنید که در آن شک وجود نداشته باشد، من را به جایی و دنبال مأموریتی بفرست که در آن شک نباشد. امیرالمؤمنین هم فرمود: بسیار خوب، اگر تو شک می‌کنی پس من تو را به جای دیگری می‌فرستم. نمی‌دانم خودش تقاضا کرد یا ابتدائاً حضرت او را به یکی از سرحدات فرستادند که در آنجا هم باز سرباز بود. کار سربازی می‌خواست انجام بدهد اما در سرحد کشور اسلامی که اگر احیاناً پای جنگ و خونریزی به میان آمد طرفش کفار یا بت‌پرستان یعنی غیرمسلمان‌ها باشند. این مرد بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام تا دوران شهادت اباعبدالله علیه السلام که بیست سال فاصله شد، زنده بود یعنی ایامی که امام حسین را شهید کردند او زنده بود. نوشته‌اند بیست سال تمام این مرد کارش عبادت بود و یک کلمه به اصطلاح حرف دنیا نزد. تنها جمله‌ای که غیر از ذکر و دعا از او شنیدند آن وقتی بود که اطلاع پیدا کرد که مردم حسین بن علی فرزند عزیز پیغمبر را شهید کرده‌اند؛ چند کلمه گفت در اظهار تأثر و تأسف از چنین

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، صص ۵۹ و ۵۸.



حادثه‌ای: وای بر این امت که فرزند پیغمبرشان را شهید کردند! می‌گویند بعدها استغفار می‌کرد که چرا من این چند کلمه را که غیر ذکر بود به زبان آوردم. نه تنها امام حسین را یاری نمی‌کند بلکه برای ابراز تأسف از شهادت اباعبدالله استغفار می‌کند.

این آدم (خواجه ربیع) بصیرت ندارد. در دوران ستمگری مانند معاویه و ستمگری مانند یزید بن معاویه زندگی می‌کند (معاویه‌ای که دین خدا را دارد زیر و رو می‌کند، یزیدی که بزرگ‌ترین جنایت‌ها را در تاریخ اسلام مرتکب می‌شود و تمام زحمات پیغمبر دارد هدر می‌رود). این آقا رفته یک گوشه‌ای را انتخاب کرده، شب و روز دائماً مشغول نماز خواندن است و جز ذکر خدا کلمه دیگری به زبانش نمی‌آید؛ یک جمله‌ای هم که به عنوان اظهار تأسف از شهادت حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید، بعد پشیمان می‌شود که این حرف دنیا شد، چرا به جای آن سُبْحَانَ اللَّهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ نگفتم؟ چرا به جای آن يَا حَيُّ يَا قَيُّوْم نگفتم؟ چرا اللَّهُ أَكْبَرُ نگفتم، لِاحْوَالٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نگفتم؟

این با تعلیمات اسلامی جور در نمی‌آید. «لَا يَرَى الْجَاهِلُ الْأَمْرَ طَرًا أَوْ مَقْرَطًا»؛ جاهل

یا تند می‌رود یا کند.

### (۳) آیت‌الله بهجت و انقلاب

حجت‌الاسلام والمسلمین علی بهجت که به توصیه و تأکید علامه جعفری عمر خویش را صرف ثبت حیات و کلمات پدر بزرگوارش کرده به‌طور ویژه درباره رابطه آیت‌الله‌العظمی بهجت و امام خمینی رَحِمَهُ اللَّهُ می‌گوید: «اوایل انقلاب با مرحوم امام جلساتی داشتند. در ایام مبارزه، مرتباً با هم رفت‌وآمد می‌کردند. مرحوم والد پیشنهادهایی هم برای مبارزه می‌دادند. همچنین می‌گفتند: «مرتبه دوم، پیروزی با ایشان است ولی دعا می‌کنیم برای بعدش مشکلی پیش نیاید.» حدود سال ۴۲ - شاید در آخرین ملاقات پیش از تبعید مرحوم امام - به ایشان گفتند: حداقل باید چهل نفر متخصص مذهب به همراه داشته باشید تا در مواقع لازم، حاضر باشند؛ شما باید این‌ها را تربیت کنید و داشته باشید. این هم نمی‌شود مگر این که یک فرجه‌ای برای این‌ها باشد و این فرجه هم محقق نمی‌شود مگر این که آن کسی که الآن چکمه ظلم خود را به مذهب و مردم گذاشته، با چندین نحو افسایش کنیم و هم با چندین طریق مختلف برنامه‌ریزی داشته باشیم که او را از میان ببریم و حتی وجوهات را برای کشتن شاه مصرف کنیم. اگر او خودش حذف شود، یکی دیگر را سر کار می‌آورند که در ابتدای کار ضعیف است و نمی‌تواند فشار بیاورد. فشار بر روحانیت

کاهش می‌یابد و ما خواهیم توانست کار اصلی خودمان را انجام دهیم. حضرت امام کاملاً گوش دادند و بعد سرشان را بلند کردند و درحالی‌که با دست، چهار انگشت خود را نشان می‌دادند، گفتند: «چهار نفر هم ندارم!» مرحوم پدر می‌فرمودند: «اولین کسی که مرا به آقای بروجردی معرفی کرد، آقای خمینی بود. اولین کسی که در قم با او دوست شدم، آقای خمینی بود و بیشترین رفت‌وآمد را هم با ایشان داشتم.»

می‌فرمودند: «از همان اوایل ورود به قم، آقای خمینی خیلی از آقای قاضی می‌پرسید و من خیلی تعجب می‌کردم ولی بعد دیدم خود ایشان هم اهل این مسائل است.» من پرسیدم: «یعنی ایشان هم اربعینی طی کرده بود؟» فرمودند: «بله، بله.» تعریف می‌کردند که ایشان از بعضی از چیزهایی که خیلی به آن علاقه داشت، پرهیز می‌کرد. در مهمانی در منزلشان غذا قورمه‌سبزی بود ولی ایشان حاضر نشد بخورد. پرسیدم: «چرا نمی‌خورید؟ دوست ندارید؟» گفت: «خیلی دوست دارم ولی می‌خواهم نخورم.» یعنی مشغول ریاضت بوده‌اند.

یادم هست مرحوم آقا روزی فرمودند: کرامت‌هایی از ایشان می‌دانم که هیچ‌کس از آن اطلاعی ندارد. در میان مراجع، تنها کسی که از ابتدا در قم با مرحوم پدرم رفاقت و رفت‌وآمد داشت، امام خمینی بودند. شاید علتش این بوده که آقا شیخ‌نصرالله خلخالی که دوست صمیمی مشترک هر دو بود، پدرم را به‌عنوان شاگرد آقای قاضی و مرحوم غروی اصفهانی به ایشان معرفی کرده بود.

پس از رحلت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، مرحوم امام مکرر با مرحوم ابوی رفت‌وآمد داشتند. پدرم مطالبی را درباره نهضت به مرحوم امام پیشنهاد می‌کردند؛ برای مثال، ایشان به امام خمینی می‌گفتند: «خوب است نشریه‌ای باشد و جنایات گذشته و حال رژیم را باهم منعکس کند تا جنایات گذشته از یاد مردم نرود.» پس از آن، نشریه‌ای منتشر شد و چنین کارهایی را می‌کرد. این‌گونه مطالب را فقط با خود مرحوم امام در میان می‌گذاشتند و کمتر پیش می‌آمد به وسیله دیگران انتقال دهند. بعد از انقلاب هم با امام رفت‌وآمد داشتند و اگر چیزی بود، یادداشت می‌فرستادند. البته پس از انقلاب، دیدارهای عادی ایشان مثل سابق ممکن نبود و بیشتر باهم مکاتبه می‌کردند یا پیغام می‌دادند؛ هرچند ارتباط از راه‌های غیرعادی هم داشتند. در سال‌های پس از انقلاب برخی از علمای بزرگ که از اشخاص سرشناس کشور بودند، خدمت حضرت امام رسیده بودند و از ایشان تقاضای درس اخلاق کرده بودند. ایشان فرموده بودند: نزد آقای بهجت بروید و تقاضا کنید درس اخلاقی برای

شما بگذارند. گفته بودند ایشان نمی‌پذیرد. فرموده بودند: «اصرار کنید تا بپذیرد.» آقای مشکینی، آقای آذری قمی و آقای میانجی مرتب می‌آمدند و موضوع را مطرح می‌کردند ولی آقا نمی‌پذیرفتند.

شبی در خانه را زدند و ایشان در حال مطالعه بودند؛ اصرار کردند که خودشان در را باز کنند. وقتی رفتند و زود برگشتند، دیدم ناراحت‌اند و مشغول قدم زدن و فکر کردن هستند. پرسیدم چه کسی بود و چه شده، فرمودند: «ایشان را بردند.» منظورشان حضرت امام بود. به ایشان گفتم: «شاید شایعه است و کسی همین‌طوری به دم درآمده و یک چیزی گفته است. مگر کسی جرئت دارد؟» فرمودند: «از اطرافیان آقای خمینی بود و آمده بود و می‌گفت حال آقا بد است. او را به تهران می‌بریم. پیغام داده‌اند الآن در راهیم؛ ایشان خواسته‌اند دعا کنید.» فردای آن روز که ایشان از حرم برگشتند، دیگر حال ناراحتی دیشب را نداشتند و می‌فرمودند: «خدا خیلی رحم کرد و ده سال بر این مردم منت گذاشت.» بعداً فهمیدیم وقتی حضرت امام را به تهران بردند، حالشان دوباره بد شده است، به‌طوری‌که فکر می‌کنند از دنیا رفته‌اند ولی دوباره حالشان خوب می‌شود.

اواخر زندگی حضرت امام برخی از افراد به مرحوم پدرم اصرار می‌کردند که ملاقاتی با حضرت امام داشته باشند. من هم بر این مطلب پافشاری می‌کردم. یک روز به من فرمودند: «تو چه می‌دانی که همین دیشب ما با هم صحبت کردیم و چه مطالبی رد و بدل شد!» درحالی‌که حتی با تلفن هم صحبت نکرده بودند.

مرحوم والد در اواخر عمر شریفشان فرمودند: «آقای خمینی قبل از وفاتشان با من خداحافظی کردند، در چه حالی و چه جمالی. من پنج‌شنبه در مسجد نشسته بودم و مشغول تعقیبات نماز صبح بودم که ایشان با صورت خندان آمد و از جلوی من رد شد. چقدر زیبا و با جمال بود. معلوم بود از اعمال خودش راضی است و پیش خدا مشکلی ندارد.»<sup>۱</sup>

#### (۴) رفع هم مؤمن

برخی از روایات (بَابُ تَفْرِيجِ كَرْبِ الْمُؤْمِنِ) اصول کافی:

۱- أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَ الْآخِرَةِ وَخَرَجَ مِنْ

قَبْرِهِ وَهُوَ تَلِيحُ الْفُؤَادِ وَمَنْ أَطْعَمَهُ مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَمَنْ سَقَاهُ شَرِبَةَ سَقَاةِ اللَّهِ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ.

۱ آرشو دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله‌العظمی بهجت رحمته الله علیه.

امام صادق علیه السلام می فرمود: کسی که مؤمنی را از گرفتاری نجات دهد، خدا او را از گرفتاری های آخرت نجات بخشد و از گورش با دل خنک شده و مسرور درآید و هر که مؤمن گرسنه ای را سیر کند، خدا او را از میوه های بهشت خوراند و هر که شربتی به او آشاماند، خدایش از شربت بهشتی مهر شده آشاماند.

۲- عن الرضا علیه السلام قال: مَنْ فَرَّحَ عَنْ مُؤْمِنٍ فَرَّحَ اللَّهُ عَنْ قَلْبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس به مؤمنی گشایشی دهد، خدا روز قیامت دلش را گشایش دهد.

۳- أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً وَهُوَ مُعْسِرٌ يَسَّرَ اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ وَمَنْ سَتَرَ عَلَى مُؤْمِنٍ عَوْرَةً يَخَافُهَا سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ عَوْرَةً مِنْ عَوْرَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْمُؤْمِنِ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ فَاتَّقُوا بِالْعِظَةِ وَارْعَبُوا فِي الْحَيِّرِ

امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس گرفتاری مؤمنی را که در سختی افتاده رفع کند خدا حوائج دنیا و آخرتش را آسان کند و هر که عیب مؤمنی را که از آن می ترسد بپوشاند، خدا ۷۰ عیب دنیوی و اخروی او را بپوشاند. آنگاه فرمود: تا زمانی که مؤمن در راه کمک برادرش باشد، خدا در راه کمک به اوست. از موعظه سود برید و در کار خیر رغبت کنید.<sup>۱</sup>

## (۵) مواسات

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی حج، رهبر معظم انقلاب در جلسه درس خارج فقه روز یکشنبه ۵ دی ماه به شرح حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره حقوق مؤمنان پرداختند.

متن این حدیث و شرح رهبر معظم انقلاب بدین شرح است:

«عَنْ أَبِي بِنِ تَعْلِبَ قَالَ كُنْتُ أَطُوفُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَعَرَضَ لِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا كَانَ سَأَلَنِي الذَّهَابَ مَعَهُ فِي حَاجَةٍ فَأَشَارَ إِلَيَّ فَكْرِهْتُ أَنْ أَدَعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَأَذْهَبَ إِلَيْهِ فَبَيَّنَا أَنَا

۱. کلینی، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، صص ۲۰۰ و ۱۹۹.

أَطُوفُ إِذَا شَارَ إِلَىٰ أَيْضًا فَرَأَىٰ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ يَا أَبَانَ إِنَّكَ يُرِيدُ هَذَا قُلْتَ نَعَمْ قَالَ فَمَنْ هُوَ قُلْتَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ هُوَ عَلِيٌّ مِثْلَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ قُلْتَ نَعَمْ قَالَ فَاذْهَبْ إِلَيْهِ قُلْتَ فَاقْطَعْ الطَّوْفَ قَالَ نَعَمْ قُلْتَ وَإِنْ كَانَ طَوَافَ الْفَرِيضَةِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَذَهَبْتُ مَعَهُ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدَ فُسْأَلَتِهِ فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ فَقَالَ يَا أَبَانَ دَعَا لَا تَرُدُّهُ قُلْتُ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ...»<sup>۱</sup>

فی الکافی، عن ابان بن تغلب، قال: «كنت اطوف مع ابی عبدالله عليه السلام فغرض لی رجل من اصحابنا کان سالنی الذهاب معه فی حاجه؛ ابان بن تغلب می گوید: یکی از اصحابمان - از برادران شیعه - از من خواسته بود که برای انجام یک حاجتی با او بروم و یک کاری را برایش انجام دهم.

حالا ابان بن تغلب با حضرت ابی عبدالله [امام صادق عليه السلام] در حال طواف گرد خانه خداست. «فاشار الی...» آن برادری که از من درخواست کرده بود با او بروم و کاری برایش انجام دهم، در اثنای طواف به من این جوروی اشاره کرد که بیا. «فکرهت ان ادع اباعبدالله عليه السلام واذهب الیه؛» دلم نخواست که در حال طواف، حضرت را رها کنم و سراغ او بروم. خب، واقعاً هم چه اقبال بزرگی است که انسان با امام معصوم گرد خانه خدا طواف کند.

«فبینا انا اطوف اذا اشار الی ایضاً؛» در اثنای طواف، باز رسیدیم به آنجایی که آن مرد از دور ایستاده بود و باز دوباره به من اشاره کرد. «فراه ابو عبدالله عليه السلام؛» این دفعه، حضرت چشمشان افتاد و او را دیدند. «فقال یا ابان یا کثیر یرید هذا؟» [فرمودند:] این شخص با تو کار دارد؟ «قلت نعم. قال فمن هو؟» [گفتم: آری. فرمود:] او کیست؟ «فقلت رجل من اصحابنا؛» گفتم: از خود ماست، از برادران شیعه ماست. «قال هو علی مثل ما انت علیه؟» [فرمودند:] آیا همان عقیدی را که تو در باب امامت داری او هم بر همان عقاید است؟ «قلت نعم. قال فاذهب الیه.» [گفتم: آری.] فرمود: پس برو ببین چه می گوید. «قلت فاقطع الطواف؟» [عرض کردم] من در حال عبادتم و دارم طواف می کنم، طواف را قطع کنم؟

«قال نعم» [فرمودند: بلی]. حالا اینجا این فقیه را ببینید - ابان فقیه است - او می خواهد از فرصت استفاده کند و یک مسئله شرعی را یاد بگیرد. «قلت وان كان طواف الفريضة؟»؛ [پرسیدم:] حتی اگر طواف فريضة هم بود، باز قطع کنم و بروم؟ «قال نعم»؛ حضرت فرمودند: بله، حتی در وسط طواف فريضة وقتی برادر تو با تو کاری دارد، از تو درخواستی می کند، باید طواف را قطع کنی و بروی. «قال فذهب معه»؛ خوب، اطاعت کردم و جدا شدم، با آن شخص رفتم.

«ثم دخلت عليه بعد»؛ بعد آمد خدمت حضرت، «فسألته فقلت اخبرني عن حق المؤمن على المؤمن»؛ [و پرسیدم:] این چه حقی است که این جور ایجاب می کند انسان طواف واجب را هم قطع کند؟ حق مؤمن را سؤال کردم. حضرت می فرمایند که [فقال: یا ابان] «دعه لاتردّه»؛ رها کن دیگر، سؤال نکن. لاترده یعنی این سؤال را تکرار نکن. «قلت بلی جعلت فداك»؛ [عرض کردم:] چرا، سؤال می کنم. اصرار کردم و بعد حضرت شروع کردند حقوق مؤمن را گفتن. علت این هم که می فرمودند سؤال نکن، این است که وقتی دانستی، گیر می افتی و مجبوری عمل کنی. اینجا دیگر روایت مفصل است که ما نمی خوانیم. شبیه این، روایت دیگری هم بود از معلی بن خنیس که از حضرت سؤال می کند حق مؤمن چیست.

## (۶) دغدغه مند درد و رنج درمندان

### چمران:

«همیشه در آنجا بودم که رنج وجود داشت. هر کجا که خطر بود، حاضر بودم؛ در میان تظاهرات، در برابر رگبار گلوله ها، مقابل تانک ها، در برابر خطرناک ترین مسئولیت ها و... همیشه به استقبال خطر می رفتم و خود را در معرض خطر قرار می دادم تا دوستانم را نجات دهم. وقتی به جشنی می رفتم افسرده و ناراحت بودم؛ چطور ممکن بود من خوش باشم در حالی که درمندانی رنج می بردند و در آتش و درد می سوختند...»<sup>۱</sup>

در جایی دیگر می گوید: «من در آمریکا زندگی خوشی داشتم و از همه نوع امکانات برخوردار بودم ولی از همه آن ها گذشتم و به جنوب لبنان رفتم تا در میان محرومان

۱. علی اصغر سیدآبادی، چمران، به ترجمه شاهین عرب زاده اصل، ص ۱۸.

زندگی کنم. می‌خواستم که اگر نمی‌توانم به این مظلومان کمکی بکنم، لااقل در میانشان باشم؛ مثل آنان زندگی کنم و درد و غم آنان را در قلب خود بپذیرم.»<sup>۱</sup>

### خدمت، هدف زندگی او

دکتر مهدی بهادری نژاد می‌گوید: از نظر علمی آن قدر بالا بود که می‌توانست در لابراتوار پل بماند و ارتقا پیدا کند. او می‌توانست به بالاترین مقامی که هر ایرانی آرزو داشت، دست یابد اما هدف زندگی او خدمت بود. می‌گفت: «چه فایده که حقوق زیاد بگیرم ولی در دنیا بی‌عدالتی وجود داشته باشد؟»<sup>۲</sup>

خانم غاده همسر ایشان می‌گوید:

روز عید فطر بود و طبق رسوم ما، همه اقوام و فامیل در خانه پدر مهمان بودند و من نیز از مصطفی خواستم که با هم به این مهمانی برویم. ولی مصطفی گفت: شما بروید، من نمی‌توانم بیایم. من تنها به مهمانی رفتم. شب هنگام که مطابق عادت خودمان، مسائل و مشکلات را با مصطفی در میان می‌گذاشتم، از او پرسیدم که چرا امروز به مهمانی نیامدید؟ مصطفی پاسخ داد: «امروز روز عید بود و بیشتر بچه‌های مدرسه نیز برای دیدن اقوام و خویشان خود از مدرسه بیرون می‌روند ولی حدود ۳۰ نفر از بچه‌های یتیم هستند که هیچ فامیلی ندارند و به ناچار در مدرسه باقی می‌مانند. وقتی بچه‌هایی که برای تفریح و دیدار اقوام خود رفته بودند برمی‌گردند، برای بچه‌های باقی‌مانده در مدرسه از دیدار فامیل و بازی‌ها و سرگرمی‌های خود تعریف می‌کنند. برای این که این بچه‌های یتیم نزد آن‌ها احساس خجالت و افسردگی نکنند، من امروز در مدرسه ماندم و برای آن‌ها غذا درست کردم و با هم بازی کردیم و من با سرگرمی‌هایی آن‌ها را شادمان کردم تا هنگام برگشت آن بچه‌ها از بیرون، این‌ها هم بتوانند از بازی و سرگرمی و تفریحشان در روز عید تعریف کنند.»

### (۷) حاج قاسم

جانباز قطع نخاع ناصر توبه‌ای‌ها در سن ۲۱ سالگی فرماندهی یکی از گردان‌های لشکر ۴۱ ثارالله کرمان را بر عهده داشت. در آن زمان حاج قاسم سلیمانی در سمت فرماندهی لشکر خدمت می‌کرد.

۱. همان، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۳۱.

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی وقتی نزدیک ایام عید می‌خواست به کرمان و به دیدار والدین خود برود به خانواده این جانباز زنگ می‌زد و می‌گفت: من دو روز به خانه شما می‌آیم. به خانه او می‌رفت. جانباز را استحمام می‌داد، تخت او را آماده می‌کرد و در این دو روز به همسر جانباز می‌گفت: کار آشپزخانه هم به عهده من است؛ دو روز خدمت‌گزاری این جانباز قطع نخاعی را می‌کرد بعد به سمت کرمان می‌رفت.



جلسہ نہم:  
پیمانہ پر

## جلسه نهم: پیمانہ پر

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ  
حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>۱</sup>

### مقام تسلیم

در این شب‌های عزیز گام به گام هم‌رکاب کاروان ملکوتی سیدالشهدا علیه السلام شدیم و تلاش کردیم در این کاروان نقش‌آفرین باشیم. گفتیم باید نقش خود را جدی بگیریم و بدانیم هر کجا هستیم می‌توانیم مؤثر باشیم. عرض کردیم خیر و خوشی دنیای ما هم در این خانه است؛ و در این مسیر باید دغدغه‌مندانه و به دور از هر گونه توجیه‌گری قدم برداشت. سپس به نقش و مسئولیت‌مان نسبت به خودمان - همان مبارزه با هوای نفس - و نسبت به خانواده و جامعه پرداختیم. (۱) اما امشب می‌خواهیم به مهم‌ترین نقش و مسئولیت‌مان در کاروان حسینی بپردازیم و آن هم چیزی نیست جز مسئولیت‌مان نسبت به خود امام علیه السلام. اگر بخواهیم از بین همه مسئولیت‌هایی که نسبت به ولی خدا داریم یکی را انتخاب کنیم قطعاً از مهم‌ترین و ریشه‌ای‌ترین آن‌ها نکته‌ای است که قرآن کریم در آیه صدر بحث مطرح نموده است.

خدای متعال در این کریمه می‌فرماید: پیامبر من، به پروردگارت قسم! این مردم به درجه ایمان نمی‌رسند مگر آن‌که اولاً، تو را در مشاجرات و اختلافاتشان حکم قرار دهند و به در خانه غیر تو نروند؛ ثانیاً، بعد از آن‌که تو راه را برایشان روشن کردی و نظر و قضاوت خود را بیان نمودی، تسلیم محض حرف تو باشند.

آن ہم نہ فقط سکوت و پذیرش حکم بلکه تسلیم و پذیرش از روی دل و قلب؛ باید با جان و دل کاملاً تسلیم و راضی به رأی و نظر تو باشند. این مقام، حقاً مقام والایی است.<sup>۱</sup>

وظیفه ما نسبت به امام و ولی خدا ﷺ این است که اولاً، برای یافتن راه سعادت در دنیا و آخرت، برای یافتن سبک زندگی، سبک ازدواج، تربیت فرزند، اقتصاد، سیاست، فرهنگ، عبادت و همه شئون فردی و خانوادگی و اجتماعی به در خانه غیر او نرویم و ثانیاً، در هر مسئله‌ای از امور زندگی و دنیا و آخرت، در برابر حرف و نظر و رأی او تسلیم محض باشیم.

جریان هارون مکی را همه شنیده‌اید که به امر امام ﷺ بدون هرگونه اعتراض یا حتی سؤالی رفت و در تنور آتش نشست. امام ﷺ به آن مرد خراسانی فرمود ما این گونه یارهایی می‌خواهیم. این‌ها به درد ما می‌خورند. یار هفتاد و سوم حسین باید این گونه باشد.

در احوالات محمد بن مسلم از بهترین اصحاب امام صادق ﷺ نقل است که روزی محضر امام ﷺ در مدینه بود. حضرت به او فقط یک جمله فرمود:

«تَوَاصَعَ يَا مُحَمَّدُ»؛ تواضع کن. می‌گویند او زمانی که به کوفه آمد با این که انسان سرشناس و بزرگی بود، ظرفی خرما گرفت و بر سر گذاشت و همانند دست‌فروشان بر در مسجد جامع شهر نشست و فریاد زد خرما! اقوامش آمدند و به او اعتراض کردند که این چه آبروریزی است راه انداخته‌ای؟! گفت مولای من به

---

۱. مرحوم علامه مصباح رحمته می‌فرمودند: من در طول عمرم یاد ندارم دو نفر به محکمه‌ای رفته باشند و حکم علیه

یکی از آن‌ها صادر شده باشد و آن که حکم بر علیه‌اش صادر شده خوشحال و راضی باشد که خب خدایا شکر که حق معلوم شد. این‌طور با تمام وجود راضی و تسلیم باشد. بله ممکن است کسی به حکم قاضی تمکین کند و اعتراض نکند. بگوید خب دیگر این‌طور حکم صادر شده و چاره‌ای نیست ولی کسی که حکم علیه او صادر شده در حالی که خودش را صاحب حق می‌داند، حتی در دلش هم ناراحت نباشد و نگوید ای کاش به نفع من حکم می‌داد.

ولی آیه شریفه می‌فرماید: شرط مؤمن شدن این است که در برابر امر ولی خدا این گونه باشید.

من گفته تواضع کن! و من هم با امرش مخالفت نمی‌کنم تا این زنبیل خرما را بفروشم. گفتند: اگر تصمیم داری خرید و فروش کنی در بازار آسیابانان یک دکان بگیر مشغول کار شو. او نیز با وجود جایگاه اجتماعی والا در آنجا دکانی گرفت و با آسیاب و یک شتر شروع کرد به آسیابانی.<sup>۱</sup>

برخی برای امر امامشان این‌گونه سر از پا نمی‌شناسند. خوشا به حالشان! مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی عالمی وارسته بود. در سال‌های آخر زندگی و با همان قد خمیده و کمانی، سه چهار مرتبه در جبهه نبرد حاضر شد و لباس بسیجی به تن کرد. ایشان روزی چهارده گلوله خمپاره به نام چهارده معصوم شلیک می‌کرد که کاملاً به هدف اصابت می‌کرد. خود ایشان از علت این حضورشان می‌فرماید: «من شبی آقا امام زمان علیه السلام را در خواب دیدم. فرمود: جواد، حرکت کن و به جبهه برو! من هم بلافاصله به سوی جبهه حرکت کردم. حدود یک ماهی آنجا بودم و برگشتم. بعداً تردید کردم که شاید امر آقا را امتثال نکرده باشم، لذا دوباره رفتم. وقتی برگشتم باز هم تردید برایم حاصل شد که بار سوم رفتم.»<sup>۲</sup>

---

۱. وَحَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَوْلَهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَمِيَانِيِّ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ كَانَ رَجُلًا شَرِيفًا مُوسِرًا فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام قَوَّضَعْتَ يَا مُحَمَّدُ فَانْقَضَتْ إِلَيَّ الْكُوفَةُ فَأَخَذَ قَوْصَرَةَ مِنْ تَمْرٍ مَعِ الْمِيزَانِ وَجَلَسَ عَلَى بَابِ مَسْجِدِ الْجَامِعِ وَجَعَلَ يُنَادِي عَلَيْهِ فَأَتَاهُ قَوْمُهُ فَقَالُوا لَهُ فَصَحَّحْتَنَا فَقَالَ إِنَّ مَوْلَايَ أَمَرَنِي بِأَمْرِ قَلْبِ أَخِي لَهُ وَإِنَّ أَبْرَحَ حَتَّى أَفْرَغَ مِنْ بَيْعِ مَا فِي هَذِهِ الْقَوْصَرَةِ فَقَالَ لَهُ قَوْمُهُ أَمَا إِذَا آتَيْتَ إِلَّا أَنْ تَشْتَعِلَ بِبَيْعِ وَشِرَاءٍ فَأَقْعُدْ فِي الطَّحَّارِيِّنَ فَهَيَّا رَحِي وَجَعَلًا وَجَعَلَ يَطْلَعُنُ. كُتِبَ، رَجَالَ الْكُتُبِ (اختیار معرفة الرجال)، ص ۱۶۵.

۲. جلوه‌های ربانی، صص ۹۳ و ۹۴. میرزا جواد آقا تهرانی، در راستای پشتیبانی از نظام جمهوری اسلامی، در سال‌های آخر زندگی و با همان قد خمیده و کمانی، چهار بار در جبهه نبرد حاضر شد و لباس بسیجی به تن کرد. خود مرحوم میرزا جواد آقا نقل کرده است: «روزی قرار شد خمپاره بزنم. مجبور شدن به علت خمیدگی پشتم، چهار پایهای بیاورند و من روی آن قرار گرفتم و یک نفر هم از پشت دو گوش مرا گرفت و من گلوله را در لوله آن انداختم.»

## اشہد لک بالتسلیم

اما به نظر می‌رسد در این عالم اگر بخواهیم یک نفر را به عنوان مصداق تام و تمام این مسئله پیدا کنیم کسی نخواهد بود جز وجود نازنین «علمدار رشید کربلا، باب الحوائج، قمر منیر بنی هاشم، ابوالفضل العباس سلام الله و سلام ملائکتہ المقربین علیہ الی یوم الدین»<sup>۱</sup>

امام صادق علیہ السلام در زیارت‌نامه قمر بنی‌ہاشم علیہم السلام می‌فرماید: «أَشْهَدُكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصَدِيقِ وَالْوَفَاءِ وَالتَّصِيحَةِ لِحَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ» (۲) امام معصوم می‌فرماید: عباس! من شہادت می‌دهم کہ تو تسلیم امامت بودی. همه وجودت سلم و تسلیم بود. البته حضرت والاتر از این را ہم می‌فرماید کہ مقام تصدیق، وفا و نصیحت است؛ در ادامه توضیح مختصری درباره کلمه «وفا» خواهیم داد ان شاء الله. امشب می‌خواهیم محضر حضرت ابوالفضل علیہ السلام زانوی ادب بزینم و بینیم چگونه می‌توان به این نقطه رسید. می‌خواهیم به عنایت حضرت ما ہم بهره‌ای از این مقام و جایگاه داشته باشیم. به هر صورت ما ہم باید مؤمن باشیم؛ و شرط ایمان تسلیم است. به اندازه خودمان از این دریا لب تر کنیم.

آب دریا گر همی نتوان کشید  
هم به قدر تشنگی باید چشید

---

۱. چه بخوانم علم ملک علمداری را

در شجاعت نه به والله نظیری دارد

قوت و عزم و اراده، همه در خدمت دوست

گر چه انبوه امان‌نامه به پایش ریزند

چه بنامم یل میدان وفاداری را

حرف اول بزند روز فداکاری را

او به میدان عمل ثبت کند باری را

جز به دلدار نگوید سخن آری را

اگر عباس علیه السلام نمی‌شویم و دستمان به مقام تسلیم حضرت نمی‌رسد ولی ناامید از نگاه لطف و عنایت باب‌الحوائج نیستیم.<sup>۱</sup> او باب‌الحسین است. برای پیوستن به کاروان حسینی و یار هفتاد و سوم شدن، راه، عباس علیه السلام است. از علامه قاضی نقل است که: «محال است انسان به جز از راه سیدالشهدا علیه السلام به مقام توحید برسد. سریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام است.»<sup>۲</sup>

به هر صورت سؤال ما این است: چگونه می‌شود تسلیم امر امام شد؟ رضایت و تسلیم قلبی کی برای انسان حاصل می‌شود؟ چه کنیم که ما هم دلمان نسبت به امر و خواست امام علیه السلام نلرزد و با جان و دل حرفش را بپذیریم؟ به نظر می‌رسد برای رسیدن به این مطلوب، مهم‌ترین کار ما این است که معرفت‌مان را نسبت به امام علیه السلام بالا ببریم. حداقل نسبت به دو مطلب معرفت پیدا کنیم:

---

۱. به نظر می‌رسد این داستان دور از واقعیت نباشد که برخی نقل می‌کنند عالمی بعد از خواندن برخی فضائل و مقامات جناب سلمان برایش سؤال شد که مقام ایشان بالاتر است یا مقام حضرت ابوالفضل علیه السلام؟ به او فهماندند که این چه سؤالی است؟ با یک نگاه حضرت ابوالفضل علیه السلام، یک سلمان ساخته می‌شود.

زیبا فرمودند:

به ذره‌گر نظر لطف بوتراب کند  
به آسمان رود و کار آفتاب کند

حال بگویم اگر به ما ذره‌ها پسر بوتراب یک نظر و نگاه عنایت کند ما هم از یاران و هم‌رکابان سیدالشهدا علیه السلام می‌شویم و عالم‌گیر خواهیم شد.

۲. خود ایشان نیز بعد از عمری مراقبه و جهاد با نفس آن کشف تام و حصول آنچه در پیش بودند در حرم حضرت عباس علیه السلام برایشان حاصل شده بود.

## معدن العلم

اولین معرفت این است که یقین کنیم علم اولین و آخرین نزد اهل بیت (علیهم السلام) است. امام (علیه السلام) آگاه به همه حقایق هستی است. عالم به ماکان و مایکون است. همه عالم در محضر اوست و اگر بخواهد به اراده الهی، هیچ مجهولی برای او وجود ندارد و نه زمان و نه مکان و نه هیچ چیزی محدودیتی در علم او ایجاد نمی کند.

شخصی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ابتدا مخالفین خود را از دم تیغ نمی گذراند؟ حضرت (علیه السلام) قریب به این معنا فرمودند که چون در نسل و صلب آنان مؤمنینی هستند که باید به آنان فرصت داد. بعد حضرت (علیه السلام) می فرمایند امام زمان (علیه السلام) هم همین گونه است، او ظهور نمی کند تا این مؤمنین از صلب این کافرین خارج شوند و سپس آن دشمنان خدا را نابود کند.<sup>۱</sup>

---

۱. فی کتاب کمال الدین و تمام النعمه باسناده الی ابن ابی عمیر عن ذکره عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال: قلت له: ما بال امیر المؤمنین (علیه السلام) لم یقاتل فلانا و فلانا و فلانا؟ قال: لا ین فی کتاب الله عزوجل: **لَوْ تَرَىٰٓ اُولََٔٔا الْعَذَابِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا اَلِیْمًا** قال: قلت: ما بعی بتزایله؟ قال: ودایع المؤمنین فی اصلاب قوم کافرین و كذلك الفاتر (علیه السلام) لن ینظر ابدا حتی ینظروا و دائع الله عزوجل فاذا خرجت ظهر علی من ظهر من اعداء الله عزوجل فقتله. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۵.

راوی گوید: به امام ششم گفتم چرا امیرالمؤمنین در آغاز با مخالفان خود نجنگید؟ گفت: چون در کتاب خداست (سوره فتح آیه ۲۵) که اگر پاک می شدند هر آینه عذاب می کردیم آن چنان کسانی که کافر بودند را عذابی دردناک، گوید که عرض کردم: مقصود از پاک شدن آن ها چیست؟ فرمود: بیرون شدن مؤمنانی که به طور امانت در اصلاب کافرانند و همچنان است حضرت قائم (علیه السلام): **ظهور نکند هرگز تا ودائع خدای عز و جل بیرون آید و چون بیرون آمد بر آنان که از دشمنان خدا باید، ظاهر شود و آن ها را بکشد.** کمال الدین، ترجمه کمره ای، ج ۲، ص ۳۵۵.

در این روایت تصریح شده که امیرالمؤمنین تا چند نسل بعد این افراد را می دیده و علم داشته لذا این علم در انتخاب او تأثیر می گذاشته است.

امام علیه السلام عالم به همه حالات و شرایط گذشته، حال و آینده ماست. هر یک از ما را بهتر از پدر و مادرمان و بلکه بهتر از خودمان می‌شناسد.

یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام می‌گوید:

خدمت حضرت علیه السلام بودیم. یک نفر آمد و خبر آورد که محمد بن جعفر به حالت احتضار درآمده و چانه‌اش بند شده. حضرت رضا حرکت کرد ما هم در خدمت ایشان رفتیم دیدیم چانه‌اش قفل شده. جمعی از آل ابی‌طالب دور او گریه می‌کردند. حضرت رضا علیه السلام بالای سرش نشست. نگاهی به چهره او افکند و لبخندی زد. کسانی که حضور داشتند از لبخند حضرت رضا ناراحت شدند. بعضی گفتند خنده او از روی سرزنش اوست. امام علیه السلام خارج شد تا در مسجد نماز بخواند. عرض کردیم: آقا فدایت شویم درباره شما کسانی که حضور داشتند موقعی که خندیدید حرف زدند. حضرت رضا علیه السلام فرمود: من تعجب می‌کردم از گریه اسحاق - شخصی که بالای سر مریض ایستاده بود- به خدا قسم او قبل از آن مریض -محمد- از دنیا خواهد رفت و همین مریض بر جنازه او گریه خواهد کرد. همین هم شد. مریض خوب شد ولی اسحاق از دنیا رفت. (۲)

امام علیه السلام عالم به همه نیازها و حوائج مادی و معنوی ماست. راه سعادت و خوشبختی ما در دنیا و آخرت را می‌داند. آنچه مایه سختی و رنج بیشتر ما در عالم می‌شود را می‌شناسد و اوامر و نواهی ایشان ناظر به کم کردن رنج و درد ما است. البته که ما انسان‌های ضعیف و محصور در عالم ماده، درک درستی از علم امام علیه السلام نداریم و با این حقیقت کاملاً بیگانه‌ایم.<sup>۱</sup> گاهی مواجهه با برخی از کرامات و جلوه‌های علم شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام ما را متحیر می‌سازد و حتی برای

۱. برخی از اساتید و اهل معرفت می‌فرمایند تعداد کلمات و حروفی که از دهان امام معصوم علیه السلام خارج می‌شود از

روی حساب و کتاب است و می‌شود روی آنان حساب کرد. مثلاً تعداد دفعاتی که امام علیه السلام حرف «الف» را تلفظ

نموده است طبق یک حساب و کتابی بوده است که قطعاً رموز و اسراری در آن است. چه این که در باب قرآن کریم

این مسئله مورد تأکید اهلس است.



برخی قابل باور نیست؛ چه رسد به علم خود حضرات معصومین علیہم السلام که معدن علم‌اند.

مثلاً بعضی از اولیا با یک نگاه همه گذشته طرف مقابلشان را می‌گویند. مرحوم حاج هادی ابهری یک پیرمرد بی‌سواد ولی روشن ضمیر بود که پرده‌ها از جلوی چشمانش کنار رفت و خیلی از حقایق این عالم را می‌دید. روزی شخصی خدمت ایشان می‌آید و حرفی می‌زند. ایشان ناراحت می‌شوند و می‌فرمایند: می‌خواهی بگویم فلان روز که می‌رفتی در فلان جا داشتی به چه فکر می‌کردی؟

فرزند علامه طهرانی رحمۃ اللہ علیہ از پدرشان نقل می‌کنند که روزی به همراه مرحوم حاج هادی ابهری وارد جلسه روضه‌ای شدیم. منبری، یکی از وعاظ معروف و توانمند کربلا بود که آن روز روضه قتلگاه را خواند و بسیار خوب و مهیج هم خواند. معلوم است که روضه قتلگاه از همه روضه‌ها دل‌خراش‌تر و سوزناک‌تر است اما بسیار جای تعجب بود که ابداً کسی گریه نکرد و برخلاف انتظار همه، مجلس سرد و بدون شور بود. چون از مجلس بیرون آمدیم دیدیم حاج هادی می‌گوید: په! بی‌حیا شرم نمی‌کند با جنابت داخل مجلس امام حسین علیہ السلام شده است. معلوم شد یکی از حضار مجلس با حال جنابت آمده است و حال او مانع نزول رحمت شده است. (۳) خب ایشان به حسب ظاهر هیچ سوادی ندارد ولی به برکت عمل به فرامین اهل بیت علیہم السلام به مقاماتی رسیده که ملائکه را می‌بیند و از گذشته و حال و آینده خبر می‌دهد. جالب توجه این‌که به تعبیر برخی بزرگان، عمده شهود ایشان از برکت اشک بر سیدالشهدا علیہ السلام بوده است به نحوی که ایشان گاهی چند ساعت پشت سر هم بر مصائب اباعبدالله علیہ السلام گریه می‌کرده است. گاهی در جلسه‌ای که همه در سکوت بودند ناگهان شروع به گریه می‌کردند و بلندبلند با همان حال می‌گفتند: آی بی‌بی، آی بی‌بی زینب... و یاد اسارت و مصائب بی‌بی دو عالم و عمه امام زمان علیہ السلام می‌کردند و با حال ایشان همه اشک می‌ریختند.

این‌ها گوشه‌ای از احاطه علمی مریدان ساده درگاه آل الله علیہم السلام است که به ما رسیده و می‌توان برخی از آن‌ها را برای برخی افراد با ظرفیت، بالای منبر گفت

و الا خیلی مطالب را نه برای ما گفته‌اند و نه همه آنچه بیان شده را می‌توان بالای منبر گفت!<sup>۱</sup>

آنچه برای ما مهم است، این است که یقین کنیم آنچه اهل بیت (علیهم‌السلام) بیان فرموده‌اند عین حقیقت است و نسخه شفابخش رهایی از رنج‌های عالم و رسیدن به خوشی و حال خوب منحصرأ در اختیار ایشان است.<sup>۲</sup>

اگر انسان این مسئله را خوب درک کند، دیگر خیلی از ندانستن‌هایش باعث تزلزل در عمل نمی‌شود. اگر فرمودند فلان مسئله حرام است یا واجب؛ مستحب است یا مکروه؛ او در امر امام تردید نمی‌کند. پایش را ذره‌ای از خط آن‌ها آن طرف‌تر نمی‌گذارد.<sup>۳</sup> امر امام (علیه‌السلام) را جدی می‌گیرد. می‌داند او تمام عالم ملک و ملکوت را

۱. درباره مرحوم کربلایی کاظم نقل است که به ایشان علاوه بر ظاهر قرآن، برخی از اسرار و خواص باطنی قرآن را هم تعلیم داده بودند؛ مثلاً برای درمان بیماری‌ها و ادای قرض و طی‌الارض و مسائل دیگر، می‌توانسته از آیات قرآن راه کار ارائه نماید اما گویا ایشان به جهت عدم ظرفیت عموم مردم و سوءبرداشتشان این مطالب را بازگو نمی‌کردند.

۲. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) لِسَاعَةِ بْنِ كَهْمَلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ «شَرَفًا وَ عَزًّا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَاحِبًا إِلَّا سَبَيْتَا أَخِيحَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.»

کلینی، الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۳۹۹.

۳. رَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) سَمِعْتُ سَيِّدِي (ع) يَقُولُ «يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ، يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَنْصَارِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُقَلِّبُ الْقُلُوبِ وَالْأَنْصَارِ وَلَكِنْ قُلْ كَمَا أَقُولُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.»

یونس بن عبد الرحمن از عبد الله بن سنان روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود: در این زودی برای شما شبهه‌ای پیش خواهد آمد که نه توانایی خروج از آن را دارید و نه علم آن را و نه امامی هست که شبهه را برای شما حل کند و در سرگردانی خواهید ماند. افرادی که بخواهند از این گونه شبهات رهایی پیدا کنند باید دعای غریقی را بخوانند. عرض کردم دعای غریق کدام است؟ فرمود: می‌گویی: «یا الله یا رحمان یا رحیم، یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی

دینک.»

دیده و این گونه فرموده است. او بهتر از خود ما به ما و نیازهایمان علم دارد. او امر حلال و حرام ایشان نه فقط ناظر به چند نفرِ خاص در زمان خودشان بلکه برای همه بشریت الی یوم القیامه است. او با در نظر گرفتن همه، با علم به احوال تک تک انسان‌ها دستور فرموده است.<sup>(۴)</sup>

اگر کسی این معرفت را داشت، در همراهی و اطاعت از ایشان کوتاهی نمی‌کند. اگر امام معصوم علیه السلام بفرماید: تو بندگی و اطاعت خدا کن، حلال و حرام را رعایت کن، خداوند ضامن روزی توست، نمی‌گوید: خب من که فردا باید بدهی‌ام را بدهم، پول از کجا بیآورم؟ ناچار به پول شبهه‌ناک هستم! نخیر؛ عالم به دست قدرت خدای متعال و اولیائش است، تکلیف را انجام بده و مطمئن باش از جایی که گمان نمی‌کنی گره را از کارت باز کرده و روزی‌ات را می‌رسانند. با این معرفت است که انسان به راحتی موقع نماز اول وقت، کسبش را تعطیل می‌کند و به نمازش می‌رسد و یقین دارد که روزی‌اش را خدا می‌رساند. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام: «لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا عَلَى عِبْدِي رِقَابًا أَتَقَى اللَّهُ لِيَجْعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهَا خَرَجًا

---

گفتم: «یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک» فرمود: خداوند مقلب قلوب و ابصار هست ولیکن همان طور که من دستور دادم قرئت کن و بگو: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.» اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۳۲، الفصل الثانی فی ذکر الأخبار الواردة عن آباءه فی ذلك.

۱. با این نگاه، انسان همانند عبدالله بن ابی یعفور می‌شود که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «ای مولای من! قسم به خدا! اگر اناری را دو نصف کنی و بفرمایی که نصف آن حلال و نصف دیگرش حرام است، مطمئناً شهادت خواهم داد که آنچه را گفתי حلال، حلال است؛ و آنچه را که فرمودی حرام، حرام است؛ و هیچ‌گونه چون و چرا نخواهم کرد.» امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا تو را رحمت کند، خدا تو را رحمت کند.» معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۹۸: کشی، ص ۲۴۹.

بی‌جهت نیست که حضرت صادق علیه السلام نیز درباره او فرمود: «حقوق ما را آن چنان که خداوند بر افراد واجب کرده است کسی مثل عبدالله بن ابی یعفور مراعات نمی‌کند.» معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۹۹.

وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.<sup>۱</sup> مؤمن، وقتی دستش در دست قدرتمند خداوند و اولیائش است، شکست ندارد؛ بن بست ندارد؛ ناامید نمی‌شود.

### امام ناصح

اما دومین معرفتی که در رساندن ما به مقام تسلیم در مقابل امام عَلَيْهِ السَّلَام نقش بسیار ویژه‌ای دارد باور به «دلسوزی و خیرخواهی» امام عَلَيْهِ السَّلَام است. از ویژگی‌های انسان این است که اگر کسی را خیرخواه و دلسوز خود دانست، از او حرف‌شنوی دارد. شیطان ملعون وقتی خواست پدر و مادر ما را از بهشت بیرون کند با قسم دروغ خودش را خیرخواه آنان معرفی کرد. «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»<sup>۲</sup> اگر ما نیز دلسوزی خدا و اولیائش را نسبت به خودمان درک کنیم تسلیم آنان خواهیم بود.<sup>۳</sup> حقیقتاً کدام انسان عاقلی است که به این باور برسد که آنان جز خیر

۱. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص ۱۸۸.

۲. اعراف، ۲۶.

فرزندان یوسف نیز به پدرشان گفتند: «أَلَوْلَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْتَمَّرَ عَلَيُّ يُونُسَ وَإِنَّ لَهُ لَنَاصِحُونَ» (یوسف، ۱۶)؛ چرا ما را امین نمی‌دانی؟ و با تأکید گفتند ما قطعاً خیر او را می‌خواهیم.

۳. چه این که پیامبران الهی هم خودشان را دلسوز مردم معرفی می‌کردند. مثلاً حضرت هود هم به قومش فرمود:

«أَتَلْفَكُورِ سَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمُ نَاصِحٌ أَمِينٌ» اعراف، ۶۸.

در داستان حضرت موسی هم مردی که از اقصی‌المدینه آمده بود و گفت ای موسی قصد کشتن تو را دارند، با تأکید

فرمود: «فَاخْرُجْ إِلَيَّ لَكُمِنَ النَّاصِحِينَ» قصص، ۲۰.

ما نیز می‌توانیم از این ویژگی انسان بهره‌برده و جهت بالا بردن تأثیر خود بر دیگران در هنگام تکلم با آنها این خیرخواهی را ابراز کنیم. مثلاً بگوییم یک مطلبی را برادرانه و از سر خیرخواهی به شما عرض کنم، خداوند شاهد

است که خیر شما را می‌خواهم و این کار برای من نفعی ندارد ولی چون شما را دوست دارم و می‌خواهم به شما

خیری برسد این مطلب را عرض می‌کنم ...

و خوشی و لذت ما را نخواستہ‌اند و فرامین ایشان سبب کم شدن رنج و گرفتاری - های ما است و با این وجود تسلیم محض آنان نشود؟

ما در این عالم چه کسی را خیرخواہتر از رسول اکرم ﷺ و اہل بیت طاہرینش ﷺ سراغ داریم؟ قرآن کریم می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»؛ این پیامبر ما، بر شما بسیار رئوف و پر رحمت است. سخت‌هایی که بر شما می‌آید گویا به جان او آمده، با همه وجودش دنبال نجات شماست.<sup>۲</sup> خودش به سختی و رنج می‌افتد ولی حاضر نیست شما گرفتار شوید.

نقل است زمانی رسول اکرم ﷺ بر فراز کوه صفا مشرکان را به توحید و نبوت خود دعوت نمود، در این حال جمعی از مشرکان از جمله ابولہب با سنگ به ایشان حملہ‌ور شدند و پیشانی ایشان را مجروح نمودند. رسول اکرم ﷺ به کوه‌های اطراف مکہ فرار کردند. در این حال جبرائیل بر حضرت نازل شد و ایشان را تسلی داد. سپس ملائکہ موکل بر آسمان دنیا، بر خورشید، بر زمین، بر کوه‌ها و بر دریاها بر ایشان نازل شدند و هر کدام عرضه داشتند کہ اگر به ما اجازه دهید تمام آن‌ها را در خود فرو برده و نابود می‌کنیم. در اینجا رسول رحمت حضرت محمد ﷺ رو به آسمان نموده و فرمودند: «أَنِّي لَرَأُبْعَثَ عَذَابًا إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ دَعُونِي وَقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». من عذاب مبعوث نشدم، من مبعوث شدم

۱. توبہ، ۱۲۸.

۲. امام صادق ﷺ می‌فرماید: «بَيِّنَةُ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ إِنْ دَعَوْنَا هُمْ لِيُجِيبُونَا وَإِنْ تَرَكْنَا هُمْ لِيَتَهْتَدُوا يَعْبَرْنَا». گرفتاری مردم بر ما بزرگ و دشوار است زیرا اگر آنان را به راه حق و حقیقت بخوانیم دعوت ما را نمی‌پذیرند و اگر آن‌ها را به حال خود بگذاریم دیگران نمی‌توانند آن‌ها را هدایت کنند.

این مردم را نمی‌توانیم رها کنیم، رها کنیم کہ جای دیگری هدایت نمی‌شوند.

که رحمت برای عالمیان باشم. مرا با قومم تنها گذارید که اینان جاهل و نادان هستند.

الله اکبر از این همه رحمت و رأفت! در این هنگام حضرت خدیجه عَلَيْهَا گریه کنان به همراه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ به محضر ایشان می‌رسند. حضرت خدیجه عَلَيْهَا مشاهده می‌نمایند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خونی که از پیشانی مطهرشان بر زمین جاری می‌شود را مرتب از زمین پاک می‌کنند. به حضرت عرضه می‌دارند که علت چیست؟ حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جواب می‌دهند: «أَخْشَى أَنْ يَغْضَبَ رَبُّ الْأَرْضِ عَلَيَّ مِنْ عَالِيهَا» می‌ترسم پروردگار زمین بر اهلش غضب کند!

۱. فِي السَّنَةِ الْحَامِسَةِ مِنْ بُيُوتِهِ... فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الصَّفَا وَتَادَى فِي أَيَّامِ الْمَوْسِمِ تَأْتِيهَا النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ... وَرَمَاهُ أَبُو جَهْلٍ قَبْحَةَ اللَّهِ بِحَجَرٍ فَشَرَّحَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَتَبِعَهُ الْمَشْرُكُونَ بِالْحِجَارَةِ فَهَزَبَ حَتَّى أَتَى الْجَبَلَ فَاسْتَمَدَّ إِلَى مَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ الْمَثْكَاوُ جَاءَ الْمَشْرُكُونَ فِي طَلَبِهِ وَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ وَقَالَ يَا عَلِيُّ قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ فَأَهْلَقَ إِلَى مَنْزِلِ خَدِيجَةَ رَحِمَ اللَّهُ عَنْهَا... قَالَ... أَنَّ الْمَشْرُكِينَ قَدَرَمَوْهُ بِالْحِجَارَةِ وَمَا أَذْرِي أَسَى هُوَ أَمَرْتُمْ فَأَعْطَيْتُمْ شَيْئًا فِيهِ مَاءٌ وَخُذِي مَعَكَ شَيْئًا مِنْ هَبْسٍ وَاطْلُقِي بِنَاتِمِسِ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّا نَجِدُهُ جَاعِعًا عَطَشَانَا نَهَمْتُمْ... حَتَّى جَارَ الْجَبَلَ وَخَدِيجَةُ مَعَهُ فَقَالَ عَلِيُّ يَا خَدِيجَةُ اسْتَبِطِي الْوَادِي حَتَّى اسْتَظْهِرَهُ فَجَعَلَ يُتَادِي تَأْتِي مُحَمَّدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ فِي أَيِّ وَادٍ أَنْتَ مُلْتَمِي وَجَعَلْتَ خَدِيجَةَ تُتَادِي مِنْ أَحْسَنِ لِي النَّجَى الْمَصْطَفَى مِنْ أَحْسَنِ لِي التَّبِيعِ الْمُرْتَضَى مِنْ أَحْسَنِ لِي الْمَطْرُودِ فِي اللَّهِ مِنْ أَحْسَنِ لِي أَبَا الْقَاسِمِ وَهَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا التَّبِيُّ صَكَ بِكَوْنِهَا تَرَى مَا صَنَعَ فِي قَوْمِي كَذَّبُونِي وَكَلَّفُونِي وَتَحَرَّجُوا عَلَيَّ... وَهَبَطَ عَلَيْهِ إِسْمَاعِيلُ خَارِسُ السَّمَاءِ النَّبِيُّ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أُطِيعَكَ أَفْتَأْمُرُنِي أَنْ أَتْفِرَّ عَلَيْهِمُ الْجُورَ فَأُخْرِفُهُمْ وَأَقْبِلَ مَلِكُ الشَّمْسِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْمُرُنِي أَنْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الشَّمْسَ فَأَجْمَعَهَا عَلَى رُءُوسِهِمْ فَتُخْرِفُهُمْ وَأَقْبِلَ مَلِكُ الْأَرْضِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَمَرَنِي أَنْ أُطِيعَكَ أَفْتَأْمُرُنِي أَنْ أَمْرًا الْأَرْضَ فَتَجْعَلُنِي فِي بَطْنِهَا كَمَا هُرَّ عَلَى ظَهْرِهَا وَأَقْبِلَ مَلِكُ الْجِبَالِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنِي أَنْ أُطِيعَكَ أَفْتَأْمُرُنِي أَنْ أَمْرًا الْجِبَالِ فَتَقْتَلِبَ عَلَيْهِمْ فَتَحْطَمُ هُمُورًا وَأَقْبِلَ مَلِكُ الْبِحَارِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْمُرُنِي رَبِّي أَنْ أُطِيعَكَ أَفْتَأْمُرُنِي أَنْ أَمْرًا الْبِحَارِ فَتَغْرَقُهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَدْ أَمَرْتُ بِطَاعَتِي قَالُوا نَعَمْ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَتَادَى أَيُّ نَوَاعَتِ عَذَابًا

انسان حقیقتاً در مقابل این دریای رحمت، خجالت زده می شود. از همه هستی خود می گذرد تا بندگان را نجات دهد.<sup>۱</sup> این خاندان، خاندان کرم اند. خاندان رحمت و رأفت اند.<sup>۲</sup> همه آنان مظهر رحمت و اسعه الهی هستند. به تعبیر امام رئوف، حضرت رضا علیه السلام:

«الْإِمَامُ: الْأَنْبِيُّ الرَّفِيقُ، وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ، وَالْأَخُ الشَّقِيقُ، وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَالِدِ الصَّغِيرِ، وَمَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ التَّادِ.»<sup>۳</sup>

إِنَّمَا بَعِثْتُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ دَعَوْنِي وَتَقَوُّمِي فَأَنْهَرُوا لِي تَعَامُونَ وَنَظَرَ جَبْرِئِيلُ إِلَى خَدِيجَةَ تَجَوَّلَ فِي الْوَادِي فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا تَتْرَى إِلَى خَدِيجَةَ فَقَدْ أَبْكَتْ لِي كَانِهَا مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ إِذْ عَظَّمُوا إِلَيْكَ فَأَقْرَبْتَهَا مِنِّي السَّلَامَ وَقُلْ لَهَا إِنَّ اللَّهَ يُقْرَبُكَ السَّلَامَ وَبَشَّرَهَا أَنَّ لَهَا فِي الْجَنَّةِ بَيْتًا مِنْ قَصَبٍ لَا تَصَبُّ فِيهِ وَلَا صَحْبٌ لَوْ لَوْ أَمَكَّلًا بِالذَّهَبِ فَدَعَاهَا النَّبِيُّ ﷺ وَالذَّمَاءُ تَسِيلُ مِنْ وَجْهِهِ عَلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَمْسُحُهَا وَ يَرُدُّهَا قَالَتْ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي دَعِ الدَّمْعَ يَقَعْ عَلَى الْأَرْضِ قَالَ أَحْسَنَى أَنْ يَقَعَتْ رَبُّ الْأَرْضِ عَلَى مَنْ عَلَّمْتَهَا... بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱۸، صص ۲۴۱-۲۴۳.

۱. از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ غَضِبَ عَلَى الشَّيْخَةِ فَخَبَّرَنِي نَفْسِي أَوْ هُرُوقًا فِيهَا وَ اللَّهُ يَتَّقِي»؛ خداوند عزوجل بر شیعیان غضب کرد، پس مرا مخیر ساخت که یا من و یا آن ها فدا شویم، به خدا من با دادن جان خودم ایشان را حفظ کردم. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲. بی جهت نیست که آیت الله بهجت نقل می کنند مرحوم دربندی با آن جایگاه، بالای سر حرم سیدالشهدا علیه السلام داد می زد: «یا حسین، به حق مادرت زهرا علیها السلام شمر را شفاعت مکن!» سه دفعه بلند این را می گفت. به او می گفتند آیا شفاعت شمر ممکن است؟ می گفت چرا ممکن نیست؟ چرا محال است؟ مظهر رحمت و اسعه خدا هستند، ما چه می دانیم؟ ما قسمش می دهیم که این کار را نکنند!

۳. «الْإِمَامُ: السَّحَابُ الْمَطِيرُ، وَالْقَيْثُ الْهَائِلُ، وَالشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ، وَالسَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ، وَالْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ، وَالْعَتْرُ الْقَزِيرَةُ، وَ الْعَدِيرُ وَالرَّوَضَةُ»؛ امام ابری است بارنده، بارانی است شتابنده، خورشیدی است فروزنده، سقفی است سایه دهنده، زمینی است گسترده، چشمه ای است جوشنده و برکه و گلستان است. الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۱، ص ۴۹۴.

امام، دوستی همدل، پدري دلسوز، برادري تنی، مادري مهربان به فرزند کوچک و پناه بندگان در مواقع دشوار زندگی است.

رابطه مادر مهربان با فرزند خردسالش چگونه است؟ گاهی خودش را بالای جان فرزندش می‌کند. از خواب و خوراک می‌افتد ولی لحظه‌ای از فرزند دلبندهش غافل نیست. امام رضا علیه السلام می‌فرماید امام همانند مادر دلسوز و مهربان نسبت به بچه کوچکش است. لحظه‌ای طاقت دیدن رنج و گرفتاری ما را ندارند. همه تلاش خود را کرده‌اند که ما را به راهی هدایت کنند که گرفتاری‌هایمان کم‌تر شود.

شما کودکی ۲-۳ ساله را تصور کنید که در گوشه انبار یا اتاقی<sup>۱</sup> حبس شده و آنجا آتش گرفته است. تنها راه نجات، پنجره و روزنه‌ای است که کودک می‌تواند از آن عبور کند. آتش هر لحظه ممکن است جان کودک را بگیرد. در این حال مادر یا پدر مهربان کودک دستش را از پنجره به سمت کودک دلبندهش کشیده و با دلسوزی تمام می‌گوید عزیزم دستت را در دست من بگذار که از آتش نجات دهم. در این شرایط در دل این پدر و مادر چه می‌گذرد؟ وقتی عزیز خود را می‌بیند که آتش هر لحظه به او نزدیک‌تر شده و حتی گوشه‌ای از لباسش آتش گرفته حالشان چگونه است؟ چگونه تلاش می‌کنند او را نجات دهند و با التماس و خواهش از او بخواهند که عزیزم، دلبندهم، فقط دست را بلند کن؛ دستت را در دست من بگذار تا نجات پیدا کنی.

این مثال مثل من روسیاهی است که در زندان تعلقات دنیا حبس و گرفتار آتش گناه شده‌ام؛ و امام معصوم علیه السلام حال مرا می‌بیند و به طرق مختلف می‌خواهد مرا از این گرفتاری و بدبختی نجات دهد ولی خودم کوتاهی می‌کنم و دستم را در دستش نمی‌گذارم. چه خوب است انسان هر موقع وسط گرفتاری‌های دنیا احساس سنگینی کرد؛ احساس کرد با گناه و آلودگی سنگین شده این مثال به ذهنش بیاید. سرش را بالا کند. دستش را بالا ببرد و خالصانه به محضر آقايش بگوید: آقا جان

۱. یا یک خودروی در حال سوختن را تصور کنید که درب‌هایش بسته و راه خروج فقط گوشه پنجره است.



دستم را بگیر. قطعاً جواب خواهیم گرفت. امشب شب تاسوعاست. این طور بگوییم  
«دستان قلم، دستامو بگیر!»<sup>۱</sup>

لطف و محبت امام علیه السلام دنیا و آخرت ما را در بر گرفته است. حضرت ولی عصر  
علیه السلام فرمودند: «إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ

اللَّأْوَاءُ وَاصْطَمَكُمْ إِلَّا عَدَاءً»<sup>۲</sup>؛ ما در رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی و اهمال  
نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده ایم که اگر جز این بود، دشواری ها و مصیبت ها  
بر شما فرود می آمد و دشمنان، شما را ریشه کن می نمودند.

در زمان جنگ جهانی اول که مردم از شرایط به وجود آمده بسیار در عذاب  
بودند، شبی آیت الله نائینی به امام زمان متوسل می شوند. ایشان می فرماید: در  
خواب دیواری به شکل نقشه ایران دیدم که شکست برداشته، خم شده و در حال  
افتادن است، زیر دیوار یک عده زن و بچه نشسته بودند و دیوار داشت روی سر  
آن ها خراب می شد. فریاد زد: «خدایا این وضع به کجا خواهد انجامید؟» در همین

۱. در روایتی بسیار تکان دهنده از امام رضا علیه السلام نقل است که حضرت فرمودند:

«... مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضَنَا مَرَضِهِ وَلَا عَمْرٍؤَ إِلَّا اغْتَمَمْنَا لَعْمَهُ وَلَا يَفْرَحُ إِلَّا فَرَحْنَا لَفَرَحِهِ وَلَا يَغِيبُ عَنَّا أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا إِلَّا كَانَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ أَوْ غَرْبِهَا وَمَنْ تَرَكَ مِنْ شِيعَتِنَا دِينًا فَهُوَ عَلَيْنَا...»؛ هیچ یک از شیعیان ما مریض نمی شود، مگر این که ما نیز در بیماری آنان بیمار می شویم و محزون نمی شوند مگر این که ما نیز در غم آنان محزون می شویم و شادمان نمی گردند مگر این که ما نیز به خاطر شادی آنان شادمانیم؛ و هیچ یک از آنان، در مشرق و مغرب زمین، از نظر ما دور نیستند و هریک از شیعیان ما که بدهی از او بماند (و نتوانسته باشد بپردازد) بر عهده ما است. صفات الشیعة، ص ۳.

در جای دیگر دارد: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضَنَا مَرَضِهِ...» الهدایة الكبرى، ص ۱۵۷.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۳، ص ۱۷۵.

حال دیدم که حضرت ولی عصر علیه السلام آمدند و انگشت مبارکشان را به طرف دیواری که خم شده و در حال افتادن بود، گرفتند و آن را بلند کردند، دو مرتبه سر جایش قرار دادند و فرمودند: اینجا شیعه‌خانه ماست، خم می‌شود، شکست برمی‌دارد اما نمی‌افتد.

این لطف و عنایت امام علیه السلام است که با وجود این همه دشمنی و توطئه، ما را نگه داشته است و الا باید صدها مرتبه، از بین می‌رفتیم و صدها برابر بلایی که بر سر سوریه و عراق آمد بر سر ما هم می‌آمد.<sup>۱</sup>

به راستی که امثال بنده، درک درستی از عمق این مهربانی نداریم. همان‌گونه که کودکی بازیگوش و سربه‌ هوا هیچ‌گاه نگرانی مادرش از سلامتی و موفقیت خود را درک نمی‌کند و فقط دنبال کار خودش است.

۱. در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ فَخَبِرَنِي نَفْسِي أَوْ هُرُوفِي قِيَّتُهُمْ وَاللَّهِ بِنَفْسِي»؛ خداوند عزوجل بر شیعیان غضب کرد، پس مرا مخبر ساخت که یا من و یا آن‌ها فدا شویم، به خدا من با دادن جان خودم ایشان را حفظ کردم. الکافی مرحوم کلینی، ج ۱، ص ۲۶۰.

مرحوم علامه مجلسی در شرح این روایت می‌نویسد: غضب خدا بر شیعه یا برای این بود که ایشان تقیه را از دست دادند و امامت آن حضرت علیه السلام را فاش کردند. پس خلیفه وقت (هارون الرشید) چاره‌ای نداشت جز این که با شیعیان را تعقیب کند و بکشد و یا آن حضرت علیه السلام را زندانی و مسموم کند و حضرتش سلامت شیعه را به قیمت جان خود خرید. یا آن که علت غضب خدا این بود که شیعیان از آن حضرت علیه السلام اطاعت و پیروی خالصانه نکردند. در نتیجه، خدای تعالی آن حضرت را مخبر ساخت که یا علیه هارون قیام کند و جماعتی از شیعیان کشته شوند و یا گوشه‌گیری کند و تن به زندان و شهادت دهد. مجلسی، مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۲۷.

کمی تفکر کنیم! امام معصومی که همه عالم به یمن وجود او روزی می‌خورند جان خودش را می‌دهد تا جان شیعیان حفظ شود! امامی با این میزان مهربانی و شفقت، آیا در آنچه به ما دستور می‌دهد جز خیر و خوشی ما را می‌خواهد؟ آیا سزاوار است انسان تسلیم حرف او نباشد و خود را محروم کند؟

امام صادق علیه السلام به زید شحام از اصحاب خاص شان فرمودند: «وَاللَّهِ يَا زَيْدُ إِنِّي أَرْحَمُ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ.»<sup>۱</sup> امام علیه السلام نه تنها از مادر مهربان تر است بلکه از خودمان هم به خودمان مهربان تر است. ای کاش که باورمان می شد. لطفی که کرده ای تو به من مادرم نکرد

ای مهربان تر از پدر و مادرم حسین اوج تبلور این مهربانی را در کربلا می بینیم. آنجا که سیدالشهدا علیه السلام همه هستی اش را می دهد تا بشریت را از ضلالت و گمراهی نجات دهد. «وَيَدَّلْ مُهَجَّتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَ تَقْدَعُ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَخَيْرَ الصَّلَاةِ»<sup>۲</sup> او علی اصغرش را داد، علی اکبر و عباسش را داد که ما الآن سر این سفره نشسته ایم.<sup>۳</sup> اگر نبود کربلای حضرت، الآن شاید مسلمان و موحد نبودیم. ان شاء الله به زودی فرزندش با شعار «ان جدی الحسين قتلوه عطشاناً» عالم را از این جهالت نجات می دهد.

---

۱. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲. إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۵۹۰.

۳. لحظه لحظه کربلا شکوه مهروری سیدالشهدا علیه السلام است. وقتی اسلم بن عمرو، غلام ترکی که خادم و کاتب امام حسین علیه السلام بود از امام اذن گرفت و به میدان رهسپار شد و به زمین افتاد، امام علیه السلام بر بالینش حاضر شد. چون مشاهده کرد غلام نسبت به آن حضرت اظهار علاقه می کند، گریان شد و در کنارش نشست و صورت بر جبینش نهاد. غلام که از این همه محبت به وجد آمده بود، شادمان شد و فریاد زد: «مَنْ مِثْلِي وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَاصِبٌ حَذَاهُ عَلَى خَدِّي»، کیست همانند من که پسر پیامبر صورتش را بر صورتم قرار داده است! این را گفت و به درجه رفیع شهادت نائل آمد. در اینجا سیدالشهدا علیه السلام همان ابراز محبتی را که در لحظه شهادت درباره فرزند دلبندش علی اکبر علیه السلام می کند، درباره غلامش نیز روا داشته و صورت بر صورت او می گذارد.

این‌ها گوشه‌ای از دلسوزی و عطوفت ایشان در عالم محدود دنیاست. اصل دستگیری و مشکل‌گشایی آن‌ها برای قیامت است. آنجا که همه انسان‌ها جمع شوند و همه دنبال ملجأ و پناهگاه باشند، قدرت دستان بریده عباس علیه السلام مشخص می‌شود. جایی که زهرای مرضیه علیها السلام برای شفاعت، این دستان قلم شده را به پیشگاه الهی عرضه می‌کند.<sup>۱</sup>

### ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند

اگر هر انسان سالمی نسبت به این دو مطلب معرفت پیدا کند، یعنی اولاً، امام علیه السلام را عالم به همه حقایق هستی و آگاه به راه سعادت و نجات خود بداند؛ ثانیاً، خیرخواهی و رحمت و رأفت او را درک کند و باور کند که جز خیر و لذت او چیز دیگری نخواسته و هر چه امر کرده مایه نجاتش از رنج و گرفتاری است، قطعاً تسلیم محض امامش خواهد شد.<sup>۲</sup>

یقین بدانیم هر اندازه، در هر کجای زندگی‌مان از در خانه اهل بیت علیهم السلام فاصله گرفتیم، ضرر کردیم و در دنیا و آخرت محروم شدیم. آن امام دلسوزی که عالم به همه حقایق هستی است اگر امری کرده به نفع خود ما بوده و قطعاً اگر به

۱. حقیقتاً تفکر روی دلسوزی امام علیه السلام خیلی شیرین است. گاهی انسان با خدا یا امام زمان علیه السلام یا یکی از حضرات معصومین علیهم السلام خلوت کند، درد دل کند و بگوید: ای مهربان‌تر از مادر، ای آقای مهربانم، گرفتار شده‌ام. دستم را بگیر... یا بهتر بگوییم:

هرگز نگویمت که بیا دست من بگیر	گویم گرفته‌ای ز عنایت رها مکن
در من اگر سعادت ترک خطا نبود	در تو کرامت است تو ترک عطا مکن
خواهی اگر ز لطف به من اعتنا کنی	دیگر به کثرت گنهم اعتنا مکن
نزد کریم فرق ندارند خوب و بد	یکجا قبول کن همگان را سوا مکن

۲. همان‌گونه که انسان به دکتر حاذقی که در رشته خود نظیر ندارد اعتماد می‌کند یا به حرف پیرایشگری که به کار او مطمئن است در جابه‌جا کردن جهت سرش گوش می‌کند.

توصیہ‌های او عمل کنیم بهره و لذت بیشتری در عالم خواهیم داشت و اگر اطاعت نکنیم در دنیا دچار رنج بیهوده و در آخرت حسرت‌زده خواهیم شد.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از شخصی به اسم حفص بن عمر بجلی نقل می‌کند که می‌گوید: از وضع ناهنجار مالی و از هم‌پاشیدگی زندگی‌ام به امام صادق علیه السلام شکایت کردم. امام علیه السلام فرمود: هنگامی که به کوفه رفتی با فروش بالش زیر سرت هم که شده به ده درهم، غذایی آماده کن و تعدادی از برادرانت را به غذا دعوت کن و از ایشان بخواه تا درباره تو دعا کنند.

حفص گوید: به کوفه آمدم و هرچه تلاش کردم غذایی تهیه کنم میسر نشد. بالاخره طبق دستور امام صادق بالش زیر سرم را فروختم و با آماده ساختن غذا، تعدادی از برادران دینی خود را دعوت نموده و از ایشان خواستار دعا در حل مشکلات زندگی‌ام شدم، آن‌ها هم با صرف غذا دعا کردند. او می‌گوید: به خدا قسم! مدت کوتاهی از این قضیه گذشت که متوجه شدم کسی در خانه را می‌زند و چون در را باز کردم، دیدم شخصی که با او داد و ستد داشتم و از وی طلبکار بودم به سراغ من آمد و با پرداخت مبلغ سنگینی که به گمانم ده‌هزار درهم بود، بدهی خود را با من تصفیه و مصالحه کرد و از آن پس پی‌درپی امر من رو به فراخی و گشایش نهاد و به رفع سختی و تنگدستی انجامید.<sup>۱</sup>

ما نیز برای رسیدن به خیر دنیا و آخرت ناچار از این تسلیم شدن هستیم. به تعبیر مرحوم آیت‌الله بهجت «هر جا گرفتاری و بلا و عذابی بر سر ما آمد، بدانیم زمینه گره و گرفتاری و ابتلا را خود فراهم کرده‌ایم؛ یا با ترک واجب، یا با ارتکاب کار حرام، یا با ترک مستحب خیلی شدید و مؤکد و یا با انجام شبهات.»

راه سعادت مشخص است. درمان دردها پیش روی ماست، مشکلی اگر هست در خود ماست. جناب حافظ رحمته الله علیه چقدر زیبا می‌فرماید:

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آن که خدمت جام جهان‌نما بکند

اگر کسی خالصانه برود در خانه اهل بیت علیهم السلام، چنان گشایشی برایش ایجاد می‌کنند که برایش قابل تصور نیست.

اما مشکل کار اینجاست:

طبیعی عشق، مسیحا دم است و مشفق، لیک

چو درد در تو نبیند، که را دوا بکند؟

مشکل اینجاست که ما خود نمی‌خواهیم. ما خود را دردمند و محتاج درمان نمی‌بینیم و الا داروی دردها نزد اهل بیت علیهم السلام است. همه را برای ما بیان نموده‌اند. ما خود نمی‌خواهیم درمان شویم.

حقیقتاً جا دارد نسبت به برخی اعمال خود بازنگری کنیم. ما که به همه این مطالب معتقدیم چرا گاهی نسبت به امر همه اولیای الهی که بارها و بارها نسبت به نماز تأکید کرده‌اند کم‌توجهی می‌کنیم؟ این همه تأکید نموده‌اند که راه سعادت انسان منحصر در اهمیت به نماز است ولی متأسفانه گاهی کوتاهی می‌کنیم.

ائمه علیهم السلام هم بر اصل نماز بسیار تأکید نموده‌اند (امام صادق علیه السلام فرمودند:

مرز بین ایمان و کفر ترک عمدی نماز است و کسی که نسبت به نمازش سهل‌انگاری کند در دنیا و لحظه مرگ و قیامت گرفتار است.) و هم بر نماز اول وقت و جماعت تأکید فوق‌العاده‌ای داشته‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «وَأَعْلَمَ أَنَّ كُلَّ

شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ.»<sup>۱</sup> به تعبیر مرحوم آیت‌الله بهجت: «کسی که در

نمازش تأخیر دارد خود را برای تأخیر در همه امور آماده کند.»<sup>۲</sup> اگر می‌بینیم در زندگی مان همیشه عقب هستیم، حتماً در نمازمان بازنگری کنیم. این از قواعد ملکوتی عالم است که اگر نماز درست شد بقیه هم درست می‌شود.

علامه قاضی فرمودند: اگر کسی مقید به نماز اول وقت بود و به جایی نرسید

به صورت من آب دهان بریزد.

۱. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص ۲۸۵.

۲. ماهنامه خانه خوبان.

و البته تأکید بسیاری نسبت به نماز شب دارند: «دنیا می‌خواهی نماز شب، آخرت می‌خواهی نماز شب.»<sup>۱</sup>

درمان دردهای ما مشخص است ولی کیست که بخواهد درمان شود؟ دارو را به ما داده‌اند، خودمان در مصرفش کوتاهی می‌کنیم و چوبش را می‌خوریم. نماز معجونی اسرارآمیز است که خدای متعال آن را ساخته و در اختیار ما قرار داده و امر کرده که هر روز در چند زمان معین از آن بنوشیم تا وجود ما را از آلودگی‌ها پاک کرده و نورانی سازد؛ تا ما را به بالاترین قدرت‌های عالم برساند؛ تا بتوانیم هم‌صحبت ملائکه شویم و از این مشکلات و رنج‌های روزمره نجات پیدا کنیم. نماز جامع اسرار است. اصلاً از مهم‌ترین اموری که ما را به مقام تسلیم می‌رساند همین تقید به نماز اول وقت است.

### اظہار درد

بباید امشب دردمندانہ به در خانہ اہل بیت علیہم السلام برویم. از ایشان بخواہیم کہ ما را یاری کنند. شخصی بہ امام کاظم علیہ السلام نامہ می‌نویسد و عرضہ می‌دارد کہ همانا مردی دوست دارد کہ مطالب و حوائج خود را بہ امام خود عرضہ بدارد، آن چنان کہ دوست دارد کہ بر پروردگار خود عرضہ بدارد (تکلیف او چیست و باید چہ کند؟) امام علیہ السلام در جواب او مرقوم می‌دارند: «إِنْ كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَحَرِّكْ شَفِيتِكَ فَإِنَّ الْجَوَابَ يَأْتِيكَ»؛ اگر تو را حاجتی باشد لب‌های خود را حرکت ده کہ جواب برای تو خواهد رسید.<sup>۲</sup>

---

۱. سخت‌ترین عبادات به تعبیر آیت‌الله بهجت همین نماز شب است کہ فقط تغییر ساعت خواب است نہ کم کردن آن و چقدر برکات برای آن ذکر شدہ است کہ اگر کسی یک شب در طول عمرش آن را ترک کردہ باشد در قیامت حسرت آن را خواهد خورد.

۲. کشف المحجۃ لثمرۃ المهجۃ، ص ۲۱۱.

دستیگیری از دختر مرحوم آیت‌الله العظمی اراکی رحمۃ اللہ علیہ در ایام حج:

ایشان درباره تشرّف دخترشان چنین نقل می‌کنند: دخترم بہ احکام شرعی و دستورات دینی کاملاً آشنا و نسبت بہ

چه کسی رفت در خانه اهل بیت علیهم السلام و دست خالی برگشت؟ مگر تفاوتی بین زمان حیات ظاهری امام علیه السلام و بعد از شهادت وی وجود دارد؟ «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟»

امشب همه وجود و دارایی‌هایمان را در دست بگیریم و به محضر باب‌الحوایج عرضه بداریم: ما تسلیم شمائیم. از ما دست‌گیری کنید. فرزند و اهل و عیالمان را به ایشان بسپاریم و دردمندان از ایشان بخواهیم آن‌طور که خودشان صلاح می‌دانند بهترین‌ها را برایمان رقم بزنند.

مادر شهید مصطفی صدر زاده می‌گوید: در روز تاسوعا سال ۱۳۶۹ برای مراسم روضه‌ای در منزل پدرم بودم. مصطفی که بچه بود رفت دم در. مشغول بازی بود که یک موتور بهش زد و پرتش کرد آن طرف خیابان. همسایه‌ها آمدند و گفتند: بچه‌تون موتوری زده بهش، کشتنش. من خیلی ترسیدم که بروم ببینمش. حالم زیر و رو شد، طوری که نشستم و نتوانستم تا دم در بروم. همین که چشمم

---

اعمال شرعی پایبند است. من از دوران کودکی او تاکنون، مواظب حالش بودم تا این که چندی پیش می‌خواست عازم مکه شود ولی شوهرش نمی‌توانست همراه او برود و پسرش هم راضی نشد همراهی‌اش کند. سرانجام بنا بر این شد که همراه آیت‌الله آقای حاج آقا موسی زنجانی و خانواده ایشان مشرف شود. موقع خداحافظی، از تهایی اظهار نگرانی می‌کرد و می‌گفت: با این وضع چگونه اعمال حج را به‌جا آورم؟ به او گفتم که ذکر «یا حفیظ یا علیم» را زیاد بگوید. ایشان خداحافظی کرد و به حج رفت. روزی که از سفر حج بازگشت خاطره‌ای برای من نقل کرد و گفت: هنگام طواف خانه خدا معطل ماندم، دیدم با ازدحام جمعیت نمی‌توانم طواف کنم، لذا در کناری به انتظار ایستادم. ناگهان صدایی شنیدم که می‌گفت: ایشان امام زمان است، متصل به امام زمان شده، پشت سر او طواف کن. دیدم آقایی در میان جمعیت و پیشاپیش آنان در حرکت است و مردمی دور او حلقه زده‌اند؛ به طوری که هیچ کس نمی‌توانست وارد آن حلقه شود. من وارد شدم و دستم را به عبایش گرفتم و مکرر می‌گفتم: قربان شما بروم و هفت بار دور خانه خدا را بدون هیچ ناراحتی طواف کردم.

آیت‌الله اراکی رحمته الله در پایان فرمودند: من به صدق و راستی این دختر قطع و یقین دارم و او این داستان را برای کسی حتی آقای حاج آقا موسی زنجانی هم نگفته بود.



به کتیبہ یا ابوالفضل العباس افتاد، گفتم: یا حضرت عباس، مصطفای من را نگه دار، نذر شما، او را سربازت می‌کنم. این اتفاق دقیقاً یک ربع قبل از ظهر تاسوعا افتاد. این نذر چیزی بود بین خودم و خدای خودم؛ و جالب‌تر از آن این که مصطفی دقیقاً همان ساعت یعنی یک ربع به اذان ظهر روز تاسوعا شهید شد.

## وفا

اگر کسی در این مسیر استوار بود؛ دائم این گونه عمل کرد و نتیجه‌اش را دید، با همه وجود وقف این درگاه می‌شود. آن وقت به جایی می‌رسد که برای امامش بهترین را انجام می‌دهد. کم نمی‌گذارد. پیمانہ‌اش را پر می‌کند. به این می‌گویند «وفا»؛ کم نگذاشتن برای ولی خدا، بی‌قراری و شیدایی برای ولی خدا. (۵) (۶)

حضرت ابوالفضل علیه السلام مرد جنگ است. سر درس امیرالمؤمنین علیه السلام مشق جنگ آموخته، وقتی اجازه میدان خواست فرمود: «وقد ضاق صدری من هؤلاء المنافقين واریدان آخذثاری منهم». سینه‌اش تنگ شده و می‌خواهد برود انتقام بگیرد اما اگر خواست امام علیه السلام این است که برود آب بیاورد ذره‌ای تردید ندارد. لحظه‌ای چانه‌زنی ندارد. می‌داند حسین چیزی را برای او می‌خواهد که عزت و سعادتش در آن است. حالا که می‌رود «وفا» را نشان می‌دهد. آنجا که رفت وارد شریعه شد، دیگر امر و خواستی هم نیست که عباس آب نخور ولی او کم امامش نمی‌گذارد. برای عباس فقط کافی است که «فقد ذکر عطش الحسين علیه السلام»؛ همین کافی است که لب‌های تشنه آقايش را یاد کند. دیگر لب به آب نزد. این گونه پیمانہ یاری امام علیه السلام را پر می‌کند. رجز خواند:

یا نفس من بعد الحسین هونی  
من بعده لا کنت أن تکونی  
هذا حسین شارب المنون  
وشرین یار المعین

۱. فهرم‌القوم ودخل المشرعة وأراد أن يشرب الماء، فذكر عطش الحسين علیه السلام فصبت الماء من يده ولو يشرب وملاً القربة و

هیئات ما هذا فعال دینی  
 و لافعال صادق الیقین .  
 حالا که این گونه برای امامت و فاداری می کنی؛ کم او نمی گذاری؛ خدا هم کم تو نمی گذارد. خدا هم عالم را به پایت می ریزد. «باب الحوائج» می شوی. مقامی به تو دهد که همه شهدا غیبه بخورند.



اما در راه برگشت یک دفعه دیدند رجز ابوالفضل علیه السلام عوض شد.

والله إن قطعتموایمینی  
 و عن إمام صادق الیقین  
 إنی احامی أبداعن دینی  
 نجل النبی الطاهر الأمین

می گوید سر و دستم فدای حسین. سر و دستم فدای خواست تو حسین...  
 حضرت را محاصره کردند. دست راست حضرت را قطع کردند. مشک را به دست چپش گرفت. دست چپ را قطع کردند. مشک را به دندان گرفت. شاید شروع کرد با مشک حرف زدن:

ای مشک تو لاقفل و فاداری کن  
 من دست ندارم تو مرا یاری کن  
 من وعده آب تو به اصغر دادم  
 یک جرعه برای او نگهداری کن

اما کی امید عباس ناامید شد؟ وقتی که «فجاءه سهم فأصاب القرية وأریق ماؤها»؛ ناگاه تبری به طرف آن بزرگوار آمد و به مشک آب اصابت نموده آب روی زمین ریخت. «ثو جاءه سهم آخر فأصاب صدره»؛ سپس تیر دیگری آمد و بر سینه مبارکش جای گرفت. «فانقلب عن فرسه»؛ اینجا بود که از بالای اسب خود به زمین سقوط کرد.

«وصاح إلى أخيه الحسين أدرکنی»؛ و فریاد زد: یا اخوا ادرکنی.

وقتی امام حسین علیه السلام آمد و آن حضرت را دید که از پای در آمده است گریان شد.

«وقال الحسين عليه السلام الآن انكسر ظهري وقلَّتْ حيلتي»؛ امام حسین فرمود:  
الآن پشتم شکست و راه چاره‌ام قلیل و اندک شد (بیچاره شدم).

اینجا حسین سر برادر را به دامن گرفت اما بمیرم برای خود حسین. یک وقت دید سینه‌اش سنگین شد. چشم باز کرد: «والشمر جالس علی صدره»...  
ناز این دلبر خوش‌چهره کشیدن دارد

نمک عشق ابالفصل چشیدن دارد

حق بده، دست به سوی کمرش بُرد حسین

داغ تو داغ بزرگی ست، خمیدن دارد

## «بے نوشت»

### (۱) گام‌های پشت سر

در این شب‌های عزیز با هم درباره همراهی با سیدالشهدا علیه السلام گفتگو کردیم. سعی کردیم قدم به قدم با کاروان ملکوتی حضرت پیش رفته و به عنایت الهی از اصحاب آخرالزمانی سیدالشهدا علیه السلام و هفتاد و سومین یار ارباب محسوب شویم و در این کاروان نقش آفرین باشیم.

برای طی این مسیر ابتدا عرض کردیم که در ملکوت عالم حرکت سیدالشهدا علیه السلام ادامه داشته و می‌شود به این کاروان ملحق شد. سپس عرض شد با این مسئله نباید به صورت شعری و شعاری برخورد کرد. مسئله را باید جدی گرفت که جدی نگرفتن امور مهم بلای جان ما شده و غفلت از اثر اعمال کارها دستمان داده است.

در گام بعدی عرض شد هر کسی هر جای عالم که هست می‌تواند نقش خود را پیدا کند. اگر جایی که هستیم را مرکز عالم گرفتیم و خالصانه برای امامان بهترین را انجام دادیم، عالم گرد سر ما می‌چرخد و در همه عالم اثر می‌گذاریم.

در گام بعدی از راحت‌طلبی مذموم گفتیم شد که ممکن است مانع راهمان شود. ممکن است به گمان فرار از رنج همراهی با امام علیه السلام و رسیدن به دنیایی بهتر، از همراهی با امامان باز بمانیم. از این رو تأکید شد سعادت دنیای بشر هم در گروهی همراهی با ولی خداست.

در گام بعدی، سعی شد خطی بکشیم بر توجیه گری و بهانه‌تراشی در مسیر یاری امام علیه السلام. گفتیم باید دغدغه‌مندانه در این راه گام نهاد تا عنایات خاص الهی نازل شود و دستگیری کند.

اما بعد از این چند گام تلاش کردیم به برخی از نقش‌ها و مسئولیت‌هایمان بپردازیم. نقش‌ها و تکالیفی که لازمه همراهی با امام شهید علیه السلام و امام منتظر علیه السلام هستند.

ابتدا به مهم‌ترین مسئولیت خود نسبت به خود یعنی مبارزه با هوای نفس پرداختیم و گفتیم اگر کسی اینجا کمیتش لنگ باشد در همراهی با امامش دچار مشکل خواهد شد و خدای ناکرده دستش از دست ولی خدا جدا می‌شود.

در مرحله بعدی گفتیم نسبت به خانواده مسئولیم و باید نسبت به آنان نقش آفرینی درستی داشته باشیم. خانواده بستر مبارزه با هوای نفس است و اعضای خانواده باید برای ہم بال پرواز باشند و همه با ہم بهشتی شوند.

و در آخرین گفتگو عرض کردیم از مهم‌ترین نقش‌های ما در کاروان حسینی، مسئولیت‌مان نسبت به جامعه است. برای این که کار به قتلگاه نرسد باید عموم جامعه زیر پرچم ولی خدا حرکت کنند و من و شما نمی‌توانیم و نباید نسبت به این مسئله بی‌تفاوت باشیم. یار حسین علیه السلام، حبیب‌وار و مسلم‌گونه دنبال زمینه‌سازی فرج آل الله علیهم السلام است. خودش را فدا می‌کند که کار به کربلا نرسد؛ پس هم و غمّش مصروف همراهی جامعه است.

## (۲) علم امام علیه السلام

عصر حکومت طاغوتی متوکل (دهمین خلیفه عباسی) بود. او امام حسن عسکری علیه السلام را به جرم دفاع از حق، در شهر سامره به زندان افکنده بود، اتفاقاً در آن سال بر اثر نیامدن باران، قحطی و خشک‌سالی همه جا را فراگرفته بود، زمین‌های کشاورزی خشک شده بود و دام‌ها تلف شده بودند. مسلمانان سه روز پی در پی برای نماز استسقا (طلب باران) به صحرا رفتند و نماز خواندند ولی باران نیامد. روز چهارم، جاثلیق (روحانی بزرگ مسیحیان) و یارانش به بیرون رفتند و دعا کردند، در آن روز باران آمد. مسلمانان روز پنجم به بیابان رفتند و نماز خواندند ولی باران نیامد. همین موضوع باعث سرشکستگی مسلمین و آبروریزی شد. عده‌ای در حقانیت دین اسلام شک کردند. گفتگو و بگو مگو در این باره زیاد شد و بنا بر این بود که روز ششم نیز مسیحیان همراه جاثلیق خود برای دعا به بیابان بروند، اگر آن روز نیز مثل روز چهارم باران می‌آمد، آبروی مسلمانان در نزد مسیحیان، بیشتر می‌رفت و شرمنده و خوار می‌شدند. متوکل، به یاد امام حسن عسکری علیه السلام که در زندان بود، افتاد. دستور داد آن حضرت را از زندان بیرون آوردند. متوکل به آن حضرت گفت: «ادرک دین جدک یا ابا محمد»: ای ابومحمد، دین جدت (اسلام) را دریاب. آن روز که روز ششم بود، مسیحیان همراه جاثلیق به بیابان رفتند. امام حسن عسکری علیه السلام و چند نفر از خدمتکاران نیز بیرون رفتند، نگاه آن حضرت به یکی از غلامانش فرمود: تو نیز به میان جمعیت مسیحیان برو، هنگامی که جاثلیق برای دعا دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد، خود را به کنار او برسان. در میان دو انگشت

دست راستش چیزی هست، آن را بگیر و بیاور. آن غلام به میان مسیحیان رفت و در صف اول کنار جاثلیق ایستاد و همین که او دست‌هایش را به طرف آسمان برای دعا بلند کرد، غلام بی‌درنگ از بین دو انگشت دست راست او استخوانی که سیاه‌رنگ بود، برداشت. آن روز مسیحیان و جاثلیق هر چه دعا کردند، باران نیامد و آسمان صاف و آفتابی شد. مسیحیان شرمنده بازگشتند. متوکل از امام حسین عسکری علیه السلام پرسید: این استخوان چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این استخوان از قبر پیغمبری برداشته شده است و هرگاه استخوان بدن پیامبری آشکار گردد باران می‌بارد.<sup>۱</sup>

### (۳) حاج هادی ابهری

مروحوم ابهری، کسی بود که چشم بصیرتش باز شده بود. او عمده شهودش را از گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام گرفته بود. چند چیز انسان را به بصیرت می‌رساند و یکی از آن‌ها گریه است. حاج اسماعیل دولابی رحمته الله علیه می‌فرمود: حاج هادی ابهری در محبت اهل بیت خصوصاً امام حسین علیه السلام مجنون بود. گاهی اوقات در مجلس روضه امام حسین علیه السلام چنان عاشقانه روضه می‌خواند که همه را منقلب می‌کرد.

مروحوم حاج آقا معین شیرازی رحمته الله علیه قبر کنار مزار آیت‌الله انصاری همدانی رحمته الله علیه را خریده بود. یک شب در یکی از مجالس روضه تهران، حاج هادی ابهری رحمته الله علیه بعد از یک گریه شدید به آقای معین رو می‌کند و با خنده می‌گوید: قبری که خریده‌ای جای تو نیست مرا آنجا دفن می‌کنند و تو را در ... دفن می‌کنند. پنج سال بعد از این جریان که آقای ابهری فوت می‌کند بین دوستان تصمیم گرفته می‌شود که ایشان در همان قبر و کنار آیت‌الله انصاری همدانی رحمته الله علیه دفن شوند.

می‌گویند زمانی به حاج هادی رحمته الله علیه عرض شد که اذان گفتند، برویم مهیای نماز شویم. ایشان فرمودند: هنوز وقتش نشده که! و بعد از مدتی فرمودند: حالا اذان شد برخیزید برای نماز. سؤال کردند چطور آن وقت فرمودید اذان نشده. فرمودند: آخر تازه الان ملائک فرود آمدند.

۱. مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۴۲.

## (۴) امتحانی سخت

جالب اینجاست که یکی از ابتلاها و آزمایش‌های سخت الهی از همین ناحیه است؛ یعنی خدای متعال انسان‌ها را به چیزهایی آزمایش می‌کند که دلیل آن‌ها را نمی‌دانند و واقعیت آن‌ها را درک نمی‌کنند؛ چیزهایی که ظاهرشان با باطنشان متفاوت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرمایند: «وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَ تَبْتَلِي خَلْقَهُ بَعْضُ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ»<sup>۱</sup>؛ خداوند از مردم طوری امتحان می‌گیرد که اصل و حقیقت آن برایشان مجهول است. چرا؟ دلیلش را خود حضرت با ذکر نمونه‌ای توضیح می‌دهند. می‌فرمایند: وقتی خداوند آدم علیه السلام را خلق کرد عظمت او را پشت یک بدن گلی پنهان کرد و بعد به ملائکه‌ای که از جنس نور بودند فرمود به این بدن گلی سجده کنید! اگر خدا می‌خواست می‌توانست نوری به آدم علیه السلام دهد که چشم‌ها را خیره کند یا بویی دهد که شامه‌ها را تسخیر کند ولی این کار را نکرد تا امتحان محقق شود زیرا اگر عظمت حضرت آدم را نشان می‌داد سجده بر او کار سختی نبود؛ همه در مقابل عظمت‌ها خاضع‌اند ولی خداوند عظمت او را پنهان کرد و امر خودش را در مقابل قرار داد تا معلوم شود که به خاطر امر الهی اطاعت می‌کنند نه به خاطر عظمت آن مصداق.<sup>۲</sup>

این سنت الهی در زندگی ما نیز وجود دارد. خداوند امر کرده نگاه‌داشتن احترام پدر و مادر واجب است، بعد به شما پدر یا مادری می‌دهد که اخلاق و رفتار درست یا حتی اعتقاد خوبی ندارد، ممکن است اصلاً مراعات ظواهر را نکنند، ناسزا بگویند و شئون شما را

۱. نهج البلاغه (الصبیحی صالح)، ص ۲۸۷، خطبه قاصعه.

۲. این سنت الهی بوده و هست. مثلاً وقتی قرار باشد پیامبری سراغ فرعون با آن همه امکانات و لشکر نیرومند و زراعت‌های سرسبز برود طبیعتاً باید پیامبری همانند حضرت سلیمان به همراه آن قدرت‌های فوق‌العاده‌ای که دارد مبعوث شود ولی خداوند این‌گونه عمل نمی‌کند بلکه به تعبیر حضرت در این خطبه، خداوند موسی علیه السلام را با لباس پشمینه (احتمالاً همان لباس چوپانی) با یک عصا در دست سراغ فرعون فرستاد و فرمود: با نرمی سخن بگو و بعد هم فرمود: اگر می‌خواهی بر سلطنتت بمانی باید از ما اطاعت کنی! چرا؟ چون اگر قرار باشد او اهل اطاعت شود نباید از ترس ابهت یک پیامبر ایمان بیاورد. این امتحان است که درون تو را برملا می‌کند اگر ناخالصی وجود داشته باشد!

رعایت نکند و مثل آن. شما به خودتان حق می‌دهید که این پدر یا مادر که احترام نگه‌داشتن ندارد! در حالی که غافلید که طرف حساب شما امر خداوند است نه این انسان خاکی. سختی امتحان این است و الا اگر همه چیز مرتب بود هنری نبود. اگر پاداش احترام به او را در خواب نشان‌تان می‌دادند آن موقع امتحان نبود. می‌گفتی هر چه دوست دارید بدی کنی که من رشد می‌کنم. شما با آن فرد مواجه نیستید بلکه مقابل امر الهی هستید. اگر برای خودتان شأن و شخصیتی قائل باشید نمی‌توانید در مقابل آن امر خضوع کنید و این نقطه‌ای بود که عده‌ای را از همراهی سیدالشهدا علیه‌السلام بازداشت. کسانی بودند که با محاسبات مادی می‌گفتند حسین علیه‌السلام کجا می‌خواهی بروی؟ اگر می‌روی لااقل زن و بچه‌ات را نبر و مثل آن. چه می‌دانستند که سیدالشهدا علیه‌السلام با این حرکتشان بشریت را نجات می‌دهند.

### (۵) وفای شهیدا

محمدرضا (شهید تورجی زاده) تازه به گردان ما آمده بود. شده بود بی‌سیم‌چی خودم. گذاشتمش مسئول دسته. بعد از چند روز که کارش را دیدم، گفتم محمد باید معاون گروهان شوی.

زیر بار نمی‌رفت. گفت: به شرطی قبول می‌کنم که سه‌شنبه‌ها تا عصر چهارشنبه کاری به کارم نداشته باشی. قبول کردم.

بعد از مدتی می‌خواستیم فرمانده گروهانش کنیم. واسطه آورد که زیر بار نرود اما قبول نکردم. آخرش گفت با همان شرط قبلی.

پایپش شدم که باید بگویی کجا می‌روی. گفت: تا زنده‌ام به کسی نگو. می‌روم زیارت مسجد جمکران.

۹۰۰ کیلومتر را هر هفته از دارخوین تا جمکران عاشقانه طی می‌کرد. یک‌بار همراهش رفتم. نیمه شب دیدم سرش را به شیشه گذاشته و مشغول نافله اشکی است. در مسیر برگشت می‌گفت: یک‌بار برای رسیدن به جمکران ۱۴ ماشین عوض کردم. تا رسیدم نماز را خواندم و سریع برگشتم.<sup>۱</sup>

۱. راوی: سردار علی مسجدیان؛ فرمانده وقت گردان امام حسن علیه‌السلام.



بعد از شہادت محمد تا چند روز در اردوگاہ فقط نوارہای مداحی و مناجات محمد را پخش می‌کردند. بیشتر مناجات و مداحی‌های محمد در مورد امام زمان بود. خیلی ناراحت بودم تا این‌کہ یک شب محمد را در خواب دیدم، خوشحال بود و بانشاط، لباس فرم سپاہ بر تنش بود، چہرہ‌اش خیلی نورانی تر شدہ بود؛ یاد مداحی‌های او افتادم. پرسیدم: محمد، این ہمہ در دنیا از آقا خواندی، توانستی او را ببینی؟ محمد در حالی کہ می‌خندید گفت: من حتی آقا امام زمان را در آغوش گرفتم.<sup>۱</sup>

## (۶) وفای امام علیہ السلام

ابو بصیر می‌گوید:

من ہمسایہ‌ای داشتم کہ از اطرافیان شاہ (خلیفہ عباسی) بود. پولی بہ دستش آمد، چندین غلام خرید و ہمیشہ افرادی را جمع می‌کرد و بساط بادہ‌گساری می‌گسترده و باعث اذیت من می‌شد. چند بار بہ خودش گلہ کردم ولی خودداری نکرد و چون سماجت کردم، گفت: فلانی، من مردی ہستم گرفتار و تو فرد سالمی هستی. اگر مرا خدمت امامت معرفی کنی امیدوارم کہ خداوند مرا بہ وسیلہ تو از این گرفتاری نجات دہد. ابو بصیر می‌گوید: این سخن در دل من اثر کرد. وقتی کہ خدمت امام صادق علیہ السلام رسیدم، جریان آن مرد را نقل کردم، فرمود: وقتی کہ بہ کوفہ برگشتی او نزد تو خواهد آمد، بہ او بگو: جعفر بن محمد گفت: اگر تو این کارها را ترک کنی من در پیشگاہ خدا برای تو بہشت را ضمانت می‌کنم. وقتی کہ بہ کوفہ برگشتم، آن مرد با جمعی نزد من آمدند. او را نگاہ داشتم تا منزل خلوت شد. گفتم: فلانی! من ماجرای تو را خدمت امام صادق علیہ السلام عرض کردم، فرمود: سلام مرا بہ او برسان و بگو: کارهایش را ترک کند، من ہم نزد خدا بہشت را برای او ضمانت می‌کنم. آن مرد با شنیدن پیام امام گریست، سپس گفت: شما را بہ خدا آیا جعفر بن محمد چنین سخنی گفت؟ من قسم خوردم کہ آنچه بہ تو گفتم سخن آن حضرت بود. گفت: کافی است و از منزل بیرون رفت. پس از چند روزی بہ دنبال من فرستاد و مرا طلبید. او را پشت در منزلش برهنہ یافتیم. گفت: ابو بصیر! ہیچ چیز در منزل نماندہ است. ہمہ را انفاق کردم، من مانده‌ام با این وضعی کہ می‌بینی! پس از آن من نزد بعضی از دوستانم رفتم و مقداری پوشاک برای او جمع کردم، چند روزی نگذشتہ بود کہ

۱. گروه فرهنگی شہید ابراہیم ہادی، یا زہرا علیہا السلام؛ زندگی‌نامہ و خاطرات شہید محمدرضا توریجی زادہ.

دنبال من فرستاد (و پیام داد) من مریضم بیا! من نزد او رفت و آمد می‌کردم و به معالجه‌اش می‌پرداختم تا این که اجلش فرا رسید.

در حال جان دادن نزد او نشسته بودم تا این که از هوش رفت. بعد که به هوش آمد، گفت: ای ابو بصیر، امام تو به قولش وفا کرد. سپس از دنیا رفت. من به مکه رفتم و خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، اجازه ورود خواستم، وقتی که وارد شدم، هنوز یک پای من در صحن منزل و پای دیگر در ایوان منزل بود که از داخل خانه فرمود: ابو بصیر، ما به عهدمان برای همسایه‌ات وفا کردیم.<sup>۱</sup>

جلسہ دہم:

سرش بہنے نمے شداگر

## جلسه دهم: سرش به نه زمه شداگر

«قال موسى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ  
الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ\* قالوا أَوْ ذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قال عَمْسَى رَبُّكُمْ أَنْ  
يُهْلِكَ عُدُوكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

### لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ<sup>۲</sup>

شب عاشورا، شب لیبیک گفتن به سیدالشهدا علیه السلام است. شب تجدید عهد با  
اباعبدالله الحسین علیه السلام است. امشب شبی است که حضرت تکلیف را برمی دارد اما  
اصحاب، عاشقانه ابراز وفاداری می کنند. امشب، شبی است که اصحاب گرد خیمه  
زینب کبری علیها السلام جمع می شوند و دل نگرانی خانم را با تجدید عهد خود برطرف  
می کنند. ما هم بعد از حدود ۱۴۰۰ سال، خود را در خیمه و کاروان حسین علیه السلام  
حاضر می بینیم و به حضرت لیبیک می گوئیم. (۱)

به زبان امام صادق علیه السلام در زیارت سیدالشهدا علیه السلام عرضه می داریم:

«لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ لَبَّيْكَ... إِنْ كَانَ لَمْ يُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِعَاثَتِكَ وَ لِسَانِي عِنْدَ  
اسْتِمْنَصَارِكَ فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ رَأْيِي وَ هَوَايَ عَلَى التَّسْلِيمِ لِخَلْفِ  
النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ.» حسین جان لیبیک! آقا جان اگر در کربلا نبودیم که هنگامه استغاثه  
غریبانه تو با تن هایمان یاریات کنیم، الآن هستیم و با قلب و گوش و چشم و

۱. اعراف، ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲. در صورت مهیا بودن شرایط مخاطبین و جلسه، به جهت رعایت اختصار می توانید این بخش «لیبیک یا داعی الله» را

حذف نمایید و مستقیماً وارد بحث شوید.

همه هستی مان به یاری ات آمده ایم. ما آماده ایم. صدای هل من ناصر تو به گوش ما رسیده است... «فَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلَّمٌ وَرَأْيِي لَكُمْ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بِدِينِهِ وَيَبْعَثَكُمْ»<sup>۱</sup> امشب ما هم آمده ایم که از دل نگرانی زینب علیها السلام کم کنیم. در این شبها به دنبال این بودیم که خود را به کاروان سیدالشهدا علیه السلام رسانده و همراه اصحاب عاشورایی حضرت علیه السلام یاری گرش باشیم. البته عرض کردیم برای هم رکابی با این کاروان و رسیدن به ظهور، باید قواعد همراهی با ولی خدا را یاد بگیریم و الا کم نبودند کوفیانی که مشتاقانه برای سیدالشهدا نامه نوشتند و خائانه او را تنها گذاشتند.

امشب، در این شب پرشور، می خواهیم سر سفره قرآن کریم زانو بزنییم و یکی از مهم ترین شرایط و قواعد همراهی با ولی خدا را بیاموزیم. از آنجا که ولایت مهم ترین پایه دین است، می توان از بسیاری از داستانها و معارف قرآن کریم، طریقه همراهی با ولی خدا و حرکت در شاهراه ولایت را فراگرفت.

### بنی اسرائیل

قرآن کریم، از بین همه ۱۲۴ هزار پیامبری که مبعوث نموده و از بین همه اقوام و امت هایی که در طول تاریخ زندگی می کردند، بیشترین اسم را از حضرت موسی کلیم الله علیه السلام و امتش بنی اسرائیل برده است و از سرگذشت این قوم صحبت نموده است.<sup>۲</sup> گویا از مهم ترین علل پرداخت به جریانات زندگی این امت، شباهت

۱. قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام إِذَا زِدْتَ الْمَسِيرَ إِلَى قَتْرِ الْمَسِينِ علیه السلام فَصُمُّ تَوَمَّراً لَرَبِّعَاءِ وَالْحَمِيسِ وَالْجُمُعَةِ... فُوَادِخِلِ الْمَأْتِرِ الْمَأْتِرِينَ وَفَلَّ حِينَ تَدْخُلُ... فُوَادِخِلِ قَيْلًا وَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ سُبْحَانَ مَرَاتٍ وَهَلَّلَهُ سُبْحَانَ وَاحْتَمَدَهُ سُبْحَانَ وَسَبَّحَهُ سُبْحَانَ وَقَالَ لَيْتَكَ دَاعِيَ اللَّهِ لَيْتَكَ سُبْحَانَ وَقَالَ إِنَّكَ لَرَبُّ جَبْتِكَ بَنِي عَنَدِ اسْتِغْفَاتِيكَ وَلِسَانِي عِنْدَ اسْتِغْفَارِكَ فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَسَمِعِي وَبَصَرِي وَرَأْيِي وَهَوَايَ عَلَى التَّسْلِيمِ لِحَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَالسُّبْحِ الْمُنْتَجِبِ وَ التَّلِيلِ الْعَالِيِ وَالْأَمِينِ الْمُسْتَحْزِنِ وَالْمَوْفِيِّ الْمُبْلَغِ وَالْمَقْلُوبِ الْمُنْظَهْدِ جُنُكُ تَامِرٍ لَأَيِّ نَقِطًا عَايَاتِكَ وَوَلِيَّ جَدِّكَ وَأَمِيكَ وَوَلِيَّكَ الْحَلْفِ مِنْ بَعْدِكَ فَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلَّمٌ وَرَأْيِي لَكُمْ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بِدِينِهِ وَيَبْعَثَكُمْ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْمَجْبُوعُ بِكَرْتِجِي الرَّحْمَةِ فَعَمَّكَ مَعَكَ لَامِعٌ عُدُوكُ - إِنِّي بِكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَا أَنْكَرُ اللَّهُ فُذْرَةَ وَلَا أَكْذِبُ مِنْهُ يَسْتَبِيحُ. كامل الزيارات، صص ۲۳۰ و ۲۲۳.

۲. در قرآن کریم ۱۳۶ مرتبه نام موسی آمده و فرازهای برجسته زندگانی و دعوت حضرت موسی در ۳۶ سوره قرآن و در

بی‌نظیر سرگذشت آنان با امت رسول اکرم ﷺ است به نحوی که در برخی روایات فرموده‌اند بنی‌اسرائیل در هیچ مسیری حرکت نکردند مگر این که شما هم همان مسیر را می‌روید حتی در سوراخی وارد نشدند مگر این که شما هم همان کنید.<sup>۱</sup> کنایه از این که همه آن امتحان‌ها و ابتلاها برای شما هم خواهد بود و شما باید از آنان عبرت گرفته، اشتباهات آنان را تکرار نکنید.

سرگذشت بنی‌اسرائیل بعد از استقرار در مصر و شروع گرفتاری‌شان را می‌توان از جهتی به ۳ دوره تقسیم کرد.

اول: دوران ظلم و فشار و بلای عظیم فرعون و استغاثه شبانه‌روزی آن‌ها و فرستاده شدن منجی؛

دوم: دوران مبارزه و درگیری منجی و فرعون و غرق و نابودی طاغوت؛

سوم: دوران پس از نجات از دست فرعون و حرکت بنی‌اسرائیل به سمت ارض موعود و استقرار در سرزمین مقدس.

### مرحله اول

بنی‌اسرائیل طبق برخی روایات حدود ۲۳۰ سال در گرفتاری و فشار و شکنجه عظیمی توسط فرعونیان گرفتار بودند. به تعبیر قرآن کریم گرفتار «عذاب مهین» و «بلاء عظیم» بودند. در دورانی پسرانشان سربریده شده، دخترانشان به کنیزی و هوسرانی فرعونیان برده شده و خود مردان نیز به بیگاری و بردگی کشیده شده

قالب حدود ۴۲۰ آیه بیان شده است. این مطلب نشان می‌دهد که قرآن به عنوان کتاب کامل دعوت و انسان‌سازی و جامعه‌سازی به زندگی حضرت موسی توجه زیادی داشته است.

۱. قَالَ سَمَاحًا فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ... سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَتُرَكَّبَنَّ أُمَّنِي سُنَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوًا لِلتَّعَلِّ بِالتَّعَلِّ (وَحَدَّثُوا الْقُدُورَ بِالْقُدُورِ سِتْرًا بِسِتْرٍ وَدَرَا عَابِدِي زَاعٍ وَتَاعَا بِيَاعٍ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جَحْرًا لَدَخَلُوا فِيهِ مَعَهُمْ إِنْ التَّوْرَةَ وَالْقُرْآنَ كَتَبَهُ مَلَكٌ وَاحِدٌ فِي رَقٍّ وَاحِدٍ بِقَلَمٍ وَاحِدٍ وَجَرَّتِ الْأَمْثَالُ وَالسُّنَنُ سَوَاءً). کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۵۹۹.

سلمان گفت: علی علیه السلام گفت: ... شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: امت من سنت بنی‌اسرائیل را پیشه کنند و در آن گام بردارند و پا جای پای آنان گذارند. مانند آنان رفتار نمایند به‌گونه‌ای که اگر آنان به سوراخی خزیدند اینان نیز با آنان در آن

سوراخ خزند. همانا که تورات و قرآن را یک فرشته در یک ورق و با یک قلم نگاشته است، سنن و امثال امت‌ها یکسان جریان

یابند.

بودند.<sup>۱</sup> در این دوران طاقت بنی اسرائیل طاق شده، بعد بیش از ۲۰۰ سال دست به یک استغاثه جمعی می‌زنند. عموم مردم، چهل شبانه‌روز دعا و استغاثه می‌کنند تا خدای متعال برای آنان منجی موعودی را که باید از این فلاکت نجاتشان دهد بفرستد.

البته باید از آنان پرسید چرا بعد از این همه سال یاد خدا افتادید؟ اگر بنی اسرائیل همان سال‌های اولی که گرفتار شده بودند همین‌گونه دعا و استغاثه می‌کردند نجات پیدا نمی‌کردند؟ خدای آنان فرقی کرده بود؟! خب ما انسان‌ها معمولاً دیر به یاد خداوند می‌افتیم. برخی اوقات گمان می‌کنیم چون گرفتاریم به خدا نمی‌رسیم در حالی که چون به خدا نمی‌رسیم گرفتاریم. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ.»<sup>۲</sup> اصلاً فلسفه بسیاری از بلاها این است که راه را پیدا کنیم. او مثل مادری مهربان با محبت و دلسوزی توجه می‌دهد که راه خطا را نرو. اگر کارساز نبود، باز از سر محبت اجازه می‌دهد کودک تجربه کند و گرفتار شود تا به آغوش مادر برگردد. اگر از ابتدا حرفش را گوش می‌کرد گرفتار نمی‌شد.

بالاخره بعد از استغاثه عمومی بنی اسرائیل خدای متعال منجی و موعود را برایشان می‌فرستد. امام صادق علیه السلام فرمود: «هكذا أنتم لو فعلتم لفرح الله عنا، فأما إذا لم تكونوا- فإن الأمر ينتهي إلى منتهاه»<sup>۳</sup>؛ شما هم اگر این‌گونه از خدا می‌خواستید برایتان فرج حاصل می‌شد.

---

۱. می‌توانید اشاره‌ای به جنایات داعش در عراق و سوریه کرده و ذهن مخاطب را به وضعیت اسفبار بنی اسرائیل نزدیک کنید.

۲. انعام، ۴۲.

۳. ... فأما طال علي بنی اسرائیل العذاب ضجوا و يکوا إلى الله أربعين صباحاً فأوحى الله إلى موسى وهارون أن يخلصوه من فرعون فخط عنهم سبعين ومائة سنة، قال: وقال أبو عبد الله: هكذا أنتم لو فعلتم لفرح الله عنا، فأما إذا لم تكونوا- فإن الأمر ينتهي إلى منتهاه. تفسير العياشي.

ج ۲، ص ۱۵۴.

## مرحله دوم

خب این مرحله اول؛ مرحله بعدی، مرحله بسیار مهم ظهور موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. خدای متعال دست قدرت خود را نشان می‌دهد. فرعون کودکان را می‌کشد تا موسی به دنیا نیاید. طبق برخی روایات، نطفه موسی در خود کاخ او بسته می‌شود<sup>۱</sup> و بعد هم در دامان خود او و به دست خودش بزرگ می‌شود. خداوند به ما پیام می‌دهد که اگر شما خالصانه در خانه من بیاید و درست بندگی کنید من از جایی به دشمنانتان ضربه می‌زنم که حتی تصورش را هم نمی‌کنند. در زمان و مکان و به نحوی که حتی گمانش را نمی‌کنند نابودشان می‌کنم. در بهمن سال ۵۶ هجیج کس حتی خوش‌بین‌ترین افراد هم تصور نمی‌کردند بهمن سال بعدش حکومت طاغوت نابود شده باشد، این دست قدرت خداست. رژیم پهلوی بیشترین اعتماد را به نیروی هوایی اش داشت اما اولین بخش ارتش که رسماً با امام بیعت کرد همین نیروی تربیت‌شده آمریکا بود! «فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا»<sup>۲</sup>

به هر صورت در این مرحله با حضور مردم، نصرت الهی آمد و کار پیش رفت؛ اما آیا با آمدن موسی کار تمام می‌شود؟ نه، تازه ابتدای راه است. موسی متولد شود، در کاخ فرعون بزرگ شود، از مصر فرار کند، سال‌ها چوپانی کند، به پیامبری مبعوث شود، به کاخ فرعون برگردد و تازه اینجا اول مبارزه است. اینجا اول درگیری است. اینجا تازه فرعون به میدان می‌آید که ای مردم، این موسی ساحر است، دروغ‌گوست و مثل آن. (۲)

فرعون شروع کرد به کار تبلیغاتی و جنگ رسانه‌ای.

چون عذاب بنی اسرائیل طول کشید، صدا به ضجه و گریه بلند نموده، چهل شبانه‌روز گریستند. خدای تعالی به موسی و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وحی فرستاد که آنان را از شر فرعون نجات خواهد داد. پس آنگاه صد و هفتاد سال شکنجه را از آنان برداشت. راوی می‌گوید امام عَلَيْهِ السَّلَامُ سپس فرمود: شما نیز چنین خواهید بود اگر دعا بکنید و ضجه و گریه داشته باشید خدای تعالی

فرج ما را می‌رساند و اما اگر نکنید بلا به منتهای درجه‌اش می‌رسد.

۱. عماد زاده، تاریخ انبیا، ص ۴۹۵.

۲. حشر، ۲.



چرا؟ برای این که می‌خواهد مردم را از اطراف موسی دور کند. (۳) اینجا آرام آرام نقش مردم مشخص می‌شود، مشخص می‌شود دعوی اصلی سر مردم است. مردم اگر به میدان نیابند منجی و موعود هم که باشد کار پیش نمی‌رود. همین مردم اگر همه به میدان بیابند و استغاثه کنند او ظهور می‌کند اما با آمدن او کار تمام نیست؛ باید بر تبلیغات غلبه کنند و پای کار ولی خدا باشند.

موسی ظهور کرده، درگیری و دعوت و انکار سال‌ها ادامه دارد. با سحره مقابله می‌کند. انواع بلاها بر سر فرعونیان نازل می‌شود که اتمام حجت شود و برگردند. آب‌ها خون شد. ملخ‌ها حمله کردند. قورباغه‌ها حمله کردند... (۴)

اما با همه این مسائل باز گرفتاری بنی اسرائیل ادامه دارد. در آیه‌ای که ابتدای بحث قرائت کردیم و چند آیه قبل از آن خدای متعال می‌فرماید بعد از جریان سحره، اطرافیان فرعون به او گفتند تو چطور اجازه می‌دهی که موسی هر کاری خواست بکند؟ فرعون هم گفت من شکنجه‌ها و عذاب‌هایم را ادامه خواهم داد. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به قومش فرمود: «اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.» باید صبر کنید؛ باید مقاومت کنید؛ باید استقامت کنید و عاقبت شما پیروز می‌شوید. «من به آینده خوش‌بین هستم. شما پیروز می‌شوید. محکم و استوار ادامه دهید که آینده از آن شماست!» اینجا صدای بنی‌اسرائیل درآمد که: «قَالُوا أَوْزِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا»؛ پس چه فرقی کرد ای ولی خدا؟! تا قبل از این که تو بیایی ما این بدبختی‌ها را داشتیم. بعد از این که تو آمدی باز بدبختی‌ها و گرفتاری‌ها ادامه دارد. پس تو چه منجی و موعودی شدی؟ دائم می‌گویی صبر کنید، مقاومت کنید، آینده مال شماست! خب کاری کن! ما چهل شبانه‌روز استغاثه و گریه کردیم که چه شود؟

این سنت الهی است که حتی اگر موعود و منجی هم بیاید مردم باید مبارزه کنند. باید صبر کنند. باید قوی و بزرگ شوند. باید رشد کنند. باید در صحنه باشند تا پیروزی حاصل شود.

الا یا ایها الساقی، ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها

خب به هر صورت کار به عذاب می‌کشد. موسای نبی علیه السلام دست به دعا می‌برد. فرعونیان را نفرین می‌کند که خدایا بر ایشان عذاب بفرست.

«وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَئَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ»<sup>۱</sup>

خدای متعال هم دعای ولی خود را زمین نمی‌زند. ردخور ندارد. فرمود موسی دعای تو و برادرت مستجاب شد. تمام است. قطعاً مستجاب شد. محکم پیش روید که عذابم را می‌فرستم: «قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ فَاسْتَقِيمُوا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup>

– خب خدایا عذابت را بفرست!

: باشد، حتماً، گفتم که می‌فرستم.

– خب خدایا نیامد! خبری نشد! مگر ولی تو دعا نکرد؟ مگر به ما وعده نداد که گشایش در راه است؟

: باشد، کمی صبر کنید.

– خدایا ما روی حرف تو حساب باز کرده‌ایم، روی حرف ولی تو حساب کردیم. پس چه شد؟

: چقدر شما عجزول هستید. کمی بزرگ شوید. اصلاً همه این‌ها برای بزرگ شدن شماست. قرار نیست که بچه هر وقت چیزی خواست همان لحظه به او بدهم. گفتم می‌دهم ولی می‌خواهم کمی ظرفیت‌تان بالا رود. باید آبدیده شوید.

۱. یونس، ۸۸.

۲. یونس، ۸۹.

قواعد همراهی با ولیّ من را باید یاد بگیرید. همین طوری که نمی شود! «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ.»<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود: بین دعای موسی و وعده استجابت دعایش، با زمان نزول بلا و غرق شدن فرعون ۴۰ سال فاصله بود! «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ بَيْنَ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا وَبَيْنَ أَنْ خَذِفَ عَرُونَ أَنْ يَعِينَ عَامًّا.»<sup>۲</sup>

- خب خدایا بالاخره می خواهی فرعون را نابود کنی و ما را نجات دهی یا نه؟  
: بله؛ الآن دیگر وقتش است به شما لطف کنم، به سرتان منت بگذارم. فقط باید یک زحمت کوچک بکشید.

- چه زحمتی خدایا؟ در خانه هایمان را ببندیم تا عذاب به سر فرعونیان نازل شود؟  
از شهر به کوه ها پناه ببریم که عذاب بیاید و برگردیم؟

: نه. باید امشب همگی دست زن و بچه را بگیرید و دنبال ولیّ من از شهر خارج شوید، از صحراها و دریا عبور کنید و بروید به یک سرزمین دیگر! البته خب طبیعی است که فرعونیان هم پشت سرتان می آیند و بین دریا و آن ها گیر می کنید. ببینم آنجا چگونه اید؟ به ولیّ من اعتماد می کنید؟ حاضرید شبانه همه چیزتان را رها کنید و به اعتماد حرف ولیّ من دنبالش حرکت کنید؟ به هر صورت باید قواعد همراهی با ولیّ خدا را یاد بگیرید.

بنی اسرائیل آمدند و پشت دریا گرفتار شدند و اعتراض کردند به موسی که «إِنَّا لَمُدْرِكُونَ.»<sup>۳</sup> موسی قرار این نبود. قرار بود تو بیایی و کار تمام شود. او هم آرام و مطمئن گفت که «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينُ.»<sup>۴</sup> خب اینجا باید گفت آفرین بر بنی اسرائیل.

۱. عنکبوت، ۲.

۲. کلینی، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۴۸۹.

۳. شعراء، ۶۱.

۴. شعراء، ۶۲.

همراه شدند. اعتماد کردند. دست در دست ولی خدا حرکت کردند. پا روی هوای نفسشان گذاشتند. دست خانواده را گرفتند. همگی زیر پرچم ولی خدا حرکت کردند. آفرین. بسیار عالی! حالا که همه پای کار بودید. خدا هم پای کار شماست. فرعون، طاغوت زمان و همه لشکرش نابود می‌شوند. قواعد ملکوتی عالم همه محاسبات طاغوت را به هم می‌زند. آب روان دریا سفت می‌شود. زمین کف دریا سفت می‌شود. مسافت طولانی دریا بر بنی اسرائیل کوتاه می‌شود. آنان عبور می‌کنند ولی فرعونیان غرق شده و جنازه فرعون به عنوان عبرت باقی می‌ماند.

### مرحله سوم

مرحله دوم هم تمام شد. دشمن زمین خورد. حالا مرحله سوم، مرحله بعد از نابودی طاغوت است. اینجا کار تمام شد؟ آن‌ها به سرزمین موعود رسیدند؟ به خوشی و خرمی و عزت رسیدند؟ طبیعتاً باید این‌گونه باشد چراکه همه پا به پای منجی، حکومت طاغوت را نابود کردند، اما ابداً. مگر کار خدا با مردم تمام می‌شود؟ مگر مبارزه با هوای نفس، آن هم در بستر اجتماع تمام می‌شود؟ حالا گمان کردید دیگر موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ با عصایش به زمین می‌زند و می‌شکافد و یک کشور آباد و مرفه بیرون می‌آید و پا روی پا می‌اندازید و خوش هستید؟ واقعاً تصورتان از ظهور منجی این است؟ نخیر؛ آقای بنی اسرائیل، تازه اول کار است. باید بار را خودتان به دوش بکشید. حالا بروید با مردم ظالم این شهر بجنگید و در این سرزمین مستقر شوید. اگر این کار را بکنید به سرزمین موعود می‌رسید. اینجا بنی اسرائیل قواعد همراهی با ولی خدا را رعایت نمی‌کنند. راحت‌طلبی به میان می‌آید. مبارزه با هوای نفس در بستر اجتماع خیلی سخت‌تر است. باید از منفعت‌طلبی شخصی به منفعت‌طلبی جمعی برسی. خیلی باید عاقل باشی. این‌ها گفتند: «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ آلَنا نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ.»<sup>۱</sup> شما که الحمدلله عصای معجزه‌آسا داری، با خدایت یک لحظه بروید این‌ها را نابود کنید، ما هم همین‌جا

می‌نشینیم دعایتان می‌کنیم! خدای متعال هم که جدی است. فرمود، باشد؛ حالا که نمی‌دانید با ولیّ من چگونه همراهی کنید و راحتی خودتان را به همراهی با ولیّ من و جهاد در رکابش ترجیح می‌دهید عجلتاً چهل سال آواره بیابان‌ها شوید. یک نسلتان بیابان‌گرد و بیابان‌مرگ شود تا ببینیم چه می‌شود: «قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»<sup>۱</sup>

بنی اسرائیل چهل سال آواره بیابان‌ها شدند و حضرت موسی عليه السلام در این مدت از دنیا رفت و آن‌ها در زمان جانشین حضرت، جناب «یوشع» موفق به فتح و پیروزی شدند.

بی‌جهت نیست که خدای متعال در چند ده سوره از سرگذشت این قوم و نوع تعامل آن‌ها با ولیّ خدا صحبت کرده است. ما اگر در این شب‌ها از یار حسین عليه السلام شدن و همراهی با کاروان او صحبت کردیم، نمی‌توانیم به سادگی از کنار این معارف عبور کنیم. قرآن کریم که برای سرگرمی قصه نگفته است. این‌ها باطنش راه و رسم همراهی با ولیّ خدا را آموزش می‌دهد. قواعد هم‌رکابی با ولیّ خداست.

### هفتاد و سومین یار، یک نفر یا همه امت؟

در اینجا دو نکته و درس اساسی وجود دارد:

اول: نقش بی‌بدیل مردم در جریان غلبه ابتدایی بر طاغوت

هم در جریان بنی اسرائیل و هم در کربلا، همه دعوا بر سر مردم بود؛ در زمان ظهور هم همین است. سیدالشهدا عليه السلام زمانی به سمت کوفه حرکت کرد که عموم مردم نامه نوشتند و جناب مسلم عليه السلام آمادگی آنان را تأیید کرد. زمانی که نقض عهد آنان آشکار شد فرمود اجازه دهید برگردم. حسین عليه السلام را مردم به کربلا آوردند و همین عموم مردم تنه‌ایش گذاشتند.<sup>۲</sup> آن‌ها چون به میدان نیامدند کار به قتلگاه کشید. «سرش به نی نمی‌شد، اگر همه می‌آمدند.»

۱. مائده، ۲۶.

۲. چه بسا اگر در کربلا در مقابل آن ۳۰ هزار نفر ۳ هزار نفر ایستاده بودند، خدای متعال مثل بدر ملانکه‌اش را نازل

گره کار کربلا در همین جاست. سیدالشهدا علیه السلام باید عموم مردم را بیدار کند: «بَدَلْ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَقْدَّ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَخَيْرَةَ الصَّلَاةِ». امام زمان علیه السلام هم چشم انتظار حضور مردم است. «ما غائب و او منتظر آمدن ماست.» هفتاد و سومین یار حسین علیه السلام نه یک نفر بلکه کل جامعه اسلامی است. همه جامعه باید با هم یار هفتاد و سوم امام زمان علیه السلام باشند.

### حسین به کوفه رسید، بعدش چه؟

دوم: نقش مردم در ادامه پیروزی و به سرانجام رسیدن کار نکته دوم نکته مهم تری است. اگر فرض کنیم همه ما، جامعه ما، یار هفتاد و سوم حسین علیه السلام شد و لشکر عمر سعد شکست خورد، بعد از آن چه می شود؟ اگر حکومت حسین علیه السلام تشکیل شد بعد از آن کار تمام است؟ خب اگر حسین پایش به کوفه می رسید تازه می شد مثل حکومت علی علیه السلام. با اصرار آمدند با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند. بعد چه؟ بعد مردم باید بیایند با اختیار خود بار را به دوش بکشند. این قاعده همراهی با ولی خداست. این را مردم باید یاد بگیرند. سیدالشهدا علیه السلام شب عاشورا بیعت را برمی دارد. باید از درونشان احساس مسئولیت بجوشد تا به عزت و سعادت برسند و گرنه تا روش حکومت داری ولی خدا را یاد نگیرند خون دل خوردن های امیرالمؤمنین علیه السلام و فریادهای «يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالَ»<sup>۱</sup> حضرت

---

می کرد. آن وقت ما الآن به جای عزاداری، می گفتیم مردم دیدید یک عده قلیل بر یک جمع کثیر پیروز شدند. این فقط بدر نبود که کفار نابود شدند؛ کربلا هم همین می شد.

البته که پیروز واقعی کربلا حسین بن علی علیه السلام است. او به همه هدفش که احیای دین و اصلاح مردم بود رسید. نشانه اش هم همین مجالس حسینی است. همین اجتماعات ماست. تازه، باش تا صبح دولتش بدمد؛ موقع ظهور معلوم شود حسین علیه السلام چه کرده است.

۱... فَإِذَا أَمَرَ تَكْوِبَ السَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرْفِ فَلَمْ يَهْدِهِمْ حِمَاةُ الْقَيْظِ أَمَهُنَا حَتَّى يَسْبِخَ عَنَّا الْحُرُ وَإِذَا أَمَرَ تَكْوِبَ السَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ فَلَمْ يَهْدِهِمْ صَبَاةُ الْقُرْ أَمَهُنَا حَتَّى يَنْسَلِخَ عَنَّا النَّزْدُ كُلُّ هَذَا إِذَا رَأَى مِنَ الْحُرِّ وَالْقُرِّ فَإِذَا كُنْتُ مِنَ الْحُرِّ وَالْقُرِّ تَقْرُونَ فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ الشِّيفِ أَقْرَبْنَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا

ادامه دارد. حضرت شکوه کند که تابستان شما را خواندم گفتید گرم است. زمستان خواندم گفتید سرد است...<sup>۱</sup>

تا توده‌های مردم عاقلانه خودشان را نسبت به همه مسائل مسئول ندانند، حتی اگر امام معصوم علیه السلام و منجی هم بیاید، عدالت را هم برقرار کند، به فقرا هم رسیدگی کند ولی باز فرق او شکافته می‌شود و باز به او می‌گویند تو حکومت‌داری بلند نیستی!<sup>۲</sup> (۵)

هر کسی هر جا که هست باید به اندازه توانش احساس مسئولیت کند. مادر شهید احمد کشوری تعریف می‌کند:

قبل انقلاب زمان نوجوانی و حدود دوران راهنمایی او، مجله‌ای با عکس‌های مبتذل چاپ شده بود. احمد پول توجیبی‌هایش را جمع می‌کرد و از هر کیوسک روزنامه‌ای آن‌ها را می‌خرید. هر بار ۲۰ تا مجله از چند روزنامه‌فروش می‌خرید. وقتی می‌آورد در دست‌هایش جا نمی‌شد. توی باغچه می‌انداخت، نفت می‌ریخت و همه را آتش می‌زد. می‌گفت: این عکس‌ها ذهن جوانان را خراب می‌کند. هر کسی باید به اندازه خودش قدمی در راه اصلاح جامعه بردارد و باری را بلند کند. استفاده از کالای ملی است بسم الله. فرزند آوری است، بسم الله. رسیدگی به فقرا و مواسات است، بسم الله. امر به معروف و نهی از منکر است، بسم الله. خودمان باید به خودمان رحم کنیم. این همه مشکلات خانوادگی، کینه‌ها و

---

رجال... الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۵، ص ۶.

۱. البته که در همه این موارد عموم مردم دنباله‌روی خواص بودند اما خب چرا دنباله‌روی خواص خوب نبودند؟ قیامت این عوام می‌گویند خدایا این خواص را دو برابر عذاب کن، این‌ها ما را فریب دادند. خداوند هم می‌فرماید برای هر دو، دو برابر عذاب است. چرا؟ چون این‌ها هم اگر پیروی نمی‌کردند آن‌ها کاری از دستشان بر نمی‌آمد.

۲. تا مردم حاضر نباشند سختی‌های این مسیر را تحمل کنند و بگویند تو خودت همه کارها را انجام بده، مشکلات حل نمی‌شود. الان که یک دولت انقلابی سر کار آمده مشکلات فرهنگی، بحث جمعیت و خیلی مشکلات دیگر چگونه حل می‌شود؟ مردم بنشینند و بگویند تو خودت برو وسط میدان و مشکلات را حل کن؟ یا همه احساس مسئولیت کنند.

قطع رحم‌ها باید چگونه حل شود؟ با معجزه؟ یا باید خودمان به هر اندازه‌ای که می‌توانیم قدم برداریم؟ به یکدیگر کمک کنیم تا این مشکلات برطرف شود.<sup>۱</sup>

اساس امر به معروف و نهی از منکر بر همین احساس مسئولیت و تعاون و دلسوزی برای اصلاح و رشد است. البته که در یک جامعه فهمیده کسی این حرف غیرعاقلانه را نمی‌زند که به دیگری ربطی ندارد. بی‌قیدی از بی‌عقلی است. چون طوری بدی‌ها ترویج پیدا می‌کنند که عرض چند ساعت ۳۰ هزار نفر می‌روند و به یک‌باره کل کشتی جامعه غرق می‌شود. بدتر از خود گناه، قبح‌شکنی از گناه است. گاهی یک بی‌حیایی و بدحجابی صدها خانواده را متزلزل می‌کند. آرامش صدها زن و مرد و جوان را به هم می‌زند. این قطعاً حق‌الناس و ظلم به زنان و مردان دیگر است. برای حفظ منافع تک‌تک افراد و نابود نشدن آرامش و رفاه و امنیت مردم، نمی‌توان بی‌تفاوت بود.

### مدیریت ولایی مبتنی بر کرامت

در حکومت ولایی تا مردم از سر کرامت نفس و احساس مسئولیت به میدان نیایند، ولی، کار را نه با معجزه پیش می‌برد نه با اجبار. حکومت اولیای الهی مبتنی بر کرامت است. او به دنبال رشد و بزرگ شدن مردم است. زمینه را برای بلند کردن بار توسط مردم فراهم می‌کند تا بار را بلند کنند و رشد کنند. ساختارهای باطل و طاغوتی را کنار می‌زند و می‌گوید بسم الله؛ حالا بیایید تا عدالت را برپا کنیم. حالا بیایید به فقرا رسیدگی کنیم. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُورَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.»<sup>۲</sup> (۶) مردم باید بیایند و قسط و عدالت را برقرار کنند.

۱. آیا به راستی زمان ظهور حضرت ﷺ تمام مشکلات اخلاقی این چند میلیارد نفر با معجزه حل می‌شود یا مردم خودشان عاقل می‌شوند و درک می‌کنند که عاقلانه عمل کردن مساوی است با سعادتشان؟ حال نیز باید همان‌گونه عمل کرد که اگر حضرت تشریف می‌آوردند می‌خواهیم عمل کنیم. همان کاری که می‌خواهیم در راه اصلاح خود در آن زمان انجام دهیم. همین الآن انجام دهیم.

۲. حدید، ۲۵.

شاید بتوان گفت بزرگ‌ترین درد انبیا و بزرگ‌ترین رسالت آن‌ها پای کار آوردن مردم است: «ليقوم الناس بالقسط»، منفعت



سخت‌ترین کار انبیا همین است؛ «فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ.»<sup>۱</sup> کاری که رسول اکرم ﷺ انجام می‌دهد این است که آن عرب جاهلی خون‌ریز را به جایی می‌رساند که خانه خودش را با نصب پرده‌ای دو نیم می‌کند و یک خانواده دیگر را آنجا جا می‌دهد. غذای خودشان را نصف می‌کنند. روح ایثار و همکاری و تعاون این‌چنین بارور می‌شود.

همیشه در جبهه حق مشکل از کف جامعه و همراهی عموم مردم بوده است. در روش حکومت ولایی، ولی اجازه می‌دهد مردم انتخاب کنند و نتیجه انتخاب خود را ببینند و رشد کنند. عاقل شوند تا همراه شوند. مثل امام مثل کعبه است. مردم باید بروند گرد او بچرخند. او قبله است. جهت را نشان می‌دهد و بقیه گردن مردم است. این را مردم باید بفهمند.

### انقلاب با کرامت مردم پیروز شد نه با کرامت اولیا!

خلاصه آن که در مدیریت ولایی، پیشبرد امور مبتنی بر رشد کرامت و عقل مردم و حضور مسئولان آن‌ها در صحنه است نه مبتنی بر کنترل جامعه با دوربین و فشار، یا حتی حل امور با اعجاز و کشف و کرامت. در همین انقلاب ما، زمانی به حضرت امام ﷺ پیشنهاد دادند که شاه را ترور کنند، ایشان مخالفت فرمودند. چرا؟ چون این رفت یک شخص دیگر می‌آید، مردم باید بفهمند که با طاغوت مبارزه کنند. مگر آن مرد الهی، آن ولی الهی نمی‌توانست کارها را با کرامت و دعا پیش

---

قسط و عدالت مستقیماً برای خود مردم است ولی عموم مردم حاضر نمی‌شوند بیایند پای این کار؛ چرا؟ چون یا حاضر نیستند برای این منفعت بالاتر و همیشگی مقداری سختی بکشند و مسئولیت بپذیرند یا نقشی برای خود قائل نیستند و نمی‌دانند سنت الهی بر این است که «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم»؛ یا فریب می‌خورند و بصیرت کافی ندارند و مسیر را اشتباه می‌روند. دشمنان انبیا ﷺ هم همین کار را می‌کردند؛ اول می‌گفتند این‌ها دروغ می‌گویند، ساحرند، کذاب‌اند، مجنون‌اند. بعد می‌گفتند این‌ها می‌خواهند برای خودشان کاری کنند «یرید ان یخرجکم من ارضکم» بعد هم نوبت می‌رسید به تهدید و فشار و قتل یا تزویر.

ببرد؟ مگر بزرگان نمی‌توانستند شاه و صدام را ساقط کنند؟ قرار است مردم به میدان بیایند و رشد کنند.<sup>۱</sup>

مرحوم شیخ علی‌محمد اژه‌ای اصفهانی از شاگردان شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی است که سال‌ها با ایشان مراوده داشته و با ایشان به صورت طی الارض به زیارت مشهد رفته است. البته خودشان دارای مقاماتی والا بودند. ایشان پدر شهید علی‌اکبر اژه‌ای از شهدای هفت تیر است. خود ایشان می‌فرماید:

من خیلی پیش از انقلاب صبح‌ها از منزل خودمان تا مسجد پیاده می‌رفتم برای اقامه نماز صبح. مسیر من از خیابان ولی‌عصر می‌گذشت. یکی از روزها همین‌طور که می‌رفتم نزدیکی‌های سبز میدان یک آقای بزرگوار آمدند جلوی من و مرا به اسم صدا زده و گفتند: شیخ علی‌محمد! من به ایشان جواب دادم و به من مطالبی را فرمودند از جمله مدت عمرم را. در ضمن فرمودند: اگر این بولونی یا کاسه چینی‌ات شکست غصه نخور! عرض کردم آقا منظورتان چیست؟ فرمودند: همین فرزندی که بعد از شما می‌آید مسجد. آن روزها شهید اژه‌ای نوجوان کم سن و سالی بود که بلافاصله بعد از من وضو گرفته به مسجد می‌آمد و مکبر نماز جماعت می‌شد. بعد از گفتگوی کوتاهی آن آقا از نظرم پنهان شد. در این هنگام یکی از مأموران دولتی به من نزدیک شد و گفت: تو با چه کسی حرف می‌زدی؟ چون صدایی می‌شنیدم ولی کسی را نمی‌دیدم. از این سخن آن مأمور دولتی فهمیدم که او آن آقا را نمی‌دیده است. به هر حال از دست مأمور دولتی خلاص شدم و به مسجد رفتم. این واقعه گذشت تا این‌که نزدیکی‌های هفتم تیر سال ۱۳۶۰ برای زیارت حضرت امام به قم مشرف شدم. چون به خدمت حضرت امام رسیدم و با ایشان معانقه کردم نزدیک گوش من فرمودند: آن وعده‌ای که آقا فرمودند به

۱. در بحبوحه و شدت جنگ سال ۱۳۶۴، کسی خدمت مرحوم آیت‌الله کشمیری می‌رسد و می‌گوید: اوتاد و اولیا می‌توانند

تصرف کنند، چرا شما تصرف نمی‌کنید تا جنگ تمام شود؟ ایشان فرمودند: «دستور نیست!» میناگر دل؛ شرح احوال

سید عبدالکریم کشمیری، ص ۱۰۹.

همین زودی‌ها اتفاق می‌افتد.<sup>۱</sup> ایشان آن جریان را به یاد می‌آورد و به مقامات عالی‌ه حضرت امام علیه السلام بیشتر پی می‌برد.

خب این عارف کامل نمی‌توانست با نور ایمانی که داشت باطن امثال بنی‌صدر را رسوا کند؟ بلی می‌توانست ولی او باید مردم را رشد دهد. مردم تجربه کنند و بفهمند. عقل‌ها باید کامل شود. با کرامت نفس، جامعه پیش رود. (۷)

### با کسی عهد اخوت نبسته

اولیای الهی قدرت این را دارند که کار را با معجزه و کرامت پیش ببرند. مگر خود سیدالشهدا علیه السلام نمی‌توانست با اراده‌اش همه چیز را تمام کند؟ مگر اجنه و ملائکه به کمک ایشان نیامدند؟ اما قرار است مردم رشد کنند و پای کار دین خدا بیایند. خداوند هم به هیچ قومی ضمانت نداده؛ فرموده «إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ»<sup>۲</sup> اگر آمدید پای کار، من هم هستم و الا فلا!

در همین عصر ما، در سوریه و عراق چقدر جنایت شد؟ در یک مورد داعش بیش از ۱۲۰۰ جوان دانشجوی بی‌گناه را به جرم طرفداری و ارتباط با ایران قتل‌عام کرد. بسیاری را تیر خلاص زده و به رودخانه انداختند. داعش بیش از ۲۰۰۰ زن جوان ایزدی را بین خود دست به دست به فروش رساند؛ از دخترهای نوجوان گرفته تا زنان جوان بدون این که حدود شرعی را بدانند. تروریست‌ها در حلب سوریه یک کودک را با تفریح و خنده سر بریدند. از این کودک سؤال کردند که سرت را ببریم یا با تیر تو را بکشیم؟ و در نهایت این طفل را سر بریدند. حاج قاسم می‌فرمود: من دیدم که در همین دیاله کودکی را از سینه مادر گرفتند و روی آتش سرخ کردند و لای پلو گذاشتند و برای مادر فرستادند.<sup>۳</sup>

وقتی مردم مسئولیت خودشان را درست عمل نکردند این بلاها سرشان می‌آید. اتفاقاً در همین کشورها در برخی مناطق عمدتاً شیعه‌نشین، وقتی مردم دلاورانه

۱. محمد جواد نورمحمدی، ناگفته‌هایی از عارفان، دفتر سوم، صص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۲. محمد، ۷.

۳. برگرفته از سخنرانی شهید حاج قاسم سلیمانی، ۱۹ تیر ۹۶.

مقاومت کردند، نصرت الهی هم یاری‌شان کرد و نجات پیدا کردند. قرار نیست کاری با معجزه حل شود. بله. اگر مردم آمدند و مخلصانه حرکت کردند، نصرت خدا می‌آید.

### تبدیل نبرد برده به باخته

البته عزیزان من، شیطان هیچ‌گاه بی‌کار نمی‌نشیند. در این مسئله که حیاتی‌ترین مسئله برای اوست شروع به دسیسه می‌کند. چگونه؟ تزریق ناامیدی و سستی و اختلاف. اگر بنی اسرائیل بعد از این همه مدت سختی، کمی تحمل کرده بودند و در نبرد آخر شرکت کرده بودند به ارض موعود و خوشبختی می‌رسیدند. اگر اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که تا چند قدمی خیمه معاویه رسیده بودند، کمی تحمل می‌کردند و فریب جنگ روانی و رسانه‌ای معاویه را نمی‌خوردند کار تمام بود. این همه سختی را تحمل کرده و خون داده بودند، کافی بود دقایقی دیگر صبر می‌کردند و فریب نمی‌خوردند تا همه زحماتشان به بار می‌نشست. در کوفه هم همین است. خیلی عجیب است، کوفیان به نسبت بسیاری از شهرهای دیگر افراد زنده‌ای بودند. سیدالشهدا علیه السلام شبانه از مدینه فرار کرد و در مدینه خبری نشد اما کوفیان آن قدر برای حضرت دعوت‌نامه فرستادند که ایشان را راضی به حرکت به سمتشان کردند. کوفه دست جناب مسلم علیه السلام بود اما به یکباره جنگ روانی عبیدالله که در اوج ناتوانی بود همه چیز را برگرداند. با تهدید و تطمیع، با زور و زر به یکباره ورق برگشت. آن نقطه قوتی که می‌توانست افتخار الی‌الابد برایشان باشد، شد لکه ننگ الی‌الابد. مراقب باشیم برای ما هم همین است. این همه ایثارگری و مقاومت و مجاهدت، تحت تأثیر جنگ رسانه‌ای معاویه‌ها خراب نشود. القای ناامیدی، القای بدبختی کار شیاطین است. دائم بگویند بس است دیگر، بیچاره شدیم، پس کو این وعده‌هایی که دادید؟ این‌ها بلد نیستند، همه دزدند! ... شیاطین می‌دانند به لطف الهی ما در چند قدمی خیمه معاویه هستیم! ما دارالاماره عمر سعد را محاصره کرده‌ایم و او راهی برای نجات خودش ندارد. ما به فضل الهی ما با فتح نهایی و رسیدن به سرمنزل مقصود چند قدم بیشتر فاصله نداریم. در چند قدمی ظهوریم

باید مراقب بود، در این شب عاشورا، شیطان ما را از کاروان حسین علیه السلام جدا نکند. باید هر کسی در هر نقطه‌ای که هست، آنچه را از دستش برمی‌آید خالصانه انجام دهد.

### اربعین و ظهور این گونه است

ای امت محمد صلی الله علیه و آله بعد از ظهور منجی موعود، تازه اول تلاش شماست. حالا خواص که سر جای خودش باید شب‌ها برنامه‌ریزی کنند و روزها کار؛ باید خون و عرق را با هم بریزند<sup>۱</sup> اما عموم مردم هم باید احساس مسئولیت کنند. باید خودشان به فقرا کمک کنند و سر رسیدگی به آن‌ها دعوا کنند. باید بشود مثل اربعین که همه می‌دوند و همه، همه هستی‌شان را به پای راه امامشان می‌ریزند. به امام علیه السلام عرض کرد: شما اصحاب زیادی در کوفه دارید قیام کنید! حضرت علیه السلام فرمودند: بدون اجازه از مال هم برمی‌دارند؟ با تعجب عرض کرد: نه. حضرت فرمود: زمان قائم ما صلی الله علیه و آله مردم این گونه‌اند.<sup>۲</sup> در جای دیگری فرمود: اگر مردم دست در جیب

۱. عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِالطَّرَافِ فَتَنَزَّلَ إِلَيَّ وَقَالَ لِي يَا مُفَضَّلُ مَا لِي أَرَأَيْتَهُمْ مَوْمًا مُمْتَعِبًا النَّوْنُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ الظُّلْمِي إِلَى بَنِي الْعَبَّاسِ وَمَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَالسُّلْطَانِ وَالْجَبْرُوتِ فَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَكَ لَكُنَّا فِيهِ مَعَكَ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ أَمَا لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَوَيْكُنَ إِلَّا سِبَاسَةَ الْبَيْلِ وَسَبَاحَةَ النَّهَارِ وَأَكْلَ الْجَنِّيبِ وَأَنْسَ الْحَنِينِ شِبَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَإِلَّا فَالْثَارُ قَرِيبٌ ذَلِكَ عَنَّا فَصِرْنَا نَأْكُلُ وَنَشْرَبُ وَهَلْ زَأَيْتَ ظُلَامَةً جَعَلَهَا اللَّهُ نِعْمَةً مِثْلَ هَذَا. الغيبة للنعماني، ص ۲۸۷.

...لَوْ فَدَخَرَجَ قَائِمُنَا صلی الله علیه و آله لَوَيْكُنَ إِلَّا الْعَلَى وَالْعَرْقُ وَالْتَوَهُ عَلَى الشُّرُوحِ... الغيبة للنعماني، ص ۲۸۵.

۲. وِبِاسْتِادَةِ عَنِ رَيْعِيِّ عَنِ بُرَيْدِ الْعِجَلِيِّ قَالَ: قِيلَ لِي يَا جَعْفَرُ عليه السلام إِذَا أَصْحَابَنَا بِالْكُوفَةِ جَمَاعَةٌ كَبِيرَةٌ فَلَوْ أَمَرْتَهُمْ لَأَطَاعُوكَ وَاتَّبَعُوكَ فَقَالَ يَحْيَىُّ أَعْدُوهُ إِلَى كَيْسِ أَحْبَبِهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ حَاجَتَهُ فَقَالَ لَا قَانَ فَهَمْزٌ بِدِيْقَانِهِمْ أَجَلُ فُوُ قَالَ إِنَّ النَّاسَ فِي هَذِهِ نَسْتًا كَيْخَبَرُ وَفَوَارِئُهُمْ وَتَغْيِيرَ عَلَيْهِمُ الْخُدُودَ وَفُوُذِي أَمَا تَهْتَجِرُ حَتَّى إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لِمَجَاءِ الْمُرَامَلَةِ وَبِأَيِّ ۲ «الرجل إلى كَيْسِ أَحْبَبِهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ لَا يَمْتَعُهُ. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵۲، ص ۳۷۲.

به امام باقر گفته شد: یارانمان در کوفه بسیارند. اگر فرمان دهی از تو اطاعت خواهند کرد. فرمود: چنان هستند که کس بدون اجازه برادر دینی، از مال او نیازمندی خود را برطرف کند؟ گفت خیر. فرمود: پس آنان که از بدل مال دریغ کنند، در نثار جان بخیل‌ترند. سپس افزود: مردم در صلح‌اند با آنان ازدواج کرده و از ایشان ارث بریم و برایشان اقامه حدود کرده و امانات آنان را اداء کنیم. زمان قیام قائم دوران رفاقت فرا رسد. مرد به سراغ مال برادر رفته حاجت خود برگردید و کس او را

یکدیگر نمی‌کنند، پیداست هنوز عقل‌هایشان رشد نکرده است.<sup>۱</sup> این مسائل جزو مسلمات دستورات انبیا و اهل بیت علیهم‌السلام است و برایش نباید منتظر موعود بود.<sup>۲</sup>

### حاج قاسم

حاصل این نوع تربیت می‌شود امثال حاج قاسم. آن شیرمردی که برای امامش، برای ولی خدا، همه هستی‌اش را داد. حَقّاً تسلیم شد؛ وفا کرد و کم نگذاشت. خدا هم برایش کم نگذاشت. به تعبیر خودش: من رسیدم، رستگار شدم، دیدم. خدا چه عزتی به او داد. چه کرد در این عالم! و هنوز هم چه می‌کند! این نتیجه تربیت در مدل مدیریت ولایی است. او قواعد همراهی با ولی خدا را فهمیده که به دخترش این‌گونه می‌نویسد:<sup>۳</sup>

«... هرکس در این عالم راهی برای خود انتخاب کرده است؛ ... من دیدم چه راهی را می‌بایست انتخاب کنم. با خود اندیشیدم ... اولاً طول این راه چقدر است، انتهای آن‌ها کجاست، فرصت من چقدر است و اساساً مقصد من چیست. دیدم من موقت هستم و همه موقت هستند. چند روزی می‌مانند و می‌روند. بعضی‌ها چند سال برخی‌ها ده سال اما کمتر کسی به یک‌صد سال می‌رسد؛ اما همه می‌روند و همه موقت‌اند.

منع نکند.

۱. أَنَا بِنَ عَن سَعِيدِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام أَيُّهُ أَخَذَ كُرْسِيَّ إِلَى آخِيهِ فَيَدْخُلُ بِنَدْوِي كَيْسِيهِ فَيَأْخُذُ خَاتَمَهُ فَلَا يَدْفَعُهُ فَقُلْتُ مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فَيَتَأَقَالُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَلَا تَنْعَ إِذَا قُلْتُ قَالَ هَلَاكُ إِذَا قَالُوا إِنَّ الْقَوَّةَ لَوَيْعَطُوا إِخْلَامَهُمْ تَعُدُّ.

امام باقر عليه السلام به سعید بن حسن فرمود: آیا یکی از شما نزد برادرش می‌آید و دست در کیسه او می‌کند و هر چه احتیاج دارد برمی‌دارد و او جلوگیری نمی‌شود؟ عرض کردم: چنین کاری در میان ما سراغ ندارم. امام علی عليه السلام فرمود: پس چیزی نیست. عرض کردم: پس هلاکت است (یعنی معذب شوند؟) فرمود: هنوز عقول آن مردم کامل نشده (و آداب دینی خود را فراموش کرده‌اند). الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۷۴.

۲. شاید بتوان گفت مگر حضرت ولی عصر علیه السلام باید بیاید بارانه بدهد و مشغول این امور جزئی شود؟ مردم باید خودشان عاقل شوند و این مشکلات را حل کنند. آن وقت حضرت تشریف بیاورند برونند سراغ «علمک ما لریکو فواتعنا»؛ در این مسائل ابتدایی که نباید منتظر آمدن موعود بود.

۳. قطعاً لازم است برای مخاطب قسمت‌هایی از این متن گزینش شود.

دیدم تجارت بکنم عاقبت آن عبارت است از مقداری سکه براق شده و چند خانه و چند ماشین. اما آن‌ها هیچ تأثیری بر سرنوشت من در این مسیر ندارد. ... من خدا را انتخاب کرده‌ام و راه او را... عزیزم از خدا خواستم همه شریان‌های وجودم را و همه مویرگ‌هایم را مملو از عشق به خودش کند. وجودم را لبریز از عشق خودش کند. این راه را انتخاب نکردم که آدم بکشم، تو میدانی من قادر به دیدن بریدن سر مرغی هم نیستم. من اگر سلاح به دست گرفته‌ام برای ایستادن در مقابل آدمکشان است نه برای آدم کشتن. خود را سرباز در خانه هر مسلمانی می‌بینم که در معرض خطر است و دوست دارم خداوند این قدرت را به من بدهد که بتوانم از تمام مظلومان عالم دفاع کنم.

نه برای اسلام عزیز جان بدهم که جانم قابل آن را ندارد، نه برای شیعه مظلوم که ناقابل‌تر از آنم، نه نه... بلکه برای آن طفل وحشت‌زده بی‌پناهی که هیچ ملجئی برایش نیست، برای آن زن بچه به سینه چسبانده هراسان و برای آن آواره در حال فرار و تعقیب که خطی خون پشت سر خود بر جای گذاشته است می‌جنگم. عزیزم من متعلق به آن سپاهی هستم که نمی‌خواهد و نباید بخوابد تا دیگران در آرامش بخوابند. بگذار آرامش من فدای آرامش آنان بشود و بخوابند. دختر عزیزم، شما در خانه من در امان و با عزت و افتخار زندگی می‌کنید. چه کنم برای آن دختر بی‌پناهی که هیچ فریادرسی ندارد و آن طفل گریان که هیچ چیز... که هیچ چیز ندارد و همه چیز خود را از دست داده است. پس شما مرا نذر خود کنید و به او واگذار نمایید...

دخترم خیلی خسته‌ام. سی سال است نخوایده‌ام اما دیگر نمی‌خواهم بخوابم. من در چشمان خود نمک می‌ریزم که پلک‌هایم جرئت بر هم آمدن نداشته باشد تا نکند در غفلت من آن طفل بی‌پناه را سر ببرند. وقتی فکر می‌کنم آن دختر هراسان تویی، نرجس است، زینب است و آن نوجوان و جوان در مسلخ خوابانده که در حال سر بریده شدن است حسینم و رضایم است از من چه توقعی دارید؟ نظاره‌گر باشم؟ بی‌خیال باشم؟ تاجر باشم؟ نه من نمی‌توانم این‌گونه زندگی بکنم.»

این انسان نتیجه این سبک مدیریت است. نتیجه مکتب امام علیه السلام است. ما اگر بخواهیم امام زمانمان را یاری کنیم باید این را بفهمیم و سعی کنیم هر کجا هستیم این گونه باشیم.

### احساس مسئولیت امام

خود اهل بیت علیهم السلام برای ایجاد این احساس مسئولیت بیشترین هزینه‌ها را می‌دهند. علی‌اصغرش را آورده تا مردم را بیدار کند. علی‌اکبرش را داده تا بیدار شوند. خواهر و دخترش را به اسیری بردند تا مردم بیدار شوند... هنوز هم مشغول دستگیری و همراه کردن مردم است. هنوز هم دارد جامعه را با خون خودش بیدار می‌کند. هنگامی که پسرش به دیواره کعبه تکیه می‌زند باز هم نام اوست که جان‌ها را بیدار می‌کند. او تا قیامت این احساس مسئولیت را دارد و قیامت هم به دستگیری از دوستانش مشغول است.

### شهید عباسعلی فتاحی

حقیقتاً شهدای ما مسئولیت‌پذیری را از کربلا یاد گرفتند. یاد گرفتند که برای امامشان تا آخرین لحظه بایستند و هر کجا هستند بهترین را عمل کنند.

شهید عباسعلی فتاحی، بچه دولت‌آباد اصفهان بود و سال ۶۰ به ۶ زبان زنده دنیا تسلط داشت. تک‌فرزند خانواده هم بود. زمان جنگ به مادرش گفت: «مامان می‌خوام برم جبهه.» مادر گفت: «عباسم! تو عصای دستمی، کجا می‌خوای بری؟» عباسعلی گفت: امام گفته. مادرش گفت: «اگر امام گفته برو عزیزم...»

عباس آمد جبهه. خیلی‌ها می‌شناختنش. گفتند بفرستیدش پرسنلی یا جای بی‌خطر تا اتفاقی برایش نیفتد اما خودش گفت: «می‌خواهم بروم گردان تخریب.» فکر کردند نمی‌داند تخریب کجاست. گفتند: «آقای عباسعلی فتاحی! تخریب حساس‌ترین جای جبهه است و کوچک‌ترین اشتباه، بزرگ‌ترین اشتباه است.»

بالاخره عباسعلی با اصرار رفت تخریب و مدت‌ها آنجا ماند. یک روز شهید خرازی گفت: چند نفر می‌خواهم که بروند پل چهل‌دهنه که روی رودخانه دوویرج قرار دارد را منفجر کنند. پل کیلومترها پشت سر عراقی‌ها بود.



پنج نفر داوطلب شدند که اولینشان عباسعلی بود. قبل از رفتن، حاج حسین خرازی آن‌ها را خواست و گفت: «به‌هیچ‌وجه با عراقی‌ها درگیر نمی‌شید. فقط پل رو منفجر کنید و برگردید. اگر هم عراقی‌ها فهمیدند و درگیر شدید حق اسیر شدن ندارین که عملیات لو بره... چون عملیات لو بره خیلی‌ها کشته میشن.» و تخریبچی‌ها رفتند.

مدتی بعد خبر رسید تخریبچی‌ها برگشته‌اند و پل هم منفجر نشده، یکی‌شان هم برنگشته. آن‌ها که برگشته بودند گفتند: نزدیک پل بودیم که عراقی‌ها فهمیدند و درگیر شدیم. تیر خورد به پای عباسعلی و اسیر شد...

زمنه لغو عملیات مطرح شد. گفتند ممکن است عباسعلی زیر شکنجه‌ها لو بدهد. پسرعموی عباسعلی آمد و گفت: «حسین! عباسعلی سنش کمه اما خیلی مرده، سرش بره زبونش باز نمیشه. برید عملیات کنید.»

عملیات فتح المبین انجام شد و پیروز شدیم. رسیدیم رودخانه دوویرج و زیر پل یک جنازه دیدیم که نه پلاک داشت و نه کارت شناسایی. سر هم نداشت. پسرعموی عباسعلی آمد و گفت: «این عباسعلیه. گفتم سرش بره زبونش باز نمیشه...» اسرای عراقی می‌گفتند: ما آن شب این جوان را گرفتیم اما هر چه روی پل زدیمش تا حرف بزند هیچ نگفت. برای همین زنده‌زنده سرش را بردیم.

عباسعلی سرش رفت ولی برای امامش کم نگذاشت. مسئولیتش را درست انجام داد.

جنازه‌اش را آوردند اصفهان تحویل مادرش بدهند. گفتند به مادرش نگوید سر ندارد. وقت تشییع مادر گفت: «صبر کنید! این بچه یکی یدونه من بوده تا نبینمش نمی‌گذارم دفنش کنین.» هر چه گفتند نمی‌شود مادر گفت: به خدا قسم نمی‌گذارم. گفتند: «باشه! ولی فقط تا سینه‌اش را می‌توانید ببینید.» یک‌هو مادر گفت: «کنه می‌خواین بگین عباسم سر نداره؟» گفتند: مادر! عراقی‌ها سر عباست را بردند. مادر گفت: پس می‌خواهم عباسم را ببینم.

مادر کفن را باز کرد. شروع کرد جای جای بدن عباس را بوسیدن تا رسید به گردن. پنبه‌هایی که گذاشته بودن روی گلو را کنار زد و خم شد رگ‌های عباس را بوسید. مادر شهید عباسعلی فتاحی بعد از آن بوسه دیگر حرف نزد.



مادران و خانواده‌های شهدا یک‌جور با عزیزانشان وداع کردند؛ اما کربلا یک‌طور دیگر وداع کردند.

امشب شبی است که باید روضه وداع خواند.

امشب‌ی را شه دین در حرمش مهمان است

مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

عصر فردا بدنش زیر سم اسپان است

مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

مقاتل نوشته‌اند:

چند جا ابی‌عبدالله وداع کردند: اولین وداع، وداع با اهل حرم بود. وقتی دید همه

کشته شدند و تنها مانده، برای وداع به سمت خیمه‌ها رفت:

«ونادی یاسکینه و یارقیه و یاعاتکه و یازینب و یافاطمه و یامرکثوم، علیکن منی

السلام»؛

اهل حرم را صدا زد و فرمود:

ای سکینه و ای رقیه و ای زینب و ای فاطمه و ای ام کلثوم؛ خداحافظ.

زنان و دختران تا این صدا را شنیدند از خیمه‌ها بیرون دویدند و صدا به گریه و ناله

بلند کردند. حضرت نگاه حسرتی به آن‌ها کرد و فرمود: گویا می‌بینم که در این

نزدیکی، شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده و در جلوی اسب‌ها می‌دوانند و

عذاب می کنند.<sup>۱</sup> اهل حرم صدا به گریه و ناله بلند کردند. حضرت، آن‌ها را ساکت کردند.

وداع دوم، وداع با دخترش بود. هلال بن نافع می گوید: در میان دو صف لشکر ایستاده نگاه می کردم. «فَرَأَيْتُ صَغِيرَةً بَاكِيَةً جَاءَتْ وَأَخَذَتْ بِدَيْلِ أَبِيهَا فَقَالَتْ: يَا أَبَه؛ أَنْظِرْ إِلَيَّ فَإِنِّي عَظْشَان»؛ دیدم دختر کوچکی آمد و دامان حسین را گرفت و گفت: ای پدر مرا دریاب که بسیار تشنه‌ام. حضرت به صورت آن طفل نگاهی کرد و گریست و فرمود: صبر کن ای نور دیده؛ «إِصْبِرِي نَوْرُ عَيْنِي، اللَّهُ يُسْقِيكَ فَإِنَّهُ وَكِيلِي»؛ خداوند تو را آب خواهد داد همانا او وکیل من است. دست او را گرفت و به خیمه‌ها برگردانید.

وداع سوم با زینب کبری ع بود؛ زمانی که با اهل حرم وداع کرد، سوار بر اسب شد و به سمت میدان حرکت کرد. چند قدم حرکت کرد، دید زینب با پای برهنه دنبالش می آید و شاید می فرماید: مهلا مهلا یاین الزهرا... داداش صبر کن با تو کار دارم. آمدم به وصیت مادرم عمل کنم و زیر گلویت را ببوسم. زینبی که عمری از حسینش جدا نشده؛ زینبی که طاققت نداشته بیند خار به پای حسینش برود، حالا آمده حسینش را روانه میدان کند و زیر گلوی او را ببوسد که ساعتی دیگر قرار است پاره پاره بشود. زینب دست‌ها را دور گردن حسینش انداخت و گلوی برادرش را بوسید؛ و آن قدر در آغوش هم گریه کردند که نزدیک بود بی‌هوش شوند.

مگر قرار است چه بلایی سر حسینش بیاورند؟ شاید زبان حال زینب این باشد:

وای بر روی نی می رود سرت  
وای از انگشتت و از انگشتت  
وای با چکمه روی سینه تو  
شمر می خندد بر اشک خواهرت

۱. وکائی بکر غیر بعید العبد، یسوفونکر امانه الزکاب و بسومونکر سوء العذاب، فتصارت عن النساء فتکتهن. شیخ عباس قمی، نفس

اما همین زینب، ساعتی بعد آمد بالای گودی قتلگاه. وقتی آمد که همه‌ها تمام شده بود. از بالای گودی به سمت ته گودال سرازیر شد... یا صاحب الزمان، آقا جان آجرک الله! امان از دل زینب!

این نیزه شکسته‌ها را کنار زد. میان انبوه این تیرها و سنگ‌ها و چوب‌ها بدن بی‌سر عریانی افتاده، خدایا این بدن کیست؟ «ء أنت اخی؟» یا الله... کسی نبود اینجا زینب را دلداری بدهد. کسی نبود عمه سادات را کمک کند. یک موقع دیدند خم شد لب‌ها را به رگ‌های بریده حسینش گذاشت ...

شب عاشورا است، هر چه ناله داری به نیت فرزندش ناله بزن: «یا حسین»

«اللهم عجل لولیک الفرج»

## «په نوشت»

### (۱) آقا نجفی قوچانی

مرحوم آقا نجفی قوچانی در کتاب سیاحت شرق می نویسد:

یکبار در ایام نیمه شعبان پیاده به سمت کربلا حرکت کردم. زوار در منزلی توقف نمودند. سه فرسخ تا کربلا راه بود و هوا هم گرم شده بود. چون من پیاده و بی رفیق بودم بیشتر در آنجا ماندم تا خستگی ام رفع شود. ظرف آبی با خود نداشتم تا آب ذخیره کنم پس مقداری آب خوردم به امید این که تشنه نشوم؛ سپس به مسیر خود ادامه دادم. به قدر هزار قدمی که رفتم آفتاب از جلوی رو می تابید و رمل ها نیز داغ بودند که کف پاها می سوخت. در این حالت تشنگی بر من غلبه نمود. خود را به گروهی از زوار رساندم. از آنان درخواست آب کردم گفتند آب نداریم. به سمت چند کاروان دیگر نیز برای دریافت آب دویدم ولی هیچ کدام آب نداشتند. بعد از آن مایوس شدم و از یک طرف، راه دویدن گرفتم. هر چه رطوبت در بدن بود تمام به عرق مبدل شد یا به خاطر گرمی آفتاب خشکید و به شدت تشنه شدم.

هر چه به کربلا نزدیک تر می شدم، بیشتر تشنه می شدم تا این که دو سه فرسخی کربلا حالت عطش بر من غلبه کرد؛ حالتی که ضعف بر آدم چیره می شود و چشمان انسان سیاهی می رود. در آن حالت عطش شدید به یاد تشنگی بچه های ابی عبدالله افتادم، با خودم گفتم من که آدم بزرگی هستم و در این حالت امنیت، این طوری مبتلا به تشنگی شدم و طاقتم طاق شده، بمیرم برای بچه هایی که با لبان تشنه و گرسنه هر لحظه از ترس حمله دشمنان می لرزیدند و سر به بیابان می گذاشتند. حالت حزنی به من دست داد که دیگر تشنگی خودم را فراموش کردم و شروع کردم به گریه بر مظلومیت یتیمان حسین. یکبار پاره ها از جلوی چشمم کنار رفت و یک بیابان پر از دود و آتش را دیدم. گویا در آن حالت گوشه ای از صحنه عصر عاشورا را به من نشان دادند. دیگر داشتم دیوانه می شدم. شروع کردم به سروصورت خود زدن و ضجه و گریه و زاری کردن. در آن حالت من هم سر از پا نشناختم تا مگر خودم را به آن ها رسانده و خود را فنا کنم که ریشه علفی

به پایم بند شده به آن تندی که می‌دویدم محکم به زمین خوردم. برخاستم و با آن که پنجه پایم مجروح شده بود توجهی به آن نداشتم. شش دانگ حواسم متوجه آن صحرای هولناک بود و از گریه و ناله و دویدن نایستادم در این دو فرسخ و نیم مسافت. تا آن که خود را در کوچه‌های کربلا دیدم و از آن حالت بیرون آمدم و چشمم به در و دیوار و عمارت کربلا افتاد. آن وقت به خود آمده از خجالت و حیای از مردم، اشک‌ها را پاک نموده و از دویدن ایستادم.

از حوض‌خانه صحن سیدالشهدا وضو گرفته داخل حرم شدم و زیارت نمودم، سپس به زیارت ابی الفضل علیه السلام رفتم. بعد از مدتی از آنجا بیرون آمدم و دوباره به صحن سیدالشهدا علیه السلام رفتم. همان‌طور گوشه‌ای سرپا ایستاده بودم که بعضی از رفقا را ملاقات نمایم. در آن هنگام صدای ساعتی که در صحن سیدالشهدا بود بلند شد. دوباره حالتی به من دست داد. وقتی که خوب گوش به صدای ساعت نمودم دیدم به طور فصیح می‌گوید: هل من ناصر ... هل من ناصر ... هل من ناصر ... تا ده مرتبه‌اش تمام شد. لرزه در بدنم ایجاد شد. گوشم را تیز کردم که جوابی می‌رسد یا نه و چشم‌هایم پر اشک شد که جوابدهی پیدا نشد که یک مرتبه از صحن ابی الفضل علیه السلام صدای ساعت بلند گردید: لبیک ... لبیک ... لبیک ... تا ده مرتبه او هم تمام شد. اشک‌ها را پاک کردم و گفتم: ای بگردم وفاداری‌ات را! باز تویی که جواب دادی. خوشحال شدم که هنوز ناصر هست و از خوشحالی باز اشک ریختم.

## (۲) تهمت به موسی علیه السلام

این داستان اگرچه عمل فرعون نبوده ولی به مناسبت می‌توان از آن استفاده کرد: قارون گروه زیادی از بنی‌اسرائیل را در خانه خود جمع کرد و به آن‌ها گفت: «تا الآن موسی هر دستوری به شما داده اطاعت کردید حالا می‌خواهد اموال شما را بگیرد.» حاضران گفتند: «هر چه بگویی انجام می‌دهیم.» قارون گفت: «فلان زن زناکار را پیش من بیاورید تا من ترتیب این کار را بدهم.» وقتی آن زن زیبا و خوش‌صورت را نزد وی

آوردند. قراری با او گذاشت و تشتی از طلا و وعده‌هایی خوش به او داد تا در میان مردم بنی‌اسرائیل برخیزد و حضرت موسی علیه السلام را به زنا‌ی با خود متهم سازد.

فردای آن روز، قارون بنی‌اسرائیل را جمع کرد و سپس به نزد حضرت موسی علیه السلام آمده و گفت: «مردم جمع شده و انتظار آمدن شما را دارند تا در جمع آنان حاضر شوی و دستورات الهی و احکام دینشان را به آن‌ها بگویی.» حضرت موسی علیه السلام نیز به میان آن‌ها آمد و آنان را موعظه کرد و فرمود: «ای بنی‌اسرائیل هر کس دزدی کند دستش را قطع می‌کنم و هر کسی افتراء به دیگری بزند هشتاد تازیانه‌اش می‌زنم و هر کس زنا کند و دارای همسر نباشد صد تازیانه‌اش می‌زنم و هر کس زنا‌ی محصنه کند سنگسارش می‌کنم.» در این وقت قارون برخاسته و گفت: «اگرچه خودت باشی؟» حضرت موسی علیه السلام گفت: «آری! اگرچه من باشم.» قارون گفت: «پس بنی‌اسرائیل می‌گویند که تو با فلان زن، زنا کرده‌ای؟» موسی علیه السلام با تعجب گفت: «من؟!» قارون گفت: «بله! شما!»

حضرت موسی علیه السلام فرمود: «آن زن را بیاورید.» وقتی آن زن را آوردند، موسی علیه السلام از وی پرسید: «ای زن! آیا من چنین عملی با تو انجام داده‌ام؟» او را سوگند داد که حقیقت را بگوید. آن زن تأملی کرد و گفت: «نه! اینان دروغ می‌گویند. حقیقت این است که قارون پول و وعده‌هایی به من داده است تا چنین تهمت‌ی به تو بزنم.» قارون که این سخن را شنید به سختی شرمند شد و در برابر مردم رسوا گردید. حضرت موسی علیه السلام نیز سر به سجده گذارده و گریست و به درگاه خدا عرض کرد: «پروردگارا! دشمن تو مرا آزد و رسوایی مرا می‌خواست، اگر من پیامبر تو هستم انتقام مرا از او بگیر و مرا بر او مسلط گردان.» خداوند سبحان به موسی علیه السلام وحی فرمود که: «زمین را در فرمان تو قرار داده‌ام، هر گونه فرمانی خواستی بده که زمین فرمان‌بردار تو خواهد بود.» حضرت موسی علیه السلام رو به بنی‌اسرائیل کرده و فرمود: «هر کس که با او است در جای خود بایستد و هر کس که با من است از وی کنار بجوید.» بنی‌اسرائیل که آن سخن را شنیدند از نزد قارون دور شدند جز دو نفر که ایستادند. در این وقت موسی به زمین فرمان داده و

گفت: «ای زمین! آن‌ها را در کام خود بگیر.» زمین از هم جدا شد و آن‌ها را تا زانو در خود فرو برد. برای بار دوم و سوم، حضرت موسی علیه السلام به زمین گفت: «آن‌ها را بگیر.» پس این دفعه آن‌ها تا کمر در زمین فرو رفتند و در مرتبه سوم، تا گردن در زمین رفتند و در دفعه چهارم، قارون با خانه و هر چه داشت در زمین فرو رفت. در هر بار قارون از حضرت موسی علیه السلام می‌خواست تا او را ببخشد و او را به قرابت و خویشی سوگند می‌داد ولی حضرت موسی علیه السلام توجهی نکرده و به زمین فرمان می‌داد تا آن‌ها را در کام خود ببرد.<sup>۱</sup>

### (۳) جنگ رسانه‌ای فرعون

فرازی از درس تفسیر علامه جوادی آملی:

فرمود: «قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَٰمَانُ ابْنِ لِي صِرْحًا»، این کید فرعون، یک کید بی‌سابقه است؛ «وثنیین»، مشرکان و بت‌پرستان که خود فرعون هم از این گروه بود که آل فرعون به او گفتند: «يَذْرِكُ وَالْهَتَكُ»، پس معلوم می‌شود که خود او هم بت‌پرست بود، آن‌ها به دو گروه تقسیم شده بودند: یک عده درس‌خوانده‌ها و به اصطلاح محققان و برنامه‌ریزهای آن‌ها و یک عده هم توده مشرکین بودند؛ آن‌هایی که به اصطلاح تحصیل کرده و محقق بودند، در اثر خلط بین تکوین و تشریح، بت‌پرستی خود را این‌طور توجیه می‌کردند که قرآن کریم هم این برهان را به عنوان خلط بین تکوین و تشریح نقل می‌کند که «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِن شَيْءٍ» چون خدا را قبول داشتند، بت‌ها را می‌پرستیدند تا «مقرب الی الله» باشند؛ و شفعی «عند الله» باشند؛ می‌گفتند خدا «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» است، یک؛ خدا «كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است، دو؛ از بت‌پرستی ما باخبر است، سه؛ اگر بت‌پرستی ما باطل باشد، او می‌تواند جلوی آن را بگیرد، چهار؛ چون جلوی بت‌پرستی ما را نگرفت

۱. تاریخ انبیا.



معلوم می شود که بت پرستی حق است: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمَاتِنَا مِن شَيْءٍ». قرآن کریم آمد و گفت که این خلط بین تکوین و تشریح است؛ اگر این چنین باشد که هیچ گناهی در عالم واقع نمی شود، چون همه معاصی را خدا می داند و می تواند جلوی آن را بگیرد! این که جبر نیست! انسان را باز و آزاد گذاشته «لِيَتَّبِعُوا أَحْسَنُ عَمَلًا»، چرا شما تکوین را با تشریح خلط کردی؟! بله! انسان در ساختار تکوین آزاد است؛ اما در نظام تشریح بنده است و بر او واجب است که راه صحیح را طی کند؛ این راه به اصطلاح اهل تحقیق آن هاست و این هم پاسخ آن بود.

این نقشه‌ای که فرعون کشیده نقشه‌ای بی سابقه است! فرعون به هامان دستور داد که یک برج بلند بساز که از آن به «صَرَح» یاد کردند. گفت یک «صَرَح» و برج بلندی بساز که من از موجودات آسمانی در آن بررسی کنم که خدا در آن‌ها هست یا نیست! فرعون خود یا قوم خود را بر اساس معرفت حسّی و تجربی در همین گودال فرو برد، چون این کف معرفت است و از این پایین تر ما دیگر سواد نداریم! گفت خدا نیست «مَا عَلِمْتُ لَكُومِنَ إِلَهِ غَيْرِي»، چرا؟ برای این که در زمین که ما هر چه می گردیم خدایی نیست «مَا عَلِمْتُ لَكُومِنَ إِلَهِ غَيْرِي»، در آسمان هم برجی بساز تا ببینیم که در آنجا هست یا نه؟! خودش و دیگران را قانع کرد که دیدن آسمان‌ها محال است، پس یا نیست یا اگر باشد، شناخت و رابطه با او محال است، وقتی شناخت و رابطه با او محال بود، او چگونه برای ما پیغمبر می فرستد؟! با این مکر و کید جامعه خود را خام کرد. دیگر قرآن ندارد که آن برج را ساختند یا نساختند، این معلوم بود که «تمویه» است. «تمویه»؛ یعنی آبکی، مطلب آبکی را که به خورد عوام می دهند، این را می گویند «تمویه»، این بخشی از مغالطه است. کاری که فرعون کرده کار «تمویهی» و آبکی بود، به خورد مردم دادن بود، وگرنه همه می دانستند بالاخره برج بسازند - بر فرض هم آن اهرام مصر را با آن قدرت می خواستند بسازند - مگر چقدر طول آن بود؟ آسمان کجا و این برج‌ها کجا؟ با این «تمویه» و استدلال آبکی مردم را فریب داد.

## (۴) بلاهای فرعونیان

خدای متعال در مراحل متعددی آیات و نشانه‌های خود را اگرچه به صورت عذاب بود بر آل فرعون نازل فرمود شاید که آن‌ها متنبه گردند اما متأسفانه آن‌ها هیچ گاه ایمان نیاوردند. خدای متعال آن‌ها را ابتدا گرفتار خشک‌سالی کرد و سپس گرفتار مجازات سخت‌تر و شدیدتر که به صورت پی در پی و کوبنده بر آن‌ها نازل می‌شد. در آیه ۱۳۳ سوره «اعراف» به آن عذاب‌ها اشاره شده است. نخست می‌فرماید: طوفان را بر آن‌ها فرستادیم؛ «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ».

«طوفان» از ماده «طوف» (بر وزن خوف) به معنی موجود گردنده و طواف کننده است، سپس به هر حادثه‌ای که انسان را احاطه کند، طوفان گفته شده ولی در لغت عرب، بیشتر به سیلاب‌ها و امواج گردنده و کوبنده‌ای گفته می‌شود که خانه‌ها را ویران می‌کند و درختان را از ریشه برمی‌کند (اگرچه در زبان فارسی امروز، طوفان بیشتر به بادهای شدید و کوبنده اطلاق می‌گردد).

پس از آن، می‌فرماید: ملخ را بر زراعت‌ها و درختان آن‌ها، مسلط ساخت؛ «وَالْجَرَادَ».

در روایات وارد شده است، آن‌چنان ملخ به جان درختان و زراعت‌ها افتاد که همه را از شاخ و برگ خالی کرد حتی بدن آن‌ها را نیز آزار می‌داد آن‌چنان که داد و فریاد آن‌ها بلند شده بود. هر بار که بلائی فرامی‌رسید، دست به دامن موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌شدند تا از خدا بخواهد رفع بلا کند، بعد از طوفان و ملخ نیز همین تقاضا را کردند و موسی عَلَيْهِ السَّلَام پذیرفت و بلا برطرف شد ولی باز دست از لجاجت خویش برنداشتند.

بار سوم قمل را بر آن‌ها مسلط ساخت؛ «وَالْقُمَّلَ». در این که منظور از «قُمَّل» چیست؟ میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر این است که یک نوع آفت نباتی بوده که به غلات آن‌ها افتاد و همه را فاسد کرد. هنگامی که امواج این بلا فرونشست و باز ایمان نیاوردند، بار دیگر نسل قورباغه را آن‌چنان افزایش داد که به صورت یک بلا زندگی آن‌ها را فراگرفت؛ «وَالضَّفَادِعَ».

قورباغه‌های بزرگ و کوچک همه جا حتی در خانه‌ها، اتاق‌ها و سفره‌ها و ظروف غذا مزاحم آنان بودند، آن‌چنان که دنیا بر آنان تنگ شد ولی باز در برابر حق زانو نزدند و تسلیم نشدند.

در این هنگام، خداوند خون را بر آن‌ها مسلط نمود؛ «وَالَّذَرَّ». بعضی گفته‌اند بیماری «رعاف» (خون دماغ شدن) به صورت یک بیماری عمومی درآمد و همگی گرفتار آن شدند. ولی بیشتر روات و مفسران گفته‌اند: رودخانه عظیم نیل به رنگ خون درآمد، آن‌چنان که برای هیچ مصرفی قابل استفاده نبود!

و در پایان می‌فرماید: این آیات و معجزات آشکار و نشانه‌های حقانیت موسی را به آن‌ها نشان دادیم، اما آن‌ها در برابر آن تکبر ورزیدند و از قبول حق سر باز زدند و جمعیت مجرم و گنه‌کاری بودند؛ «آیَاتِ مَفْصَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ»

در بعضی از روایات می‌خوانیم: هر کدام از این بلاها، در یک سال واقع می‌شد یعنی یک سال طوفان و سیلاب، سال دیگر ملخ و سال بعد آفات نباتی و ... . ولی در بعضی دیگر از روایات می‌خوانیم: میان هر یک از این‌ها با دیگری یک ماه بیشتر فاصله نبود.

در هر حال شک نیست که در فواصل مختلف و جدا از یکدیگر (چنان که قرآن می‌فرماید مفصلات) صورت گرفت تا مهلت کافی برای تفکر و تنبه و بیداری داشته باشند. قابل توجه این‌که: در روایات می‌خوانیم این بلاها تنها دامن فرعونیان را می‌گرفت و بنی‌اسرائیل از آن برکنار بودند.

#### (۵) راز غریت اهل بیت علیهم‌السلام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌داند این مردم تاب تحمل مسئولیت در ذیل حکومت علی را ندارند. مردم فکر می‌کنند علی علیه‌السلام می‌آید و همه کار را خودش انجام می‌دهد ولی علی علیه‌السلام می‌داند مردم باید این بار را به دوش بکشند و همراه باشند؛ لذا از تحمل حکومت ابا دارد. مردم برخلاف زمان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عادت کرده‌اند به تماشاچی بودن. مردم نباید

تماشاچی باشند آن‌ها خود موتور محرک حکومت نبوی و علوی هستند؛ نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام باید با آن‌ها نه با معجزه و اجبار کار را به سرانجام برسانند، این سخت‌ترین جای کار است که «فاستقر کما امرت و من تاب معک». گره کار کربلا هم در همین جاست، عموم مردم باید از انفعال در بیایند، از جو زدگی خارج شوند، از عوام بودن خارج شوند. بله خواص مثل عباس و اکبر و حبیب هم هستند ولی آن ۳۰ هزار نفر، آن ۱۸ هزار نفر و بقیه هم باید همراه باشند، هر کسی باید بار مسئولیت خودش را بردارد. گفتاری از حجت الاسلام پناهیان:

راز غربت امیرالمؤمنین در «شیوه حکمرانی ایشان، یعنی مدیریت ولایی» است. در مدیریت ولایی، وقتی مردم همراهی نکنند، حتی علی علیهم السلام هم نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. در زمان بعثت پیامبر، بسیاری از مردم نه با ایشان دشمنی کردند و نه ایمان آوردند، با این‌که می‌دانستند حق با اوست، سکوت می‌کردند چون مرعوب قدرت طلب‌ها بودند. پیامبر مأموریت دارد مردم را از سلطه زورگوها آزاد کند اما چون در روش دینی «اجبار» نیست، اگر مردم همراهی نکنند، کار پیامبر بسیار سخت می‌شود.

دشواری کار امیرالمؤمنین علیهم السلام هم به همین دلیل بود. چرا حضرت غریب ماند؟ چرا یارانش سمت معاویه رفتند؟ چون معاویه وعده می‌داد و افراد را تطمیع و تهدید می‌کرد. معاویه سیاسی‌بازی می‌کرد اما علی علیهم السلام اهل نیرنگ و فریب مردم نبود.

راز غربت حضرت در شیوه حکمرانی ایشان است؛ «ولایت» یعنی شیوه‌ای که می‌خواهد آزادی، استقلال و کرامت انسان‌ها را حفظ کند ولی مردم اکثراً این شیوه را نمی‌فهمند و در نتیجه با آن همراهی نمی‌کنند.

برای حکومتی که بخواهد کرامت و استقلال آدم‌ها را حفظ کند، همراهی مردم بسیار مهم است و الا حتی امیرالمؤمنین علیهم السلام هم کاری از پیش نمی‌برد و حتی پیامبر ﷺ هم آخر نمی‌تواند وصیت‌نامه بنویسد.

ولایت‌مدار بودن یعنی این که شیوه حکومت ولیّ خدا را درک کنیم و با او همکاری کنیم تا موفق بشود و الا شیوه مدیریت ولایی، این قدر پُر از کرامت است که موجب می‌شود منافقین میدان پیدا کنند و ضربه بزنند.

### (۶) سخت‌ترین کار انبیا

برخلاف فرهنگ بی‌دینی، فرهنگ غربی و فرهنگ لاقیدی که لذت و سعادت و خوشبختی را در بی‌مسئولیتی تو نسبت به همه عالم می‌داند و توصیه می‌کند فقط و فقط خودت را ببین و نسبت به همه چیز بی‌تعهد باش؛ فرهنگ دینی انسانی الهی که جامع‌نگر است می‌گوید سعادت، لذت و خوشبختی تو در گروهی همبستگی و مسئولیت‌پذیری شما نسبت به جامعه و بقیه است، تغییر در جوامع انسانی با حرکت جمعی مردم اتفاق می‌افتد. اگر نسبت به همه دغدغه‌مند بودی به لذت و سعادت می‌رسی.

سخت‌ترین کار انبیا همراه کردن توده‌های مردم و بیدار کردن افکار عمومی و مقابله با دستگاه‌های رسانه‌ای و روشن کردن موتور درونی افراد است. «لیثیروا لهم دفائن العقول»؛ یعنی هر کسی از درون خودش، روشن شود، مصلحت و منفعت و لذت خودش را ببیند و انتخاب کند و برای یک لذت آنی، یک راحت‌طلبی سبکسرانه و سطحی، لذات عمیق و فراوان و فراگیر را کنار نزند و از یک سعادت و لذت عمیق و فراگیر به خاطر سختی کم و زودگذر دست نکشد. ننگ ذلت و نکبت ظلم را به خود نخرد و با عزت و آزادی و استقلال و کرامت و رفاه زندگی کند. پای کار آوردن مردم، روشن کردن موتور تک تک افراد، ایجاد احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت خود انسان‌ها و در رتبه بعدی نسبت به دیگران و تفهیم این که سعادت تو در گروهی سعادت دیگران است در دنیا و آخرت، این سخت‌ترین کار است. درباره «شبیبتنی سوره هود» فرموده‌اند: لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ «فَأَسْتَقِمَّ

كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»<sup>۱</sup>

## (۷) قدرت اولیای الهی

مرحوم آیت‌الله سید عبدالله فاطمی نقل می‌فرماید:

در اوایل طلبگی، در مدرسه خیرات خان مشهد ساکن بودم. روزی پاسبانی به مدرسه آمد و به خدمت مرحوم شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی رسید تا برای شفای همسرش که حالش خیلی وخیم بود چیزی بگیرد تا به برکت خوردن آن شفا پیدا کند. چون به مرحوم حاج شیخ گفت، ایشان چند دانه انجیر دادند و گفتند این‌ها را بدهید بخورد ان شاءالله خوب می‌شود. آن شخص در جواب می‌گوید: او آب هم از گلویش پایین نمی‌رود! مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی فرموده بودند: عیبی ندارد خودت بخور، ان شاءالله ایشان خوب می‌شود. سید عبدالله فاطمی می‌گوید: من در آن وقت تعجب کردم که چطور می‌شود که این شخص چیزی بخورد و در بیمار اثر کند. این نکته را از مرحوم حاج شیخ حسنعلی سؤال کردم. ایشان در جواب فرمودند: ما می‌خواهیم خلط مبحث نشود یعنی کارهای ما در برابر عنایت‌های ائمه علیهم‌السلام چیزی توهم نشود و الا همین که ما اراده می‌کنیم اثر می‌گذارد و نیازی به این کارها نیست.<sup>۱</sup>

والسلام علیکم ورحمة‌الله.

---

۱. خود این پاسبان می‌گوید: ابتدا فکر کردم ایشان از بهبودی همسرم ناامید شده است ولی وقتی وارد منزل شدم دیدم همسرم سرحال و سالم مشغول کارهای منزل است. از او سؤال کردم گفت ساعتی پیش به یک‌باره احساس کردم یک سنگینی از رویم برداشته شد و سالم شدم. بررسی کردم دیدم دقیقاً همان ساعتی بود که من آن انجیر (یا خرما) که شیخ داده بود را خوردم.

## کتابنامه

### قرآن مجید

۱. علی بن الحسین، امام چهارم علیه السلام، الصحیفة السجادیة، ج ۱، قم: دفتر نشر الہادی، ۱۳۷۶ ش.
۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، نہج البلاغۃ، محقق / مصحح: صبحی صالح، ج ۱، قم: ہجرت، ۱۴۱۴ ق.
۳. ابن اُبی الحدید، عبد الحمید بن ہبۃ اللہ، شرح نہج البلاغۃ لابن اُبی الحدید، محقق / مصحح: محمد، ابوالفضل ابراہیم، ج ۱، قم: مکتبۃ آیۃ اللہ المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۴. ابن اُبی زینب، محمد بن ابراہیم، الغیبۃ للنعمانی، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، ج ۱، تہران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۵. ابن بابویہ، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الأمالی، ج ۶، تہران: کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۶. ابن بابویہ، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الخصال، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، ج ۱، قم: جامعہ مدرسین، ۱۳۶۲ ش.
۷. ابن بابویہ، محمد بن علی (شیخ صدوق)، صفات الشیعۃ، ج ۱، تہران: اعلمی، ۱۳۶۲ ش.
۸. ابن بابویہ، محمد بن علی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمۃ، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، ج ۲، تہران: اسلامیہ، ۱۳۹۵ ق.
۹. ابن بابویہ، محمد بن علی، کمال الدین / ترجمہ کمرہای، مترجم: محمد باقر کمرہای، ج ۱، تہران: اسلامیہ، ۱۳۷۷ ش.
۱۰. ابن بابویہ، محمد بن علی، من لا یحضرہ الفقیہ (شیخ صدوق)، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، ۱۴۱۳ ق.
۱۱. ابن شعبہ حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، ج ۲، قم: جامعہ مدرسین، ۱۳۶۳ ش.

۱۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۱، قم: علامه، ۱۳۷۹ ق.
۱۳. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال (ط- القديمة)، ج ۲، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۹ ق.
۱۴. ابن طاووس، علی بن موسی، كشف المحجة لثمرة المهجة، محقق / مصحح: محمد حسون، ج ۲، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۵ ش.
۱۵. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، محقق / مصحح: عبدالحسین امینی، ج ۱، نجف اشرف: دار المرتضویة، ۱۳۵۶ ش.
۱۶. ابن نما حلی، جعفر بن محمد، مثير الأحزان، محقق / مصحح: مدرسه امام مهدی عليه السلام، ج ۳، قم: مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۶ ق.
۱۷. اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة في معرفة الأئمة، محقق / مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق.
۱۸. اعتصامی، پروین، دیوان اشعار پروین اعتصامی با مقدمه ملک الشعرا ی بهار؛ به کوشش حسن احمدی گیوی، ج ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۷ ش.
۱۹. بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله، عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال (مستدرک سیده النساء إلى الإمام الجواد)، محقق / مصحح: محمد باقر موحد ابطحی اصفهانی، ج ۱، قم: مؤسسه الإمام المهدی عليه السلام، ۱۴۱۳ ق.
۲۰. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان في تفسير القرآن، محقق / مصحح: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسه البعثه، ج ۱، قم: مؤسسه بعثه، ۱۳۷۴ ش.
۲۱. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، مدینه معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ۱، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية، ۱۴۱۳ ق.
۲۲. بروجرودی، آقا حسین، منابع فقه شیعه (ترجمه جامع احادیث الشیعه)، مترجم: عده ای از فضلا، ج ۱، تهران: انتشارات فرهنگ سبز، ۱۳۸۶ ق.
۲۳. بیضایی، احمد رضا، تو شهید نمی شوی: روایت هایی از حیات جاودانه شهید محمود رضا بیضایی، ج ۵، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، ۱۳۹۷ ش.
۲۴. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه وآله)، ج ۴، تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲ ش.



۲۵. حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان کامل حافظ، قم: موسسه الوفاء: انتشارات اندیشه، ۱۳۶۸ ش.
۲۶. حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام، محقق / مصحح: مدرسه امام مهدی علیه السلام، ج ۱، قم: مدرسه الإمام المهدي علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۲۷. حسینی طهرانی، سید محمدحسین، مهرتابان: یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه: عالم ربانی علامه سید محمدحسین طباطبائی تبریزی، ج ۷، مشهد: انتشارات نور ملکوت قرآن، ۱۴۲۵ ق.
۲۸. حسینی موسوی، محمد بن ابی طالب، تسلیة المُجالس و زینة المُجالس (مقتل الحسين علیه السلام)، محقق / مصحح: فارس حسون کریم، ج ۱، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۸ ق.
۲۹. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، بیروت: البلاغ، ۱۴۱۹ ق.
۳۰. ستوده، امیررضا، پابه‌پای آفتاب: گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی امام خمینی (س)، ج ۲، تهران: نشر پنجره، ۱۳۸۱ ش.
۳۱. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ج ۱، نجف: مطبعة حیدریه.
۳۲. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة معروف به وسائل الشیعة، محقق / مصحح: مؤسسه آل‌البیته علیهم السلام، ج ۱، قم: مؤسسه آل‌البیته علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۳۳. صداقت، سید علی‌اکبر، میناگرد دل، ج ۱، قم: دیوان، ۱۳۸۷ ش.
۳۴. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی، ج ۵، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.
۳۵. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام‌الوری بأعلام‌الهدی، ج ۳، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
۳۶. طوسی، محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، الأمالی، محقق / مصحح: مؤسسه البعثة، ج ۱، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.
۳۷. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، محقق / مصحح: حسن الموسوی خراسان، ج ۴، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ق.

۳۸. عاکف، سعید، خاک‌های نرم کوشک، چ ۲۶، مشهد: انتشارات ملک اعظم، ۱۳۸۶ ش.
۳۹. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، محقق / مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی، چ ۱، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق.
۴۰. غرویان، عبدالجواد، جلوه‌های ربانی: شمه‌ای از حالات اسوه تقوی و فضیلت بنده صالح خداوند آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی (ره)، چ ۱، قم: شفق، ۱۳۷۵ ش.
۴۱. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، چ ۱، قم: انتشارات رضی، ۱۳۷۵ ش.
۴۲. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، محقق / مصحح: مؤسسة الإمام المهدي علیه السلام، چ ۱، قم: مؤسسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۴۳. قمی، عباس، زندگی پس از مرگ منازل الاخره به ضمیمه زندگی نامه مؤلف عباس قمی، چ ۶، قم: مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران)، ۱۳۸۴ ش.
۴۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، محقق / مصحح: موسوی جزائری، طیب، چ ۳، قم: دار کتاب، سال چاپ: ۱۴۰۴ ق.
۴۵. کاجی، حسین، خط عاشقی ۱: خاطرات عشق شهدا به امام حسین علیه السلام، بازنویسی: مهدی قربانی، چ ۱، قم: حماسه یاران، ۱۳۹۴ ش.
۴۶. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال، محقق / مصحح: محمد بن الحسن طوسی / حسن مصطفوی، چ ۱، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ ق.
۴۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ ۴، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
۴۸. گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، سلام بر ابراهیم: زندگی نامه و خاطرات شهید ابراهیم هادی، چ ۸۲، تهران: انتشارات شهید ابراهیم هادی، ۱۳۹۴ ش.
۴۹. گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، عارفانه: زندگینامه و خاطرات شهید عارف احمد علی نیری، چ ۱۹، تهران: شهید ابراهیم هادی، ۱۳۹۶ ش.
۵۰. گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، یا زهرا: زندگی نامه و خاطرات شهید محمدرضا تورجی زاده، چ ۲۹، تهران: نشر امینان، ۱۳۹۳ ش.

۵۱. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (الیثی)، محقق / مصحح: حسین حسنی بیرجندی، چ ۱، قم: دار الحدیث، ۱۳۷۶ ش.
۵۲. مجاهدی، محمدعلی، راز شنیده: شرحی از حالات معنوی و دلدادگی مرد روشن ضمیر مرحوم حاج اسماعیل محسنی اژه‌ای، چ ۲، نجف‌آباد: آفتاب خوبان، ۱۳۹۲ ش.
۵۳. مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم‌السلام، محقق / مصحح: جمعی از محققان، چ ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ ق.
۵۴. مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، محقق / مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی، چ ۲، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ ق.
۵۵. محمدی ری‌شهری، محمد، با همکاری محمود طباطبایی نژاد و روح ... سیدطباطبایی، دانش‌نامه امام حسین علیه‌السلام بر پایه قرآن و حدیث، مترجم عبدالهادی مسعودی و مهدی مهریزی، چ ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۸ ش.
۵۶. محمدی ری‌شهری، محمد، کیمیای محبت، چ ۲۷، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۸ ش.
۵۷. محمودی نورآبادی، محمد، سه نیمه سیب: بر اساس خاطرات خدیجه شاد مادران شهیدان مدافع حرم مصطفی و مجتبی بختی، چ ۷، قم: خط مقدم، ۱۳۹۹ ش.
۵۸. مرکز و تنظیم نشر آثار حضرت آیت الله العظمی محمدتقی بهجت رحمته‌الله، رحمت واسعه بیان خصائص رحمت واسعه خدا حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در اشارات فقیه عارف حضرت آیت الله العظمی محمدتقی بهجت رحمته‌الله، گروه تحقیق سید ابوالفضل طباطبایی، علی حری، مجتبی حسنلو، علیرضا عادل، چ ۹، قم: انتشارات موسسه فرهنگی الهیجة، ۱۳۹۵ ش.
۵۹. مصباح یزدی، محمدتقی، اخلاق در قرآن، تحقیق و نگارش: محمدحسین اسکندری، چ ۸، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله، ۱۳۹۴.
۶۰. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، چ ۳۱، تهران: صدرا، ۱۳۸۹ ش.
۶۱. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت علیهم‌السلام، چ ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۶۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چ ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴ ش.

۶۳. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، متن کامل مثنوی معنوی، گردآورنده نرگس ابوالحسنی، چ ۱، قم: نظاره. ۱۳۹۸.
۶۴. نورمحمدی، محمدجواد، ناگفته‌های عارفان (دفتر سوم)، چ ۱، قم: آفتاب خوبان، ۱۳۸۵ ش.
۶۵. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الیهالی، محقق / مصحح: محمد انصاری زنجانی خوئینی، چ ۱، قم: الهادی، ۱۴۰۵ ق.
۶۶. دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای  
[/https://farsi.khamenei.ir](https://farsi.khamenei.ir)
۶۷. مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی بهجت. [/https://bahjat.ir](https://bahjat.ir)
۶۸. خبرگزاری حوزه. [www.hawzah.net](http://www.hawzah.net)
۶۹. خبرگزاری مهر. <https://www.mehrnews.com/news>
۷۰. خبرگزاری صدا و سیما. <https://www.iribnews.ir/00AId0>
۷۱. خبرگزاری ایسنا. <https://www.isna.ir/news/96041910810>



## معرفی محصولات فاطمیه ۱۳۹۸



سلسیل واژه ها ۱۱

کتاب یم فاطمی

### ده سخنرانی روشمند ویژه ایام فاطمیه

معرفی دورکن اصلی اقتدار علوی در مردان و لطافت فاطمی در زنان به عنوان یکی از مهمترین عوامل تعالی خانواده و جلوگیری از طلاق عاطفی و واقعی



سلسیل واژه ها ۲۰

کتاب راز تنهایی مادر

### پنج سخنرانی روشمند ویژه ایام فاطمیه

تیین لزوم ایجاد یک نگاه واقع‌بینانه در بین مخاطبین مذهبی با رویکردی نو و تازه پرداخته تا در آنها نگاهی درست نسبت به توجه ولایت و دین به تأمین منافع دنیایی به وجود بیاورد.



سلسیل واژه ها ۲۱

کتاب انتخاب فاطمی

### پنج سخنرانی روشمند ویژه ایام فاطمیه

تیین دلیل تفاوت انتخاب‌های ما با انتخاب‌های حضرت زهرا سلام الله علیها در زندگی، تفاوت گرایش‌ها و تمایلات قلبی ما با ایشان است و هرچقدر تمایلات و گرایش‌های خود را به ایشان نزدیک‌تر شود، انتخاب‌های ما نیز بیشتر فاطمی خواهد شد.

 [www.amirebayan.ir](http://www.amirebayan.ir)  
سایت رسمی موسسه امیر بیان

 @bayanbook  
کانال معرفی محصولات

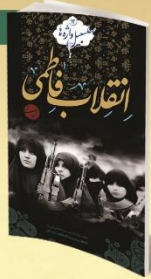




## معرفی محصولات فاطمیه

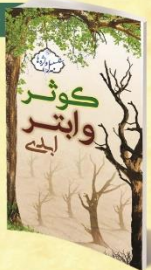
### سلسیل واژه ها ۱۲ کتاب انقلاب فاطمی

**سخنرانی روشمند ویژه ایام فاطمیه**  
تبیین حضور و حرکت اجتماعی حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها، در عرصه سیاسی، اجتماعی و جهادی



### سلسیل واژه ها ۱۶ کتاب کوثر و ابترا ابدی

**پنج سخنرانی روشمند ویژه ایام فاطمیه**  
تبیین گوشه‌ای از حقیقت فاطمیه و قیام حضرت زهرا سلام الله علیها در جهت تقویت روحیه ایستادگی در مقابل جبهه باطل و افزایش امید به پیروزی و نزول نصرت الهی در مخاطبین.



### چند رسانه ای سخنرانی بادیگارد

**سخنرانی چندرسانه ای همراه با DVD**  
نگاه نو، زیبا و جذاب به موضوع حجاب و پوشش زن، بیان نگاه اسلام به زن و حجاب، نگاه جوامع غربی به زن و حجاب، پاسخگویی به برخی از شبهات در موضوع پوشش و حجاب، آثار حجاب و پوشش اسلامی، بیان ارتباط بین حجاب، محبوبیت، عزت، کرامت و شخصیت زن، بیان ارتباط بین پوشش و حجاب با امام زمان علیه السلام.

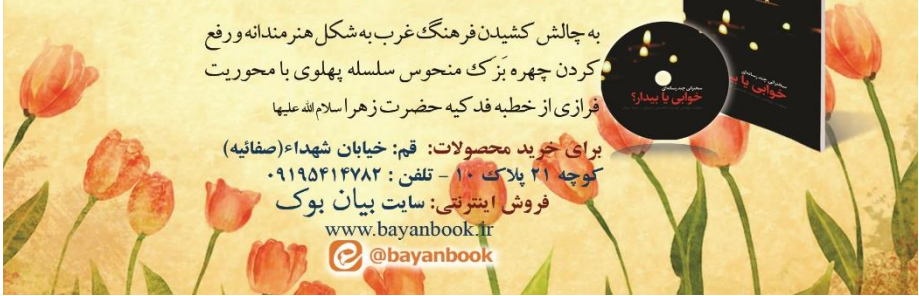


### چند رسانه ای سخنرانی خوابی یا بیدار

**سخنرانی چندرسانه ای همراه با DVD**  
به چالش کشیدن فرهنگ غرب به شکل هنرمندانه و رفع کردن چهره بزک منحوس سلسله پهلوی با محوریت فرآزای از خطبه فدکیه حضرت زهرا سلام الله علیها



برای خرید محصولات: قم: خیابان شهدا ۶ (صفاییه) کوچه ۲۱ پلاک ۱۰ - تلفن: ۰۹۱۹۵۴۱۴۷۸۲  
فروش اینترنتی: سایت بیان بوک



## معرفی محصولات دهه فجر

چند رسانه ای

سخنرانی شاه کلید



### DVD با همراه ای

تیین یکی از اصلی ترین شاخصه های مدیریتی امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در مسیر پیروزی و استمرار انقلاب یعنی «حضور مردم و مدیریت بر اساس توان نیروی مردمی» و تقابل و سنگ اندازی جریان لیبرال داخلی با این اصل مهم است؛ حضور مردم در صحنه و تکیه بر توان داخلی رمز به ثمر رسیدن انقلاب و پیروزی های دفاع مقدس بوده و شاه کلید حل مشکلات حال و آینده انقلاب خصوصاً در شرایط جنگ اقتصادی همین مهم می باشد.

چند رسانه ای

سخنرانی قانون جنگل



### DVD با همراه ای

در این سخنرانی با تبیین حقیقت جنگل گونه قواعد بین المللی حاکم بر مدیریت دنیای امروز، به دنبال اثبات این حقیقت است که دنیای کنونی و روابط بین انسان ها و کشورها مانند جنگل و به مراتب بدتر از آن است و سازمان ها و قوانین بین الملل، صرفاً پوسته ای ظاهری برای فریب دادن افکار عمومی جهت همراهی و تن دادن به قوانین جنگل است.

چند رسانه ای

سخنرانی زندگی را از بالا ببین



### DVD با همراه ای

ایجاد یک زاویه دید جدید و از بالا به مسائل کشور، منطبق بر زاویه دید مقام معظم رهبری در مخاطبین انقلابی جهت تمرکز بخشی بر آینده و مسیر پیشروی انقلاب اسلامی (چالش هایی که باید حل شوند و قله هایی که باید فتح شوند) به جای تمرکز بر گذشته و مسیر طی شده.

 [www.amirebayan.ir](http://www.amirebayan.ir)  
سایت رسمی مؤسسه امیر بیان

 @bayanbook  
کانال معرفی محصولات

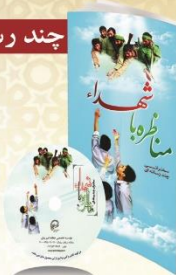


## معرفی محصولات دهه فجر

### چند رسانه‌ای سخنرانی مناظره با شهدا

#### DVD سخنرانی چند رسانه ای همراه با همراه

در این سخنرانی چند رسانه‌ای که متناسب با ایام الله دهه فجر تولید گردیده است، سعی شده تا به کمک مطالب ناب موجود در وصیت نامه‌های شهدای انقلاب و جنگ و آمارهای مربوط به مفاسد اقتصادی، اخلاقی و سیاسی رژیم پهلوی به این سوال شایع در بین مردم و به ویژه جوانان پاسخ داده شود که «چرا انقلاب کردیم؟»



### چند رسانه‌ای سخنرانی برجسب

#### DVD سخنرانی چند رسانه ای همراه با همراه

در این محصول به دنبال تبیین حقیقت توانایی‌های مخاطبین برخلاف القانات دیگران بوده است. چون امروزه در دنیا هر کالایی با برجسب روی آن شناخته می‌شود و ماهیت و حقیقت آن کالا را برجسب روی آن معرفی می‌کند. آدم‌ها هم برجسب‌هایی دارند. القاناتی دیگران برجسب‌هایی است که معمولاً ماهیت و حقیقتی را برای انسان تعریف می‌کند. در حالی که غالباً این برجسب‌ها واقعیت درون انسان‌ها نیست.



[www.bayanbook.ir](http://www.bayanbook.ir)

بیان بوک. خرید اینترنتی محصولات

 @bayanbook  
کانال معرفی محصولات

 [www.amirebayan.ir](http://www.amirebayan.ir)  
سایت رسمی مؤسسه امیر بیان